رياض السلاطين

(تاريخ بنگاله)

تاليف

غلام حسين - سليم

بتصحيح

مولوي عبد الحق عابد

براى ايشياٹک سوسائٹي بنگاله

در مطبع بپٹست مشن

بطبع درآمد

كلكته

۱۸۹۰

فهرست مضامین ریاض السلاطین بالفاظ مؤلف *



دیباچه *

مقدمه مشتمل بر چهار چمن *

چمن اول — در بیان کیفیت حدود و اطراف ممالک بنگاله —

روضهٔ اول — در ذكر حكومت حاكمان اسلام كه از طرف سلاطين دهلي بنيابت درين ملك فرمانروائي كرده‌اند *

روضهٔ ثالث — در ذکر حکومت ناظماني که از حضور سلاطین تیموریهٔ دهلی بنظامت بنگاله ممتاز شدند *

روضهٔ رابع — در ذکر مسلط شدن نصارای انگریز در ممالک دکن و بنگاله و دران دو خیابان است *



بســــم الله الرحمٰن الرحیم *

جهان جهان حمد سزاوار بارگاه جهان آفرینی ست که - این مظاهر کونی را بید قدرت کاملهٔ خویش بحلیهٔ وجود محلی ساخته - علم خداوندی افراشت * و عالم عالم ثنا لائق درگاه پروردگاری ست که این نگارستان هستی را بقلم حکمت بالغهٔ خود بر صحیفهٔ کائنات بخط رنگارنگ نگاشت * حکیم علیمی که امور انتظام عالم و عالمیان و صلاح و سداد جمهور انام (را)(۱) بوجود سلاطین - و(۲) زمام حل و عقد کاروبار اصناف بنی نوع انسان را بقبضهٔ اختیار فرمانروایان خطهٔ غبرا - وا گذاشت(۳) * داور جهانداری که - رتق و فتق مهمات طوائف انام و خیر و شر مرکز نشینان دائرهٔ خاک را بمیزان مصالح جهانداری سنجیده - در هر اقلیمی و ملکی فرماندهی بر گماشت * لمولفه -

---

(۱) (را) اینجا افزوده شد - در نسخه‌های قلمی که مدار تصحیح بر آنهاست مذکور نیست * (۲) در نسخه‌های قلمی بجای و که نوشته * (۳) متأخرین تحقیق کرده اند که در الفاظ زبان فارسی ذال نیامده *

ز ابر فیض او باغ جهان سبز -
ز باد لطف او گلـذار[۱] جان سبز *
ز رنگ آمیزي نقاش صنعش -
زمرد میشود در جوف کان سبز *

سبحانه تعالی - جل شانه و ثنائه - و عم نواله و آلائه - و الحمد علی نعمائه *

و صلوات بیضا امعات و تحیات زاکیات بر جمیع فرمانبران بارگاه وحدتش که نفوس انبیا و رسل باشد - علی الخصوص بران آیهٔ رحمت عالمیان - مقتداي اهل ایمان - خاتم پیغمبران - شارع شرع قویم - سراج وهاج صراط المستقیم - لمولفه -

مقصود ظهور این مظاهر - نور اول ظهور[۲] آخر -

یعني فخر انبیا - سید ازکیا - شفیع یوم الجزا - محمد مصطفی احمد مجتبی - صلی الله و سلامه علیه و آله و اهل بیته الطاهرین - و اوصیائه و اصحابه اجمعین *

اما بعد اضعف العباد - الراجي بشفاعة السید[۳] الکونین - غلام حسین - المتخلص سلیم زید پوري[۴] - چنین گوید که چون از چندگاه - بحسب اتفاق وقت - بملازمت خدمت صاحب والا

---

(۱) محققین گلزار به زای هوز نویسند * (۲) در نسخه‌های قلمي بعد لفظ اول و نوشته * (۳) در نسخه‌های قلمي همچنین * (۴) چنان بایستي نگاشت . غلام حسین زید پوري متخلص به سلیم *

مناقب - اعلی مناصب - خجسته سیرت - فرخنده سریرت - کریم الطبع - حلیم المزاج - ستوده شیم - سراپا همم - حاتم کشور سخاوت - نوشیروان ممالک عدالت - خداوند فیاض زمان - مشفق و مهربان - بسیار بخش و کم ستان - قدردان فیض رسان - ازهمه اوصاف مستغنی مستر جارج اذني (۱) - ادام الله تعالی اقباله - و زاد حشمته - و رفع درجته - وضاعف عمره و قدره - بسلک ملازمان منتظم گردیده - همواره مستفیض فیض و احسانش و بهره یاب انعام و نوالش بوده و هست * الحق ذات مجمع الحسنات و منبع الفیوضات آن معدن جوهرشناسي - یگانهٔ عصر بل از مغتنمات روزگار و دهر - عدیم المثال (۲) است *

لمولفه -

بود در هر فضیلت ذات او مجموعهٔ خوبي -
هران وصفي که آید در گمان افزون ازان دارد *
دل روشن صواب اندیش چون پیران دانا دل -
و لي اقبال عمر (۳) و حشمت و بخت جوان دارد *
سخن سنجد بدامن گوهر معني فرو ریزد -
دو لب همچون دو کف وقت تکلم درفشان دارد *

---

(۱) در نسخه‌های قلمي ادلي به لام نوشته مگر در تاریخ بنگالهٔ چارلس اسٹوارت به نون است و همین صحیح است * (۲) در یک نسخهٔ قلمي مثال نوشته و در دو دیگر مثل * (۳) شاید که بعد لفظ اقبال و قلم انداز شده *

مهیا خوان نعمایش[1] بمسکینان و محتاجان -
زر و دینار موجود از برای مفلسـان دارد *

چون طبع بلندش علی الدوام مائل بمطالعهٔ کتب تواریخ و سیر (و) خواهان انواع علم و هنر است - لهذا رای فیض پیرایش - در ایام سنه ۱۲۰۰ یک هزار و دو صد هجری مقدسهٔ نبوی و[2] مطابق ملت نصاری سنه ۱۷۸۶ یک هزار و هفت صد و هشتاد و شش سال[3] عیسوی - جویای احوال سلاطین و حکام سلف - که در ممالک جنت البلاد بنگاله رایت فرماندهی افراشته به نهانخانهٔ عدم شتافته اند - شده - باین قلیل البضاعت حکم محکم اصدار گردید که هرچه از کتب تواریخ وغیره دریافت شود بعبارتی سلیس عام فهم خاص پسند بحیز تحریر در آرد * این هیچمدان قلیل الاستعداد - امتثال مثال خداوند نعمت را واجب و متحتم دانسته - رهی[4] مثال انگشت قبول بر دیده نهاده - کمر سعی و اهتمام بر میان جان بسته - از هرجا فقره فقره بهم رسانیده - بعرض دو سال بتالیف و ترتیب این رساله پرداخته * و پس از اختتام نامش موافق تاریخ اتمام ریاض السلاطین[5] ساختم - امید که منظور نظر

---

(۱) در یک نسخهٔ قلمی یغمایش نوشته * (۲) و و ملت نصاری این الفاظ بیکار است چه لفظ عیسوی پائین مذکور است * (۳) لفظ سال بیکار * (۴) درنسخههای قلمی زهی به زای هوز نوشته کاتب غلط کرده باشد * (۵) بحساب ابجد ۱۲۰۲ میشود *

ارباب بصیرت شود * التماس از واقفان آثار سلف آنست - ازانجا که فقیر از ناقلي بیش نیست - مع هذا[1] - بمقتضای الانسان مرکب[2] مع الخطاء و النسیان - اگر خطائي و سهوي ملحوظ نظر گردد - معذور و معاف داشته -

بقدر وسع در اصلاح کوشند - اگر اصلاح نتوانند بپوشند[3] *

و بنای این رساله بر مقدمه و چهار روضه نهاد * و ترتیب فهرست آن برین نهج است -

مقدمه - مشتمل بر چهار چمن -

چمن اول - در بیان کیفیت آبادي ممالک بنگاله و حدود و اطراف آن *

چمن دوم - در بیان بعضي خصوصیات آن ملک *

چمن سیوم - در ذکر بعضي بلاد آن ممالک *

چمن چهارم - در ذکر حکومت رایان هند بر سبیل اجمال و اقتصار[4] *

روضهٔ اول - در ذکر حکومت حاکمان اسلام که از طرف سلاطین دهلي بنیابت درین ملک فرمانروائي کرده اند *

روضهٔ دوم - در ذکر سلاطین که - در بنگاله بر سریر سلطنت

---

(۱) معهذا نیز رسم خط است * (۲) در نسخههای قلمي مرکبه نوشته *

(۳) اینجا شاید که سکتهٔ حرفي را جائز داشته یا بجای بپوشند پوشند باشد * (۴) در نسخههای قلمي اقصار نوشته و غالباً اختصار باشد *

جلوس فرموده - خطبهٔ سلطنت بنام خودها خوانده اند *

روضهٔ سیوم - در بیان احوال ناظماني که از حضور سلاطین چغتیه[1] ها درین ملک بنظامت پرداخته اند *

روضهٔ چهارم - مشتمل بر دو خیابان -

خیابان نخستین - در ذکر آمدن نصارای فرقهٔ پرتگیس و فرانسیس وغیره در دکن و بنگاله *

خیابان دوم - در ذکر مسلط شدن نصارای انگریز در ممالک بنگاله و دکن *

مقدمه — مشتمل بر چهار چمن *

چمن اول - در بیان کیفیت حدود و اطراف ممالک بنگاله *

مشهود خواطر سیاحان اقالیم سیر و تواریخ باد که صوبهٔ بنگاله در اقلیم دوم است - از اسلام آباد عرف چاټگام[2] تا به تیلیا گدهي[3] شرقاً غرباً چهار صد کروه طول - و عرض شمالاً و جنوباً از کوهستان شمالي تا سرکار مدارن - که حد جنوبي این صوبه است - دو صد کروه مسافت دارد * و چون در زمان سلطنت جلال الدین محمد

(۱) جائي دیگر چغتائي نوشته و همین صحیح است - صفحه ۲۹ سطر ۲ بنگرند * (۲) بعض مردم چاټگانو نویسند و خوانند * (۳) متأخرین گڑهي خوانند و به رای هندي نویسند * صاحب سیر المتأخرین تلیاگدهي نوشته *

اکبر پادشاه غازي صوبهٔ اوڈیسه (۱) بر دست کالاپهار (۲) مفتوح شد - و آن صوبه داخل ممالک محروسهٔ پادشاه دهلي گردید - و صوبهٔ اوڈیسه را نیز با بنگاله منتظم (۳) کردند - طول چهل و سه کروه و عرض بست کروه افزوده شد * در حدود جنوب این صوبه دریاي شور واقع است - و سمت شمال و مشرق کوهستان شوامخ - و طرف مغرب بصوبهٔ بهار اتصال دارد * و در زمان جلال الدین محمد اکبر پادشاه - عیسی خان افغان - بعضي ممالک مشرقي را مفتوح ساخته - سکه و خطبهٔ اکبري رائج نموده - متعلق صوبهٔ بنگاله کرد * بست و هشت سرکار و هشتاد و هفت محال درین صوبه است * در ازمنهٔ ماضیه پنجاه و نه کرور و هشتاد و چهار لک و پنجاه و نه هزار و سه صد و نوزده دام جمع مقرري آن صوبه بوده است - که یک کرور و چهل و نه لک و شصت و یک هزار و چهار صد و هشتاد و دو روپیه پانزده آنه و کسری روپیهٔ سکه میشود * و بست و سه هزار و سه صد و سي سوار - و هشت لک و یک هزار و یک صد و پنجاه و هشت نفر پیادهٔ مدامي - و یک صد و هشتاد زنجیر فیل - و چهار هزار و دو صد و شصت

---

(۱) اُڑیسه نیز خوانند و نویسند - صفحه ۶ حاشیه ۳ بنگرند * (۲) در نسخه‌های قلمي اینجا کاله نوشته و جا های دیگر کالا - صفحه ۱۵ سطر ۱۳ بنگرند * (۳) ضم با یسني نگاشت - در نسخه‌های قلمي منتظم و منظم نوشته و همچنان جائي دیگر - صفحه ۱۵ سطر ۱۳ بنگرند *

ضرب توپ - و چهار هزار و چهار صد کشتي - متعين ميبود *

و متصل حدود شمالي چاٹگام - ملک راجۀ تپره است - و آن ملکي وسيع است * رايان آنجا خطاب مانک دارند - چنانچه نيامانک وغيره * و خطاب امرای آنجا نرائن است * راجۀ آنجا يک هزار زنجير فيل و دو لک پياده نوکر ميداشت * و سوار اسپ بهم نميرسد *

ما بين شمال و مغرب بنگاله مائل بطرف شمال - ولايت کوچ بهار واقع است - طولش شرقاً و غرباً از ابتدای[1] پرگنۀ بهيتربند - که داخل ممالک محروسه است - تا پاتگانون[2] - که سرحد ممالک مورنگ است - پنجاه و پنج کروه جريبي - و عرضش جنوباً و شمالاً از پرگنۀ ناج هات - که از جملۀ ممالک محروسه (است) - تا پو[3] شکرپور - که متصل کهونتا گهات است - پنجاه کروه جريبي * و اين ملک در گوارائي و عذوبت آب - و اعتدال و لطافت هوا - و نزاهت امکنه و بساتين - از سائر زمين شرقي ممالک هندوستان ممتاز است * نارنج کلان بسيار خوب ميشود - و ديگر فواکه هم افراط دارد * نهال فلفل دران ملک ميشود - بيخش باريک - و شاخهايش بالای تالارها ميدوانند - خوشه هايش بطور خوشه های انگور از شاخ مي آويزد * ساکنان آنجا دو قوم اند

---

(۱) درنسخه های قلمي ابتد * (۲) بعض گانو نويسند * (۳) در نسخههای قلمي تا پو شکرپور نوشته *

منج و کوچ (۱) - و راجه از قوم اول است * و سکه بر زر میزنند * و روپیهٔ مضروب آن ملک را نرائینی میگویند * رایان عظیم الشان درانجا شده اند * یک هزار و یک لک پیاده علی الدوام ملازم رای آنجا بوده است * و ملک کامروپ (۲) - که آنرا کامروپ کامته (۳) گویند - در حکومت رایان آنجا بوده است * مردمان ملک کامروپ خوبصورت - و در جادوگری علم استادی می افرازند * و اکثر حکایات آنجا دور از عقل روایت میکنند * چنانچه از نباتات آنجا میگویند که بوی گلها بعد از چیدن چند ماه بدستور قائم و بحال میماند - و قداس ازان میسازند * و از بریدن درختان اکثر عرق شیرین حاصل میشود * و درخت انبه بطور انگور بر تالارها میبالد - و میوه انبه میدهد - علی هذا القیاس *

و کوهستان بهونت - که مسکن بهوتیه است - در سمت جنوبی کوچ بهار واقع (۴) است * اسپان تانگن و بهوت و بری (؟) - و آهوی مشک دران کوهستان میشود * و در وسط آن ملک نهری

---

(۱) در تاریخ فرشته منج و کونج نوشته - تاریخ فرشته چاپ بمبئی سنه ۱۸۳۲ع صفحه ۵۷۲ سطر ۹ بنگرند * و در طبقات ناصری کوچ و میچ نوشته - طبقات ناصری مطبوعهٔ کلکته سنه ۱۸۶۴ع صفحه ۱۵۶ سطر ۷ بنگرند *

(۲) کامرو و کامرود و کانورو نیز نوشته اند * (۳) در دیگر کتب تواریخ کامتا نوشته * (۴) در نسخه‌های قلمی واقعه - دیگر جا در همان نسخه‌ها واقع - صفحه ۱۵ سطر ۹ بنگرند *

از میان دو کوه جاري ست - عرض کم دارد اما بسیار تند و عمیق * زنجیرے از آهن بالای آب بسته - هردو سرزنجیر را بسنگهای طرفین نهر بند کرده - و زنجیر دیگر محاذی زنجیر مسطور بر فوق آن بارتفاع قد آدم تعبیه نموده - میدارند * متردین پا بر زنجیر اسفل نهاده دست بر زنجیر اعلی زده عبور مینمایند * طرفه تر آنکه اسپان تانگن و جمیع احمال و اثقال را نیز ازین آب بر همین زنجیر میگذرانند * مردم آن ملک سرخ و سفید و تنومند میشوند * و موی سر میگون از اطراف سر و گردن فرو هشته دارند * و لباس غیر از یک لنگ - که ستر عورت توان ساخت - دیگر ندارند * اناث و ذکور این ملک بهمین هیأت و وضع میباشند * و لهجهٔ زبان شان با زبان مردم کوچ بهار موافقتي دارد * گویند کان فیروزه هم دران کوهستان ست *

و ما بین شمال و مشرق ممالک بنگاله - پیوسته بملک کامروپ - ولایت آشام واقع است[1] * نهر برمهپتر در وسط آن از مشرق جانب مغرب جریان نموده * طولش شرقاً و غرباً - از گواهتي تا سدیه - تخمیناً دو صد کروه جریبي - و عرضش شمالاً[2] از کوهستان قوم مري[3] و مجمي و دفله و ولانده[4] تا جبل قوم نانکا[5] -

---

(۱) صفحه ۹ حاشیه ۵ بنگرند * (۲) شاید که لفظ جنوباً اینجا قلم انداز شده * (۳) در نسخه‌های قلمي این چهار نام مشکوک * (۴) در نسخه های قلمي با نوشته * (۵) در بعض کتب نانگه *

قیاساً هفت هشت روزه راه * جبال جنوبش با[۱] کوهستان خسیه[۲] و کچهار و کشمیر در طول لاحق - و در عرض باوطان[۳] مسکونهٔ قوم ناتگا لاحق * و کوهستان شمالش در طول با رواسي شامخ کامروپ پیوسته - (و) در عرض پیش روی[۴] کوه های سابق قوم ولانده[۵] کشیده * سر زمین ساحل شمال نهر[۶] برمها پتر را اوتراکول (گویند) از گواهتي تا مسکن مري و مجمي - و امتداد دکهن‌کول از ملک نکتي راني تا موضع سدیه * آب و هوای سواحل نهر برمهاپتر فی الجمله براي غیر بومي سم است * هشت ماه بارش باران میشود - و چهار ماه زمستان هم خالي از بارش نیست * و ریاحین و فواکه هند و بنگاله دران ملک بهم میرسد - و سوای[۷] آن نیز میشود که در سائر ممالک هند نیست * محصول عمدهٔ آن ملک شالي‌ست * گندم و جو و عدس نمیکارند - اما زمینش قابل است هرچه بکارند * نمک کمیاب و عزیز - و آنچه در دامن بعضي از کوه ها بهم رسد تلخ و گزنده * خروس جنگي آن ملک رو از حریف نمیتابد - اگرچه طرف ثاني قوي و کلان

---

(۱) در نسخه‌های قلمي تا نوشته * (۲) در نسخه‌های قلمي به صاد نوشته * (۳) در نسخه‌های قلمي اطوان نوشته * (۴) در نسخه‌های قلمي رو * (۵) دربعض جا در نسخه‌های قلمي الانده * (۶) در نسخه‌های قلمي اینجا نحر نوشته و بالا (صفحه ۱۰ سطر ۱۵) نهر نوشته و همان صحیح * (۷) در نسخه‌های قلمي سیوای *

باشد - آنقدر بجنگد که مغز سر پریشان شود و بمیرد * و فیل کلان
متناسب الاعضا در صحاري و جبال وافر * و آهو و گوزن و نیله
و قوچ نیز بسیار میشود * از ریگ دریاي برمهاپتر طلا حاصل
میشود * دوازده هزار اسامي برین کار مقرراند * هر سال بحساب
في نفر یک توله طلا بسرکار راجه داخل میسازند - اما طلا
کم عیار- که یک توله بهشت و نه روپیه فروخت میگردد - (و)
روپیه و اشرفي بنام راجۀ آنجا مسکوک * و خرمهره رائج[۱] دارد-
و فلوس مس رواج ندارد * و آهوي[۲] مشکین در کوهستان آشام
است - نافه اش بزرگ پر از دانه هاي کلان و خوشرنگ و اذفر *
و چوب عود - که منبتش کوهستان نامروپ (؟) و سدیه و لکهوگره است -
سنگین و معطر میشود * و خراج از رعیت نمیگیرند * از هر خانه
در سه نفر یک نفر بخدمت راجه قیام مینمایند - و در اطاعت
حکم راجه تهاون نمیورزند - و اگر تهاوني واقع شود بقتل رسند *
راجۀ آنجا بر مکان بالا میباشد - و پا بر زمین نمیگذارد - و اگر
پا بر زمین نهد از راجگي عزل شود * و اعتقاد باطل آنها بر آنست
که آبا و اجداد شان بر آسمان میبوده اند - وقتي نردبان طلا نهاده

---

(۱) رواج بایستي نگاشت - جائي دیگر نیز رائج نوشته - صفحه ۵۵ سطر ۱۴ بنگرند * (۲) در نسخه هاي قلمي اینجا یاي اضافت ننوشته - و همچنان جاهاي دیگر * در صفحۀ و سطر ۱۴ آهوي مشک و اینجا مشکین *

بر زمین فرود آمده بود[1] - ازان زمان بر زمین بماند - لهذا او را راجهٔ سرگي گویند - و سرگ بزبان هندي آسمان است * و راجه هاي آنجا زبردست و عظیم الشان بوده اند * گویند چون راي آنجا فوت میشود - ذکور و اناث و خواص و خدمهٔ متوفی را - با برخي از اسباب تجمل و حوائج و فروش و لباس و ماکولات - با چراغي پر روغن - با او در دخمه باستحکام تمام بچوبهاي قوي بپوشند *

و متصل ملک آشام تبت است - و متصل تبت خطا[2] و ماچین ست - و دار الملک خطا خان‌بالغ است - که از دریاي شور چهار روزه راه فاصله دارد * گویند از خان بالغ تا کنارهٔ دریاي شور نهر آب کاویده - و هردو کنارهٔ آن سنگین ساخته اند * و در کوه ها جانب شرقي آشام - طرف اوترا کول - بمسافت پانزده روز - قوم مري و مجمي سکونت دارند * دران کوهستان آهوي مشکین و فیل پیدا میشود * نقره و مس و ارزیز ازان جبال بهم رسد * طرز و وضع آن قوم از آشامیان موافقتي دارد - و در حسن و ملاحت از نسوان آشام بیشتر اند * و از تفنگ بسیار میترسند - و گویند بد چیزي ست - نعره میزند - و از جا حرکت نمیکند - و بچه از شکمش برآمده آدم را میکشد *

---

(۱) بود بصیغهٔ واحد آورده و فاعلش مذکور نکرده * (۲) در آئین اکبري خطا به تای قرشت و جای دیگر در بیان بر هم پتر به طای حطي نوشته *

و ما بین جنوب و مشرق بنگاله ولایتي وسیع - که آنرا ارخنگ گویند - واقع شده - و چاتگام بآن متصل است * نر فیل(۱) در آنجا بسیار میشود - و اسپ نایاب است - و شتر و خر بقیمت اعلی میسر میتواند شد - و گاو و گاومیش معدوم مطلق * اما جانوري مشابه گاو و گاومیش - و رنگ ابلق و متلون - است که شیر میدهد * و کیش و ملت آنها خارج از اسلام و هندوان(۲) ست * سواي مادر هر زن را بزوجیت میتوانند گرفت - چنانچه برادر خواهر خود را زوجه میتواند کرد * و از حکم سردار و پیشواي خود - که آنرا والي(۳) گویند - قاصر نشده همگي در اطاعت او راسخ اند * و زنان نوکران سپاه بدربار حاضر میباشند - و شوهران شان بخانهٔ خود میمانند * و سکنهٔ آنجا کلهم اسود اللون اند * و مردان ریش ندارند *

و متصل ملک ارخنگ(۴) ملک پیگو ما بین جنوب و مشرق بنگاله است * و افواج آن ملک از فیل و پیاده است - و فیل سفید

---

(۱) در آئین اکبري صرف فیل نوشته - لفظ نر افزودهٔ مولف باشد * (۲) پیش لفظ هندوان لفظ مذهب بایستي نگاشت * در آئین اکبري چنان نوشته - " و کیش ایشان بر خلاف هندو و مسلمان نشان دهند " * (۳) در آئین اکبري راولي نوشته - در سیر المتأخرین ولي - در تحفته الهند راولا - در خلاصته التواریخ راوتي * (۴) در نسخه هاي قلمي اینجا یرخنگ و رخنگ نوشته *

در جنگل آنجا[1] * و در حدود آن ملک کان فلزات و جواهر است - لهذا درمیان پیگوان[2] و مردم ارخنگان[3] خصومت میباشد *

و متصل این ملک ملک مگ است * حیوانی چند (به) لباس انسانی ملبس شده اند * از جانوران خشکی و تری هرچه بدست آید میخورند - هیچ جانداری را نمیگذارند * و دین و آئین و مذهب درست ندارند * و خواهر خود را - که از مادر دیگر باشد - بزنی میگیرند * و لهجهٔ زبان اینها با زبان مردم تبت نزدیک است *

و در حدود جنوبی صوبهٔ بنگاله ولایت اوڈیسه واقع است * از لانده دلول تا مالوه و عبور رود خانهٔ چلکه حدود آن ملک است * در عهد سلطنت سلطان جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی آن ملک - بر دست کالا پهاڑ مفتوح شده - داخل دیوان اکبری گردیده - در بنگاله منتظم[4] گشت * و کیفیت آن مجملاً اینست که کالا پهاڑ - از امرای بابری - (که شجاع و اهل دل و صاحب کرامت بود - حسب الامر محمد اکبرپادشاه - با دوازده هزار[5]

---

(۱) فعل را در چنین جا مذکور نکردن خالی از رکاکت نباشد * (۲) پیگویان بایستی نگاشت * (۳) ارخنگیان بایستی نگاشت * در نسخه های قلمی اینجا نیز برخنگان و رخنگان نوشته * (۴) صفحه ۷ حاشیه ۴ بنگرند * (۵) بعد لفظ هزار شاید که لفظ لشکر یا لفظی دیگر مترادف آن قلم انداز شده *

جرار انتخابي - به تسخیر آن ملک پرداخت * راجه مکند دیو مرزبان آن ملک از بس عیاش و آرام طلب بود * شش ماه بارعام داده - بضبط و ربط و تنظیم(۱) و تنسیق امورات ملکي پرداخته - تن بآرام داده بخواب غفلت میگذرانید * و تا شش ماه ایام استراحت و آرام او امتداد میکشید * و احیاناً (اگر) کسی او را درین عرصه(۲) بیدار میکرد - بقتلش اقدام مینمود * چون خبر در آمدن کالاپهار بافواج پادشاهي دران ملک سامعه آشوب راجه شد - براي حفاظت و خود داري قلعهٔ باره باتي را - که جاي مستحکم بود - تعمیر نموده متحصن گشت * و افواج شایسته بمقابلهٔ حریف تعین نموده - خود بدستور سابق بر بستر استراحت مشغول خواب غفلت گردید * کالاپهار - افواج او را بجنگ و جدل بسیار انهزام داده - تمامي قلمرو اوڈیسه را بحیطهٔ تصرف و ضبط خود در آورد - حتی(۳) که راني را معه(۴) اموال و اسباب(۵) خانه اش بغنیمت برد - با این همه(۶) - از خوف قتل - کسی را یاراي بیدار ساختن آن سر مست خواب غفلت نشد - تا آنکه

---

(۱) در نسخه های قلمی تنضیم * (۲) اهل زبان بجای این لفظ عرض نویسند - مولف نیز جائي دیگر همین لفظ آورده - صفحه ۴ سطر ۱۴ بنگرند * (۳) در نسخه های قلمي حیني نوشته * (۴) مختار متأخرین مع * (۵) در نسخه‌های قلمي بعد لفظ اسباب و نوشته * (۶) در نسخه‌های قلمي باز اینهمه نوشته *

كالا پهاڑ از تسخیر تمامي ولایت او مفروغ شد - (و) قلعهٔ بارہ باٹي را - که محل خواب او بود - محاصره نموده بجنگ پرداخت * اهلکاران و متصدیان راجه - سرناچیان را طلبیده - تمامي ماجراي این‌حال را در ناي سرنا دمیدند * چون خبر کالا پهاڑ بگوش آن خفته بخت بسترالنوم اخوالموت (۱) خورد - آن واقعه را نمودار واقعهٔ قیامت تصور نموده - بسان خفتگان قبور از نفخ صور - سراسیمه از خواب غفلت برجست - و حرکت مذبوحي نموده - سر خود را وقف تیغ غازیان اسلام نمود * ولایت اوڈیسه و قلعهٔ بارہ باٹي مفتوح شده داخل ممالک محروسهٔ پادشاه اسلام گردید * دین متین محمدي و شرع مبین احمدي دران ولایت رواج یافت * پیش ازین عمل و دخل سلاطین اسلام دران مرز (و) بوم نبوده * از کرامات کالا پهاڑ یکي این ست که هرجا که دران ملک آواز نقارهٔ او میرفت دست و پا و گوش و بیني اصنام معبود هنودان از بدن سنگین شان از هم میپاشید - چنانچه الآن بتان سنگین دست و پا شکسته و بیني و گوش بریده دران سر زمین جا بجا افتاده است * و هنود باطل پژوه از کور دلي خود دیده و دانسته به‌پرستش آن (۲) اشتغال دارند * بیت -

بود معلوم کز سنگي چه خیزد -
ز معبودیش جز ننگي چه خیزد *

---

(۱) در نسخه هاي قلمي اخ الموت نوشته * (۲) آنها باید خواند *

گویند کالا پهاڑ در زمان مراجعت در سر زمین کیونجهر در جنگلی نقارهٔ گذاشته رفته (که) معکوس افتاده است - مردم آن ملک احدی از بیم جان براست کردن آن جرأت نمیکنند * العهدة علی الراوی *

و جگرناتهه(۱) که(۲) معبد سترگ هنود دران صوبه است * گویند چون مردم هنود برای زیارت جگرناتهه در موضع پرسوتم - که جگرناتهه در آنجاست - میرسند - اول بدستور مسلمانان موی سر میتراشند - و بدروازهٔ اول مکان شیخ کبیر - که مرد درویش کامل و ولی وقت بود - و پدر و مادرش حائک(۳) - یعنی جولاهه بوده اند - آب و طعام او را - که بزبان آن ملک ترانی نامند - میخورند - بعد ازان در معبد جگرناتهه به پرستش میروند * و در پرسوتم هندوان با مسلمانان - بلکه با هر قوم - خلاف عادت طعام میخورند * و اقسام طعام مطبوخ در بازار میسر میشود - و هنود و مسلمین میخرند و یکجا میخورند و مینوشند *

چمن دوم در بیان بعض خصوصیات ممالک بنگاله *

معلوم جوهر شناسان در(۴) آثار باستان باد * اکثری از اصحاب فن تواریخ رقم زدهٔ خامهٔ تحقیق گردانیده اند که چون حضرت

---

(۱) جگنناته نیز خوانند * (۲) که اینجا محل معنی ست * (۳) در نسخه های قلمی هائك به های هوز نوشته * (۴) شاید که دُرر باشد که جمع دُر است *

حام بن نوح - علی نبینا (و) عم - حسب الاجازت پدر[1] فرجام خود متوجه بوسعت آباد جنوب شده - در تعمیر آن کمر اهتمام بربست - پسران خود را - که یکی هند[2] و دومین سند و سیومین حبش و چهار مین زنج و پنجمین بربر و ششمین نوبه نام داشت - بهر طرفی که جهت آبادی رخصت فرمود آن سر زمین بنامش موسوم گردید *

پسر کلان که هند باشد چون در سر زمین هند فرو کش کرد - آن ملک بنامش موسوم گشت * و سند نیز برفاقت برادر کلان بسمت سند توجه بر آبادی گذاشته - همان جا رخت اقامت افکند * آن ملک بنام او مشهور شده *

اما هند را چهار پسر بودند - یکی پورب دوم بنگ سیوم دکن چهارم نهروال * و هر دیاری که از ایشان آباد شد - بالفعل آن ملک[3] بنام آنها اشتهار دارد * و دکن بن هند را سه پسر بوجود آمد[4] * ملک دکن بر آنها تقسیم یافت * نام ایشان مرهت و کنر[5] و تلنگ بود * و دکهنان[6] همه از نسل اویند * و الیوم این هر سه

---

(۱) شاید که بعد لفظ پدر لفظ نیک یا فرخنده وغیره قلم انداز شده * (۲) در نسخه‌های قلمی اینجا هنود و پائین (سطر ۷) هند نوشته * (۳) آن ملک اینجا بیکار * (۴) فعل بصیغهٔ جمع باید * (۵) در فرشته کنهر * (۶) اگر نام پسر هند دکن باشد چنانکه مولف بالا نوشته است اولادش را دکنیان باید گفت و اگر نامش دکهن باشد اولادش را دکهنیان باید نوشت نه دکهنان *

فرقه دران ملک رياست دارند *

و نهروال را سه پسر بهروج و کفاج (۱) و مال راج نام بودند * بنام ايشان هم شهرها آباد گرديد *

و پورب بن هند را - که پسر کلان بود - چهل و دو پسر بهم رسيده * و در اندک فرصتي اولاد ايشان - بسيار شده - ملکها آباد ساختند * و چون بسيار شدند - يکي را بسروري برداشته - در نظام ملک سعي نمودند *

و بنگ بن هند را فرزندان بوجود آمده ملک بنگاله آباد گرديد * و نام بنگاله در اصل بنگ بود - و لفظ آل که مرکب آن شده سبب آنست که آل در زبان بنگاله بمعني پشتهٔ کلان ست که گرد باغ و زراعت وغيره مرتفع سازند - تا آب داخل آن باغ و زراعت نشود * چون در زمان سلف رايان بنگاله در زمين نشيب - که در دامن کوه وغيره هم بود - پشته هاي کلان بارتفاع (۲) ده ده دست که عرضش بست دست باشد - در حدود بنگ ميساختند - و خانه و زراعت و عمارت درون آن ميکردند - لهذا عوام نواح (۳) اين ملک را بنگاله ميگفتند * هواي بنگاله باعتدال نزديک است - و بسبب قرب درياي شور و بارندگي بسيار رطوبت تمام دارد * برشکال از ماه اردي بهشت - که بهندي ماه جيٹهه خوانند - شروع

---

(۱) درنوشته کنباج * (۲) در آئين اکبري - " بلندي ده گز و پهنا بيست گز" نوشته * (۳) در نسخه هاي قلمي نواع *

شود - و تا شش ماه بارش باران باشد - بخلاف دیگر ممالک هندوستان - که آنجا برسات از نصف ماه خورداد[۱] - که هندیان اساز[۲] گویند - آغاز باران[۳] - و تا شهریور - که هندیان آسن نامند - چهار ماه بارش ماند - و در موسم باران زمینهاي نشیب بنگاله همه غرق * و بموسم برسات آن جا هواي بد دارد - خصوصاً آخر برسات * آدم و حیوانات اکثر بیمار و تلف میشوند * زمینش طراوت بسیار دارد - چنانچه در بعضي از بلاد خانه هاي گچ و خشت دو منزله سازند * و با وجود که زمین را از گچ و خشت ببندند تا هم مکان زیرین لیاقت بود و باش ندارد - و اگر کسی بماند زود بیمار شود * و به سبب شادابي زمین بنگاله قوت نبت بسیار دارد - چنانچه بعضي از قسم شالي - آن قدر که آب برسات ببالا رود - تا سرش غرق نشده باشد - در بالیدگي برابر شود - و خوشه هرگز غرق نمیشود * و همچنین در بعضي از قسم شالي در یک دانهٔ تخم او دو سه آثار[۴] شالي حاصل میشود * و اکثر زمین در تمام سال سه فصل زراعت میدهد * و زراعت آن ملک بالتمام شالي ست - چه باریک و چه گنده * مزروعات

---

(۱) خرداد نیز مي نگارند * (۲) صحیح اساره * (۳) لفظ باران اینجا مخل معني ست بجایش گرده یا شود باید خواند *

(۴) آثار بمعني سیر وزن مشهور در لغات عربي و فارسي نیامده کما في الغیاث *

ديگر- مثل گندم و جو و نخود وغيره - بعض جا شان[۱] و خال بهم رسد * طرفه آنكه اين قدر افراط شالي وافر[۲] ميشود و احتياج بآب باران غير موسم و چاه و دريا ندارند - مگر آب[۳] باران برسات- كه اگر خدا نخواسته باران برسات نشود نقصان تمام دارد *

و سكنهٔ قريات مطيع و منقاد حكام ميباشند - و بطور زميندارانِ و رعاياي ديگر ممالک هندستان با حاكم جنگ نميكنند * و مالگذاري سال تمام را هشت قسط كرده در هشت ماه ادا كنند * و زر خراج را رعايا خود بكچهري رسانند * و مدار بند و بست هر فصل بر نسق است - و نسق كاغذ سر رشته را گويند كه پيش محرر و پتواري و كاركن بمهر عامل ميباشد * مگر در معاملات داد و ستد و خريد و فروخت و ديگر قضاياي دنيوي مفسد و دغاباز و حيله ساز و متفتن و شرير مثل بنگاليان در تمامي ربع مسكون نبوده باشد * قرض را واجب[۴] الدين نميدانند - و وعدهٔ يک روز را بيک سال هم وفا نكنند * و خوراک سكنهٔ آن ممالک از اعلى تا ادنى ماهي و برنج و روغن سرشف و جغرات و نقليات[۵] است * و مرچ سرخ و نمک هم بيشتر خورند * نمک در بعضي جا هاي اين ملک كمتر بهم ميرسد * مردم آن ملک

---

(۱) در نسخههای قلمي ساز و حال * (۲) محض بيكار * (۳) بآب بايستي نوشت * (۴) بجاى واجب الادا * (۵) غالبًا بقولات باشد *

يكقلم كثيف الدهن[1] و كثيف المزاج و كثيف الكسوت اند * نان گندم[2] و جو مطلق نميخورند - و گوشت[3] گوسپند و مرغ و روغن زرد بمزاج شان موافقت ندارد * و اكثر چنانند اگر بخورند معده قبول نكند - و في الفور بقي بر آيد * مدار پوشاك ذكور و اناث همگي اعلى و ادنى بر يك پارچه كه ستر عورت بدان توان كرد - چه مردان يك پارچهٔ سفيد - كه عوام آنرا دهوتي گويند - از زير ناف تا زانو بندند - و يك دستارچهٔ خورد[4] بقياس دو سه دست بر حاشيهٔ سر پيچند كه تمام كاسهٔ سر و پرچم مو نمايان باشد - و زنان* يك پارچه - كه آنرا ساري گويند - نيمي از زير ناف تا ساق پيچيده - و سر ديگرش از طرفي كشيده - بگردن اندازند - و سر برهنه باشند - و ديگر پارچه نپوشند * و زنان شان كفش و موزه در پا نكنند * و مردان و زنان هر روز روغن سرشف در بدن مالند - و غسل بدريا و تالاب كنند * و زنان بنگالي پرده ندارند - و براي حوائج و امورات خانگي بيرون ميروند * ويراني و آبادي اين ملك حكم مساوات دارد - چه خانه هاي علفي دارند - كه از بانس و كاه سازند - و ظروف اكثر سفالين و كمتر

---

(۱) شايد كه بمعني گنده دهن آورده مگر چنين تركيب لفظ عربي با فارسي جائز ندارند و دهن بالضم درين تركيب بى معني * (۲) در نسخه هاى قلمي نان و گندم * (۳) در نسخه هاي قلمي گوشت و گوسپند * (۴) در رسم خط محققين خرد *

برنجي * هرگاه از جائي بر خاسته[1] جاي ديگر رفتند - في الفور مثل اول خانۀ علفي تيار ساختند - و ظروف گلي بهم رسانيدند * و اکثر آبادي آنها در بيشه و درختزار است - که پيرامن خانه درختان باشد * و اگر خدا نخواسته در يک خانه آتش گيرد - تمام بسوزند - و بعد از سوختن نشان خانه نيابند - مگر از آثار درختان که گرد پيش خانۀ شان بودند * و سفر اکثر بر آب ميکنند - خصوصاً در موسم برسات - که دران موسم کشتيهاي خورد[2] و کلان براي سفر و آمد شد مهيا دارند * و براي سفر خشکي سنگهاسن[3] و پالکي و جواله (؟) هم دارند * و فيل در بعضي جاي اين ممالک گرفته شود - و اسپ خوب بدست نيايد - و اگر بهم رسد بقيمت اعلى * طرفه کشتي درين ملکها ميسازند که براي حصار گيري بکار آيد * و آن چنان ست که کشتي کلان ميسازند - و سر کشتي را - که بزبان آنجا گَلَّهِيْ گويند - بآن طور بلند تيار کنند که هرگاه بديوار قلعه رسانند مردم از کشتي بديوار بر آيند و داخل قلعه شوند * و قسمي از غاليچه از درخت تيسي سازند که بسيار خوش قماش و طبع پسند باشد * و جواهرات و مرواريد و يشم[4] و عقيق درين ملک نيست - از ديگر ممالک در بنادر اين صوبه

---

(۱) در نسخه هاي قلمي برخواسته * (۲) صفحه ۲۳ حاشيه ۶ بنگرند *

(۳) در آئين اکبري در ذکر اوڈيسه سکهاسن نوشته * (۴) در نسخه هاي قلمي پشم *

مي آيد - و بهترين ميوهٔ اين ملك انبه است كه در بعضي (جا) انبهٔ[۱] كلان و شيرين و بيريشه و خوش طعم ميشود - و خسته كوچك دارد * و درخت سه ساله - كه بقد آدم رسيده باشد - بارور ميشود * و نارنج كلان . كه كونلا[۲] گويند و خورد كه نارنگي خوانند درين ملك خوب ميشود - و ترنج كلان اقسام * و ليموي[۳] كاغذي و اناناس و نارجيل و فوفل و تاڑ و افراط خارپشت[۴] و موز[۵] يعني كيلا انتها ندارد * و انگور و خربزه وغيره ميوه ها درين جا نميشود * اگرچه تخم خربزه و نهال انگور اكثر درين ملك كاشته شد - اما خوب نشد * و نيشكر نفيس و نازك و شيرين سرخ و سفيد و سياه وفور دارد * و زنجبيل و فلفل در بعضي جاها بسيار ميشود * و برگ تنبول بافراط است * و ابريشم خوب و وافر پيدا ميشود * و پارچهٔ ابريشمي درين ملك خوب ميشود - و پارچهٔ ريسماني بهترين ميبافند * و انهار خورد (و) كلان درين ملك بسيار است * و رسم تالاب ساختن خارج از حساب * و آب چاه درين ملك كمتر خورند - چه هرجا آب نهرها و تالاب افراط

---

(۱) در نسخه هاى قلمي لفظ انبه نوشته - شايد كه لفظي ديگر باشد *

(۲) بتلفظ بعضي كولا * (۳) در صفحه ۲۷ سطر ۱۹ ليمون نوشته *

(۴) در يك نسخهٔ قلمي خارپوس و آن خارپوست يا خارپوش باشد و در يكي ديگر خارپشت * (۵) در نسخه هاى قلمي مويز و آن بمعني كيلا نيست *

دارد * و اکثر آب چاه شور است - مگر در اندک حفر آب برآید *

و بهترین انهار گنگ است که[۱] از کوهستان شمالي هندوستان از جائي که گؤمکهه گویند - برآمده در صوبه هاي هندوستان فرخ آباد و الٰه آباد و بهار شده - به بنگاله رسیده - و در بنگاله متصل قاضي هتّه متعلقهٔ سرکار باربک آباد - مسمی به پدا شد * و از آنجا شعبهٔ از گنگ جدا شده - به مرشد آباد رفته - و در ندیه با[۲] نهر جلنگي ملحق شده - بدریاي شور رفته - و نام آن بهاگیرتي گویند - و بدان طرف چاتگام رفته - بدریاي شور ملحق گشت * و این گنگ در الٰه آباد با نهر جون[۳] و سورستي[۴] ملحق شده - و نزدیک حاجي پور - با گندك و سرو و سون هم ملحق

---

(۱) در آئین اکبری چنان نوشته - " از شمالي کهسار پدید آمده بصوبهٔ دهلي و دار الخلافت آگره و الٰه آباد و بهار گذشته بدین صوبه در آید و نزد موضع قاضي هتّه از سرکار باربك آباد دو بخش شود - یکي بسوی خاور رفته نزد بندر چاتگانو بدریای شور در شود * درین جدائي بدهاوتي نام گیرد و دیگرے رو بجنوب آورد - سه بخش گردد - یکي را سرستي گویند - و دیگوي را جَوَنْ - و سوم را گنگ - بهندي زبان تربیني خوانند و بس گرامی دارند * و سومین نزد ساتگانو هزار شعبه شده بدریای شور پیوندد * و سرستي و جون نیز در شوند " * صفحه ۳۸۸ - جلد اول * (۲) در نسخه های قلمي تا * (۳) جمن و جمنا نیز خوانند * (۴) در آئین سرستي *

شده - پهنائي عظیم دارد * و جائي که هر سه نهرها ملحق شده هندوان آنرا تربیني گویند - و احترام آن در مذهب هنود زیاده از حصر است * و این گنگ (و) سورستي (و) جون تا رسیدن بدریاي شور و چاٹگام هزار شعبه شده رفته است * و هندوان در باب برکت این آبها کتابها نوشته * و این آبها را متبرک دانسته - غسل در آن موضع رفع گناهان تمام عمر دانند - خصوصاً غسل بعضي گهاٹهاي گنگ - مثل بنارس و الهٰ آباد و هردوار - متبرك میشمارند * و اغنیاي شان آب گنگ را از راه‌هاي دور دراز طلب داشته نگاه دارند - و در بعضي روزهاي متبرك پرستشهاي آنها بکار آید * و حق آنست که آب گنگ در شیریني و سبکي و خوشگواري نظیر ندارد * و آب این نهر را هرجائي که نگاه دارند هرقدر دیر بماند گنده نمیشود * هیچ دریائي کلانتر ازو در ممالک بنگاله نیست *

و دیگر از انهار کلان این ملک برمهاپتر است که از اقصاي خطا تا کوچ و از آنجا براه بازوها بدریاي شور ملحق گردید * و درنواح چاٹگام نام او میگنا شهرت دارد * دیگر نهرهاي خورد را حسابي نیست * و بر هر دو کنار اکثر انهار زراعت شالي میکنند * دیگر از خصوصیات این ملک - بر خلاف دیگر ممالک هندوستان - اینست که شاخ درخت انبه و لیمون را قلم کرده در زمین مینشانند - و در سال اول بارور میشود *

چمن سيوم - در ذكر بعضي شهرها و آبادئ بعضی بلاد ملک بنگاله *

شهر لکهنوتي - كه در ازمنهٔ سابقه دارالسلطنت بنگاله بود - از تعميرات سنكلديب(۱) است * گويند وقتي كه فيروز راي راجهٔ هند از رستم دستان شكست خورده به ترهت گريخت - و از آنجا هم بكوهستان جهاركهند و گوندواره گريخته فوت شد - رستم دستان - كه از بي اندامئ او كوفته خاطر بود - سلطنت هند بفرزندانش مسلم نداشته - هندوئي سورج نام را مملكت هند ارزاني داشته * و او راجهٔ عظيم الشان شده - تمامي قلمرو دكن را عمل نموده - تا بنگاله بقبضهٔ اقتدار خود آورد * و چون فوت شد - و نوبت سلطنت به پسرش بهراج(۲) رسيد - دران وقت تخلل در ممالك او افتاده در هر سر سودائي پديد آمد - و آخر كيدار نام برهمني - از كوهستان سوالك خروج كرده - و بغلبهٔ جنگ غالب گشته - زمام مملكت هند را بكف آورد * و در آخر عهد او سنكلديب نام شخصي - از نواحئ كوچ - كه در حدود ملك بنگاله است - بر وي خروج كرده - اول تمامي ملك بنگ و بهار را بتصرف در آورد - و بعد ازان باكيدار جنگها نموده غالب آمد - و شهر لكهنوتي را احداث نموده پاي تخت خويش

---

(۱) در تاريخ فرشته شنكل * (۲) در تاريخ فرشته همچنين *

ساخت * و در هزار سال آن شهر دار الملک بنگ بوده - در عهد سلاطين چغتائي ويران شده - عوض آن بلدهٔ ٹانڈه نشيمن حکام گرديد * و بعد ازان ٹانڈه هم ويران شده - جهانگير نگر - و بعد ازان مرشد آباد - صوبه نشين شد * و وجه تسميهٔ گور(۱) معلوم نشد * اما بخاطر ميرسد که در زمان حکومت فرزندان نوج گوريه(۲) شايد اين نام يافته باشد * و همايون پادشاه گور را تجنيس ناخوش ديده جنت آباد نام ساخت * اين شهر الحال خراب و ويران مطلق شده مسکن شير و پلنگ است * جز آثار و دروازهٔ قلعه و عمارات شکسته و ريخته و مسجد و بناي آثار قدم رسول صلی الله عليه و سلم چيزے ديگر نمانده است *

جائي(۳) که بوده خســـروان با دوستـــان در بوستان -
شد زاغ و کرگس را وطن شد شير و روبه را مکان *

قلعهٔ کلان داشت(۴) که آثار آن اليوم نمود(۵) است * و سمت مشرق آن شهر جهيل جتيه (؟) و بهتيه (؟) و ديگر آبشارها ست * و بند آب

---

(۱) در نسخه هاى قلمي گورر به راى هندي * در تاريخ بنگالهٔ چارلس استوارت نوشته که گور نام ديگر شهر لکهنوتي ست * (۲) در آئين اکبري و سير المتاخرين بهوج گوريا - صفحه ۱۵ حاشيه بنگرند * (۳) مولف درين شعر تصرف کرده - در اصل چنانست - " جائي که بود آن دلستان با دوستان در بوستان - شد زاغ و کرگس را مکان شد گرگ و روبه را وطن " * (۴) فاعل فعل مذکور نکرده * (۵) بجاي نمودار آورده *

ازان وقت تا حالاً موجود است - اما دران وقت که آبادئ شهر بود استحکام تمام داشت - و مدخل آبها در موسم برسات نبود * و درين وقت در موسم برسات کشتي دران طرف ميگذرد - و همه آب ميشود * شمالئ[1] آن يک قلعه بفاصلهٔ يک کروه - يک عمارتي کلان از تعميرات قديم بود و حوض آبي - مسمی به پيازباري - که آب آن حوض متعفن بود - هر که ميخورد بامراض متضاده مبتلا شده هلاک ميشد * گويند در زمان سابقه[2] گناهکاران را دران عمارت محبوس ميکردند - و از خوردن آب آن حوض بزودي تمام هلاک ميشدند[3] * و محمد اکبرپادشاه آنرا[4] مروت کرده گناهکارآن را ازان عقوبت و صعوبت منع فرمود *

شهر مرشد آباد شهري کلان بر لب نهر بهاگيرتي واقع شده - بر هر دو کنار نهر آبادي دارد * در ابتدا شخصی سوداگري مخصوص خان نام - سرائي در آنجا ساخته - مخصوص آباد نام گذاشته بود * خانهٔ چند دکانداران[5] سکنونت داشتند * چون در عهد پادشاه اورنگزيب عالمگير نواب جعفر خان نصيري - که خدمت ديواني

---

(۱) غالباً چنان باشد - " جانب شمال آن قلعه بفاصلهٔ يک کروه يک عمارتي الخ " * (۲) تای تانيث در ترکيب فارسي خلاف سليقهٔ اهل زبان ست * جای ديگر زمان سابق آورده * (۳) در نسخه های قلمي ميشد بصيغهٔ واحد * (۴) لفظ آنرا اينجا بيکار - يا چنان باشد - " و محمد اکبر پادشاه از راه مروت گروه گناهگاران را " * (۵) در نسخه های قلمي دوکانداران *

اوڈیسه داشت - کار طلب خان خطاب یافت - و بدیوانی ممالک بنگاله سرافرازي یافت - بعد رسیدن در جهانگیر نگر عرف ڈهاکه - که دران وقت جاي حاکم نشین بود - و شاهزادۀ عظیم الشان - از حضور پادشاه اورنگزیب بحکومت بنگاله اختصاص یافته - از پیشتر در آنجا بود - چنانکه بعد ازین مذکور خواهد شد - صحبت خود با شاهزاده برار ندیده - ببهانۀ آن که محالات بنگاله ازان جا بعید مسافت دارد - از ملازمت (۱) شاهزاده جدا شده - در مخصوص آباد طرح اقامت افگند - و عملۀ زمینداران و قانونگویان و ارباب دفاتر دیوانی خالصۀ شریفه را دران جا ساکن ساخت * و دوگهریه (۲) - که ویرانۀ محض بود - محلسرا و دیوانخانه و کچهري پادشاهي آراسته تحصیل مالواجب مقرر کرد * و چون اصالةً بصوبه داري بنگاله و اوڈیسه - بانضمام دیواني و خطاب مرشد قلي خان و عطاي خلعت فاخره و علم و نقاره و اضافۀ منصب - مباهات اندوخت - بعد رسیدن مخصوص آباد (۳) - آبادي شهر (را) بنام خود حکم کرده موسوم به مرشد آباد ساخت * و دارالضرب مقرر کرده در سکه ضرب مرشد آباد مسکوک نمود * ازان وقت این شهر صوبه نشین گردید * شهرے خوب است * سکنۀ آنجا - در

(۱) در نسخه هاي قلمي ملازمت * (۲) بپیش لفظ دوگهریه لفظ در قلم انداز شده باشد * (۳) یعني بعد رسیدن به مخصوص آباد *

مصاحبت صوبه‌دار[1] با مردم شاهجهان آباد همصحبت بوده - شعار و گفتار شايسته و درست - بر خلاف ديگر ممالک بنگاله - با مردم هندوستان في الجمله مشابه دارند * از تعميرات آنجا آنچه لياقت تحرير داشته باشد بنظر نيامده - مگر يک مکان امام باژه از تعميرات نواب سراج الدوله * وصفش[2] مستغني البيان ست - مثل آن (در) تمام ممالک هندوستان نيست * اگرچه الآن از عشر عشيري نيست - اما جزوي نمونهٔ آن يادگار کلي ست * اين دو بيت مولانا عرفي شيرازي - رحمة الله عليه - مناسب محل ديده ثبت شده *

چه قدر صبح شناسند ساکنان درش -
که در حوالي آن شام را نبوده گذار *
زهي صفاي عمارت که در تماشايش
بديده باز نگـردد نگاه از ديـوار *

و مکانات موتي جهيل و هيرا جهيل - که خوبترين جا بود - حالا از بيخ کنديده شد - و خراب مطلق گرديد *

بندر هوگلي و ساتگام[3] بفاصلهٔ نيم کروه از يک ديگر واقع شده * پيش ازين ساتگام شهري کلان[4] و آبادي بسيار داشت - و

---

(۱) در نسخه هاى قلمي اينجا صوبدار نوشته * (۲) در دو نسخه هاى قلمي وصفتش * (۳) در آئين ساتگانو * (۴) بعد لفظ کلان لفظ بود قلم انداز شده باشد *

جاي حاکم نشين بود * و کوٺهي نصاراي پرتگيس و ديگر تجاران هم بود * چون ساتگام بسبب دريا گذاشت[1] ويران شد بندر هوگلي آبادي کمال پذيرفت * فوجدار اين بندر هميشه از حضور سلاطين دهلي مقرر شده مي آمد - و با ناظمان بنگاله چندان تعلق نداشت * نواب جعفر خان خدمت فوجداري آنجا ضميمهٔ خدمت نظامت و ديواني در[2] علاقهٔ خود نمود - چنانکه مذکور خواهد شد - انشاء الله تعالی * و بسبب آن که نواب موصوف اليه مدار زر خيزي ملک بنگاله بر محصول سوداگران نهاده - با تجارت پيشگان فرنگ و چين و تجاران ايران و توران زمين سلوک و مراعات بسيار ميفمود - و سواي محصول واجبي مجوز اخذ يک دام بيجا و غير معمول نميشد - لهذا در عهد او بندر هوگلي زياده از سابق معمور و آبادان شد - و تجار سائر بنادر عرب و عجم و نصاراي فرنگ مالک جهازات و اغنياي مغليه مسکن کردند . اما اعتبار مغليه[3] بنسبت تجار ديگر فوقه زياده تر بود * اهل فرنگ را از احداث برج و بازار و قلعه و خندق ممانعت و مزاحمت تمام بود * بعد ازان - چون ظلم و سختگيري و زياده طلبي فوجداران ازدياد[4] گرديد - بندر هوگلي رو بويراني نهاده - و کلکته بسبب رعايت و صيانت فرقهٔ انگريز و آساني محصول آباد گشت *

---

(۱) در نسخههاي قلمي نسبت * (۲) عبارت اينجا مبهم است *

(۳) موصوف مذکور نکرده * (۴) بجاي زائد گرديد *

شهر كلكته در سنين ماضيه ديهي بود در تعلقهٔ مصارف كالي نام بتي كه در آنجا ست * چون در زبان بنگاله كرتا و كتا بمعني مالك و خداوند است لهذا آن ديه به كالي‌كتا موسوم شد - يعني مالك آن كالي ست * رفته رفته بتغير السنه الف و ياي تحتانيه حذف نموده - كلكتا[1] گفتند * شرح آبادي اين شهر و موجب قائم شدن كوٺهي كمپني انگريز چنين ست - كه در زمان نظامت نواب جعفر خان كوٺهي كمپني انگريز - كه در بندر هوگلي متصل لكهوگهات و مغلپوره بود - ناگاه بعد زوال آفتاب - كه سرداران انگريز بتناول طعام مشغول بودند - بر زمين فرو شدن گرفت - سرداران انگريز افتان و خيزان بدر رفته ازان ورطهٔ هلاك مناص يافتند - و كلهم[2] مال و اسباب وقف قعر آب گرديد * اكثر ذي روح و بعضي مردم نيز تلف شدند * مستر چانك[3] - سردار همهٔ آنها - باغ بنارس گماشتهٔ كمپني را - كه در لكهوگهات متصل شهر بود - بقيمت گرفته - اشجار آنرا بريده - احداث كوٺهي نموده - طرح عمارات دو منزله و سه منزله نمود * چون احاطهٔ ديوار تيار شد - و كار بآن رسيد كه مسقف به شاه‌تيرها سازند - شرفا و نجباي مردم سادات و

---

(۱) پيشتر كلكته نوشته و اينجا كلكتا و هيچ نگفته كه هاي هوز بجاي الف ازكجا آمده * (۲) كلهم بجاي كل اينجا صحيح نباشد * (۳) صحيح چارنك *

مغلیه که عمدهٔ تجار بودند پیش میر ناصر فوجدار هوگلي ظاهر ساختند که هرگاه نا محرمان بر بالاي بام و بالاخانههاي مرتفع بر آیند موجب هتک حرمت و بیشرمي ننگ و ناموس ما خواهد شد * فوجدار حقیقت این حال را بحضور نواب جعفرخان عرضداشت نمود - و متعاقب تمام مغلیه و شرفا و نجبا را نیز روانه ساخت * آنها بحضور رسیده تظلم و استغاثه نمودند * نواب جعفرخان پروانه - باین مضمون که زنهار خشتي بالاي خشتي ننهند - و چوبي بالاي چوبي نگذارند - بنام فوجدار مرقوم قلمي نمود * فوجدار - بمجرد ورود پروانه مانع شده - معماران و نجاران را حکم نمود که احدي براي کار عمارات نرود * آن عمارات همچنان نا تمام ماند * مستر چانک آزرده شده مستعد بجنگ گشته * اما چون جمعیت قلیل داشت - و سواي یک منزل جهاز دیگر دران وقت موجود نبود - و علاوهٔ آن حکم نواب جعفرخان غالب - و ازدحام (۱) مغلیه بسیار - و فوجدار بالا دست بآنها متفق (۲) - از دست و پا زدن هیچ فائده متصور نکرد - ناگزیر لنگر جهاز برداشت * و آئینهٔ آفتابي از بالاي جهاز محاذي آباداني شهر مقابل نموده - آباداني شهر کنار دریا را با چندین نگر آتش زده - روان شد * فوجدار بجهت تدارک این معني به تهانه دار مکهوه نوشت که جهاز رفتن نیابد * تهانه دار مذکور زنجیر

(۱) در نسخههاي قلمي ازدهام * (۲) اي متفق بود *

آهني - كه هر حلقهٔ آن مقدار ده آثار سطبر بود (و) جهت انسداد راه آمد شد كشتيهاي غنيم ارخنگ و قوم مگ (از) اين روي دريا تا آن رو ساخته بديوار قلعه تعبيه كرده مهيا داشت - بر روي آب كشيد * جهاز بزنجير رسيده بند شد و از رفتار ماند * مستر چانک زنجير را بشمشير فرنگ[1] بريده راه نورد شد - و جهاز بدرياي شور رسانيده - عازم ولايت دكن گرديد * و چون بادشاه اورنگزيب دران ايام در دكن (بود) - و غنيم از هر چهار طرف رسد غله بند كرده - قحط عظيم در لشكر بادشاهي روي داده بود - سردار كوتهي كرناتک - رسد غلات بحمل جهازات بلشكر رسانيده - مجراي دولتخواهي و نيكو خدمتي خود بظهور رسانيد * و بادشاه عالمگير - از فرقهٔ انگريز بسيار راضي شده - استفسار مطلب كمپني انگريز نموده * سردار انگريز درخواست سند فرامين احداث كوتهيها در ممالک محروسه علي الخصوص احداث كوتهي بنگاله كرد - و درجهٔ پذيرائي يافت - و فرمان والا بمعافي محصول جهازات كمپني انگريز و گرفتن سه هزار روپيه در وجه پيشكش بخشبندر و احداث كوتهي صادر شد * مستر چانک - با احكام و فرامين بادشاهي - از دكن مراجعت كرده باز به بنگاله آمد[2] - و در مكاني كه به چانک[3] مشهور است لنگر

---

(۱) يک نسخهٔ قلمي لفظ فرنگ اينجا ننوشته * (۲) در نسخههاي مده * (۳) حالا به اچانک شهرت دارد *

اقامت انداخت * و وکلا را با نذور و پیشکش و تحف و هدایا نزد نواب جعفر خان فرستاد - و سند مطابق[1] اجازت کوٹھی کلکته حاصل کرده - احداث کوٹھي نو کرده - بآبادي شهر پرداخت - و کاروبار تجارت بنگاله جاري ساخت * الآن آن کوٹھي شهرت دارد *

کلکته شهري کلان برلب نهر بهاگیرتي واقع است * بندر کلان تجارتگاه کمپنی انگریز و تبعهٔ آنهاست * جهازهاي خورد - که سلب[2] گویند - از ولایات چین و فرنگ و دیگر ممالک همیشه و هرسال دران بندر آمد و رفت دارد - و اکثر موجود میباشد * درین وقت آن شهر مسکن سرداران انگریز و توابع و لواحق ایشان ست * یکقلم عمارات پخته از چونه و گچ است * چون زمینش بسبب قرب دریاي شور همه مرطوب و شور است - لهذا عمارات آن شهر دو منزله و سه منزله است * مکان زیرین لیاقت بود و باش ندارد * عماراتش بطور ولایات فرنگستان ست - و هوا دار و وسیع و رفیع ساخته میشود * سڑکهاي آن شهر وسیع و همه پخته خشت کوب است * و سواي سرداران انگریز بنگالیان و ارامنه وغیره سکنهٔ آن شهر هم عمدهٔ تجار اند * و آب چاه درین شهر بسبب شوري لیاقت خوردن ندارد - و اگر کسي بخورد مضرت تمام بیند * و در موسم گرما و برسات آب نهر هم

---

(۱) اي مطابق سند * (۲) در تاریخ بنگالهٔ چارلس اسٹوارٹ که بزبان انگریزي ست اسلوپ نوشته *

تلخ و شور شود - مگر آب تالابها که کثرت دارد بخوردن مي آید * دریاي شور از آنجا چهل کروه فاصله دارد * هر روز و هر شب یک بار مد و جزر[1] آب دریا میشود * و در وقت ایام بیض و و دیجور سه روز مد کلان بزور و شور تمام هر روز و شب[2] یک بار مي‌آید * عجب حالتي و طرفه شورشي رو میدهد * اکثر کشتیها از دریا بخشکي مي‌اندازد - و اکثر میشکند - و آنچه بر ساحل نباشد آنرا نقصاني نمیرسد - لهذا آن روز در آنجا کشتي خورد و کلان را بی‌لنگر بدارند * آنرا بزبان بنگاله هومان گویند - و آنچه هر روز و شب میشود آنرا جوار میگویند * قلعهٔ گلین بجانب جنوبي بیرون شهر ساخت انگریزان عجب اختراعي[3] ست - وصفش بنوشتن قاصر[4] است - تعلق بمعاینه دارد * حصار چار دیواري آن از هر چهار طرف از بیرون همچو پشتهٔ تالابها پست مینماید - و از درون آن بلند مینماید * عمارات کلان و مرتفع درونش ساخته است * طرفه صنعتها درین قلعه بکار رفته است * و دیگر صنائع عجائب و غرائب درین شهر است * مثل این شهر در خوبیهاي عمارات و اختراع مصنوعات در تمامي بلاد هندوستان - بعد از شاهجهان‌آباد که آن عدیم المثال است - دیگر

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي جر * (۲) در دو نسخهٔ قلمي میان لفظ روز و لفظ شب و نوشته * (۳) در نسخه‌هاي قلمي اختراي * (۴) لفظ قاصر اینجا بیمحل و بیمعني و عبارت بی ربط *

نیست * اما عیبي که دارد اینست که هوایش متعفن و آبش شور و زمینش مرطوب - بحدي که در زمیني که زیر سقف است - با وجودي که همه از خشت و چونه گچکاري کرده اند - تا هم از کثرت رطوبت لائي ست - و در و دیوار (۱) هم تا ارتفاع دو سه دست تر و نم میباشد * چهار ماه زمستان في الجمله آب و هوایش چندان مضرت ندارد - مگر هشت ماه تابستان و بارش بسیار مضر است * درین وقت - که از چند سال قلمرو بنگاله و بهار و اوڈیسه در تحت و تصرف سرداران کمپني انگریز در آمده - دار الحکومت این ممالک همین شهر است * عمده ترین ایشان - که خطاب گورنر جنرل دارد - درین شهر میباشد - و نائبان در هر ضلع جداگانه مقرر شده میروند - و تحصیل زر مالواجب از هر ضلع بکلکته ارسال نمایند * عملهٔ دفتر و کچهري خالصه در کلکته است * لمولفه -

زهی شهـــر کلکتـــه در ملک بنگ
که هست آن نمودار چین و فرنگ *
عمارات آن دلکش و جانفـــزا -
همـــه (۲) سر کشیـــده باوج هوا *
صنـــائع دران کرده استـــاد کار

---

(۱) در نسخههای قلمي دارد و دیوار * (۲) در نسخههای قلمي که مه بجای همه *

همه رنگ رنگ[1] و همه خوش نگار •
ز بس صنعت کار اهل فرنگ
خرد در تماشای آن گشته دنگ •
کلاه پوش انگریز ساکن درو -
همه راستگوی و همه نیکخو •
مکان این چنین و مکین آن چنان -
کنم تا کجا شرح اوصاف آن •
مصفا سڑکهای آن خشت کوب -
صبا هر صباحش کند رفت و روب •
بهر کوچه اش مه رخان در طواف -
ببر کرده پوشاک رنگین و صاف •
رخ شان چو ماه منور بتاب -
تو گوئی زمین سیر شد ماهتاب •
یکی چون مه و آن دیگر مشتری -
یکی همچو زهره بجلوه گری •
ز بس شد چو سیاره هرسو چمان
شده کوچه ها نقشهٔ کهکشان •
ببینی کنی گر ببازار رو
متاع نفیس جهانی درو •

---

(۱) در نسخه‌های قلمی رنگ و زنگ •

بود هرچه در ربع مسکون قماش
بیابي ببازار او بی تلاش *
گر از اهل صنعت نمایم رقم
چنان نقش صورت نبندد قلم *
و لي هست مشهور در خاص و عام
که صنعت بچین و فرنگ است تمام *
سوادش مسطح چو سطح سما
سڑکها درو بسته چون استوا *
بگلگشت مردم چو دانشورند[۱]
چو سیار در سیر باهم شوند *
چنین شهر در ملک بنگالیان
ندیدست کس - نی شنیده چنان *

چندن نگر[۲] - عرف فراشڈانگه - از کلکته بفاصلهٔ دوازده کروه واقع است * کوٹهئِ نصاراي فرانسیس در آنجاست * شهری خورد و برلب نهر بهاگیرتي آبادي دارد * سرداری از طرف فرانسیس در آنجاست - ضابط نظم و نسق آن شهر و امور تجارت میباشد * سرداران انگریز در آنجا عمل و دخل ندارند * همچنین در چوچڑه[۳] عمل و دخل فرقهٔ اولندیز است *

---

(۱) بجای دانشورند لفظی دیگر باشد مثلاً آنسو روند یا بیرون روند *
(۲) چندرنگر نیز مشهور * (۳) چنچڑه و چنسوره نیز مشهور *

چوچڑہ - متصل بندر هوگلي - جانب جنوب بندر مذکور - و از فراشدانگه بفاصلهٔ یک کروه جانب شمال - واقع است * و همچنین چهرامهور[1] برلب نهر مذکور آن روي چانک کوتهئ فرقهٔ دینامار[2] است - و آنرا دینامارنگر نیز گویند * بدین مکانها سواي مالک کوتهي آنجا عمل و دخل دیگري نیست *

شهر پورنیه - در زمان سابق پرگنهٔ حویلي میگفتند * سي و دو هزار روپیه جمع تحصیلي بود * چون راجهٔ بیرنگر - که جمعیت پانزده هزار سوار و پیاده داشت - و دیگر سکنهٔ آن نواح قوم چکوار وغیره متمرد پیشه و غارتگر بودند - و مترددین را ایذاي کمال میرسانیدند - لهذا بسرحد مورنگ قلعهٔ جلال‌گده - بفاصلهٔ دو کروه از پورنیه - احداث شده قلعه‌دار در آنجا میبود * نواب جعفرخان - بموجب درخواست نواب سیف خان نبیرهٔ امیرخان کلان را - که بنام و لقب پدر ملقب و از نسل سادات و امراي عظام و پادشاه نسبت بود - از حضور پادشاه اورنگزیب درخواست تعیناتي خود نمود - و بتقریب تنبیه و تادیب راجهٔ بیرنگر وغیره مفاسید آن نواح متعین[3] شد * نواب جعفرخان - آمدن چنین کس را غنیمت شمرده - فوجداري ضلع پورنیه و قلعه‌داري جلال‌گده بخان مذکور تفویض نمود - و پرگنهٔ بیرنگر عرف دهرمپور

---

(۱) سیرام‌پور نیز مشهور * (۲) یعني ڈینمارک * (۳) در نسخه‌هاي قلمي متعینه *

و گوندواره - متعلقهٔ صوبهٔ بهار ضمیمهٔ پورنیه و محال سرحد جاگیر
مشروط قلعه داري قلعهٔ مزبور - نیز بار مسلم داشت * خان
مسطور - حاکم مستقل الضلع شده - درجن سنگهه پسر بیرشاه
راجهٔ بیرنگر را - که باغي و سرکش بود - بجنگ و جدال بسیار
اخراج نموده - پرگنهٔ مذکور را بضبط خود آورده - و تنبیهٔ مفاسید
دیگر هم کما ینبغي نموده - فسدهٔ راه را یکقلم مستاصل ساخت *
و احوال را بحضور پادشاه عرضداشت نمود - و التماس کرد که
محال اندک است - بودن غلام درین محل محض لاحاصل * لهذا
حکم اورنگزیب بنام جعفر خان اصدار یافت - که من شیري را
در قفس کرده نزد شما فرستاده ام - اگر علوفهٔ خود نخواهد یافت
البته شمارا تصدیع خواهد داد * نواب موصوف - که بودن چنین
کس را از مغتنمات میدانست - زر توفیر را مرفوع القلم ساخت -
و مد نظر غور و پرداخت احوال بواقعي نموده لوازم مراعات بجا
مي آورد * و خان موصوف - تمامي زمینداران آن ضلع را بطور
جعفر خان بحبس در آورده - دقیقهٔ از دقائق زرکشي فرو نگذاشت *
چنانچه هژده لک روپیه ازان محالات تحصیل نموده بتصرف خود
مي آورد - و روز بروز قوت ملکگیري و خزانه و فوج افزون
میشد * و با زمیندار مورنگ طرح آشتي انداخته - شروع جنگل
بري و آبادانکاري نمود - قریب نصف جنگل تا دامن کوهستان
مورنگ آباد کرده - بقابوي خود در آورده - ملک و مال او

افزایش یافت * و جعفر خان دیده و دانسته مراعات میکرد *
اکنون پورنیه شهری کلان شده - و رودخانهٔ کوسي و سونرا درمیان
پورنیه جاري ست * زمینش نشیب و ملک آبي ست * در
موسم برسات سیل از کوهستان مورنگ فرو میریزد - و دشت و
صحرا پرآب میشود - اکثر آبادي هم وقف سیل میگردد * شالي
و گندم و ماش و خردل و غیره غلات و حبوبات وافر میشود * و
روغن و زرد چوب و شورهٔ آبي و آتشي و فلفل و قاقلهٔ کبار
و تیزپات و درختان ساج بسیار کلان خوب میشود * و گل یاسمین
و بیلا و گل سرخ وغیره گلهاي خوشبو افراط دارد * کوهستان
مورنگ از پورنیه شش منزل طرف شمال واقع است * چوب
مورنگي - که بهادري گویند - از همان کوهستان مي آید * از
بالاي کوه راه بطرف نیپال و کشمیر بسیار قریب است - اما
نشیب و فراز بسیار دارد * و محالات پورنیه نصف از مضافات
صوبهٔ بهار (۱) - و پورنیه تعلق به بنگاله دارد * و ملک سرد و آب
و هواي آن سر زمین نا گوار و نا موافق است * اورام بگلوي
خاص و عام - تا وحوش و طیور - سرشت ذاتي آن ملک است *
و عمارات پخته کمتر دارد - مگر قلعه و لعل باغ و بعض جاي دیگر *
سابق ازین آبادي سرنه بهتر از پورنیه بوده است - و گنده گوله -
بکنار گنگ - مکان تجاران و مهاجنان از جاهاي دیگر * بسبب

(۱) بعد لفظ بهار شاید که لفظ است قلم انداز شده *

ارزاني غله و آسايش(۱) خوشباشان و مسافران اهل این شهر بر کشتي آمده مقيم ميشوند * و اکثر براي سرحد با راجهٔ . و برق و رعد و و جنگ واقع ميشد * سيف خان هر سال براى مهمان غريق جعفر خان در مرشد آباد مي آمد * نواب موصوف با وي سلوک برادرانه ميکرد * هرگاه خرخشهٔ دران ضلع رو ميداد - نواب معزي اليه فوج براى کومک(۳) ميفرستاد * از گنده گوله و لب گنگ تا مورنگ مقدار ده روزه راه ملک وسيع پورنيه است - و از کوه مورنگ به کوچ بهار و آشام راه ميرود * و پيشکش راجهٔ مورنگ طيور شکاري ست *

ڈهاکه - جهانگيرنگر * اين شهر بر لب نهر بوڑهي گنگا واقع است - و نهر گنگ موسوم به پدّا از آنجا بفاصلهٔ سه کروه جاري ست * در زمان سابق بهمين نام مشهور است - در عهد نور الدين محمد جهانگير پادشاه به جهانگيرنگر موسوم شد * ازان وقت تا اواخر سلطنت اورنگزيب همين شهر صوبه نشين بوده * چون در عهد نظامت خود نواب جعفرخان شهر مرشد آباد را دارالسلطنت مقرر ساخت - ازان وقت آن شهر صوبه نشين شد * درين وقت هم از طرف سرداران کمپنى انگريز صاحب ضلع در آنجا - يعني جهانگير نگر - ميباشد * و پارچهٔ سفيد در آنجا بهترين بافته ميشود *

---

(۱) در نسخه هاى قلمي بعد لفظ آسايش و نوشته * (۲) در نسخه هاى قلمي اهل روز * (۳) بعض کمک نويسند *

کام بفاصلهٔ شش کروه از جهانگیرنگر سمت مشرق و
* پارچهٔ خاصه درآنجا بهتر میبافند * و در
سوندر حوض آبیست که پارچه دران حوض شسته (۲)
خوش قماش می برآید *

اسلام آباد - عرف چاتگام - از قدیم الایام شهرے کلان بوده
است - و اطراف آن درختزار واقع شده - از مرشدآباد سمت
مابین مشرق و جنوب بر لب دریای شور در ازمنهٔ سابق بندر
عظیم بود * تاجران هر ملک - علی الخصوص جهازهای نصاری -
درآنجا آمد و رفت داشتند - اما حالا چون شهر کلکته بندر
کلان ست همه بنادر بنگاله شکسته شد * گویند جهازي که در
دیگر اطراف دریای شور غرق شود محاذي چاتگام یافته میشود -
العهدة علی الراوي * و مد و جزر (۳) دریای شور درآنجا هم میشود *
و خروس جنگي آن ملک شهرت تمام دارد *

سرکار بگلا نیز بر ساحل دریای شور قلعهٔ (۴) بود - و پیرامن آن
درختزار * و مد و جزر دریا درآنجا هم است - چنانچه در دیگر
مکانات سواحل دریا و اطراف کلکته میشود * در سال بست
و نهم جلوس اکبر پادشاه - یک پاس روز باقي مانده - و سیل

---

(۱) درآئین سنارگانو * (۲) پیش لفظ پارچه لفظ هر شاید که قلم انداز
شده * (۳) در نسخه های قلمي جر * و همچنان در دیگر مقامات * (۴)
درآئین چنان نوشته - " سرکار بگلا ساحل دریای شور - گرد قلعه درختزار " *

عجیب حادث شده - تمام شهر غرق شد * راجهٔ آن شهر برکشتي سوار شده گریخت * پنج ساعت جوش طوفان و برق و رعد و دریا متموج بود * دو لک ذي روح از انسان و حیوان غریق بحر فنا شدند *

رنگپور و گهوژا گهات - که آنجا ابریشم پیدا میشود - و اسپان تانگن در آنجا از کوهستان بهوتنت[1] آمده فروخت میشود * (میوهٔ) مسمی لنکن[2] بضخامت چهار مغز و بطعم انار میشود و سه تخم دارد *

سرکار محمود آباد قلعهٔ بوده است - و اطراف آن رودبار واقع شده * در زماني که شیرشاه ملک بنگاله را مفتوح ساخته - چند زنجیر فیل - از سرکار راجهٔ آنجا - گریخته بجنگلها رفته - ازان وقت فیل دران جنگلها بهم میرسد * و فلفل هم دران اطراف میشود *

باربک آباد * پارچهٔ نفیسه[3] که آنرا گنگا جل گویند از آنجاست * و نارنج کلان هم خوب میشود *

---

(۱) در یک نسخهٔ قلمي بهونت * مولف آئین درین بیان اسپ گونت آورده - صفحه ۳۹۰ * (۲) در نسخه هاي قلمي لیکن * در آئین لنکن و لاکن - صفحه ۳۹۰ * میوهٔ لنکن در ڈهاکه تا حال یافته مي شود * در سیر المتاخرین لنکو نوشته * (۳) پارچه لفظ فارسي ست صفت نفیسه بصیغهٔ مونث آوردن خلاف سلیقهٔ اهل زبان *

سرکار بازوها (۱) درختزاري ست اما درختان ساج که بکار عمارت و کشتي صرف میشود • و کان آهن هم دران نواح است •

سرکار سلهت کوهستان ست • سپر کرگ در آنجا خوب میشود - که در قلمرو هندوستان بخوبي مشهور است • و میوه های خوب - مثل سنگتره (۲) وغیره - بهم رسد • و چوب چیني ازان ملک بدست آید • و عود در کوهستان آنجا افراط دارد • گویند در آخر ماه برسات درخت عود را بریده در آب و هوا چند گاه میگذارند (۳) - پس هرچه خوب برآید بکار برند - و هرچه تباه شود آنرا بیندازند • بغراج (۴) نام پرندهٔ خورد - که رنگ سیاه و چشم سرخ و دم دراز دارد - و بازویش متلون - خوشرنگ و طویل بازو ست - درانجا بآساني بدست آرند و رام کنند - آواز هر جانوری که بشنود یاد گیرد • همچنین شیرگنج نام پرندهٔ دیگر از بغراج هیچ تفاوت ندارد - مگر این قدر که پا و منقار شیرگنج احمر است • این هر دو گوشت (۵) خوار اند و صید طیور خورد چون گنجشک وغیره میکنند •

---

(۱) در نسخه‌های قلمي بازوه • در آئین بازوها و همین صحیح •

(۲) در آئین و سیرالمتأخرین سونتر • (۳) در نسخه‌های قلمي میگذرانید • (۴) در آئین بهنگراج • (۵) در نسخه‌های قلمي گوش خوار • در آئین دربیان آن جانور نوشته - که - «گوشت خورد» •

شریف آباد * گاوان کلان و خوب باربردار و گوسفند کلان و خروس جنگي کلان ازانجا خیزد *

سرکار مدارن - که[1] سرحد جنوبي ممالک بنگاله واقع است - کان الماس خورد درانجاست *

اکبر نگر - عرف راج محل - بر لب گنگ واقع است * سابق ازین شهري کلان و آباد بود - و فوجدار صاحب شان از طرف ناظم بنگاله اقامت میداشت * حالا شکستگي و ویراني تمام دارد *

قصبهٔ مالده بر لب نهر مهاندا واقع است * و بفاصلهٔ سه (؟) کروه * سمت شمال - مقام حضرت پندوه - که درانجا آستانهٔ منورهٔ مولع زهد و پرهیز حضرت مخدوم شاه جلال تبریز - قدس الله سره - و مزار مبارک حضرت نور قطب العالم بنگالي - نور الله مرقده - که زیارتگاه خلائق و مرجع حاجتمندان و مستمندان است - واقع است - و مجرای انواع فیوضات است * چنانچه هر مسافري (و) فقیري و مسکیني یا اهل دنیا داري[2] - (که) درانجا وارد شود و شب باش گردد - تا سه وقت او را طعام پختن نمیدهند[3] * طعام پخته یا که برنج و دال و نمک و روغن و گوشت و تمباکو - بقدر مناسب حال آنکس - از بهنڈار سرکار - خدما و لوازم آنجا میدهند * و هر سال در ایام شب برات یا ذو الحجه[4] - در هر شهر

---

(۱) شاید که بجای که به باشد * (۲) لفظ اهل اینجا بیکار * (۳) در نسخه‌های قلمي نمیدهد * (۴) صحیح ذی الحجه *

که ايام خشکي شود - ميله (و) هجوم و ازدحام[1] خلائق بدرجهٔ
کثير ميشود - چنانچه لکها مردم از فاصلهٔ پانزده بست منزل -
مثل هوگلي بندر و سلهت و جهانگيرنگر وغيره - آمده جمع
ميشوند - و مستفيض زيارت ميگردند * و در مالده و اطراف
آن پارچهٔ ابريشمي خوب ميشود - و پارچهٔ سفيد از قسم ململ
هم يافته[2] ميشود * و کرم پيله در اطراف آن افراط دارد - و ابريشم
خوب ميسازند * و از مدت يک قرن کوټهي کمپني انگريز آن
روي مهاندا مقرر شده است * پارچهٔ سفيد و ابريشمي - فرمايش
سرداران کمپني انگريز - روپيه پيشگي داده بطريق بيع سلم - خريد
ميکنند - و ابريشم هم دران کوټهي تيار ميسازند * و از مدت دو سه
سال کوټهي نيل هم متصل کوټهي مذکور تيار شد * نيل خوب تيار
ساخته در کمپني خريد کرده - بحمل جهازات بولايت خود ميبرند *
همچنين متصل خرابهٔ گور در موضع گوامالتي يک کوټهي پختهٔ
ديگر تيار شده - درانجا نيل تيار ميشود * اگرچه ذکر قصبهٔ
مالده (را) ضرورت نبود - ليکن چون ازدو سال سردار کوټهي
کمپني خداوند نعمت مستر جارج اډني صاحب - دام اقباله -
مقرر اند - و فقير در همين جا بتحرير و تاليف اين رساله
پرداخته - لهذا مذکور شد *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي ازدهام * (۲) در نسخه‌هاي قلمي يافته نوشته و باشد که بافته باشد *

چمن چهارم - در شرح حکومت رایان در زمان سلف در ممالک بنگاله بر سبیل اجمال *

چون بمساعئ جمیلهٔ بنگ بن هند ممالک بنگاله آبادان گردید - فرزندانش - بطناً بعد بطنٍ (۱) آن ملکها را بوجه احسن معمور گردانیده - بحکومت و ریاست پرداختند * اول کسی که در ملک بنگاله قدم بر مسند حکومت و فرماندهي گذاشت راجه بهاگیرت (۲) از قوم کهتري بوده است * مدتها بامر حکومت بنگاله پرداخته - آخر بدهلي رفته - در جنگ درجودهن به مهابهارت کشته شد * مدت حکومت او دو صد و پنجاه (۳) سال بود * بعد ازان بست و سه نفر دیگر از فرزندانش بطن در بطن قریب دو هزار و دو صد سال حکومت کردند * پس ازان حکومت از خاندان شان انقراض پذیرفته به نوج گوریه (۴) - که از قوم کایسته بود - رسید - و دو صد و پنجاه (۵) سال او و فرزندانش هشت کس حکومت کرده - دولت سلطنت از خاندان او هم انقطاع یافته

---

(۱) در نسخه‌های قلمي بطناً بعد بطناً * (۲) در آئین نام راجهٔ اول بهگدت و بهگرت نوشته - در سیر المتأخرین سکهدت * (۳) در آئین و سیر دویست و هزده * (۴) در آئین و سیر بهوج گوریا - و همین صحیح باشد * (۵) در اکثر نسخه‌های آئین پانصد و بیست سال - و در سیر چهار صد و هشتاد سال *

به ادسر[1] - كه او هم كايسته بود - رسيد * و يازده كس - او و اولاد او - بسلطنت رسيده هفت صد و چهارده سال سلطنت بنگاله كرده * و بعد ازان كه سلطنت از خانهٔ او هم انقلاب كرده به بهوپال كايسته رسيد - او و فرزندانش - ده كس - مدت شش صد و نود و هشت سال حكومت اين ممالك كردند * چون دولت ايشان نيز زوال يافت - سكه سين[2] كايسته و فرزندانش - همگي هفت كس - يک صد و شصت[3] سال بحكومت ملک بنگاله پرداختند * و اين شصت و يک كس مدت[4] چهار هزار و دو صد و چهل سال باستقلال كمال بر مسند حكومت اين مملكت متمكن بودند * و چون زمان اقبال ايشان انقراض يافته - دولت ايشان سپري شد - سكه سين[5] قوم بيد بر مسند فرماندهي جاگير شد - و سه سال بنظم و نسق آن ممالک پرداخته رخت هستي بربست * بعد ازان بلال سين - كه قلعهٔ گور تعمير ساخته بود - پنجاه سال

---

(۱) در آئين و سير ادسور * (۲) در آئين سوكه سين * (۳) در آئين و سير يک صد و شش * (۴) در آئين "چهار هزار و پانصد و چهل و چهار سال " - در سير " چهار هزار و سه صد و سي سال " * (۵) در آئين سكه سين از قوم بيد مذكور نيست * بلال سين و لكهن سين و مادهو سين و غيرهم كه اينجا بعد سكه سين قوم بيد آورده در آئين بعد سوكه سين كايته مذكور كرده - و اين هفت كس را از شصت و يک تن كه ذكر شان بالا گذشت شمار نموده - آئين صفحه ۴۱۳ بنگرند *

بر وسادهٔ تخت حکومت متمکن بوده فوت کرد * بعد ازان لکهن سین هفت سال - بعد ازان مادهوسین ده[1] سال - و پس ازان کیسوسین پانزده سال - و بعد ازان سداسین هزده سال - و بعد ازان نوج[2] سه سال * چون نوبت اینها گذشت - راجهٔ لکهمنیا[3] پسر لکهن بر تخت حکومت نشست * دران وقت دارالراج[4] رایان بنگاله شهر ندیه[5] بود - و این ندیه شهری معروف و دارالعلم هنود است * الآن که بنسبت سابق خراب و ویران گشته نیز در علم ضرب المثل است * منجمان آنجا - که در علم نجوم و کهانت شهرهٔ آفاق بودند - متفق اللفظ در زمان وضع حمل بمادر لکهمنیا اظهار کردند که درین[6] ساعت فرزند ادبار تولد شود - در اعانت ادبار شامت باشد - و اگر بعد[7] ازین بدو ساعت بزاید بسلطنت گذراند[8] * آن

---

(۱) در نسخه‌های قلمي قبل لفظ ده لفظ که نوشته * (۲) در آئین نوجه - و در سیر توچه نوشته * (۳) در فرشته لکهمنه - در طبقات ناصري لکهمنیه * (۴) لفظ عربي را با لفظ هندي پیوند داده * صفحه ۲۳ حاشیه ۱ بنگرند * (۵) در آئین ندیا در طبقات ناصري نودیه * (۶) درین جمله بعض الفاظ ادبار و اعانت وغیره مشکوک است - شاید که جمله چنان باشد - درین ساعت اگر فرزند تولد شود در غایت ادبار و شامت باشد * در فرشته چنان نوشته - " اگر این فرزند درین ساعت تولد شود ظاهرا در شقاوت و ادبار روزگار خواهد گذرانید " * صفحه ۵۷۰ * (۷) در نسخه‌های قلمي بود * (۸) در نسخه‌های قلمي گذارند *

شيرزن فرمود تا هر دو پايش را بهم بسته سر نگون آويختند - و پس از دو ساعت فرود آوردند - و مقارن وقت مسعود فرزند بر زمين آمد - اما مادرش فوت كرد * راجه لكهمنيا هشتاد سال بسلطنت گذرانيد - و در عدالت عديل نداشت - و در سخاوت نظيرش نبود * گويند عطيات او كمتر از صد هزار نبوده است * و در اواخر عمرش - كه كمال ايام سلطنتش بزوال قريب بود - منجمان آنجا براجهٔ لكهمنيا اطلاع كردند كه از روي علم ما را چنين دريافت شده - كه عنقريب سلطنت تو بزوال رسد - و دين تو درين ممالك رواج نيابد * راي لكهمنيا - اين سخن را وقعي ننهاده - پنبهٔ تغافل و تجاهل بگوش نهاد * اما اكثري از رؤساي آن شهر خود را بجاهاي خفيه افگندند * و اين معني از آمدن ملك اختيار الدين محمد بختيار خلجي ظهور يافت - چنانكه عنقريب مذكور خواهد شد *

شرح تسلط بعضى رايان هند بر ممالک بنگاله - و سبب رواج بت پرستي در هند *

مخفي و مستتر مباد كه در قديم الايام رايان ممالك بنگاله صاحب جاه و حشم و عظيم الشان بوده اند - و اطاعت مهاراجهٔ هند - كه صاحب سرير دهلي باشد - هم نميكردند - چنانچه سورج[1]

---

(۱) در نسخه‌هاى قلمي شرح به حاى حطي نوشته شايد كه سرج باشد چه در فرشته سورج ديده شده *

که راجهٔ عظیم الشان شده ممالک دکن را متصرف گردید[1] * دران وقت گماشته‌هاي او قابض و متصرف گشتند * و در ممالک هندستان رواج بت پرستي از زمان او شد * گویند در ابتدا هند چنانچه از پدر خود حام بن نوح - علیه السلام - دیده و شنیده بود بطاعت و عبادت ایزدي اشتغال داشت - و فرزندانش نیز بهمان طریق بشیوهٔ یزدان پرستي اقدام مینمودند - تا در وقت راي مهاراج شخصي از ایران آمده بپرستش آفتاب مضل مردم هند گردید * بمرور ایام بعضی ستاره پرست و برخي آتش پرست شدند * و در عهد راي سورج - برهمني - از کوهستان جهارکهند بملازمت او رسیده - هندوان را تعلیم بت پرستي نمود - و گفت هر کس شبیه پدر و جد خود را از طلا و نقره و سنگ ساخته بپرستش آن اشتغال نماید * و این امر از همه شائع‌تر شد * و الیوم در مذهب کفار هندو پرستش بت و آفتاب و آتش رائج[2] تمام دارد * بعضي بر آنند که آتش پرستي از وقت گشتاشپ بادشاه ایران - که ابراهیم زردشت رواج داده - تا کابل و سیستان و تمامي مملکت ایران رائج شد - بمرور ایام در هندوستان نیز شیوع یافت - چنانکه[3] گذشت * دران وقت ممالک بنگاله بتصرف راي هند در آمد - و رایان بنگاله باج

---

(۱) در نسخه هاى قلمي کردند * (۲) صفحه ۱۲ سطر ۷ بنگرند *

(۳) در نسخه‌هاى قلمي و چنانکه *

و خراج و انواع پيشكش گذرانيدند * بعد ازان چون شنگلديپ[1] - از نواحئ كوچ خروج كرده - بر كيدار غالب آمد - دران وقت راجه شنگلديپ شهر گور را احداث نموده پاي تخت ساخت - و مدتي بر ممالك بنگاله و تمامي مملكت هند فرمانروا بود * شنگلديپ چهار هزار فيل و يك لك سوار و چهار لك پياده بهم رسانيده - باد نخوت بكاخ دماغش پيچيد - و خراج بادشاهان ايران - كه بطريق معمول رايان هند ميدادند - نداد * و چون افراسياب كس بمطلب[2] باج و خراج فرستاد - بزجر و اهانت تمام بر گردانيد * افراسياب در خشم شده پيران ويسه را - كه سپهسالار او بود - با پنجاه هزار ترك خونخوار فرستاد * در كوهستان كوچ نزديك سرحد گهوڑا[3] گهات بنگاله مقابله شده - تا دو شبا روز جنگ قائم بود * هرچند تركان آثار شجاعت بظهور رسانيدند - و پنجاه هزار كس كشته[4] را علف تيغ ساختند - اما (بسبب) كثرت لشكر هند كاري پيش نرفت - و از تركان نيز هزده[5] هزار كس كشته شد * روز سيوم آيت مغلوبيت از ناصيهٔ حال خود مشاهده نموده - پهلو از جنگ تهي كردند * و چون فوج هند

---

(۱) در فرشته شنگل - و خود مولف نيز جائي ديگر شنگل آورده - سطر ۷ صفحه ۵۷ بنگرند * (۲) در فرشته بطلب * (۳) در نسخه‌هاي قلمي اينجا گهوڑا گهت * (۴) كشته اينجا بيكار * (۵) در فرشته اينجا سيزده - جلد ۱ صفحه ۲۰ *

غالب و ملک ایشان دور بود - جنگ(۱) در گریز کرده - بکوهستان رفته - جائي محکمي بدست آورده - پناه کردند * و به افراسیاب عریضهٔ مشعر احوال فرستادند * دران وقت افراسیاب در شهر گنگ دژ - که مابین خطا و چین(۲) و از شهر خان بالغ یکماهه راه آن طرف واقع است - اقامت داشت * بمجرد وصول عریضه و اطلاع احوال با یک لک سوار جرار انتخابي بقصد کومک(۳) ایلغار کرد * و در وقتي که شنگل - رایان نواحي را طلبیده - و پیران را بمحاصرهٔ تنگ ساخته - نزدیک بود که همه را علف تیغ سازد - و هم(۴) از گرد راه حمله کرد * هندوان را بحملهٔ اولینش دل از جا و دست از کار رفته - بنات النعش وار متفرق شدند * و پیران از ضیق محاصره بر آمده (به) ملازمت (در آمد) * افراسیاب از لشکر هنود آن قدر که توانست بخاک فنا انداخت * و شنگل - با بقیة السیف هزیمت خورده - بشهر لکهنوتي در آمد * و از تعاقب افراسیاب زیاده از یک روز در لکهنوتي مجال اقامت نیافته - بکوهستان ترهت گریخت * و ترکان - ممالک بنگاله را تاراج کرده - اثر آبادي نگذاشتند * و چون افراسیاب عازم بکوهستان ترهت شد - شنگل - بوساطت ایلچیان دانا استدعای عفو جرائم نموده - با تیغ

---

(۱) شاید که از جنگ گریز کرده باشد * (۲) در فرشته ختن * (۳) در برهان و غیاث کمک * (۴) اینجا و بیکار - در فرشته هم نیست - یا بجای و - او باشد *

و كفن بخدمت شتافت - و التماس رفتن بولايت توران كرد * افراسياب خوش شده - ممالك بنگاله (و) تمامي هندوستان به پسرش ارزاني داشته - شنگل را همراه خود برد - و در جنگ هاماوران[1] بر دست رستم كشته شد[2] * و در زمان حكومت راي جيچند - كه بسبب بي پروائي او اكثر ممالك هندوستان رو بخرابي آورده بود - سالها هندوستان بحال اصلي نيامده - در تمامي قلمرو هندوستان بيرونقي پديد آمده بود * دران وقت بعض رايان ممالك بنگاله - فرصت يافته قابض الملك شده - دم استقلال زدند * و چون فور كه از خويشان راجهٔ كمايون بود خروج كرده - اول ولايت كمايون را متصرف شد - بعد ازان راجهٔ دهلو برادر جيچند را - كه دهلي آباد كردهٔ اوست - بجنگ اسير كرده - قنوج را بتصرف آورد * بعد ازان لشكر به بنگاله كشيد - (و) تا كنار درياي اخضر بحيطهٔ تصرف خود در آورد * و اين فور همان ست كه بر دست سكندر كشته شد * بعد ازان راجه مدیو راتهور[3] - كه مثل او راجهٔ عظيم الشان در هندوستان كم نشان ميدهند - لشكر برده ممالك لكهنوتي را مفتوح ساخته - به برادر زادهاي خود تقسيم نمود * و نظم و نسق كلي نموده - با غنائم بيشمار به قنوج رفت * و بعد مرور ايام باز رايان بنگاله مستقل

---

(۱) در فرشته هماوران - در لغت هردو * (۲) اي شنگل كشته شد *

(۳) در فرشته رامديو راتهور *

شده - مدتها بفراغ خاطر بحکومت پرداختند *

چون غرض مؤلف ذکر سلاطین اسلام ست - لهذا بشرح احوال رایان هندو نپرداخته - کمیت خوشخرام خامهٔ مشکین رقم را از طي این وادي عطف عنان نموده - بتحریر و تقریر کوائف (۱) حالات حکام و سلاطین اسلام اجازت جولان میدهد *

بیان ابتدای منور شدن ظلمت آباد بنگاله بشعاع آفتاب جهانتاب دین محمدي صلعم از رسیدن ملک اختیار الدین محمد بختیار خلجي و مسلط شدن او بران ممالک *

روضهٔ اول در ذکر حکومت حاکمان اسلام که از طرف سلاطین دهلی بنیابت درین ملک فرمانروائی کرده اند *

بر ضمائر بیضا نظائر مستخبران آثار سلاطین و حکام اهل اسلام مخفي و محتجب نماند که ابتدای شعاع خورشید دین محمدي در ممالک بنگاله از وقت سلطنت سلطان قطب الدین ایبک پادشاه دهلي ست * و وجه تسمیهٔ ایبک آنست که انگشت خنصر او شکسته بود - لهذا ایبک میگفتند * چون سلطان قطب الدین - در سنه تسعین و خمسمائه قلعهٔ کول را بجبر و قهر از کفار مستخلص ساخته - یک هزار اسپ و غنائم بیشمار بدست

---

(۱) صحیح کیفیات *

آورده - دران ايام خبر توجه سلطان معزالدين محمد سام - كه به سلطان شهاب الدين اشتهار دارد - بقصد تسخير قنوج و بنارس شيوع يافت * سلطان قطب الدين از كول باستقبال رفته - غنائم كول را با نفائس بسيار نذر گذرانيد - و بخلعت خاص سرفراز گرديده - طليعهٔ افواج سلطان شده - پيش پيش روان گشت * و با افواج راي بنارس مقابل شده - منهزم گردانيد - و آخر راجه جيچند راي بنارس را هم بميدان كشته - مظفر گرديد * چون سلطان شهاب الدين كه از عقب بافواج مي آمد رسيد - ببلاد بنارس درآمده - تمام آن ديار را تا ممالك بنگاله بيسر ساخته - قريب يك هزار بتخانه را خراب ساخته - و نفائس و جواهر افزون از حد حصر بغنيمت گرفته - مراجعت به غزنين كرد * و مملكت بنگاله اضافهٔ مملكت دهلي بدست قطب الدين ماند * سلطان قطب الدين ملك اختيارالدين محمد بختيار خلجي را - كه سپهسالار و از امراي كبار او بود - حكومت ولايت بهار و لكهنوتي تفويض فرمود *

محمد بختيار - از اعيان[1] غور و گرمسير - مردي شجاع و دلير و قوي الجثه و پرزور بود * در اول بخدمت سلطان شهاب الدين غوري به غزنين شتافت * چون جمال صوري و وجاهت ظاهري نداشت وظيفهٔ مختصر مقرر گرديد * محمد بختيار بيدل شده -

---

(۱) در نسخه‌هاى قلمي اعيال *

(۱)
چون همراه رکاب سلطان به هندوستان آمده همین جا ماند - و منظور نظر دیوانیان (۲) هندوستان هم نشد * و از آنجا برخاسته - در برداون (۳) نزد اوغل (۴) بیگ که حاکم ملک دواب بود رفت - و درانجا عزتي بهم رسانیده بسپهسالاري سر افتخار باوج فلک سود * و ملک کمبله (۵) و بیتالي (۶) بجاگیرش مقرر شد * از آنجا بخدمت ملک حسام الدین بصوبهٔ اوده رفت * دران ملک مسلط شده - شوکت و منزلت دیگر بهم رسانید * چون آوازهٔ جلادت و سخاوت و طنطنهٔ تهور و پردلي او در اطراف هندوستان منتشر گشت - سلطان قطب الدین - که هنوز بر سریر سلطنت دهلي متمکن نشده در لاهور بود - خلعت گران بها فرستاده او را پیش خود طلبید - (و) فرمان ایالت ممالک بهار (و) منیر بنام او داده - بآن طرف گسیل کرد * و او بآن طرف یورش نموده دقیقهٔ از قتل و غارت فرو نگذاشت *

گویند در بهار کتبخانهٔ هنود (۷) (بود) که بدست ملک محمد بختیار افتاد - و موجب اجتماع کتب از برهمنان استفسار نمود -

---

(۱) چون اینجا زاید * (۲) در طبقات ناصري چنان نوشته - " بسبب آنچه در نظـــر دیوان عرض جمـــالي نداد قبول نیـــافت " * (۳) در طبقات ناصري بداون * (۴) در طبقات ناصري اغلبگ * (۵) در فرشته کنپله - و در آئین کنپلا * (۶) در فرشته بیتالي * (۷) یا لفظ بود اینجا قلم‌انداز شده - و یا بجای هنود در اصل بود باشد *

گفت[1] تمام این شهر مدرسه بود - و در لغت هند مدرسه را بهار گویند - لهذا این شهر بدین نام موسوم است *

و بعد ازان چون محمد بختیار مظفر و منصور مراجعت نموده - بخدمت سلطان پیوست - از ملازمان دیگر ممتاز و محسود الاقران گردید * و درجهٔ اعتلایش آن قدر ارتفاع یافت - که ارکان دولت سلطان قطب الدین را عرق حسد بحرکت آمده - در آتش رشک و غیرت میسوختند - و در افنا و دفع او همدستان[2] شدند * تا آنکه روزي در مجلس سلطان بتقریب قوت و زور بازویش متفق اللفظ بر زبان آوردند - که محمد بختیار از وفور قوت و زور ارادهٔ جنگ با فیل میکند * سلطان از راه تعجب از وي سوال کرد * محمد بختیار از جرأت جاهلیت انکار نکرد - و بدانست که مطلب ارکان دولت بر افناي اوست * الغرض روزي که جمیع خواص و[3] عام در دربار حاضر بودند - فیل سفید که مست بود در قصر سفید حاضر کردند * محمد بختیار دامن بر کمر زده - بمیدان در آمده - گرزی بر خرطومش زد - فیل نعره زنان گریخت * جمیع نظارگیان از حاضران و حاسدان نداي تحسین و آفرین بفلک رسانیده - متعجب گردیدند * سلطان - ملک محمد بختیار را بخلعت خاص و انعامات بیکران سرفراز

---

(۱) صحیح گفتند * (۲) در فرشته همداستان * (۳) صحیح خاص و عام یا خواص و عوام *

ساخته - بامرا فرمان داد که هریکي او را انعامات ارزاني دارند * چنانچه همگي امرا اموال بی پایان برو ایثار کردند * محمد بختیار هم دران مجلس تمامي آن اموال و چیزے از مال خاصهٔ خود بران افزوده بر حاضران تقسیم کرد *

القصه درین وقت حکومت ممالک بهار و لکهنوتي هم باو تفویض نموده - خود بجمعیت خاطر مفیض المرام (۱) متوجه دار السلطنت دهلي گردید (۲) * ملک بختیار دران سال صوبهٔ بهار را بعد فتح متصرف شده بنظم و نسق پرداخت * و سال دوم بممالک بنگاله در آمده - در هرجا تهانه نشانده - بشهر ندیه (۳) - که دران آوان دار الراج ممالک بنگاله شده - عزیمت نموده روانه شد * راجهٔ آنجا - که لکهمنیا نام داشت و مدت هشتاد سال بحکومت آن ممالک گذرانیده بود - در زماني که بر سر مائده باکل ماکولات اشتغال داشت - بیک ناگاه محمد بختیار با هژده سوار تاخت آورده - تا خبردار شدن راجه بدرون سرایش داخل شده - تیغهای برق کردار صاعقه بار از نیام آهیخته - بده و زن در افتادند - و خرمن عمر اکثري را وقف صواعق محرقهٔ سیوف ساختند * و راجه لکهمنیا - از هول این واقعه دست و پا گم

(۱) بجای مقضی المرام آورده چه در فرشته جائي همچنین نوشته * (۲) فاعل فعل مذکور نکرده * (۳) در آئین ندیا - در فرشته نودیا *

كرده - تمامي خزانه و خدم و حشم بجا گذاشته - برهنه پا از
پس پشت سراي بدر زده - در كشتي سوار شده - بسمت كامروپ
گريخت * محمد بختيار - شهر را بجاروب غارت روفته - ويران
مطلق ساخت * و شهر لكهنوتي را - كه از قديم دار الملك ممالك
بنگاله بود - مجدداً دارالملك خود ساخته - بر چار بالش وسعت
آباد بنگاله بفراغ خاطر متمكن گشت * و خطبه و سكه بنام
سلطان قطب الدين جاري كرده - در رواج امور اسلام كوشيد *
ازان تاريخ مملكت بنگاله در تصرف سلاطين دهلي در آمد *

ملك اختيار الدين محمد بختيار اولين كسي ست از اهل
اسلام كه در ممالك بنگاله حكومت كرد * و در سنه ۵۹۹ تسعه
و تسعين و خمسمائه چون سلطان قطب الدين بعد فتح قلعهٔ
كالنجر بشهر مهونه - كه پايتخت كالپي بود - رفته متصرف شد -
ملك محمد بختيار از بهار عازم ملازمت شده - در وقتي كه
سلطان از مهونه متوجه بداؤن بود - رسيد * انواع جواهر و اصناف
نفائس بنگاله و نقود فراوان پيشكش گذرانيد * و چندي همراه
ركاب سلطان بوده - باز رخصت معاودت يافته - بممالك بنگاله
آمد * و مدتي متمكن وسادهٔ فرماندهئ آن ممالك بوده - بقلع
و قمع بتخانه ها پرداخته - تعمير مساجد نمود * پس ازان عازم
ممالك خطا و تبت گرديده - با جمعيت ده دوازده هزار سوار
جرار - از راه كوهستان مشرقي و شمالئ بنگاله - براهنمائئ يكي

از رؤساي كوچ (۱) علي ميچ (۲) نام - كه بر دست محمد بختيار باسلام مشرف شده بود - بران جبال رسيد * علي ميچ لشكر او را بسر زميني كه شهر آنجا را ابردهن (۳) گويند و برهمن گدي نيز خوانده بود * گويند كه آن شهر از آثار گرشاسپ شاه است * و پيش آن شهر دريائي موسوم به نمكدي (۴) - كه در عمق و وسعت سه چند نهر گنگ است - جاري ست * چون آن درياي زخار عريض و پهنا و متعسر المعبر است - از آنجا گذشته بعد ده روز بجائي رسيد كه پلي عظيم از سنگ تراشيده بطول بست و نه طاق بُنا نهادهٔ باستانيان است * گويند گرشاسپ شاه - در وقت يورش هندوستان آن پل را ساخته - بملك كامروپ در آمده بود * القصه محمد بختيار - ازان پل عبور عساكر نموده - دو سردار صاحب فوج را بجهت محافظت آن پل نگاه داشته - عازم

---

(۱) در طبقات ناصري كوچ - در فرشته كونچ * (۲) در نسخه هاي قلمي مسيح - در اسٹوارٹ ميغ - در طبقات ناصري ميچ * كوچ و ميچ نام دو قبيله * در طبقات ناصري نوشته - " يكي از روساے قبائل كوچ و ميچ كه اورا علي ميچ گفتندي بر دست محمد بختيار اسلام آورده بود " . در فرشته نوشته - " يكي از روساي منچ .... گرفتار محمد بختيار گرديده بر دست او اسلام آورد و به علي منچ مشهور گرديد " * (۳) در طبقات ناصري بر دهن و مردهن - در فرشته ابر دهن * (۴) در طبقات ناصري بنگمتي و بكمدي - در فرشته تيمكري *

پيشتر شد * رايِ کامروپ مصلحت برفتن نداده گفت - اگر امسال يورش تبت موقوف نموده - سال آئنده جمعيت لائق بهم رسانيده - باستعداد تمام عزيمت آن طرف نمايند - من هم پيشرو لشکر اسلام بوده - کمر جانفشاني بر ميان بندم * محمد بختيار - اصلا برين سخن گوش ننهاده - نهضت به پيشتر کرد - و بعد شانزده روز بزمين تبت پيوست * با قلعهٔ - که بنای گرشاسپ شاه (و) ازبس حصين[1] بود - جنگ شروع نمود - و خلائق بسيار از سپاه اسلام شربت ممات چشيدند[2] - و کاري از پيش نرفت * و ازمردم آن بوم - که (به) بندي و اسيري در آمده بودند[3] - دريافت شد - که در پنج فرسنگيِ[4] اين قلعه شهری عظيم در غايت آباداني ست * پنجاه هزار سوار ترک خونخوار تيرانداز دران شهر موجود است * هر روز (در) نخاس آن شهر قريب هزار[5] پانصد راس اسپ ترکي بفروخت ميرود * اسپان بديار لکهنوتي از همان جا ميروند * شما با اين جمعيت قليل خيال محال در سر داريد * محمد بختيار - از دريافت اين احوال از ارادهٔ خود پشيمان شده - بی نيل مقصود مراجعت کرد * و چون سکنهٔ آن

---

(۱) در نسخه های قلمي خفتن * (۲) در نسخه های قلمي چشيدن *
(۳) در نسخه های قلمي بود * (۴) همچنان در نسخه های قلمي *
(۵) در طبقات ناصري نوشته - " هر روز بامداد در نخاس آن شهر بقدر يك هزار و پانصد اسپ فروخته شود" *

اطراف علف و غله را آتش زده - رخت خود در شعاب جبال کشیده بودند - هنگام معاودت تا پانزده روز مردم لشکر (را) یک مشت غله و ستوران را یک ساق علف بنظر نیامده *

نه آدم بجز قرص خـــور(۱) دید نان -

نه حیوان علف دید جز کهکشـــان *

از غایت جوع مردم لشکر بگوشت ستوران دندان فرو بردند - و ستوران مرگ را برزندگي ترجیح داده گردن زیر خنجر شان مینهادند * القصه باین حالت تبه تا(۲) پل رسیدند * چون آن هردو سردار - در یکدیگر خصومت کرده - از سر پل برخاسته رفته - و مردم آن نواح پل را شکسته - بودند - از ملاحظهٔ این شکستگي دل امیر و فقیر معاً چون کاسهٔ(۳) چیني بشکست * محمد بختیار - غریق دریای تحیر و تفکر شده - از چارهٔ کار در ماند * بعد کنکاش بسیار خبر یافت که درین نزدیکي بتخانه ایست در غایت ارتفاع - و بتان زرین و سیمین در غایت عظمت در آنجا نصب اند * گویند بتي دران بتخانه بود که هزار من وزن داشت * الغرض محمد بختیار با فوج خود دران بتخانه مامن کرد(۴) - و بتدبیر ساختن معبر سرگرم گردید * راي کامروپ همگي سپاه

---

(۱) در نسخه های قلمي خوردند نان * (۲) در یك نسخهٔ قلمي تهٔ بابل و در دیگري بهٔ بابل * (۳) در نسخه‌های قلمي کانسه *
(۴) در نسخه‌های قلمي کردند *

و رعایاي ولایت خود را حکم کرد که دست بتاراج دراز سازند * مردم آن ولایت فوج فوج شتافته بمحاصرهٔ بتخانه پرداختند - و از هر طرف نيِ نیزه‌ها در زمین فرو برده - و در هم بافته - بشکل دیوارها ساختند * محمد بختیار دید که کار از کار میگذرد - و کارد باستخوان میرسد - بیک بار از بتخانه برآمده با جمعیت خود یورش نموده - بران حصار نیستان زد - و راهي سر کرده خود را از تنگنائي بیرون کشید * کفار آن ممالک تا لب آب بتعاقب پرداختند - و دست بغارت و قتل کشادند - تا برخي بآب تیغ و قدری بسیل آب غریق بحر فنا شدند * اما لشکر اسلام - چون بلب آب رسیدند - متحیر ایستادند * ناگاه یکي از لشکریان اسپ خود در آب راند - و بقدر یک تیر انداز پایاب یافت - تا تمامي لشکر از معائنهٔ این حال خود را در آب انداختند * چون زیر آب همه ریگ بود - باندک حرکت همه غرق آب گردیدند * بالجمله محمد بختیار با هزار سوار - و بقولي با سه صد سوار - پایاب گذشت - باقي همه وقف سیل آب گشتند * چون محمد بختیار ازان دریاي زخار با جمعیت قلیلي بسلامت عبور کرده - از غایت خشم و انفعال - که زنان و فرزندان مقتولان و غریقان از کوچه و بام زبان به تشنیع و نفرین او میکشادند - بمرض دق مبتلا شد - و در دیوکوت رسیده عرضهٔ مرگ شد * و بقول بعضي علي مردان خلجي - که از امراي

او بود - دران بیماري سرش از تن جدا کرده - علم حکومت در ممالک لکهنوتي افراخت * حکومت ملک اختيارالدين محمد بختيار در بنگاله دوازده سال بود *

چون محمد بختيار از حکومت اين جهان فاني در گذشته عازم جهان باقي گرديد - ملک عزالدين خلجي بحکومت اين[1] بنگاله عز امتياز يافت * هنوز هشت ماه بيش نگذشته بود که علي مردان خلجي بقتلش مبادرت نمود *

حاکم شدن علی مردان خلجي در بنگاله *

بعد قتل عزالدين قاتلش - که علي مردان خلجي باشد - قابض ممالک بنگاله شد - و خود را سلطان علاءالدين مخاطب کرده - خطبه و سکه بنام خود جاري ساخت * باد نخوت و کبر در کاخ دماغش پيچيد - و ظلم و بدعت آغاز نهاد * در سال بحکومت پرداخت * آخر چون افواج سلطاني از دهلي رسيد - جميع خلجيان با افواج بادشاهي متفق شده[2] انتقام عزالدين ازو کشيدند * بعد ازان نوبت حکومت اين ممالک به غياث الدين خلجي رسيد *

مسلط شدن غياث الدين خلجی در بنگاله *

چون غياث الدين خلجي بحکومت بنگاله فائز شد - ازانجا

---

(۱) شايد که بجای اين زمين باشد * (۲) در نسخه‌هاى قلمي شد *

که در شهور سنه ۶۰۷ سبع و سبعمائه سلطان قطب‌الدین در لاهور بحالت چوگان‌بازي از اسپ افتاده وفات یافته بود - پسرش آرام شاه بر سریر سلطنت دهلي نشسته - سلطنتش بیرونقي تمام داشت - غیاث الدین - درین دیار تسلط تمام پیدا کرده - خطبه و سکهٔ این ممالک بنام خود ساخت - و چندي اطلاق سلطنت بر خویش کرده بحکومت پرداخت * و چون سریر دهلي بجلوس سلطان شمس‌الدین التمش زیب و زینت یافت - در سنه ۶۲۲ اثنا و عشرین و ستمائه لشکر به بهار کشید - و به لکهنوتي در آمد * سلطان غیاث الدین - تاب مقاومت در خود ندیده - سي و هشت زنجیر فیل و هشتاد هزار روپیه معه دیگر نفائس و تحف نذر گذرانیده - خود را از هواخواهان سلطان شمرد * سلطان شمس‌الدین خطبه و سکهٔ انجا بنام خود کرده - پسر مهین خود را سلطان ناصرالدین خطاب داده - ولایت لکهنوتي باو مفوض فرموده - و چتر و دورباش مرحمت کرده - خود بدارالملک دهلي مراجعت فرمود * سلطان غیاث الدین بصفت (۱) عدالت و سخاوت متصف بود * ایام سلطنتش دوازده سال بود *

حکومت سلطان ناصرالدین پسر سلطان شمس‌الدین *

چون سلطان ناصرالدین بحکومت بنگاله فائز شد - بعد

(۱) در نسخه هاي قلمي بعد لفظ بصفت - حرف و - نوشته *

مراجعت سلطان شمس الدين بجانب دهلي - غياث الدين -
که باطراف ممالک کامروپ رفته بود - معاودت کرده علم بغي
افراشت * سلطان ناصرالدين بعد محاربهٔ عظيم اورا بقتل رسانيد -
و غنائم بسيار بدست آورده - و نفائس و تحائف اين ملک
باکثر مردم روشناس بدهلي فرستاد * و سه سال و چند ماه
بحکومت بنگاله پرداخته - در سنه ۶۲۶ سته و عشرين و ستمائه
در لکهنوتي شربت ناگوار اجل چشيد * و حسام الدين خلجي -
که يکی از امرايان محمد بختيار بود - بر ممالک بنگاله فائز شد *

حکومت علاءالدين خان *

چون سلطان شمس الدين - خبر وفات فرزند دلبند خود شنيده
مراسم تعزيت بجا آورده - در سنه ۶۲۷ سبع و عشرين و ستمائه
جهت اطفای آتش فتنه - که بعد وفات ناصرالدين در ممالک بنگاله
وقوع يافته بود - به لکهنوتي در آمد - و با ملک حسام الدين خلجي -
که طغيان ورزيده خلل تمام در نظم و نسق بنگاله انداخته بود - در
سنه ۶۲۸ ثمان و عشرين و ستمائه جنگ کرده اورا گرفتار ساخت -
بعد قلع بنای فساد و دفع فتنهٔ شورش حکومت آن ممالک
به عزالملک ملک علاءالدين خان تفويض فرمود * و او بضبط و ربط
آن ممالک پرداخته - خطبه و سکهٔ سلطاني درين ديار جاري
داشت * مدت سه سال حکومت کرده معزول شد *

حکومت سیف الدین ترک *

بعد عزل عزالملک علاءالدین - سیف الدین ترک بفرمان نیابت بنگاله مباهات اندوخت * او هم سه سال متکي وسادهٔ فرماندهي بوده بزهر مقتول شد *

حکومت عزالدین طغاخان[1] *

چون فلک شعبده‌باز دران هنگام زمام سلطنت دهلي به رضیه سلطان بنت سلطان شمس‌الدین سپرده بود - در عهد او حکومت لکهنوتي به عزالدین طغاخان مقرر شد * او به نظم و نسق آن ملک پرداخت - و مدتي کامیاب و کامروا بود * چون در سنه ۶۳۹ تسع و ثلاثین و ستمائه سلطان علاءالدین مسعود سریر سلطنت دهلي را زیب و زینت بخشید - طغاخان تحائف و نفائس بسیار مصحوب شرف الملک سنقري بحضور سلطان به دهلي فرستاد * و سلطان چتر لعل و خلعت خاص مصحوب قاضي جلال الدین حاکم اوده برای عزالدین طغاخان مرحمت فرمود * و در سنه ۶۴۲ اثنا و اربعین و ستمائه سی هزار مغول افواج چنگیز خان - از راه کوهستان شمالي بولایت لکهنوتي در آمده - فتنه پرداز شدند * ملک عزالدین حقیقت حال بحضور سلطان علاءالدین التماس نمود * بدریافت این معني ملک قرا بیگ تیمور خان را -

---

(۱) در طبقات ناصري عزالدین طغان‌خان - و درفرشته اعزالدین طغاخان *

که از بندگان خواجه تاش بود - جهت امداد طغاخان بالشکر گران بلکهنوتي فرستاد * عندالمقابله افواج مغول تاب جنگ نیاورده - هزیمت خورده بملک خود بر گشتند * و در همان نزدیکي بتقریباتي چند میان عزالدین طغاخان و ملک قرابیگ تیمورخان مخالفت واقع شد * لهذا سلطان علاءالدین بمقتضای آنکه - ع -

دو فرمانده بیک کشور نگنجند[۱] -

ملک قرابیگ تیمورخان را بحکومت لکهنوتي سرفراز فرموده - ملک عزالدین طغاخان را به دهلي طلب فرمود * مدت ایالت طغاخان سیزده سال و چند ماه بود *

حکومت ملک قرابیگ تیمورخان *

بعد از عزل عزالدین طغاخان - ملک قرابیگ تیمورخان - حاکم ممالک لکهنوتي شده - بضبط امور ملکداري پرداخت * تا ده سال بحکومت گذرانیده فوت کرد * و در عهد سلطنت ناصرالدین محمود بن سلطان شمس‌الدین التمش - در سنه ۶۵۵ خمس و خمسین و ستمائه حکومت لکهنوتي به ملک جلال‌الدین خاني[۲] تفویض یافت *

---

(۱) در نسخه‌های قلمي نگنجد * (۲) در نسخه‌های قلمي جاني ، و در فرشته و طبقات ناصري خاني *

حکومت ملک جلال الدين خاني *

چون ملک جلال الدين خاني بحکومت ممالک لکهنوتي شرف امتياز يافت - يک سال کم و بيش بحکومت لکهنوتي گذرانيده - در سنه ۶۵۶ ستة و خمسين و ستمائه معزول شده - حکومت آن ديار به ارسلان خان مقرر گرديد *

حکومت ارسلان خان *

چون ارسلان خان بحکومت لکهنوتي رسيد بنظم و نسق پرداخت * في الجمله استقلالي بهم رسانيده - در سنه ۶۵۷ سبع و خمسين و ستمائه دو زنجير فيل (۱) و جواهر بسيار و پارچهٔ نفيسهٔ بيشمار بسلطان ناصرالدين فرستاده - و در همان زودي در لکهنوتي وفات يافت *

حکومت محمد تاتار خان *

بعد از وفات ارسلان خان پسرش محمد تاتار خان - که در همت و سخاوت و شجاعت و پاکدامني شهرهٔ آفاق بود - بحکومت لکهنوتي مستقل گرديده - باطاعت سلطان ناصرالدين چندان سر فرو نمي آورد * و بعد چندي خطبهٔ ممالک لکهنوتي بنام خود خواند - و چندگاه بهمين منوال گذرانيده * و چون در سنه ۶۶۴ اربع و ستين و ستمائه سرير سلطنت دهلي بوجود پرجود سلطان

---

(۱) صفحه ۶۷ سطر ۱۴ بنگرند *

غياث‌الدين بلبن (۱) زيب و زينت يافت - و آوازهٔ بلندي حوصلگي و استقلال مزاج و كمال عزم آن بادشاه در اكناف و اطراف شائع گشت - محمد تاتار خان مآل‌انديشي كرده - شصت و سه زنجير فيل معه ديگر تحائف و هدايا به دهلي ارسال نمود * چون سال اول جلوس بود - سلطان غياث‌الدين اين معني را تفاؤل دانسته در شهر قبه‌ها بسته شاديها كرد - و امرا و ملوك و صدور نذور و پيشكشها گذرانيده - بانعامات سرفراز شدند * و فرستاده‌ها (را) بانعامات لائق سرفراز ساخته - رخصت معاودت فرمود * تاتارخان از عنايات سلطاني خوشدل شده - تن باطاعت داده - خود را در سلك امراي پادشاهي منتظم ساخت * سلطان غياث الدين طغرل نام غلام ترك را بحكومت لكهنوتي سرفراز گردانيد *

حكومت طغرل المخاطب (۲) سلطان مغيث‌الدين *

چون (۳) طغرل حكومت لكهنوتي يافت - ازانجا كه در سخاوت و شجاعت و دليري و چالاكي عديم المثال بود - در اندك فرصت ضبط و ربط ممالك لكهنوتي نموده - تا كامروپ فتح نمود * در سال شش صد و هفتاد و هشت از لكهنوتي به جاجنگر (۴) لشكر كشيد -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بلبين * (۲) المخاطب به سلطان بايستي نگاشت - در ديگر جاها نيز حرف به مذكور نكرده * (۳) اينجا باندك تغير الفاظ از فرشته نقل كرده * (۴) در نسخه‌هاي قلمي حاج نگر - در فرشته و طبقات ناصري جاجنگر - در فيروز شاهي حاجينگر *

و رای آنجا را شکست داده - فیل و مال فراوان و امتعه و اقمشهٔ بی پایان بدست آورد * و بعدازان که سلطان غیاث‌الدین پیر شده بود - و هردو پسرانش با فوج گران در ملتان بمقابلهٔ مغلان بودند - در خیال سلطنت لکهنوتی افتاده - ازان فیلان و غنائم برای سلطان حصهٔ نفرستاد * و چون دران ایام سلطان در دهلی بیمار شده قریب یک ماه از خانه بیرون نیامده و اراجیف فوت سلطان در ممالک منتشر گردید - طغرل یک باره میدان را خالی دیده از پوست برآمد - و جمعیت فراوان بهم رسانیده - خود را سلطان مغیث‌الدین خطاب کرد - و چتر سرخ بر سر گرفته - خطبهٔ آن بلاد بنام خویش گردانید * مقارن آن حال سلطان شفا یافته - فرامین پادشاهی متضمن شفا و صحت مزاج رسید * طغرل - بحکم الشروع ملزم[1] - از کرده پشیمان نگردیده - دست اصرار بر دامن مخالفت زد * سلطان غیاث‌الدین چون بران حال اطلاع یافت - ملک ابتکین[2] مودراز را - که خطاب امین خان داشت و حاکم اوده بود - سر لشکر کرده - و صاحب صوبهٔ لکهنوتی گردانیده - با امرای[3] دیگر مثل تمرخان شمسی[4] و ملک تاج‌الدین پسر علی خان و جمال‌الدین قندهاری[5] جهت استیصال

(۱) در فرشته ملزوم * (۲) در فیروز شاهی همچنین - در فرشته الپتگین - در اسٹوارت ابکتگین * (۳) در نسخه‌های قلمی بامرای * (۴) در نسخه‌های قلمی شمی - در فرشته شمسی * (۵) در نسخه‌های قلمی قندری - در فرشته قندهاری *

طغرل كسيل كرد * و چون ملک ابتکین با لشکر موفور از آب سرو عبرو نموده - و بر سمت لکهنوتي روان شد - طغرل هم بافواج شایسته بمقابله آمده * ازانجا که در سخاوت و بخشش بي‌نظیر بود - بعض امرا و سپاهیان - ترک رفاقت امین‌خان کرده - به طغرل پیوستند - و مشمول انواع رعایت شدند - لهذا روز محاربه شکست بر لشکر امین‌خان افتاد * و چون امین‌خان هزیمت خورده به اوده گریخت - سلطان از دریافت این‌خبر آشفته شده - دست بدندان گزید - و حکم فرمود تا امین‌خان را بدروازهٔ اوده (۱) بحلق کشیدند - و بعد ازان ملک ترمیذي (۲) را با فوج بسیار بدفع طغرل تعین فرمود * و طغرل - حملهٔ دلیرانه کرده این فوج را نیز شکست داده - غنیمت فراوان بدست آورد *

به نیروي اقبال آن شیر مست
دو بارهٔ سپاه عدو را شکست *

سلطان غیاث‌الدین - از استماع این خبر کلفت اثر غمگین و درهم شده - عزم ملوکانه کار بسته - بهمت عالي قرار رفتن خود داد - و فرمود تا کشتیهاي بسیار در جون و گنگ مهیا کردند * و خود برسم شکار بجانب سنام (و) سمانه (۳) برآمد - و ملک سونج (۴) را بحکومت

---

(۱) همچنین در طبقات اکبري - در فرشته بجای اوده - آورده نوشته * (۲) در نسخه‌های قلمي ترمیني - و در فرشته ترمغي - و در استوارت ترمتي * (۳) در فرشته سنام و سمانه - در طبقات اکبري سامانه و سام * (۴) همچنین در طبقات اکبري - مگر در فرشته سراج *

سمانه سرفراز ساختهٔ - و پسر خورد[1] - بغرا خان - (را) با لشکر خاصه همراه گرفته - از سمانه برگشته بمیان دواب آمد * و ملک الامرا[2] فخرالدین کوتوال را به نیابت غیبت در دهلي گذاشته - و از گنگ عبره کرده - با آنکه موسم برسات بود ملاحظه نکرده - کوچ بکوچ جانب لکهنوتي یلغر[3] کرد * طغرل - که درین فرصت لشکر مستعد بهم رسانیده بود - با مال و اقبال و جمعیت تمام راه جاجنگر پیش گرفت - و خواست (که) آنرا متصرف شده درانجا بماند - و بعد ازان که سلطان معاودت به دهلي کند - باز به لکهنوتي درآید * اما چون سلطان به لکهنوتي رسید - چند روز توقف کرده سالار حسام‌الدین وکیل‌در باربگ را - که جد مؤلف تاریخ فیروز شاهي باشد - بضبط ممالک لکهنوتي مقرر فرموده - خود بعزم تنبیه طغرل بجانب جاجنگر روان شد * وقتي که بحدود سنارگام[4] رسید[5] - بهوج رای - که ضابط آنجا بود - بخدمت رسیده در سلک هواخواهان منتظم گشت - و تعهد نمود که اگر طغرل ارادهٔ گریختن بطرف دریا نماید نگذارد * اما چون سلطان بتعجیل تمام ازانجا گذشته منزل چند

---

(۱) در نسخه‌های قلمي لفظ خرد را در اکثر مقامات به و نوشته * اینجا شاید که بجای خورد - خود باشد * (۲) همچنین در طبقات اکبري - مگر در فرشته ملک فخرالدین * (۳) در صفحه ۵۷ سطر ۶ ایلغار آورده * (۴) همچنین در طبقات اکبري - در فرشته سنام * (۵) در نسخه‌های قلمي بعد لفظ رسید - حرف و نوشته *

شتافت - خبر طغرل منقطع گردید - و هیچ کس ازو نشان نمیداد * سلطان ملک باربگ[۱] برس را فرمود که با هفت هزار سوار جرار انتخابي ده دوازده کروه پیش میرفته باشد * هر چند ایشان لوازم تتبع و تفحص بجا مي‌آوردند - اما از نشان طغرل اثری نمي یافتند - تا روزی ملک محمد تیرانداز[۲] حاکم کول و برادر او ملک مقدر[۳] - از لشکر مقدمه علحده شده - با سي چهل سوار پیش پیش میرفتند * ناگاه در صحرا با بقالی چند دوچار شدند - آنها را گرفته متفحص شدند - و برای تخویف شروع بکشتن کرده یکی را گردن زدند - و دیگران فریاد بر آوردند که اگر مقصود شما متاع و اسباب است هرچه داریم گرفته ما را از جان[۴] امان دهید * ملک محمد تیرانداز گفت ما را با مال و اسباب شما مدعائی نیست - غرض ما را سراغ طغرل است -

---

(۱) در فرشته باربگ برلاس - در طبقات اکبري باربگ نیک‌رس - در اسکوارت ملك باریک - در تاریخ فیروز شاهی ضیای برني باریك بیگترس * (۲) همچنین در طبقـــات اکبري - در فیروز شاهي و فرشته ملك محمد شیر انداز - در اسکوارت فقط محمد شیـــر * (۳) در فرشته ملك مقدر - در طبقات اکبري ملك مقدور - در فیروز شاهي مقدر * در نسخه‌های قلمي اینجا مقدار و جائي دیگر مقدر * صفحه ۸۱ سطر ۸ بنگرند * (۴) در فرشته بجای از جان - بجان - و همین صحیح *

اگر راه نمائید[1] از جان و مال امان یابید - و الا هرچه بهنید از خود بینید * بقالان گفتند ما غله باردوی طغرل برده بودیم - و بالفعل از همان جا می آئیم * از شما تا طغرل نیم فرسخ راه بیش نیست * امروز مقام کرده است - فردا کوچ کرده به جاجنگر خواهد رفت * ملک محمد تیرانداز - بقالان را با دو سوار پیش ملک باربگ[2] برس فرستاده - پیغام نمود که حقیقت حال را از بقالان بخاطر آورده بعجلت تمام برآیند - مبادا طغرل - ازانجا کوچ کرده بولایت جاجنگر - که مملکت بنگاله است - در آمده - با مردم آن حدود ساختگی[3] کرده - در جنگلی متواری شود * و خود با سواران برنشسته[4] پیشتر روان شد - دید که بارگاه طغرل ایستاده - و لشکرش بغفلت تمام آرام گرفته - و فیلان و اسپان بچرا مشغول اند * فرصت را غنیمت تصور کرده - متوجه بارگاه طغرل شد * و مردمان را گمان اینکه از ملازمان لشکر طغرل اند - هیچ کس متلاشي و متعرض ایشان نشد * چون محاذي بارگاه طغرل رسیدند - بیک باره شمشیرها کشیده هر که را در دربار یافتند بکشتند - و فریاد

---

(۱) در نسخه‌های قلمي نمائي * (۲) در نسخه‌های قلمي باربگ بیگ برس * (۳) بجای سازش آورده * (۴) در فرشته - "با سواران ترک بر پشته برآمده دید که" - در طبقات اکبري - "چون سواران ترکي بر پشته برآمدند دیدند که" * در فیروزشاهي - "بر بندهي برآمدند دیدند که" *

برآوردند که دولت دولت[1] بلبن * چون طغرل نام بلبن شنید - بخیال آنکه سلطان رسید - یک باره دست و پا گم کرده - بسراسیمگی تمام از راه طهارت‌خانه بدر رفت - و بر اسپ بی‌زین سوار شده - از کمال اضطراب بیاران خود نپیوست - و خواست که خود را بآب که نزدیک لشکرگاه بود زده بیرون رود - و خود را گرد آورده به جاجنگر شتابد * قضا را از گم شدن طغرل تمامی امرا و سپاه برهم خورده هر کدام رو بجانبی نهادند * و ملک مقدر - که قتل طغرل بر دست او مقدر شده بود - بدنبال طغرل شتافته - در کنار آب باو رسید * تیر شکاری بر پهلوی او زده - از اسپ فرو انداخت - و خود از اسپ فرود آمده - سرش از تن جدا کرد - و چون مردم طغرل در تفحص ولی‌نعمت خود بودند - ملاحظه کرده - سر را زیر گل بکنار آب پنهان ساخته - تن او در آب انداخت - و جامه‌های خود کشیده - بجامه شستن مشغول شد * در این اثنا سلاحداران طغرل رسیدند - و خداوند عالم خداوند عالم‌گویان طغرل را میجستند - چون نیافتند راه فرار[2] پیش گرفتند * لمؤلفه[3] -

مر او را یکی تیـــر زد بر جگـــر -

---

(۱) در فرشته لفظ دولت مکرر ننوشته * (۲) در نسخه‌های قلمی فرا *

(۳) از مؤلف هرگز نیست - این همه ابیات باندک تصرف و تغیر از تاریخ فرشته نقل کرده - بجای از اسپ فقط اسپ نوشته - و مصراع آخرین را چنان سرائیده - ع - "هم از سری گشته بیدل تمام" - و آن محض ناموزون شده *

فرود آمد از اسپ و ببرید سر *
چو شد طغرل آنجا بغفلت تلف -
بر آمد یکی شور از هر طرف *
شکستند یاران طغرل تمام -
هم از بیسري جمله گشتند رام *

درین هنگام ملک باربگ برس رسید - و مقدر پیش دویده بشارت فتح رسانید * ملک باربگ - تحسین و آفرینها کرده - سر طغرل را با فتحنامه بخدمت سلطان ارسال نموده * و روز دیگر با غنائم و اسیران لشکر طغرل بملازمت رفته - ماجرای فتح بعرض رسانید * و ملک محمد تیرانداز درجهٔ اعلی یافت - و برادرش ملک مقدر - طغرلکش نام یافته - بر مسند امارت متمکن گردید * و سلطان غیاث‌الدین - بعد ازان به لکهنوتي آمده - هنگامهٔ سیاست را گرم ساخت * هر دو طرف رستهٔ بازار شهر دارها نصب کرده - اعوان و انصار طغرل را - که اسیر و دستگیر شده بودند - بر دارها کشیدند * و زنان و فرزندان ایشان را هرجا که یافتند گرفتار کرده - بشهر لکهنوتي بسیاست غیر مکرر بقتل رسانیدند * تا آن زمان احدي از پادشاهان دهلي زنان و فرزندان مردم گنهکار را نکشته بود * بعد ازان اقلیم لکهنوتي به ولد خود بغراخان ارزاني داشته - خزانه وغیره - هرچه از اموال طغرل بدست افتاده بود - سواي فیل همه بوي داد - و مخاطب بخطاب سلطان ناصرالدین ساخته - و چتر بر سرش

گرفته - خطبه و سکهٔ آن ولایت بنام او گردانید * و در حین وداع وصیتي چند کرده گفت - فرمانرواي لکهنوتي را با پادشاه دهلي - خواه خویش باشد خواه بیگانه - درافتادن و بغاوت ورزیدن لائق نیست * و اگر پادشاه دهلي قصد لکهنوتي کند - حاکم لکهنوتي را باید که عطف عنان نموده بجاهای دوردست رود - و چون پادشاه دهلي مراجعت نماید - باز به لکهنوتي در آمده کار خود بسازد * و در ستدن باج و خراج از رعایا میانه روی کار[1] نماید - نه این قدر ستاند که متمرد (و) سرتاب شوند و نه آن قدر که عاجز و زبون گردند * و نوکران خود را مواجب آن قدر دهد که ایشان را سال بسال کفایت کند - و از باعث معیشت و اخراجات لابدیه عسرت نکشند * و در امور ملکي شروع بمشورت اهل رای که مخلص و خیرخواه باشند نماید - و در اجرای احکام از هواپرستي اجتناب نموده برای نفس خود خلاف حق نکند[2] * و از تتبع احوال حشم غافل نبوده - نگهداشت خاطر و دلجوئی ایشان را از ضروریات شمرده - تغافلي[3] و سهولیت را کار نبندد - و هرکس (که) ترا برین تحریص نماید - او را دشمن دانسته سخن او را نشنوي * و خود را در پناه کسی انداز که از دنیا اعراض نموده رو بجانب خدا آورده باشد *

---

(۱) در فرشته میانه‌روي را کار فرماید * (۲) در نسخه‌های قلمي نکنند *
(۳) صحیح تغافل و سهولت *

حکـايت از کهـن داْمان (۱) درويش -
ز صد سد سکنـدر قوتش بيـش *

بعد ازان پسر را وداع نموده به دهلي مراجعت کرد - و بکوچ متواتر بعد سه ماه (۲) به دهلي رسيد * ايام حکومت و سلطنت طغرل در بنگاله بست و پنج سال و چند ماه بود *

حکومت بغراخان المخاطب ناصرالدين بن غياث الدين بلبن *

چون سلطان ناصرالدين در ممالک لکهنوتي فرمانروا شد - بعد چندي برادر کلانش - که سلطان محمد نام داشت و به خان شهيد مشهور است - در ملتان بجنگ مغلان شهادت يافت - و سلطان غياث الدين که با او دلبستگي تمام داشت در فراق او کاهيدن گرفت - سلطان ناصرالدين را از لکهنوتي طلب داشت * چون به دهلي رسيد - مراسم تعزيت برادر بزرگ بجا آورده - در تسلي خاطر پدر (۳) کوشيد * سلطان گفت که فراق برادر تو مرا رنجور و ضعيف ساخته است - و عنقريب وقت رحلت من

---

(۱) در فرشته داناي - صاحب طبقات اکبري اين مصراع چنان آورده - حمايت را کهن دامان درويش * (۲) همچنين در فرشته - در نسخههاي قلمي سه سال * (۳) در نسخههاي قلمي مذکور *

است - درین وقت جدائي از من لائق نیست - چرا که جز تو وارثی ندارم * پسرت کیقباد و پسر برادرت کیخسرو خورد اند - و تجارب روزگار ندیده اند * اگر ملک بدست ایشان افتد - از عهدهٔ محافظت نتوانند برآمد * و هرکه بر تخت دهلي نشیند ترا اطاعت او لازم خواهد شد * پس میباید که تو حاضر باشي * ناصرالدین قبول نموده در خدمت پدر ماند * همین‌که اندک آثار صحت در پدر مشاهده کرد - بعجلت تمام به بهانهٔ شکار از شهر برآمده - بی رخصت سلطان به لکهنوتي آمد * سلطان را گران آمد - و باز بیمار شده در سنه ۶۸۵ ازین جهان گذران در گذشت * و چون سلطان معزالدین کیقباد - بعد وفات جد خود - بعمر هزده سالگي در دهلي بر تخت سلطنت نشست - و بمقتضای جواني در لهو و لعب افتاده - بجز شاهد و شراب از امور مملکت مستغني گردید - و ملک نظام‌الدین - در فکر استیصال خانوادهٔ بلبني شده - معزالدین را بران آورد که پسر عم خود را - که کیخسرو باشد - از ملتان طلب داشته - در اثنای راه بکشت - و اکثری از امرای خیرخواه را از میان برداشت - سلطان ناصرالدین بغراخان - در لکهنوتي خبر غفلت پسر و استیلای ملک نظام‌الدین شنیده - مکتوبات نصیحت‌آمیز به پسر نوشت - و به رمز و اشارت بر اندیشهٔ حریف دغلي ایما کرد - سودمند نیفتاد * لاعلاج شده - بعد فوت سلطان بلبن بدو سال در سنه ۶۸۷ بقصد انتزاع ملک دهلي

با نصائح[1] فرزند - لشکر کشید * و چون[2] به بهار رسیده فرود آمد - و چون سلطان ناصرالدین از بهار بکنار آب سرو رسیده نزول فرمود -

نصب[3] شد اعلام شهنشاه دهر
بر لب[4] گهگر به حوالي شهر *
گهگر ازین سو (و) سرو زان طرف
از تف لشکر بلب آورده کف[5] *
تیغزن مشرق ازان سوی آب -
کرد چو روشن که رسید آفتاب -
بر لب آب آمد و آراست صف -
تافت دو خورشید ز هر دو طرف *

الغرض بعد (حصول[6]) قرب جوار - سلطان ناصرالدین خاطر از استخلاص دهلي پرداخته طالب صلح گردید * و سلطان معزالدین -

---

(۱) بجاي بانصائح شاید که بانصاح یعني به انصاح باشد * (۲) در فرشته چنان نوشته - " سلطان معزالدین کیقباد چون خبر توجه پدر و وصول او به بهار شنید او نیز ساختگي لشکر کرده متوجه آن‌حدود شد و در عین گرمي بلب آب گهگر رسیده فرود آمد وسلطان ناصرالدین از استماع این خبر از بهار بکنار آب سرو رسیده نزول نمود " * در نسخه‌هاي قلمي عبارت اینجا بی ربط * (۳) از قران‌السعدین * (۴) در نسخه‌هاي قلمي چنان نوشته - بر لب آب گهگر حوالي شهر * (۵) در نسخه‌هاي قلمي گفت * (۶) در فرشته لفظ حصول مذکور *

از اغوای ملک نظام‌الدین از صلح ابا نموده - عازم جنگ شد * و بعد ازان که سه روز از طرفین مراسلات واقع شد - روز چهارم سلطان ناصرالدین بخط خود نوشت - که ای فرزند اشتیاق دیدار بسیار است - و بیش ازین طاقت و[1] شکیبائي در فراق تو مرا نمانده * اگر نوعی نمائي که این سوختهٔ آتش حرمان بوصال تو رسد - و یعقوب صفت یک بار دیگر چشم رمد رسیده از مشاهدهٔ طلعت یوسفي روشن گردد - در پادشاهي و عیش و عشرت تو خلل نخواهد شد * و این بیت دران[2] ثبت کرد -

گرچه (که) فردوس مقامی خوش است -
هیــچ به از لذت دیدار نیســت *

سلطان معزالدین - از مطالعهٔ مکتوب پدر متأثر[3] شده - خواست (که) جریده بملاقات پدر رود * نظام‌الدین مانع آمد - و چنان کرد که سلطان با کوکب و دبدبهٔ پادشاهي بقصد ملاقات از کنار آب گهگر کوچ کرده - در صحرا رو آورده[4] - بکنار آب سرو فرود آمد * و چنان مقرر شد که - بواسطهٔ حفظ مرتبهٔ پادشاه[5] دهلي - ناصرالدین از آب سرو گذشته بدیدن کیقباد آید - و کیقباد بر تخت نشسته باشد * پس بغراخان بر کشتي سوار شده از آب بگذشت -

---

(۱) در فرشته - طاقت شکیبائي * (۲) در فرشته - دران نامه * (۳) در یک نسخهٔ قلمي - متاثره * (۴) همچنین در فرشته - در نسخه‌هاي قلمي - در صحراي اوده * (۵) در نسخه‌هاي قلمي - بادشاهي *

و متوجه بارگاه معزالدین کیقباد گشت * کیقباد - بیطاقت
شده - از تخت فرود آمده - بر پای پدر افتاد - و یک
دیگر را در کنار گرفته - بوسه بر سر و روی همدیگر داده -
گریه ها کردند * بعد ازان پدر - دست پسر گرفته - بر بالای
تخت نشاند - و خواست که خود پیش تخت ایستد * پسر [1] -
از تخت فرود آمده - پدر را بر تخت نشاند - و خود بادب
پیش او نشست - و لوازم شادمانی بجا آوردند * بعد از
ساعتی سلطان ناصرالدین برخاست - و از آب گذر نموده -
به بارگاه خود رفت * و از طرفین تحفه ها ارسال نموده * چند
روز متواتر سلطان ناصرالدین برای ملاقات پسر رفته - در [2] یکدیگر
صحبتها داشتند * و روز رخصت نصیحتی چند گفته -
پسر را در آغوش گرفته - رخصت نمود - و گریان و نالان بمنزل
خود رفت - و آن روز طعام نخورد - و با محرمان خود گفت
که امروز پسر را وداع آخرین کردم * پس ازان جا نهضت فرموده -
بمملکت خود باز آمد * و چون سلطان معزالدین کیقباد در آخر
سنه ۶۸۹ کشته شد - و سلطنت از خاندان غوریه به سلسلهٔ خلجیه
انتقال یافت - و سلطان جلال‌الدین خلجی بر تخت دهلی
نشست - سلطان ناصرالدین - صرفه بجز اظهار اطاعت و متابعت

---

(۱) در نسخه‌های قلمی بعد لفظ تخت الفاظ فرود آمده پدر را بر تخت
از سهو کاتب غلط نوشته شده * (۲) بجای در - با صحیح *

ندیده - چتر و خطبه بر طرف ساخته - همچو سائر امرا سلوک نمود * و باقطاع لکهنوتي قانع شد - و تا عهد سلطان علاءالدين و سلطان قطب‌الدين بهمين منوال گذرانيد * ايام حکومت سلطان ناصرالدين در بنگاله شش سال بوده است *

فرمانروائی بهادر شاه *

در زمان سلطنت سلطان علاءالدين - بهادر خان - که از خويشان سلطان ناصرالدين (و) يکی از امراي کبار سلطان علاءالدين بود - بايالت بنگاله ممتاز شده - مدتها بر مسند ايالت متمکن بوده - خطبه و سکهٔ سلاطين دهلي جاري داشت * در عهد سلطان قطب‌الدين خلجي - سلطنت بنگاله بخود قرار داده - خود را بهادر شاه ناميده - خطبه و سکهٔ ممالک بنگاله بنام خود کرد - و ظلم و تعدي آغاز نهاد * چندي برين منوال گذشت * و اما چون نوبت سلطنت دهلي به غياث‌الدين تغلق شاه رسيد - و در سنه ۷۲۴ عرائض از لکهنوتي مشعر بر ظلم و بيداد حکام آن ديار رسيده - سلطان تغلق شاه با لشکرهاي مستعد متوجه ممالک بنگاله گرديد * چون به ترهت رسيد - سلطان ناصرالدين - که بسبب سلامت‌روئ او در عهد علائي تغير اقطاعش نشده بود و در گوشهٔ لکهنوتي ميبود - طاقت[1] مقاومت با تغلق شاه در خود[2]

---

(۱) در فرشته - " تاب مقاومت تغلق شاه نياورده " * (۲) در نسخه‌هاي قلمي حق *

نديده - رضا بقضا داده - از لكهنوتي كوچ فرموده - به نزهت رفته - ملازمت نمود - و تحف و پيشكش بسيار گذرانيده * سلطان غياث‌الدين تغلق شاه باحترام او كوشيده - چتر (و) دورباش داده - اقطاعش بدستور سابق بحال او مقرر داشت * و بهادر شاه را - كه داعيهٔ سركشي داشت - بدرگاه آورده داخل زمرهٔ امرا گردانيد * او نيز تن باطاعت سلطان داده سلوك امرايانه پيش گرفت * سلطان غياث‌الدين - پسر خواندهٔ خود تاتارخان را والي سنارگام (۱) ساخته - محافظت (۲) سنارگام و گور و بنگاله نيز به سلطان ناصرالدين رجوع كرده - به دهلي مراجعت فرمود * اما در همان زودي سلطان ناصرالدين بجوار رحمت حق پيوست * عهد حكومت بهادرشاه در بنگاله سي و هشت سال بوده است *

حكومت قدرخان *

چون سلطان غياث‌الدين تغلق‌شاه از بنگاله مراجعت كرد - هنوز به دهلي نرسيده در اثناي راه در ماه ربيع‌الاول سنه ۷۲۵ در زير سقف قصر نواحداث وفات يافت * پسرش الغخان بر تخت سلطنت دهلي جلوس نموده - خود را محمد شاه ناميده - جميع امرا را بمناصب و جاگير سرفراز ساخت * و ملك بيدار خلجي را

---

(۱) در فرشته ستارگام - و در طبقات اكبري بعض جا سنارگام و بعض ديگر جا ستارگام - در فيروزشاهي سنارگام * (۲) در نسخه‌هاي قلمي مخاطب *

که از امراي کبار او بود - قدرخان خطاب داده - اقطاع لکهنوتي را - که از وفات سلطان ناصرالدين خالي بود - باو تفويض نمود * و تاتارخان را - که تغلق شاه والي سنارگام کرده بود و برادر خوانده سلطان محمد شاه ميشد - بهرامخان خطاب داده - در يک روز صد زنجير فيل و هزار راس اسپ و يک کرور اشرفي نقد بخشيده - و چتر و دورباش مرحمت فرموده - ولايت بنگاله و سنارگام باو مقرر داشته - بتعظيم و احترام تمام باز رخصت به بنگاله فرمود * و او چهارده سال به نظم و نسق آن ممالک پرداخته - از دست فخرالدين - که ملازم او بود - مقتول شد - چنانکه تذکره ميشود *

روضهٔ ثاني در ذکر سلاطين که در ممالک بنگاله بر سرير سلطنت جلوس فرموده خطبه بنام خود خوانده اند *

بايد دانست که از وقت سلطنت سلطان قطب‌الدين ايبک تا عهد پادشاهي سلطان غياث‌الدين محمد تغلق شاه - هفده کس از سلاطين مدت يک صد و پنجاه سال در دهلي سلطنت کردند * و در ممالک بنگاله حاکمان از طرف پادشاه دهلي به نيابت حکومت و فرماندهي ميکردند - و خطبه و سکهٔ پادشاه دهلي در ممالک بنگاله جاري ماند * و اگر کسي از حاکمان بغي ورزيده خطبه و سکه بنام خود کرد - سلاطين دهلي - گوشمالي (۱) او واجب دانسته - زود بسزا

---

(۱) تصحيح گوشمال *

رسانیدند * اما چون - در عهد سلطنت محمد شاه - قدرخان بحکومت و نیابت لکهنوتي فائز شد - و چهارده سال در لکهنوتي مانده بنظم و نسق ممالک پرداخت - ملک فخرالدین - که سلاحدار قدرخان بود - مداخلت در امور ملکي بهم رسانیده - استعداد تمام پیدا کرد - و داعیهٔ ریاست و حکومت در دلش متمکن شده - در کمین فرصت مي بود - تا قابو یافته - باغي شده - ولي‌نعمت خود را کشته - بر ممالک بنگاله فرمانروا شد * چون سلطنت محمد شاه پادشاه دهلي بیرونقي تمام پیدا کرده بود - گرفتاریي او را در امورات دیگر بخاطر آورده - دست از اطاعت پادشاه دهلي کشیده - اسم سلطنت بر خود اطلاق نمود * پادشاه دهلي بسبب هرج مرج سلطنت خود دست تصرف بر ممالک بنگاله رسانیدن نتوانست * ازان وقت سلطنت بنگاله از دهلي جدا گردید * و این فخرالدین پادشاه اول است که خطبهٔ سلطنت در ممالک بنگاله بنام خود خواند *

ذکر سلطنت سلطان فخرالدین *

چون سلطان فخرالدین بر سریر سلطنت لکهنوتي جلوس (۱) فرمود - مخلص‌خان غلام خود را با لشکر آراسته بجهت ضبط ممالک اقصاي بنگاله فرستاد * ملک علي‌مبارک - عارض لشکر قدرخان - با لشکر مستعد قتال بمقابلهٔ او درآمده - بعد از محاربه و مقابلهٔ بسیار مخلص‌خان را بقتل آورده - تمامي حشم او را متصرف شد *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي جلو بجاي جلوس *

سلطان فخرالدين - که نودولت بود و از امراي خود نيز اطمينان خاطر نداشت - نتوانست که بر سر علي‌مبارک رود * و ملک علي‌مبارک - جمعيت تمام بهم رسانيده - خود را سلطان علاءالدين خطاب داده - بر سر سلطان فخرالدين لشکر کشيد - و در سنه ٧۴١ بعد از جنگ او را دستگير ساخت - و بسياست رسانيده انتقام قدر خان گرفت * آري -

اي کشته کرا کشتي کامروز ترا کشتند -
فردا بکشند آنرا کامروز ترا کشته *

بعد ازان سلطان علاءالدين - فوجي معتمد بطور تهانه درلکهنوتي گذاشته - خود بعزم ضبط محال ديار بنگاله مراجعت نمود * حکومت سلطان فخرالدين دو سال و پنج ماه بود *

سلطنت يافتن علي‌مبارک المخاطب سلطان علاءالدين *

گويند در ابتداي حال ملک علي‌مبارک از ملازمان معتمد ملک فيروز رجب بود * و ملک فيروز برادرزادۀ سلطان غياث‌الدين تغلق‌شاه و پسرعم سلطان محمد شاه بود * چون سلطان محمد شاه بر تخت سلطنت دهلي جلوس نمود در سال اول جلوس ملک فيروز را نائب باربک ساخت * دران آوان از حاجي الياس - کوکۀ علي‌مبارک - خطائي بوقوع آمد - و بسبب آن از دهلي گريخت *

چون ملک فيروز از علي‌مبارک درخواست او نمود - علي‌مبارک متفحص شد * چون اثري از سراغ او نيافت - پيش ملک فيروز از گريختن او اطلاع نمود * ملک فيروز بر وي اعتراض فرموده او را از قرب حضور دور ساخت * علي‌مبارک روانهٔ سمت بنگاله گرديد * در اثناي راه بعالم رويا (با) حضرت شاه مخدوم جلال‌الدين تبريزي - قدس الله سره - در خورد - و عجز و منتها نموده حضرت مخدوم را خوش ساخت - تا حضرت مخدوم فرمودند که ما ترا صوبهٔ بنگ داديم - اما براي ما هم مکاني راست خواهي کرد * علي‌مبارک - انگشت قبول بديده نهاده - پرسيد که در کدام جا حکم تيار ساختن مکان ميشود * فرمودند که در بلدهٔ پندوه جائي که سه خشت بالاي هم بيابي - و يک گل صدبرگ تازه و تر زير آن خشتها بيني - همان جا بايد ساخت * چون به بنگاله رسيد - با قدرخان ملازمت نموده - طرح اقامت افگند - تا رفته رفته خدمت بخشيگري لشکر قدرخان باو تفويض يافت * و چون ملک فخرالدين از قدرخان بغي ورزيده - ولي‌نعمت خود را کشته - اطلاق سلطنت بر خود نمود - علي‌مبارک - خود را سلطان علاءالدين خطاب داده - لشکر برفخرالدين کشيده - چنانچه مذکور شد - انتقام ولي‌نعمت خود از فخرالدين گرفت * و باستظهار تمام - تهانه در لکهنوتي گذاشته - متوجه ضبط ديگر ممالک بنگاله شد * چون خطبه و سکهٔ مملکت بنگاله بنام خود ساخت - سرشار نشهٔ عيش

و كامراني بوده - ايماي حضرت مخدوم را از خاطر سهو كرد - تا شبي در خواب ديد كه حضرت مخدوم فرمودند كه اي علاءالدين سلطنت بنگاله يافتي و حكم ما را فراموش ساختي * علاءالدين - روز ديگر تفحص نشان خشتها نموده - چون مطابق فرمودۀ حضرت مخدوم براي العين مشاهده كرد - همان جا مكاني - كه اليوم آثار آن موجود است - راست كرد * در همان ايام حاجي الياس هم در پنڈوه وارد شد * سلطان علاءالدين او را چندي محبوس ساخت - اما آخر باستعفاي مادرش - كه دايۀ سلطان علاءالدين بود - از قيد رها كرده - و بپايۀ اعتبار رسانيده - در مجلس خود راه داده * حاجي الياس - باندك فرصت لشكر را بخود موافق ساخته - روزي باتفاق خواجه سرايان سلطان علاءالدين را كشته - خود را شمس الدين بهنگره لقب ساخته - ديار لكهنوتي و بنگاله را متصرف گرديد * سلطنت سلطان علاءالدين يک سال و پنج ماه بود *

سلطنت حاجي الياس المخاطب سلطان شمس الدين (بهنگره) *

چون سلطان علاءالدين كشته شد - و سلطنت بنگاله به حاجي الياس علائي رسيد - خود را سلطان شمس الدين خطاب داده - در بلدۀ شريفۀ پنڈوه بر سرير سلطنت نشست * چون بنگ بسيار ميخورد لهذا به شمس الدين بهنگره اشتهار يافت * در استرضاي مردم

و دلجوئي سپاهٔ مساعي جميله مبذول داشت * پس از چندگاه سامان لشکر نموده به جاجنگر رفت - و ازان جا نفائس و پیشکش بسیار و فیلان بزرگ بدست آورده - بدارالملک خود مراجعت نمود * و بسبب اختلال سلطنت دهلي - که در وقت سلطان محمد شاه رو داده بود - تا سیزده سال سلاطین دهلي متعرض حال بنگاله نشدند * سلطان شمس‌الدین بکمال استقلال بمشاغل سلطنت بنگاله قیام ورزید * بتدریج تا حدود بنارس متصرف گردید - و شوکت و عظمت بیش از پیش[1] بهم رسانیده * تا نوبت سلطنت دهلي به فیروزشاه بن رجب رسید - در صدد استرداد ملک بنگاله گردید[2] * گویند دران (زمان) سلطان شمس‌الدین حوضي بتقلید حوض شمسي دهلي تیار ساخت * سلطان فیروزشاه - که از شمس‌الدین خار خار بوده در تاب میبود - در سنه ۷۵۴ متوجه دیار لکهنوتي (شد) - و بکوچ متواتر - متصل بلدهٔ پندوه - که دارالملک سلاطین بنگاله بود - رسیده - و در جائي که الیوم فیروزپور آباد است مضرب خیام ساخت - و ازانجا سواري فرموده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت * سلطان شمس‌الدین - پسر خود را با جمعي در قلعه گذاشته - خود بقلعهٔ اکداله[3] - که حصانت تمام داشت - پناه برده متحصن گردید * فیروزشاه متعرض حال مردم سکنهٔ پندوه نشده - پسر سلطان شمس‌الدین را بجنگ

---

(۱) در فرشته جائي بیش از بیش * (۲) فاعل گردید - فیروزشاه *
(۳) در فرشته اکداله *

اسير كرده - متوجه قلعه اكداله شد * در اول روز جنگ عظيم واقع
گرديد * بعد ازان مدت بست و دو روز بمحاصرۀ قلعه پرداخت *
چون كار از پيش نرفت - فيروزشاه خواست كه تغير مكان نموده
بكنار آب گنگ فرود آيد * پس بنفس نفيس تفحص جاي مناسب
ميكرد * سلطان شمس الدين - بخيال آنكه فيروزشاه بعزم مراجعت
سوار شده است - از قلعه برآمده صفوف جنگ آراست - لمؤلفه -

زشمشير (و) تير و سنان (و) تفنگ
شد از هر دو طرف (۱) گرم بازار جنگ *
تن پهلوانان تهي شد ز روح -
چو گل بر رخ شان شگفته جروح *

بعد قتال بسيار از طرفين مردم بيشمار كشته و خسته گرديدند *
آخرالامر نسيم ظفر بر پرچم فيروزشاهي وزيد - و شمس الدين - تاب
نياورده گريخته - باز بقلعه تحصن جست * چهل و چهار زنجير فيل
بزرگ - كه از جاجنگر آورده بود - با چتر و علم معه ديگر اسباب
سلطنت و حشم بدست بهادران فيروزشاه افتاد * گويند در همان
عرصه مخدوم شيخ راجا بياباني - كه سلطان شمس الدين اعتقاد
كمال در حق آن جناب داشت - ارتحال بعالم بقا كردند * سلطان
شمس الدين - بلباس فقيرانه از قلعه برآمده - بجنازۀ شيخ حاضر شد *

(۱) بجاي لفظ طرف سو يا رو بايستي نگاشت . يا بجاي هر دو طرف
هر طرف *

بعد فراغ از تجهيز و تكفين جريده سر سواري با سلطان فيروزشاه ملازمت نمود - و بي آنكه پادشاه معلوم كند باز بقلعه آمد * چون سلطان دريافت احوال نمود تاسف خورد * القصه چون مدت محاصره امتداد كشيد - و موسم برسات در رسيد - ازانجا كه در موسم برسات ولايت بنگاله يكسر آب ميشود - و تردد متعذر تمام ميگردد - سلطان فيروزشاه صلح گونه درميان آورد * سلطان شمس‌الدين - كه از ضيق محاصره عاجز آمده بود - في‌الجمله گردن باطاعت نهاده - طالب صلح گرديد * فيروزشاه - پسر سلطان شمس‌الدين را با ديگر اسيران بلاد لكهنوتي رها كرده - علم مراجعت افراشت * و در سنه ۷۵۵ سلطان شمس‌الدين پيشكش بسيار و نفائس شاهانهٔ بيشمار مصحوب رسولان سخندان براي سلطان فيروزشاه فرستاد * سلطان نيز طريقهٔ التفات با رسولان مسلوك فرموده رخصت معاودت ارزاني داشت * و چون سلطان شمس‌الدين از فيروزشاه دغدغهٔ تمام داشت - لهذا در سنه ۷۵۷ ايلچيان دانا و سخن‌سنج به دهلي فرستاده التماس صلح نمود * فيروزشاه قبول كرده ايلچيان را بعزت و حرمت تمام رخصت فرمود * ازان وقت درميان دهلي و بنگاله حدود بسته شد - و پادشاهان دهلي - بران عهود و مواثيق قائم بوده - متعرض حال سلاطين بنگاله نشدند - و بارسال تحف و هدايا از طرفين سلوك پادشاهانه در[1] يكديگر مرعي داشتند * و در سنه ۷۵۸

(۱) بجاي بايكديگر يا درحق يكديگر *

سلطان شمس‌الدین از بنگاله ملک تاج‌الدین را با چند نفر امرا برسم رسالت با تحف و پیشکش بسیار باز به دهلي فرستاد * و سلطان فیروزشاه - تفقد بر حال رسولان بیش (۱) از پیش فرمودہ (۲) - بعد چند روز اسپان تازي و ترکي با دیگر تحف و هدایاي نفیسه - مصحوب ملک سیف‌الدین شحنه فیل - براي سلطان شمس‌الدین در عوض فرستاد * چون دران نزدیکي سلطان شمس‌الدین در بنگاله وفات یافته بود - ملک تاج‌الدین و ملک سیف‌الدین قریب چهار (۳) کروہ رسیدہ بودند - که خبر وفات سلطان شمس‌الدین شیوع یافت * ملک (۴) سیف‌الدین حقیقت حال را به دهلي عرض داشت - و بموجب فرمان سلطان اسپان را در عوض مواجب سپاهیان متعینهٔ بهار دادہ - تحف (۵) و نفائس نیز - و ملک تاج‌الدین به بنگاله آمد * مدت سلطنت شمس‌الدین شانزدہ سال و چند ماہ بود *

ذکر سلطنت سکندر شاہ بن شمس‌الدین *

---

(۱) در فرشته بیش از بیش * (۲) از فرشته نقل کردہ - صفحه ۵۷۶ جلد ۲ بنگرند * (۳) بجاي چهار بهار باشد چنانکه از فرشته و اسٹوارٹ مفهوم میشود * کاتب بهار را چهار خواندہ و لفظ کروہ از طرف خود افزودہ باشد * (۴) در فرشته چنان نوشته - "ملک سیف‌الدین حسب‌الحکم اسپان را بامرای بهار دادہ و ملك تاج‌الدین به دهلي رفت" * (۵) در نسخه‌هاي قلمي چنان نوشته - "تحف و نفائس هر دو ملک تاج‌الدین" *

چون[(١)] سلطان شمس‌الدين بهنگرة جهان گذران را پدرود کرد - روز سيوم - بتجويز امرا و سران سپاه - فرزند بزرگ او سکندر شاه - بر تخت سلطنت بنگاله اجلاس نموده - دامن عدل و احسان بر مفارق عالميان مبسوط گردانيده - نويد امن و امان در داد * و استرضاي خاطر سلطان فيروزشاه اهم دانسته - پنجاه زنجير فيل با[(٢)] اقسام امتعه و اقمشه برسم پيشکش مرسول نمود * و در همان ايام فيروزشاه پادشاه دهلي بعزم تسخير ممالک بنگاله در سنه ٧٦٠[(٣)] روان شد * چون به ظفرآباد رسيد - برسات شروع گرديد * سلطان همان جا مقام کرد - و ايلچي نزد سکندر شاه فرستاد * سکندر شاه از ارادهٔ پادشاه دهلي متردد بود - که در همان آوان ايلچي فيروزشاه رسيد * سکندرشاه - بزودي تمام حاجب خود را معه پنج زنجير فيل و با تحف و هدايا همراه ايلچي فرستاده - ابواب مصالحه کشاده - اما اثري بران مترتب[(٤)] نشد * بعد انقضاي ايام برشکال سلطان فيروزشاه به لکهنوتي شتافت * چون موکب سلطاني حدود پنڈوه را معسکر ساخت - سکندرشاه - خود را مرد ميدان نديده - برسم پدر بحصار اکداله متحصن گشت * فيروز شاه در تضييق محصوران کوشيد * چون کار بر آنها

---

(١) از فرشته نقل کرده - صفحه ٥٧٧ جلد ٢ بنگرند * (٢) در نسخه‌هاي قلمي و با - در فرشته فقط و * (٣) دريک نسخهٔ قلمي ٦٦٠ - در فرشته ٧٦٠ و همين صحيح * (٤) در نسخه‌هاي قلمي مرتب *

تنگی شد - سکندر شاه - چهل زنجیر فیل با مال بسیار و تحف و نفائس بیشمار پیشکش فرستاده - و پیشکش هرساله قبول نموده - در صلح زد * فیروز شاه قبول فرموده علم مراجعت بدارالملک خود افراشت * پس ازان سکندر شاه باستقلال تمام سالي چند داد عیش و عشرت داد * و در سنه ٧٦٦ مسجد آدینه بنا کرد - اما هنوز باتمام نرسیده بود که نامهٔ عمرش تمام شد - و عمارت مسجد نیم‌گله ماند * الآن قدري از تعمیرات آن مسجد در جنگل پندوه - از آبادي پندوه بمفاصلهٔ یک کروه - موجود است * فقیر آنرا ملاحظه کرده * الحق خوب مسجدي ساخته - و مبلغ خطیر در تعمیر آن صرف شده باشد * سعی او مشکور باد * گویند سکندر شاه را از زن سابق هفده پسر بوجود آمده - و از زن دیگر یک پسر - مسمی به غیاث‌الدین - که در حسن اخلاق و جمیع اوصاف بر همه برادران فائق و در امور سلطنت و جهانداري انسب و لائق بود * لهذا زن اولین - آتش حسد و حقد مشتعل ساخته - خواهان دفع غیاث‌الدین شده - در صدد ایذا و آزار او قابوجو میبود - تا روزي فرصت یافته - بحضور پادشاه دست ادب بر سینه نهاده - میخواست که مرکوز خاطر خود را بعرض رساند * سلطان از طرز اداي زن بتفرس دریافت - و فرمود چه التماس داري بگو * زن گفت تمنائي که هست اگر پادشاه در اخفاي آن قسم یاد فرماید - و حتي‌الامکان متوجه انجاح شود - بپایهٔ عرض

رسانم * پادشاه در اَخفاي آن قسم ياد کرد - و مبالغه نموده فرمود -

تمنائي که داري جلوه‌گر کن -

لبت آئينهٔ خاک[1] جگر کن *

زن مکار از روي پرکاري عرض نمود که از حرکات غياث‌الدين خلجاني تمام در دل دارم * او درين فکر است که قاصد ضرر جان پادشاه شده - قلع و قمع پسران من نموده - خود متکيِ وسادهٔ سلطنت شود * اگرچه مرا بمنزلهٔ فرزند است - و نميخواهم که مضرت جاني باو رسد - اما چون سلامتيِ[2] نفس پادشاه (مقدم است) - سررشتهٔ حزم و احتياط از دست نداده - علاج واقعه پيش از وقوع نمايد - و اصلح آنست که او را بزندان حبس نمايد - يا که حدقهٔ ديدگانش از نور بصارت عاطل سازد * سلطان - از اصغاي اين حرف برهم شده - فرمود که اين چه آيهٔ (؟) غرض[3] است که با شربت دولتخواهي آميختي - و چه نائرهٔ حسد انباغي ست که بتمنا[4] ريختي * شرم نداري که نوهفده پسر داري و اين ضعيفه همين يک پسر * هرچه بر خود نپسندی بر ديگري مپسند * زن باز با الحاح تمام التماس نمود که هرگز حسد و بغض را در اين معني مدخلي نيست - انچه لوازم

---

(۱) شايدكه چاک يا خال باشد * (۲) فصيح سلامت * (۳) در نسخه‌هاي قلمي عرض * (۴) شايد که بخرمن تمنا باشد مگر لفظ تمنا نيز اينجا بيمحل مي‌نمايد *

خیرخواهي ست بجا آوردم - آینده پادشاه اختیار دارد * سلطان قفل سکوت بر درجک دهان نهاده ساکت ماند - و با دل خود گفت - چون غیاث‌الدین پسر خلف است و لیاقت سلطنت دارد - گو قاصد جان من است باش باش *

فرزند خوش است اگر خلف زاد -
گر نا خلفي (۱) بود تلف باد *

سلطان غیاث‌الدین را پس ازان مطلق العنان ساخت * اما غیاث‌الدین - که از مکر و خداع آن زن همواره متشکی بود - روزي به بهانهٔ شکار سوار شده بطرف سنارگام گریخت * و عنقریب فوجي مستعد کارزار بهم رسانیده با پدر درخواست (و) پیغام سلطنت کرد * و متعاقب - بعزم استخلاص مملکت - با فوج عظیم از سنارگام کوچیده - سنارگذهی را مضرب خیام ساخت * ازین طرف پدر هم با لشکر قیامت‌اثر طبل استقبال نواخت * روز دیگر در میدان گوالپاره - طرفین به تسویهٔ صفوف پرداخته پا بجنگ قائم کردند * لمؤلفه -

پسر با پدر کین برآراسته -
محابا شد از سینه برخاسته *
پدر رشتهٔ مهر و الفت گسیخت -
تو گفتي که شفقت ز عالم گریخت *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي وگر نا خلف *

اگرچه غیاث‌الدین به پهلوانان و جنگ‌آوران لشکر خود بمبالغهٔ تمام فرمان داده بود که حتی الامکان سعي بلیغ نموده پادشاه را زنده دستگیر نمائید - اما ازانجا که تقدیر بنوع دیگر بود - سکندر شاه بر دست یکي از پهلوانان لشکر غیاث‌الدین نادانسته کشته شد * هنوز قاتلش بر سر استاده بود - که یکي ازان میان - سکندر شاه را کشته دیده - پرسید که اینرا که کشت * او گفت من کشتم * گفت حیف نکردي سلطان سکندر است * پس هر دو خائف و ترسان پیش غیاث‌الدین رفتند - و گفت[1] که اگر بیم آن باشد که اگر دست خود باز دارم مقتول شوم - درین صورت سبقت نموده میتوان کشت * غیاث‌الدین گفت البته میتوان کشت - و بعد تامل گفت ظاهرا[2] تو سلطان را کشتهٔ * گفت بلي نا دانسته زخم نیزه برسینهٔ سلطان زدم - هنوز رمقي دارد * غیاث‌الدین - بعجلت تمام رفته - از اسپ فرود آمد - و سر پدر بزانوي خود نهاد - و اشک بر رخساره روان کرد - و گفت - اي پدر چشم وا کن - و وصیتي فرما تا بجا آرم * سلطان چشم باز کرد - و گفت - کار من آخر شده است - سلطنت ترا مبارک باشد *

تو سرسبز باشـــي بشاهنشهي -

که من کردم از سبزه بالین تهـــي *

این بگفت و طائر روحش طیران نمود * غیاث‌الدین - مصلحت در

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي گفتند * (۲) در نسخه‌هاي قلمي ظاهر *

توقف خود ندیده - چند کس امرا را برای تجهیز و تکفین پدر گذاشته - خود جلوریز متوجه پنڈوه شد - و بر سریر سلطنت جلوس فرمود * مدت سلطنت سکندر شاه نه سال و چند ماه بود * و با حضرت مخدوم علاءالحق - قدس الله سره - معاصر بود *

ذکر سلطنت غیاث‌الدین بن سکندر شاه *

چون سکندر شاه در تهخانهٔ زمین استراحت کرد - سریر سلطنت بنگاله بوجود ذوي‌الجود (۱) سلطان غیاث‌الدین زیب و زینت یافت * اول چشمان برادران علاتي را کندیده پیش مادر شان فرستاد - و خاطر خود را از دغدغهٔ برادران فارغ پرداخت (۲) - بعد ازان عدل و داد پیش نهاد - و همت ساخته تمام عمر بعیش و عشرت گذرانید * نقل است که نوبتي سلطان غیاث‌الدین - به بیماري صعب مبتلا شده - از زندگي مایوس گشت * و سه کس از ندماي محرم حرم خود را - که یکي سرو (۳) و دیگري گل و سیومي لاله نام داشت - بغسالگي مقرر ساخت * و چون حق تعالی صحت بخشید - آنها را به تیمن برگزیده - منظور نظر بیش از پیش (۴) ساخت * انباغان دیگر از راه حسد بطعن غسالگي حرف میزدند -

(۱) در نسخه‌هاي قلمي همچنین * (۲) بجای پرداخت ساخت باشد ورنه لفظ فارغ بیکار * (۳) در نسخه‌هاي قلمي پیش لفظ سرو از نوشته * (۴) محاوره بیش از بیش *

تا روزي در حالت انبساط بحضرت سلطان اظهار اين معني كردند *
سلطان را اين مصرع در خاطر گذشت - ع -

ساقي - حديث سرو و گل و لاله ميرود *

مصرع ديگر نتوانست بهم رسانيد - و از شعراي پاي تخت
هم (كسي) از عهدهٔ مصرع ديگر نتوانست برآمد * پس سلطان
مصرع خود را نوشته مصحوب رسول بخدمت خواجه شمس الدين
حافظ به شيراز فرستاد * خواجه حافظ بديهه (۱) مصرع ديگر فرمود -

مصرع -

اين (۲) بحث با ثلاثهٔ غساله ميرود *

اين مصرع ديگر خالي از كرامات غيب اللساني نيست * و
غزلي تمام بنام او گفته فرستاد * پادشاه نيز صلهٔ لائق در عوض
آن عنايت نمود * اين دو بيت ازانست -

شكرشكن شوند همه طوطيان هند
زين (۳) قند پارسي كه به بنگاله ميرود *
حافظ - ز شوق مجلس سلطان غياث دين (۴)
خامش مشو كه كار تو از ناله ميرود *

الحق سلطان غياث‌الدين پادشاه خوب بود - و در متابعت شرع
شريف سر موئي قاصر نميشد * چنانچه منقول است كه روزي

---

(۱) اي في البديهه * (۲) در اصل وين * (۳) در نسخه‌هاي قلمي اين *
(۴) در نسخه‌هاي قلمي غياث‌الدين *

در حالت تیراندازي - (تیر) سلطان غیاث‌الدین به پسر بیوه زني رسید * بیوه زن پیش قاضي سراج الدین دادخواه شد * قاضي متحیر شد که اگر رعایت پادشاه کنم بدرگاه خدا ماخوذ شوم - و اگر نکنم طلبیدن او کار دشوار است * آخر بعد از تأمل بسیار پیادهٔ را بطلب پادشاه فرستاد - و خود درّه زیر مسند گذاشته در محکمه نشست * پیادهٔ قاضي چون بدربار رسید - رسیدن پیش سلطان محال دانسته - اذان آغاز کرد * سلطان - اذان بیوقت شنیده - باحضار مؤذن فرمان داد * چون حاجبان درگاه اُو را بحضور بردند - سلطان از موجب اذان بیوقت استفسار نمود * گفت مرا قاضي سراج‌الدین تعین کرده که پادشاه را در محکمهٔ شریعت برم * چون رسیدن بحضور متعسر[1] بود - باین حیله خود را رسانیدم * حالا برخیز و بمحکمه حاضر شو * پسر بیوه زني را که زخم تیر زدهٔ مستغیثه است * پادشاه في‌الفور برخاست - و نیمچهٔ شمشیري زیر بغل پنهان گرفته - روان شد * چون پیش قاضي رسید - قاضي - اصلا با پادشاه ملتفت نشده - فرمود که استرضاي خاطر این ضعیفه بکن * سلطان بطوري که توانست او را راضي ساخته - و گفت - ایها القاضي - اینک ضعیفه راضي شد * پس قاضي رو بضعیفه کرد - و پرسید که بداد خود رسیدي و راضي شدي * گفت بلي راضي شدم * آنگاه

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي متغیر - بجایش متعسر باشد یا متعذر *

قاضي بشگفتگي تمام برخاست (۱) - و تعظيم سلطان نموده - بر مسند نشاند * سلطان شمشير از بغل برآورد - و گفت - اي قاضي - من بموجب حكم شرع در محكمهٔ تو حاضر شدم - اگر يک سر مو امروز از اداي شرع خلاف از تو مشاهده ميكردم - بهمين شمشير گردنت ميزدم (۲) * شكر خدا كه خير شد * قاضي نيز درّه از زير مسند بر كشيد - و گفت - اي سلطان - امروز اگر از تو اندک تجاوز از امور شرع معائنه مينمودم - بخدا كه بهمين درّه پشت تو سرخ و سياه ميكردم - ع -

رسيده بود بلائي (۳) ولي بخير گذشت *

سلطان - خوشوقت شده - قاضي را بانعام و اكرام نوازشها فرموده خود راضي و شاكر مراجعت فرمود * سلطان غياث‌الدين از ابتداي حال با حضرت نور قطب العالم - قدس الله سره - اعتقاد تمام داشت - و همعمر و همسبق بودند - چنانچه هر دو بخدمت شيخ حميدالدين كنج نشين ناگوري (۴) كسب علوم نموده بودند * و مدت العمر در خدمت قطب العالم قاصر نشد * و آخر در سنه ۷۷۵ بحيله و تزوير راجه كانس - كه زميدار آن ناحيه بود - بدغا كشته شد * مدت سلطنت غياث‌الدين هفت سال و چند

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي برخواست نوشته * (۲) در نسخه‌هاي قلمي ميبردم * (۳) در نسخه‌هاي قلمي بلا بجاي بلائي * (۴) در نسخه‌هاي قلمي ناگواري *

ماه بود * و در رساله دیده شد که شانزده سال و پنج ماه و سه روز سلطنت کرده ودیعت حیات سپرد *

سلطنت سیف‌الدین ملقب سلطان‌السلاطین *

چون سلطان غیاث‌الدین از تنگنای جسمانی بوسعت‌آباد روحاني شتافت - امرا و سران سپاه سیف‌الدین پسر او را - سلطان السلاطین لقب نهاده - بر تخت پدر جلوهٔ جلوس دادند *

یکي میرود دیگر آید بجاي -
جهان را ندارند بي کدخدای *

و او پادشاه حلیم‌المزاج و کریم‌الطبع و شجاع بود * مدت ده سال بسلطنت بنگاله گذرانیده - در سنه ۷۸۵ مرحله پیماي طریق عدم گردید * و در رساله سه سال و هفت ماه و پنج روز نوشته * و الله اعلم بالصواب *

سلطنت شمس‌الدین بن سلطان‌السلاطین *

بعد از وفات سلطان‌السلاطین - شمس‌الدین نام - پسرش - بمشورت اعیان و ارکان دولت - قدم بر سریر جهانداري گذاشت * و بدستور اسلاف مراسم سلطنت و حکومت تقدیم رسانیده - چندي بعیش و کامراني گذرانیده * و در سنه ۷۸۸ بمرض (۱) طبعي یا بخداع راجه کانس - که دران وقت تسلط تمام پیدا کرده بود - ره نورد

(۱) در نسخه‌های قلمي بمعرض * جرنل ایشیاتك سوسائتي بنگاله حصه ۱ نمبر ۳ سنه ۱۸۷۳ - صفحه ۲۵۹ بنگرند *

منزل فنا گرديد * و بعضي نوشته اند که اين شمس‌الدين پسر سلطان السلاطين نبوده - اما متبني بوده است - و نام او شهاب‌الدين بود * بهر تقدير ايام سلطنت او سه سال و چهار ماه و شش روز بود * و اصح آنست که راجه کانس - که زميندار بتهوريه[۱] بود - بر وي خروج کرده - او را بقتل آورد - و اسم سلطنت بر خود گذاشت *

مسلط شدن راجه کانس زميندار *

چون سلطان شمس‌الدين رخت هستي بر بست - راجه کانس زميندار هندو - بر تمامي قلمرو بنگاله استيلا يافته - بر مسند حکومت متربع نشست * و ظلم و سفاکي بنياد نهاد * و صدد[۲] قتل مسلمين پرداخته - اکثري از علما و مشائخ را مقتول تيغ ستم کرد * و ميخواست که بيخ اسلام را از قلمرو خود مستاصل سازد * گويند روزي شيخ بدرالاسلام - ولد شيخ معين‌الدين عباس - پيش آن بدفرجام بی سلام[۳] نشستند * گفت اي شيخ چرا بر من سلام نکردي * شيخ فرمود اهل علم را سلام بکافر کردن روا نيست - خصوصاً چون تو کافر ظالم سفاک را که خون مسلمانان سبيل کرده * ازين سخن آن ملحد ناپاک ساکت شده - و همچو مار پيچ و تاب خورده - در صدد قتل گرديد * روزي در مکاني - که دروازهٔ تنگ و کوچک

---

(۱) جرنل مذکور - صفحه ۲۶۳ بنگرند * (۲) بجاي در صدد قتل مسلمين شده * (۳) در نسخه‌هاي قلمي اسلام - جرنل ايشياتک سوسائتي بنگاله حصه ۱ نمبر ۳ - سنه ۱۸۷۳ - صفحه ۲۶۴ بنگرند *

داشت - نشست و شیخ را طلب کرد * شیخ چون رسید مطلب او در یافت - اول پا را درون گذاشت - بعد ازان سر فرو نکرده[1] داخل شد * آن مردود را آتش خشم در اشتعال آمده - گفت شیخ را در صف برادرانش نشانند * في الفور آن جناب را شربت شهادت چشانیدند * و بقیهٔ علما را همان روز بر کشتي نشانده بدریا غرق ساخت * حضرت نور قطب العالم - قدس الله سره - از استیلاي آن کافر و قتل مسلمین بیطاقت شده - بسلطان ابراهیم شرقي - که دران زمان تا سرحد بهار در قبض تصرف او بود - نامه نوشت - بدین مضمون که کانس نام حاکم این ملک کافر بیدین است - ظلم و خونریزي شعار خود ساخته - اکثري از علما و مشائخ را کشته - و غریق بحر فنا ساخته - الحال در صدد قتل بقیهٔ (اهل) اسلام است * میخواهد که بناي اسلام را ازین ملک منهدم سازد * ازانجا که معونت و محافظت مسلمین بپادشاه اسلام لازم و واجب است - بناءً علي هذا بدو کلمه متصدع اوقات شریف گشت * مامول آنکه قدم نزول اجلال بر سر سکنهٔ این محال و منت بر حال این شکسته بال نهند - که رهائيِ مسلماني چند از شکنجهٔ جفاي این ظالم شود * والسلام[2] * چون مراسله بحضور سلطان ابراهیم گذشت - باعزاز تمام و اکرام مالاکلام (را) کرده - مطالعه کرد * و قاضي شهاب الدین

(۱) در نسخه‌های قلمي سر فرو کرده * (۲) در نسخه‌های قلمي و اسلام *

جونپوري - كه از فضلاي وقت و سرآمد علماي عصر بود - و سلطان در تعظيم و توقير او بسيار ميكوشيد - و در روزهاي متبرک در مجلس سلطان بر كرسي سيمين مي‌نشست - ترغيب تمام كرد - و گفت كه بر جناح استعجال بايد روان شد كه درين يورش فوايد ديني و دينوي متصور است - يعني هم ملک بنگاله در حوزهٔ تصرف درآيد - و هم ديدار حضرت شيخ - كه منتج حسنات حال و مآل است - با ضميمهٔ ثواب دادرسي زمرهٔ اهل اسلام بحصول پيوندد * سلطان ابراهيم - خيمه بيرون زده - طبل ارتحال نواخته - بكوچ متواتر با فوج بحرموج باندک ايام به بنگاله رسيده * و سراي فيروزپور مُضرب خيام ساخت * راجه كانس - از دريافت اين حال مضطر شده - بملازمت حضرت قطب‌العالم شتافته - بعجز و الحاح و زاري درآمد - و گفت رقم عفو بر صحيفهٔ جرائم اين گنهگار كشيده - تسلط سلطان ابراهيم ازين ملک باز دارند * حضرت مخدوم فرمودند كه براي سفارش كافر ظالم مانع پادشاه اسلام نمي توانم شد - خاصه آنكه حسب الطلب (۱) و اشارت ما آمده باشد * كانس لاعلاج شده سر بر قدم گذاشت - (و) گفت هرچه رضاي حضرت باشد قبول ميكنم * فرمود تا بشرف اسلام مشرف نشوي من سفارش تو نميتوانم كرد * كانس انگشت قبول بر ديده نهاده * اما زن آن ضال - او را بچاه ضلالت انداخته - مانع استيعاب سعادت اسلام گرديد * آخر پسري

(۱) حسب طلب بايد *

دوازده ساله را - که جدو (۱) نام داشت - بخدمت حضرت قطب‌العالم برد - و گفت من پیر شدم - تارک دنیا خواهم شد - همین پسر را مسلمان ساخته سلطنت بنگاله او را بخشید * حضرت قطب‌العالم سفل پان از دهان خود برآورده بدهن جدو گذاشتند (۲) - و تلقین شهادت نموده - بخلعت اسلام مشرف ساختند - و جلال‌الدین نام او کرده - حسب‌الحکم در شهر منادي زده - خطبهٔ سلطنت بنام او خواندند * و امور شرع شریف ازان تاریخ رواجي دیگر یافت * بعد ازان حضرت قطب‌العالم - بملاقات سلطان ابراهیم رفته - معذرت قدوم نموده - درخواست معاودت پادشاه کردند * سلطان ازین معني کوفته‌خاطر شده رو به قاضی شهاب‌الدین کرد * قاضي گفت - ای حضرت - سلطان حسب استدعاي شما درینجا رسیده - اکنون شما خود حمایت و جانبداري او نموده - وکیلانه پیش آمدید - چه تصور توان کرد * حضرت فرمودند که آن وقت حاکم (۳) ظالم بر اهل اسلام مسلط شده بود - الحال که به یمن قدوم سلطاني پادشاه بشرف اسلام مشرف شده - جهاد بر کافر لازم است - نه بر اهل اسلام * قاضي لاجواب شده ساکت گردید * اما چون مزاج سلطان برهم شده بود - پاس خاطر سلطان نموده - بامتحان علوم (و) کمالات آن حضرت اقدام نموده -

---

(۱) در فرشته جتمل و آن غالباً جتمل یا جیمل باشد - در استوارت چیتمل * جرنل ایشیاٹک سوسائٹي صفحه ۲۶۶ بنگرند * (۲) درنسخه‌هاي قلمي گذاشتن * (۳) درنسخه‌هاي قلمي بعد لفظ حاکم و نوشته *

ملزم و منفعل گردید * و بعد سوال و جواب بسیار - حضرت قطب فرمودند که بر درویشان بچشم حقارت و انکار نگریستن و طالب امتحان شدن جز خسارت نتیجهٔ نه بخشد * نزدیک است که بحال تباه بمیري * و در روي سلطان نیز نگاه غضب‌آلود نمودند * القصه سلطان ناخوش (و) کوفته‌خاطر به جونپور رفت * گویند در همان زودي سلطان ابراهیم و قاضي شهاب‌الدین جونپوري وفات یافتند[1] * آري - ع -

با[2] دل‌شدگان هرکه درافتاد برافتاد *

اما راجه کانس شنید که سلطان ابراهیم وفات یافت - سلطان جلال‌الدین را از سلطنت معزول کرد - و خود بر سریر شرارت متمکن شد * و بحکم مذهب باطل خود چند گاو از طلا ساخته - جلال‌الدین را از دهان گاوان انداخته از راه سفرهٔ گاوان برآورد - و آن طلا را به برهمنان تقسیم کرد - و پسر را تلقین مذهب خود نمود * ازانجا که جلال‌الدین تلقین‌فرمودهٔ حضرت قطب‌العالم بود از دین مستقیم خود برنگردید - و سخن کفار در دل او مؤثر نیفتاد * و راجه کانس - باز لواي شقاوت افراخته - در فکر قلع و قمع مسلمانان گردید * و چون ظلم و ستم او از حد گذشت - روزي شیخ انور پسر حضرت قطب العالم شکایت آن ظالم پیش

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي یافت * (۲) این مصرع از حافظ شیراز است - در اصل چنانست - " با دردکشان هرکه درافتاد برافتاد " *

پدر برد - گفت حیف باشد که باوجود همچو شما قطب وقت
مسلمانان از دست این کافر در ایذا و آزار باشند * حضرت شیخ
دران وقت بعبادت و یاد الٰهي مستغرق بودند - باستماع این
معني در غضب آمده فرمودند که این ظلم وقتي فرو نشیند
که خون تو بر زمین افتد * شیخ انور دانست که هرچه بر زبان
پدر بزرگوارش گذشت شدني ست * بعد از لحظهٔ عرض نمود
که هرچه در بارهٔ فقیر ارشاد شد عین صواب(۱) است * در بارهٔ برادر
زاده‌ام شیخ زاهد چه حکم میشود * فرمودند طبل نیکنامیِ زاهد
تا قیامت * القصه راجه کانس(۲) - زیاده از سابق در ظلم و جور
اصرار کرده - بتدریج بر خادمان و لواحقان آن حضرت نیز دست
تعدي دراز نمود - و اسباب و اثاثهٔ آنها بتاراج داد * شیخ انور و
و شیخ زاهد را دستگیر نموده * چون سخن حضرت شیخ زاهد شنیده
بود در قتل آنها جرأت نکرده به سنارگام فرستاد - و تاکید ساخت
که زر مدفون پدر و جد ایشان ازانها معلوم کرده خواهند کشت *
و چون بعد رسیدن سنارگام تهدید بسیار کردند - و از زر که هرگز
مدفون نبود نشان نیافتند - اول شیخ انور را شربت شهادت
چشانیدند - و چون قصد شیخ زاهد نمودند - ایشان فرمودند که
در فلان موضع دیگ کلان مدفون است * چون کاویدند - آوندي

(۱) در نسخه‌های قلمي ثواب * (۲) در نسخه‌هاي قلمي
اینجا کنس نوشته *

كلان بر آمد - وغير از يك اشرفي ديگر دران نديدند * گفتند ديگر چه شد * فرمود ظاهرا كسي دزديده باشد * و اين معني از تلقين غيب بوده است * گويند روزي كه شيخ انور را در سنارگام شهيد كردند - و خون مبارك ايشان بر زمين رسيد - همان روز راجه كانس در همان وقت از دارالراج خود بدوزخ شتافت * و بقول بعضي پسرش جلال الدين - كه در حبس بود - با خدمتگاران اتفاق نموده - او را كشت * مدت حكومت و ظلم آن سفاك را هفت سال نشان ميدهند *

ذكر سلطنت جلال الدين پسر راجه كانس *

بعد ازان جلال الدين باستقلال تمام بر تخت سلطنت جلوس نمود * اكثر كافران را - علي الرغم پدر - مسلمان نمود - و زنارداران (را) - كه گاو طلا خورده بودند - بعنف و زجر تمام گوشت گاو خورانيد (۱) * و حضرت شيخ زاهد را از سنارگام طلبيده در اعزاز و احترام كوشيد - و خدمتها نمود - و اكثر بملازمت حاضر ميشد * و امور مملكت و جهانداري را چنانچه بايد و شايد ميكرد * در زمان سلطنت او مردم برفاهيت و آسودگي تمام ميگذرانيدند * گويند در عهد او شهر پنڈوه آن قدر آباد شد كه تقرير نتوان كرد * و مسجد و حوض و تالاب جلالي و سرائي در گور بنياد نهاد * و مجدداً ابتداي آبادئ گور در وقت او شد * مدت هفده سال سلطنت

(۱) در نسخه هاي قلمي خورانيدند *

نمود * در سنه ۸۱۲ خانهٔ گور را منزلگاه ساخت * الیوم گنبدی کلان بر مقبرهٔ او در پنڈوه موجود است - و قبر زن و پسرش هم در پهلوي او در همان مقبره است *

سلطنت احمد شاه بن جلال الدين *

چون سلطان جلال الدين در مضجع خاک خوابید - پسرش احمد شاه - بتجویز امرا و سران سپاه - بر سریر سلطنت بجاي پدر جلوس نمود * از بسکه تندمزاج و ظالم و سفاک بود خونها ناحق ریختي - و شکمهاي زنان حملدار میدرید * چون نوبت ظلم بحدّ رسید - و صغار و کبار از تعدي او بجان آمدند - شادي خان (و) ناصر خان - که هر دو غلام بودند - و درجهٔ امارت داشتند - متفق شده احمد شاه را بقتل آوردند * و این واقعه در سنه ۸۳۰ روداده * مدت سلطنت او شانزده (۱) سال و بقولي هزده سال بوده است *

سلطنت ناصر (۲) خان غلام *

چون سریر سلطنت از وجود احمد شاه خالي ماند - شادي خان خواست که ناصر خان را از میان برداشته خود متصدي امر سلطنت گردد * ناصر خان - بر مافي الضمير او مطلع شده - سبقت نموده - شادي خان را بقتل آورد * و خود از روي جرأت قدم بر تخت سلطنت گذاشته شروع در انفاذ احکام نمود * امرا

---

(۱) نزد متأخرین شازده * (۲) در فرشته ناصرالدین *

و ملوک سلطان احمد شاه تاب فرمانبرداري او نیاورده او را هم بقتل رسانیدند * سلطنت او هفت روز و بقول بعضي نیم روز بود *

سلطنت ناصر شاه [1] *

چون ناصر خان غلام بسزاي کردار خود مقتول شد - امرا و ملوک اتفاق نموده یکي از نبائر سلطان شمس‌الدین بهنگره را - که لیاقت این شغل خطیر داشت - ناصر شاه خطاب کرده - بر تخت سلطنت اجلاس دادند * ناصر شاه آئین معدلت و سخاوت پیش نهاد خاطر ساخت - تا مردم خورد و بزرگ مرفه‌الحال بوده - جراحتهاي ظلم احمد شاهي رو بالتیام آورد * و عمارت گور و قلعه از احداث آن پادشاه عالي‌جاه است * مدت سي و دو سال بسلطنت بنگاله پرداخته مانند دیگران [2] از این جهان پدرود کرد - و بقول بعضي ایام سلطنت او از بست و هفت سال تجاوز ننمود *

سلطنت باربک [3] شاه بن ناصرالدین *

چون ناصر شاه رخت هستي بربست - پسرش باربک شاه متکي وسادهٔ سلطنت گردید * مردي دانشمند و متشرع بود * در عهد او مردم سپاهی مرفه و آسوده حال بودند * و او هم مدت العمر بعیش و عشرت گذرانیده - در سنه ۸۷۹ عازم

---

(۱) در فرشته ناصرالدین شاه * (۲) بجاي " این جهان را پدرود کرد " * (۳) غالباً به کاف فارسي باشد چنانکه صاحب غیاث اللغات تحقیق کرده *

ملک عدم گردید * مدت سلطنت او هفده یا شانزده سال بود *

سلطنت یوسف شاه *

بعد از وفات باربگ شاه - پسرش یوسف - بتجویز امرا و معارف ممالک - بر سریر فرمانروائي جلوس فرمود * و او پادشاه حلیم و خیرخواه خلق و نیکبخت و صاحب علم و ریاضت بود * هفت سال و شش ماه سلطنت (کرده) - در سنه ۸۸۷ راه‌نورد سفر آخرت گردید *

سلطنت فتح شاه بن یوسف شاه *

بعد از فوت یوسف شاه - پسرش سکندرشاه بر تخت سلطنت نشست * فی الجمله مایهٔ سودا داشت * چون قابلیت این امر عظیم نداشت - امرا و اعیان تعمق کرده - همان روز او را از سلطنت معزول نموده - پسر دیگر یوسف شاه را - که فتح‌شاه نام داشت - بر سریر فرماندهي متمکن ساختند * و او مردي دانا و عاقل بود * رسم ملوك و سلاطین سلف را پیش نهاد همت خود ساخته - امرا را فراخور مرتبهٔ هریکی منزلت داده - با خلائق طریق نوازشها مسلوک داشت * در زمان او ابواب عیش و نشاط بر روي مردم بنگاله مفتوح گردید * چون در بلاد بنگاله رسم بود که هر شب پنج هزار پایک بنوبت حاضر میشدند (۱) - و علی الصباح پادشاه

(۱) در فرشته بنوبت پهره میداشتند *

ساعتي برآمده سلام آن جماعه گرفته رخصت میداد - آنگاه جماعت دیگر حاضر میشدند * روزي خواجه‌سراي فتح‌شاه - که باربگ نام داشت - با پایکان اتفاق نموده - فتح شاه را بکشت * و این واقعه در سنه ۸۹۲ وقوع یافت * سلطنت فتح‌شاه هفت سال و پنج ماه بود *

سلطنت باربگ خواجه‌سرا مخاطب سلطان شاهزاده *

چون باربگ خواجه‌سرا - نمک‌حرام بیدولت - بقتل ولي نعمت خود اقدام نمود - بمقتضاي آنکه - ع -

بیشه چون خالي بود روباه شیریها کند -

خود را سلطان شاهزاده لقب نهاده - و بر اورنگ فرماندهي مربع نشست * هر جا که خواجه‌سرائي بود نزد او جمع آمد * و مردم دون‌همت را بمال فریفته بر خود (۱) فراهم آورد * در افزونئ شوکت و قوت کوشید - و چون قابوي خود برابر دید - در فکر دفع امراي بزرگ صاحب جمعیت گردید * ازان جمله سر و سرکردهٔ جمیع امرا ملک اندیل حبشي - که در سرحد مي بود - بر این معني مطلع گشته - در صدد تدبیر و اندیشهٔ آن شد که بچه لائق (۲) خود را بپاي تخت رسانیده کارش بکفایت رساند * دران اثنا خواجه‌سراي

---

(۱) در فرشته بر گرد خود جمع کرد * (۲) در فرشته طریق *

خون‌گرفته را بخاطر رسید که (او را طلب داشته - بحیله و تدبیر مقید گرداند - پس فرمان طلب صادر فرمود)[1] * ملک اندیل فرمان طلب را از لطیفهٔ غیبي انگاشته - با جمعیت شایسته خود را بحضور رسانید * و چون بهوشیاري و احتیاط تمام بدربار آمد و شد میکرد خواجه سرا در دفع او عاجز شد * تا روزي مجلسي ترتیب داده - با ملک اندیل گرم‌جوشي بیش از بیش نموده - مصحف اقدس بمیان آورد - و گفت دست بمصحف بگذار که بمن آسیبي نرساني * ملک اندیل قسم یاد کرد که تا تو بر تخت باشي مضرت نرسانم * و بسبب آنکه جمیع مردمان ازان خواجه (سراي) بیدولت خونین‌دل بودند - ملک اندیل نیز در انتقام خون ولي‌نعمت مستعد بوده - دربانان را با خود متفق ساخته - فرصت میجست * تا آنکه شبي آن کافرنعمت - شراب وافر خورده سرشار شده - بر تخت خفته بود - ملک اندیل برهنموني دربانان بقصد قتل او بحرم‌سرا در رفت * چون او را بر تخت خفته یافت - قسم بیادش آمده

---

(۱) در تاریخ فرشته - که ماخذ این حکایت است و جملهٔ پیشین و پسین لفظ بلفظ ازان ماخوذ - چنان نوشته - " خواجه‌سراي خون گرفته را بخاطر رسید که او را طلب داشته بحیله و تدبیر مقید گرداند پس فرمان طلب صادر فرمود ملک اندیل حبشي آنرا لطیفهٔ غیبي دانسته با جمعیت خوب بحضور آمد " * کاتب سهواً سطری قلم انداز کرده *

متأمل شد * ناگاه (۱) آن اجل‌گرفته - بقدرت قادر مطلق که یکي را
از تخت‌نخوت بخاک مذلت اندازد و دیگري را کلاه سروري بر تارک
گذارد - بسبب غلیان مستیء شراب غلطیده از تخت فرود افتاده *
ملک اندیل خوشوقت شده تیغ برو انداخت - اما کارگر نیامد *
سلطان شاهزاده - هوشیار شده - خود را در مقابلهٔ شمشیر برهنه دیده -
با ملک اندیل درآویخت - و چون قوي و عظیم الجثه بود - ملک
اندیل را در کشتي بزیر انداخت - و خود بر فراز سینهٔ او نشست *
ملک اندیل - که موي سر او را در دست خود محکم گرفته بود -
نگذاشت - و به یُغرش خان - که بیرون حجره ایستاده بود - آواز داد
که جلد خود را بمن برسان * یغرش خان ترک با جمعي از حبشیان
في الفور بدرون آمد - و ملک اندیل را بزیر دیده در انداختن تیغ
متأمل شد - چه (۲) که در اثناي تلاش کردن شمعها در زیر دست
و پاي یکدیگر آمده بود (و) خاموش شده - و هوا تاریک بود *
ملک اندیل فریاد برآورد که من موي سر او را بدست دارم - و او
چندان عریض و جسیم است که بدن او سپر من شده است * تو
بي تأمل تیغ بیندا‌ز - که تیغ ازو گذاره نخواهد شد - و اگر گذاره شود
و بمن رسد رسیده باشد - من (۳) و صد هزار همچو من در قصاص خون

---

(۱) در نسخه‌های قلمي گاه * (۲) در فرشته - "چه در اثناي تلاش
و گرفتن یکدیگر شمعها زیر دست و پا آمده بود" * (۳) در نسخه‌هاي قلمي
پیش لفظ من یا نوشته و آن سهو کاتب باشد *

ولي‌نعمت اگر کشته شوند هنوز اندک است * یغرش‌خان آهسته شمشیري چند بر پشت و پهلوي سلطان شاهزاده زد * و سلطان شاهزاده خود را بمرگ انداخت * ملک اندیل برخاسته باتفاق یغرش خان و حبشیان بیرون رفت * و تواچي باشي[1] بخوابگاه سلطان شاهزاده رفته چراغ روشن کرد * و سلطان شاهزاده - او را ملک اندیل تصور کرده - پیش از روشن (شدن) چراغ - از خوف جان بالاي تخت بر نیامده - بمخزن گریخته بود * و تواچي باشي چون متوجه آن مخزن‌شده بدرون رفت - سلطان شاهزاده باز خود را بمرگ انداخت * و او فریاد برداشت که حیف است که غداران صاحب مارا[2] هلاک کردند - و سلطنت را[3] برباد دادند * سلطان شاهزاده - او را از خیرخواهان و صدیقان خود خیال کرده - آواز برآورد که اي فلان خاموش باش که من زنده‌ام - و پرسید که ملک اندیل کجا ست * تواچي گفت او - بگمان آنکه پادشاه را بقتل رسانیده است - بخاطر جمع بخانهٔ خود رفته * سلطان شاهزاده باو گفت که بیرون رفته فلان فلان امرا را جمع کرده بر او[4] تعین کن که ملک اندیل را کشته سرش بیارند - و دروازه‌ها را به پیادگان نوبتي سپرده بگو که مسلح شده هوشیار

---

(۱) در فرشته - "و تواچي باشي حبشي که بیرون ایستاده بود" *

(۲) در نسخه‌هاي قلمي یار ملک بجاي مارا هلاک چنانکه در فرشته است *

(۳) در نسخه‌های قلمي بجاي را مرا نوشته * (۴) بجاي بر او شاید که بر آن باشد - یعنی بر آن امر تعین کن که *

باشند * تواچي حبشي گفت بسر و چشم - اینک رفتم که علاج بر اصل[1] کنم * و بیرون آمده[2] احوال را آهسته بگوش ملک اندیل گفت * ملک اندیل - باتفاق تواچي باز باندرون درآمده - بزخم خنجر کار او را باتمام رسانید - و در همان مخزن گذاشته درش را مقفل ساخت * و بیرون شده کس بطلب خان‌جهان وزیر فرستاده * و بعد از حاضر شدن او در تعین پادشاه لوازم کنکاش بتقدیم رسانیدند * و چون فتح شاه را جز طفل دوساله نمانده بود در اندیشه شدند که او قابل سلطنت نیست - چگونه او را بر تخت نشانند * پس علی الصباح جمیع امرا باتفاق - بخانهٔ زن فتح شاه[3] رفته - داستان شب را بعرض رسانیدند - و گفتند که چون شاهزاده طفل است بیکي باید سپرد[4] که تا کلان شدن او مهمات سلطنت را متمشي[5] باشد * مادر شاهزاده - چون بر فکر ایشان آگاه شد - دانست که چه میگویند[6] * جواب داد که من با خدا عهد کرده ام که هرکس قاتل فتح شاه را بکشد پادشاهي باو ارزاني دارم * ملک اندیل در آغاز از اقبال این معني ابا نموده - اما آخر چون جمیع امرا

---

(۱) در فرشته همچنین لفظ بلفظ * (۲) در فرشته همچنین - در نسخه‌های قلمي آمد * (۳) همچنین در فرشته * در نسخه‌های قلمي باربک شاه بجای فتح شاه نوشته و آن از قرینه غلط معلوم می‌شود * (۴) همچنین در فرشته - مفعول فعل مذکور نکرده * (۵) در فرشته متمشي میساخته باشد * (۶) در نسخه‌های قلمي میگوید *

دران مجلس حاضر شده باتفاق تکلیف نمودند قدم بر تخت گذاشت * مدت طغیان سلطان شاهزاده بقولي هشت ماه و بقولي دو نیم ماه بود * بعد از واقعهٔ سلطان شاهزاده سالي چند این رسم در بنگاله بود که - هرکه (کشندهٔ[۱]) حاکم خود را بکشد - و آن قدر فرصت یابد که بجاي او بر تخت نشیند - همه مردم مطیع و منقاد او باشند - و متعارض[۲] حال او نشوند * ایام حکومت سلطان شاهزاده در رساله شش ماه دیده شد * والله اعلم بالصواب *

سلطنت ملک اندیل حبشي المخاطب فیروز شاه *

چون ملک اندیل حبشي بطالع فیروز عروس مملکت بنگاله را در آغوش کشید - خود را فیروز شاه خطاب داده - بدارالملک[۳] گور رفته - همان جا طرح اقامت انداخت * و در طریق معدلت و احسان مساعيِ جمیله بکار برده - خلائق را در مهد امن و امان نگاه داشت * ازانجا که در ایام امارت کارهاي بزرگ و نمایان از دست او بظهور آمده بود - سپاه و رعیت - از وي در حساب شده[۴] - در زمان سلطنت او پیرامن سرکشي نگشتند * و در بذل و بخشش بي‌نظیر بود * خزائن و دفائن ملوک پیشین را - که بچندین سعي و مشقت فراهم آورده بودند - باندک فرصت صرف مسکینان و محتاجان نمود * گویند باري در یک روز یک لک روپیه بمساکین

(۱) در فرشته همچنین * (۲) بجاي متعرض * (۳) در نسخه‌هاي قلمي بدانملك * (۴) از وي در حساب شده - این الفاظ در فرشته نیست *

بخشيد * اركان دولت را اين اسراف (۱) خوش نه آمد - در (۲) يكديگر گفتند كه اين حبشي قدر زري كه بي مشقت و محنت بدست آمده است نميداند * تدبيري (۳) بايد انديشيد كه قدر زر شناخته دست از اصراف (۴) و تصرفات بيجا كوتاه كند * پس آن زر را در صحن جمع كردند - تا پادشاه بچشم خود ببيند - شايد كه قدر اين زر شناخته در نظرش بسيار نمايد * و چون سلطان زر را ملاحظه كرد پرسيد كه اين زر را چرا درين جا گذاشته اند * اركان دولت عرض كردند اين زر همان است كه براي مسكينان عطا شده است * فرمود ازين قدر چه خواهد شد - يک لک ديگر اضافه نمايند * اركان دولت متحير شده زر را بفقرا تصرف نمودند * ملک انديل - سه سال سلطنت كرده - در سنه ۸۹۹ مريض شده - شمع زندگانيش به صرصر اجل منطفي گشت * و اصح آنست كه فيروز شاه هم ازدست پايكان كشته شد * مسجد و مناره و حوض در شهر گور از محدثات اوست *

سلطنت سلطان محمود بن فيروز شاه *

چون فيروز شاه به نهانخانهٔ عدم شتافت امرا و وزرا پسر بزرگ او را - كه محمود نام داشت - بر فراز تخت سلطنت جلوهٔ اجلاس دادند * و حبش خان نام غلام حبشي مدارالمهام امور مالي و

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اصراف * (۲) بجاي بيكديگر * (۳) در نسخه‌هاي قلمي تدبيريكه * (۴) اصراف بفتح اول جمع صرف *

ملکي شد * آن قدر در (۱) امورات پادشاهي محیط گردید که از سلطنت جز نامي بر محمود شاه نگذاشت * و محمود شاه بمجبوري میگذرانید - تا آنکه حبشی دیگر - که او را سیدهي (۲) بدر دیوانه میگفتند - از اوضاع او تنگ آمده حبش خان را بکشت - و خود متصدي امور سلطنت شده - پس از چندگاه با سرداران پایکان اتفاق نموده - وقت شب سلطان محمود را نیز بقتل رسانید * و علي الصباح بتجویز امراي درگاه - که با او همزبان بودند - بر تخت برآمده خود را مظفر شاه خطاب داده * ایام سلطنت محمود شاه یک سال بود - و در تاریخ حاجي محمد قندهاري مرقوم است که سلطان محمود شاه پسر فتح شاه (است (۳)) * جشن خان - غلام باربگ شاه - بحکم سلطان فیروز شاه تربیت (۴) او میکرد - (و) بعد وفات سلطان فیروز شاه سلطان محمود را بر تخت نشاند * و چون شش ماه بران بگذشت - حبش خان را هوس سلطنت در سر افتاد * ملک بدر دیوانه حبش خان را کشته خود - چنانکه گذشت - بر سریر سلطنت نشست *

سلطنت سیدهی (۵) بدر المخاطب مظفر شاه *

چون مظفر شاه بر تخت سلطنت در بلدهٔ گور جلوس فرمود -

---

(۱) بجای در بر باید * (۲) در فرشته سیدي * (۳) همچنین در فرشته * صفحه ۵۸۴ جلد ۲ * (۴) همچنین در فرشته * در نسخه‌های قلمي به نیت او متکبر و این بی‌معني * (۵) در فرشته سیدي *

از بسكه سفاك و بيباك بود - اكثري از علما و صلحا و اشراف
ملك را مقتول ساخت - و رايان كفره را - كه بخصومت سلاطين
بنگاله كمر بسته بودند - لشكر كشي نموده بقتل رسانيد * و سيد
حسين شريف مكّي را بمنصب وزارت نواخته - صاحب اختيار
امور سلطنت گردانيد * و در جمع نمودن خزائن راغب گشته -
بتجويز سيد حسين - مواجب سوار و پياده را كم كرده - در تعمير
خزانه كوشيد - و در تحصيل خراج نيز سختگيريها پيش نهاد -
لهذا عالمي از دست مظفر شاه متأذي شده متنفر گرديده * رفته
(رفته) سيد حسين نيز دل دگرگون كرد - تا كاري بجائي رسيد
كه در سنه ٩٠٣ بسياري از امراى كبار او (١) بر گشته خروج كردند -
و سلطان مظفر شاه با پنج هزار حبشي و سه (٢) هزار افغان و بنگالي
در قلعهٔ گور متحصن گشت - و مدت چهار ماه ميان مردم درون
و بيرون جنگ واقع شد - و هر روز جمعي كثير بقتل ميرسيدند *
گويند دران ايام كه سلطان مظفر متحصن بود - هركرا گرفته پيش او
مي‌آوردند - از كمال قهر و غضب - كه طائفهٔ حبشي را مي باشد -
شمشير كشيده بدست خود مي‌كشت - چنانچه عدد قتيلان خاصهٔ
او بچهار هزار رسيد * آخر مظفر شاه - با جمعيت خود از شهر برآمده -
با امرا - كه سيد حسين شريف سرگروه همهٔ آنها بود - صف آرائي
نمود - و از طرفين بست هزار كس علف تيغ و تير گرديدند *

---

(١) در فرشته از او بجاي او * (٢) در فرشته سه در نسخه‌هاى قلمي سي *

شد از کشته ها پشته پرداخته -
تو گوئي حصاري دگر ساخته *

آخر نسیم ظفر بر پرچم لواي امرا وزیده[1] - مظفرشاه با جمعي از مقربان و مخصوصان در میدان کشته شد * و بقول حاجي محمد قندهاري - دران ایام از اول تا[2] آخر در جمیع معارک یک لک و بست هزار کس از مسلمانان و کافر بعالم فنا شتافتند * و سید حسین شریف مکّي بسلطنت رسیده علم جهانباني افراشت * و در تاریخ نظام‌الدین احمد[3] مسطور است که چون طبائع مردم از بدسلوکی مظفرشاه نفرت گرفت - سید شریف مکّي - این معني را بخاطر آورده - سردار پایکان (را) با خود موافق ساخته - شبي با سیزده نفر بحرم سرا درآمده - مظفر[4]شاه را بقتل آورده - صباح آن بر تخت سلطنت نشسته - خود را سلطان علاءالدین نامید * مدت سلطنت مظفرشاه سه سال و پنج ماه بود * مسجدي از تعمیرات او در گور مانده بود *

سلطنت علاءالدین سید حسین شریف مکّی *

چون سید حسین شریف مکّي در ایام وزارت اخلاق جمیله با جمیع مردم مرعي داشته - همیشه بگوش خلائق میرسانید که مظفرشاه

---

(۱) در نسخه‌های قلمي ورزیده * (۲) درنسخه‌های قلمي و بجاي تا - در فرشته من اوله الی آخره * صفحه ۵۸۵ - جلد ۲ * (۳) در فرشته لفظ احمد ننوشته * (۴) در نسخه‌های قلمي بمظفر *

از بسکه خسیس و دني المزاج است - هرچند من - اورا در باب رفاه سپاه و امرا ناصح شده - مانع از قبائح اعمال میشدم (۱) - سودمند نیفتاد - بجمع کردن زر مشغول میشود * ازین ممر امرا اورا مشفق و مهربان و غمخوار (۲) خود تصور میکردند * چون نیکونهادي او و بدنفسي مظفرشاه در عوام معروف و در خواص مشهور بود - لهذا در آن روز که مظفرشاه کشته شد جمیع امرا در باب تعین پادشاه کنکاش کرده بسلطنت سید شریف مکّي راغب گشتند * و گفتند اگر ترا پادشاه سازیم بما چگونه سلوک (۳) خواهي کرد * گفت انچه مدعاي شما باشد خواهم کرد - و عجالةالوقت هرچه در شهر بر روي زمین باشد بشما میگذارم - و هرچه در زیر زمین است من بتصرف مي‌آرم * خواص (و) عوام بطمع مال قبول آن امر کردند - و بتاراج شهر گور - که از مصر گوي سبقت ربوده بود - شتافتند *

بدین گونه شهري بتاراج رفت -

تو گفتي که جاروب غارت برفت *

سید شریف مکّي باین آساني چتر پادشاهي گرفت - و خطبه

---

(۱) در نسخه‌های قلمي میشوم * در فرشته چنان نوشته - " بگوش خلائق میرسانید که مظفرشاه خسیس است و قابل پادشاهي نیست و هرچند من اورا در باب سپاه و امرا نصیحت کردم سود نیفتاده " *

(۲) در نسخه‌های قلمي بعد لفظ غمخوار لفظ از نوشته و آن مخل معني * (۳) همچنین در فرشته - در نسخه‌هاي قلمي مسلوک *

و سکه بنام خود کرد * مؤلف گوید که اهل تواریخ سید شریف مکّي نام او نوشتند - و چون بسلطنت رسید خود را علاءالدین خطاب کرد - اما در تمامي مملکت بنگاله و نواحئ گور نام او حسین شاه مشهور السنهٔ خاص و عام است[1] * چون نام حسین شاه در تاریخ نیافتم - لهذا تردد داشتم - بعد تلاش بسیار از عبارات کتابه‌ها - که در خرابهٔ بلدهٔ گور الیوم بر سنگ دروازهٔ کلان[2] اثر قدم رسول - صلعم - و سونه[3] مسجد و بعضي مزارات دیگر - که از تعمیرات سلطان حسین شاه و پسر او نصرت شاه و پسر دیگر او محمود شاه است - کنده الآن موجود است - مستفاد شد که سیدالسادات علاءالدین ابوالمظفر شاه حسین سلطان بن سید اشرف الحسیني ست - و بشهور[4] و سنین سید شریف مکّي کتابه‌ها همه موافق است - دفع شبه و تردد گردیده * بخاطر میرسد که ظاهرا پدر بزرگوار او - سید اشرف حسیني - شریف مکّه بوده باشد - لهذا او هم به شریف مکّي مشهور شده - وگرنه نام آن جناب سید حسین بوده است * در رساله بنظر آمد که حسین شاه و برادرش یوسف معه پدر خود سید اشرف حسیني از متوطنان شهر ترمذ[5] بودند *

---

(۱) جرنل ایشیاتک سوسائتي حصه ۱ نمبر ۳ سنه ۱۸۷۳ ع صفحه ۲۹۲ بنگرند * (۲) بعد لفظ کلان در نسخه‌هاي قلمي و نوشته * (۳) یعني سونا بمعني طلا * (۴) در نسخه‌هاي قلمي شهور - درین صورت پیش لفظ کتابه‌ها لفظ در قلم‌انداز شده باشد * (۵) بدال مهمله نیز خوانند *

بحسب اتفاق وارد بنگاله شده - در ضلع راده[1] بموضع چاندپور سکونت گرفته - هردو برادر پیش قاضی انجا بتحصیل (و) کسب علوم مشغول شدند * و بدریافت نجابت اینها قاضي دختر خود را به حسین شاه تزویج نمود * پس ازان بخدمت مظفر شاه اختیار ملازمت نموده - بپایهٔ وزارت رسید - چنانکه مذکور شد * چون بر سریر سلطنت در بلدهٔ گور جلوس فرمود - بعد از چند روز مردم را از تاراج شهر منع نمود * و چون ممنوع نشدند - دوازده هزار تاراجي را بقتل رسانید - تا ازان عمل دست کشیدند * و تفحص کرده بسیاري از اموال را بتصرف خود درآورد * ازان جمله یک هزار و سه صد کشتیِ طلا بود - چه از قدیم‌الایام رسم در ملک لکهنوتي و بنگاله چنان بود که مردم دولتمند کشتیها از طلا ساخته طعام در وي میخوردند - و در روزهاي جشن و طوي در مجلس هر کسي‌که کشتیهاي طلا زیاده حاضر میشد موجب زیادتیِ فخر و اعتبار او در اقران میگردید * و این رسم تا حال در مردم اغنیا و صاحب حشمت استمرار دارد * سلطان علاءالدین حسین شاه - چون مرد دانا و عاقل بود - امراي اصیل را رعایتها نمود - و بندگان خاص خود را نیز بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسانید * و پایکان را - که حرام‌نمکي و خاوندکشي شعار[2] خود ساخته بودند - از چوکي

---

(۱) جائي دیگر راده‌ها - صفحه ۱۴۴ سطر ۱۵ * (۲) در نسخه‌هاي قلمي شعر *

دادن منع فرموده[۱] - و جمله را يكقلم برطرف كرد - تا مضرتي باو نرسد * و بجاي پايكان در چوكي و نوبت سرهنگان را مقرر كرد * و حبشيان را نيز يكقلم از تمامي قلمرو خود اخراج نمود * چون اين زمره هم بشرارت و خاوندكشي و شورپشتي مشهور شده بودند - در جونپور و هندوستان جا نيافته - اكثر بجانب گجرات و دكن شتافتند * اما سلطان علاءالدين حسين شاه - كمر معدلت استوار بسته - برخلاف ديگر سلاطين بنگاله - پاي تخت خود در اكدّاله[۲] - كه متصل شهر گور بود - مقرر كرد * و غير از حسين شاه احدي از سلاطين بنگاله سواي پندوه و بلدهٔ گور جاي ديگر پاي تخت خود نكرده[۳] * چون خود اشراف[۴] و نجيب بود - بمقتضاي كل شيء يرجع الى اصله - سادات و مغل و افغان را دست گرفته عمال خوب جا بجا برگماشت - تا ملك بقرار آمده - تزلزل و انقلاب - كه در زمان سلاطين حبشي وغيره بهم رسيده بود - برطرف شد * و گردن كشان مملكت جملگي[۵] سر بر خط فرمان او نهادند * و رايان اطراف را مطيع ساخته - تا اوڏيسه تسخير نموده - مالگذاري گرفت * بعد ازان عزيمت فتح ممالك

---

(۱) فرمود اينجا فصيح * (۲) در نسخه‌هاي قلمي اينجا يكدّاله و جاي ديگر اكدّاله صفحه ۹۶ سطر ۱۶ بنگرند * در فرشته اكداله - صفحه ۵۸۷ - جلد ۲ * (۳) در نسخه‌هاي قلمي نكرده‌اند * (۴) بجاي شريف *
(۵) در فرشته لفظ جملگي درين جمله ننوشته *

آشام - که مابین شمال و مشرق بنگاله واقع است - پیش‌نهاد همت ساخته - با لشکر جرار از پیاده و کشتیهای بیشمار متوجه آن دیار گردید * و آن مملکت را مفتوح ساخته - با فوج دریاموج دران ممالک درآمد * و تمامی آن ولایت را تا کامروپ و کامته وغیره - (که) در تحت تصرف رایان عظیم‌الشان مثل روپ نرائن و مال‌کنور و کوسا لکهن و لچهمی‌نرائن وغیره بود - مسخر نموده - اموال و اسباب بسیار ازان ولایت بتصرف آورد - چنانکه (۱) افغانان مکانهای آنها را شکسته تعمیر مکانها (۲) کرده بودند * و راجهٔ انجا - تاب مقاومت نیاورده - ملک را خالی کرده - بکوهستان گریخته بود * سلطان - پسر خود را با فوجی گران بضبط آن حدود گذاشته - خود مظفر و منصور به بنگاله مراجعت فرمود * و بعد مراجعت سلطان - پسرش دران جا بضبط و حراست پرداخت * اما چون موسم برسات رسید - و از طغیان آب طرق و مسالک مسدود گشت - راجه - با اعوان و انصار خود از کوه فرود آمده - آن لشکر را محاصره نموده - بجنگ پرداخته - و راه آذقه (۳) مسدود کرده - در اندک فرصت همگی را علف تیغ ساخت (۴) * و سلطان - بر کنار آب بهته (۵) قلعهٔ راست کرده - در آبادی و معموری

---

(۱) جمله بی ربط است * (۲) در نسخه‌های قلمی مکانهای - بعد این لفظ شاید که چیزی قلم انداز شده * (۳) صاحب غیاث‌اللغات به زای هوز تحقیق کرده * (۴) در نسخه‌های قلمی ساختند بصیغهٔ جمع * (۵) اسٹوارٹ بتیا آورده و نوشته که آن نام نهری ست که آن را گندک نیز گویند *

ممالک بنگاله غایت سعي و اهتمام مبذول داشت * و مساجد و لنگرخانه در هر سرکار جا بجا تعمیر و مقرر ساخته - فقرا و عزلت گزینان را املاک بسیار عنایت فرمود * و بجهت خرج لنگرخانهٔ قدوة المشائخ شیخ نور قطب العالم - قدس الله سره - مواضع متعدده تعین فرمود - و هر سال از اکداله - که پاي تخت او بود - بزیارت مزار فائض الانوار حضرت شیخ نور قطب العالم - قدس الله سره - بقصبهٔ پندوه مي آمد * و از برکت اخلاق حمیده و سیر پسندیده - و وفور عقل و کیاست - سالهاي دراز باستقلال کمال[1] در امر سلطنت پرداخت * و در سنه ۹۰۰ سلطان حسین شرقي - که سلطنت ممالک جونپور میکرد - از سلطان سکندر شکست خورده - و از تعاقب او مجال اقامت نیافته - به کهل گانو[2] رسید - و پناه و التجا باین آستان آورد * سلطان علاءالدین حسین شاه - عزت او را نگاه داشته - اسباب عیش و عشرت مهیا ساخت - تا از فکر و تردد سلطنت باز آمده - بقیهٔ عمر در همین جا بسر برد * و در آخر ایام سلطنت او محمد بابر پادشاه در هندوستان مسلط شد * سلطان حسین شاه در سنه ۹۲۷ باجل طبعي طبل ارتحال ازین جهان فاني کوفت * مدت سلطنت او بست و هفت سال - و (نزد) بعضي بست و چهار سال - و بقول بعضي بست و نه سال و پنج ماه - بود * از سلاطین بنگاله مثل علاءالدین حسین شاه پادشاهي دیگر

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بکمال * (۲) جاي دیگر کهل‌گام - صفحه ۱۴۴ *

نشد * و آثار خیر او درین ملک مشهور افواه خواص و عام[1] است *
هزده پسر داشت * نصرت شاه بعد از پدر جانشین گردید *

ذکر سلطنت نصرت شاه بن علاءالدین حسین شاه *

چون سلطان علاءالدین حسین شاه برحمت ایزدی پیوست -
اعیان سلطنت و ارکان دولت پسر کلانش (را) - که نصرت شاه نام
داشت - و به نصیب شاه معروف است - (و) عاقل و عادل
و پسندیده‌خو - و نسبت بدیگر برادران در امور سلطنت شایسته
و لائق‌تر - بود - بر تخت سلطنت اجلاس دادند * پسندیده‌ترین کاري
که ازو بظهور آمده این بود که برادران را بقید و حبس نداده -
مناصب هریکي را - از انچه پدر عنایت فرموده بود - دو چند
ساخت * و راجهٔ ترهت را دستگیر نموده بقتل رسانید * و دو
سردار نامي را - که[2] یکي علاءالدین - و دیگري مخدوم‌عالم -
که به شاه‌عالم اشتهار دارد - (و) هردو داماد حسین شاه بودند -
بضبط حدود ترهت و حاجي‌پور تعین نموده دران جا گذاشت *
و چون بابر پادشا - سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودي را کشته -
بر سواد اعظم هندوستان مسلط گشت - اکثر امراي افغان گریخته

---

(۱) صفحه ۶۲ حاشیه ۳ بنگرند * (۲) کهٔ اینجا مخل معني ست -
و یا لفظ بود بعد لفظ علاءالدین بیفزایند *

به نصرت شاه التجا آوردند * و در آخر سلطان محمود - برادر سلطان ابراهیم - نیز از مملکت خود برکنده شده به بنگاله آمد * نصرت شاه - دلجوئی هریکي نموده - فراخور مرتبه و حالت آنها و گنجائش مملکت خود - هریک را به پرگنات و قصبات لائق نوازش فرموده * و دختر سلطان ابراهیم را - که بآن ملک افتاده بود - بعقد و ازدواج خود درآورد * و استیلاي افواج مغل بخاطر آورده قطب شاه را بافواج گران بنواح بهرائچ گسیل کرده * و او را دران جا با مغلان چند کرت جنگ واقع شد - و مدتي بمقابلهٔ هم نشستند * اما خان‌زمان - داماد بابر پادشاه - تا جونپور متصرف شده بود - و چون در سنه ۹۳۵ که[1] بابر پادشاه در جونپور آمده - تمامي اطراف و جوانب را بحیطهٔ تصرف خود درآورده بود - و عازم شد که به بنگاله رفته آنرا نیز بقبض و تصرف خود درآورد - نصرت شاه - مآل‌اندیشي نموده - تحف و هدایاي نفیسه و ایلچیان کاردان فرستاده[2] - از راه عجز و زاري درآمد * بابر پادشاه بنا بر صلاح وقت صلح کرده مراجعت فرمود * و چون بابر پادشاه پنجم ماه جمادي‌الاول[3] سنه ۹۳۷ شنقار[4] شد - و همایون پادشاه بر سریر دهلي قائم‌مقام گردید - آوازه افتاد که پادشاه دهلي در صدد تسخیر بنگاله است - لهذا نصرت شاه در سنه ۹۳۹ - بواسطهٔ

---

(۱) که اینجا بیکار * (۲) در نسخه‌هاي قلمي فرستاد * (۳) صحیح جمادي الاولی * (۴) در نسخه‌هاي قلمي به شنقار *

اظهار اخلاص و محبت و خصوصيت - تحائف نفيس مصحوب (ملک) (۱) مرجان خواجه‌سرا نزد سلطان بهادر گجراتي فرستاد * ملک مرجان - در قلعهٔ مندو (۲) با سلطان بهادر ملازمت نموده - بخلعت خاص سرفراز گشت * و دران مدت نصرت شاه باوجود سيادت مرتکب فسق و فساد و انواع ظلم و بيداد - که شرح آن موجب کدورت خاطر همگنان است - گرديد - و عالمي از جور او متأذي شد * در همان اثنا روزي بزيارت قبر پدر خود - بمقام اکناکه که در شهر گور بود - سوار شد * قضا را در همان جا خواجه سرائي را بنا بر وقوع تقصيري وعيد سزاي کردارش کرد * خواجهٔ سرا - از ترس جان خود با ديگر خواجه سرايان اتفاق نموده - بعد مراجعت بدولتخانه - در سنه ۹۴۳ بقتل آورد * مدت سلطنت او شانزده (۳) سال بود * بعضي سيزده سال و کمتر ازان نوشته اند * بناي مکان اثر قدم رسول - صلعم - در سنه ۹۳۹ - و مسجد طلائي - که عوام آنرا سونه (۴) مسجد گويند - در سنه ۹۳۲ - احداث شده - از تعميرات نصرت شاه بن سلطان علاء‌الدين حسين شاه در خرابهٔ گور اليوم با شکستگي در و ديوار موجود است * و بناي مزار فائض‌الانوار حضرت مخدوم اخي سراج‌الدين در سعدالله پور نيز از آثار خير آن پادشاه است * مؤلف گويد که در همه کتابه‌ها - که بر سنگها

---

(۱) همچنين در فرشته * (۲) در منتخب اللباب ماندو * (۳) محققين شازده بدون نون تحقيق کرده اند * (۴) صفحه ۱۳۱ حاشيه (۳) بنگرند *

کنده الآن موجود است - نام او نصرت شاه بن سلطان علاءالدین حسین شاه مینویسد (۱) - و در کتب تواریخ نام او نصیب شاه - بالنون (۲) و الصاد مهمله و یاي تحتانیه و باي موحده - مرقوم است * ظاهرا تصحیف و سهو شده باشد - چرا که در عبارات کنده‌هاي (۳) کتابهٔ سنگین غلطي را مدخلي نیست *

سلطنت فیروز شاه بن نصرت شاه *

چون سلطان نصرت شاه شربت ناگوار اجل چشید - پسرش فیروز شاه بتجویز امرا بر تخت سلطنت فرمانده‌ي جلوس نمود * هنوز سه سال سلطنت کرده بود که سلطان محمود بنگالي - (که) یکي از هجده پسر سلطان علاءالدین حسین شاه بود - و نصرت شاه او را بامارت سربلندي داده بود - و تا زندگي نصرت شاه سلوک امرایانه میداشت - درین وقت قابو یافته - فیروز شاه را بقتل آورده - بر سریر سلطنت - بورثهٔ پدر خود - جلوس نمود *

ذکر سلطنت سلطان محمود بن علاءالدین *

چون محمود شاه بر سریر سلطنت جلوس نمود - مخدوم عالم یزنهٔ او - که بحکومت حاجي‌پور مامور بود - علم بغي افراشته - با شیرخان - که در نواحي سبمار (؟) بود - رابطهٔ محبت

---

(۱) بجاي مینویسد نوشته بایستي نوشت * (۲) بجاي به نون وصاد *

(۳) در نسخه‌هاي قلمي یاي اضافت بعد لفظ کنده‌ها قلم‌انداز شده *

و اخلاص درست کرد * محمود شاه قطب خان حاکم منگیر (۱) را بتسخیر ولایت بهار (۲) و استیصال مخدوم عالم (گسیل کرد) (۳) - و شیرخان هرچند در صلح زد (۴) فایده نکرد * آخر باتفاق افغانان دل بر مرگ نهاده قرار (۵) جنگ داد * چون تقارب فئتین رو داد جنگی عظیم وقوع یافت - و قطب خان در جنگ کشته شد - و شیرخان فیل و اسباب او را متصرف گشته قوی گشت * بعد ازان مخدوم‌عالم - بقصد انتقام یا بارادهٔ سلطنت - علم بغی افراشته - با محمود شاه جنگ کرده مقتول شد * و شیرخان افغان در همان زودی - که دران وقت بسلطنت دهلی رسیده بود - لشکر به‌بنگاله کشید * امرای بنگاله - در محافظت در (۶) تیلیاگدهی و سکری‌گلی (۷) کوشیده - یک ماه جنگ کردند * آخرالامر تیلیاگدهی و سکری‌گلی مفتوح شد - و شیر خان به بنگاله درآمد -

---

(۱) در فرشته همچنین جلد ۱ صفحه ۴۱۸ - در نسخه‌های قلمی منکبر * (۲) در نسخه‌های قلمی به‌جای حطی نوشته - و آن سهو کاتب باشد * (۳) مؤلف اینجا از فرشته نقل کرده - و الفاظ گسیل کرد از سهو کاتب قلم‌انداز شده * (۴) در نسخه‌های قلمی - در صلح زد و فائده نکرد - در فرشته - "در صلح زد و ملایمت نمود فائده نکرد" * کاتب یا الفاظ ملایمت نمود از سهو نقل نکرده یا حرف و از طرف خود درآورده * (۵) در فرشته قرار بجنگ داد * (۶) بجای در شاید که دره باشد - صفحه ۱۴۳ سطر ۱۰ بنگرند * (۷) در استوارت سکلی گلی *

و محمود شاه هم صف کشیده برابر آمد - و جنگ صعب واقع شد * سلطان محمود - از میدان شکست خورده - بقلعهٔ (۱) متحصن گشت - و عرضداشت مشتمل بر استمداد بحضور همایون پادشاه دهلي فرستاد * همایون شاه در سنه ۹۴۴ متوجه تسخیر ولایت جونپور شده * چون دران وقت شیر خان در بنگاله بود - همایون پادشاه بپاي حصار چنار رفته بمحاصره پرداخت * غازي خان سور - که از طرف شیر خان در قلعه بود - علم مدافعه افراشت - و تا شش ماه محاصره امتداد کشید * آخر بتدبیر رومي خان سرکوبها (۲) ساخته قلعه را مفتوح ساخت * و شیر خان هم - در باب انتزاع قلعهٔ گور مساعي جمیله بکار برده - کار بر محصوران تنگ ساخته * اما چون دران ایام یکي از زمینداران بهار سر بفساد برداشته مصدر فتنه‌ها شده بود - ناگزیر شیر خان - مصلحت در توقف ندیده - جلال خان پسر خود و خواص خان را - که از امراي معتبر او بود - بمحاصرهٔ قلعه گذاشته خود به بهار رفت * و جلال خان پسر شیر خان با محمود شاه جنگ میداشت - تا آنکه کار بر محصورین تنگ شده - و غله در شهر نایاب گردید * روز یکشنبه

---

(۱) در فرشته - در حصار گور متحصن شد * (۲) در فرشته چنان نوشته - " رومي خان که صاحب اهتمام توپخانهٔ پادشاهي بود در دریا سرکوبها ساخته قلعه بتصرف سپاه مغل درآمد " *

سیزدهم ماه فروردي (۱) - مطابق ششم ذوالقعده (۲) سنه ۹۴۴ - جلال‌خان با دیگر امرا - مثل خواص خان وغیره - طبل جنگ کوفت * سلطان محمود نیز از ضیق محاصره تنگ آمده بود - از قلعه برآمده بحرب پرداخت * چون ایام دولتش بزوال رسیده بود - و اقبال شیر خان یاوري نمود - سلطان محمود - تاب جنگ نیاورده - از راه بهته گریخته - بدر رفت - و پسران محمود شاه گرفتار شده - قلعهٔ گور با دیگر غنائم بدست جلال خان پسر شیر خان آمد * و جلال خان و خواص خان بقلعه درآمده بقتل و اسیر و غارت (و) نهیب پرداختند * و شیر خان هم - از فتنهٔ بهار اطمینان حاصل کرده - دنبال سلطان محمود نمود * چون بعد بقرب مبدل شد - سلطان محمود - لاعلاج برگشته - جنگ کرد - و زخم گران برداشته - از معرکه گریخت * شیر خان - مظفر و منصور جلوریز به گور رسیده - بنگاله را متصرف گشت * مسجد جامع در سعدالله‌پور از تعمیرات سلطان محمود بن سلطان علاءالدین حسین شاه الآن موجود است * از عبارت کندهٔ آن مستفاد شد که وي پسر سلطان علاءالدین حسین شاه است * و ایام سلطنت محمود شاه پنج سال نشان میدهند *

---

(۱) همچنین در اسٹوارت - در نسخه‌هاي قلمي فبروردي * (۲) صحیح ذي‌القعده - صفحه ۱۴۹ حاشیه ۳ بنگرند *

جلوس فرمودن نصیرالدین محمد همایون پادشاه بر سریر بلدهٔ گور *

چون سلطان محمود - از جنگ شیرخان زخمدار گریخته - عازم ملازمت سلطان محمد همایون پادشاه شد - در وقتي که سلطان همایون پادشاه قلعهٔ چنار را مفتوح ساخته بود - در درویش پوره رسیده - ملاقات کرده عجز و الحاح تمام نموده - التماس یورش بنگاله کرد * سلطان - نظر ترحم بحال او مبذول داشته - میرزا دوست بیگ را در قلعهٔ چنار گذاشته - در اوائل سنه ۹۴۵ بعزیمت تسخیر بنگاله رایت نهضت افراشت * شیرخان بدریافت این معني جلال خان و خواص خان را بمحافظت درهٔ تیلیاگدهي - که سر راه بنگاله واقع[1] است - فرستاد * و این تیلیاگدهي و سکري‌گلي[2] جائي ست درمیان ولایت بهار و بنگاله در غایت استحکام - که از یک طرف کوه شامخ و جنگل قلب و صعب دارد که بهیچ وجه دخول دران ممکن نیست - و از جانب دیگر نهر گنگ که عبور ازان نهایت مشکل است * سلطان همایون شاه جهانگیر[3] بیگ

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي واقعه * (۲) در نسخه‌هاي قلمي اینجا سانکري گلي و پیش ازین سکري‌گلي - صفحه ۱۴۰ سطر ۱۱ - و پائین نیز سکري‌گلي نوشته * (۳) در فرشته و استوارت جهانگیرقلي بیگ * و جائي دیگر در نسخه‌هاي قلمي همچنین نوشته * صفحه ۱۴۵ سطر ۹ بنگرند * در منتخب اللباب خافي خان جهانگیر بیگ *

مغل را بتسخیر تیلیاگدهي و سکري‌گلي روانه فرمود * روزي که جهانگیر بیگ دران جا رسید - وقت فرود آمدن - جلال خان و خواص خان - با فوج مستعد یلغر کرده - بر سرش ریختند * افواج مغل - تاب نیاورده شکست فاحش(۱) یافته - و جهانگیر بیگ زخمي شده - بحال تباه مراجعت کرده - باردوي سلطاني رسیدند * اما چون همایون پادشاه به تیلیاگدهي و سکري‌گلي نزول اجلال فرمود - جلال خان و خواص خان - تاب حملهٔ همایوني در خود ندیده - بجانب کوه گریخته - ازان جا پیش شیرخان به گور رسیدند * افواج سلطاني ازان کوچهٔ تنگ بآساني گذشته منزل بمنزل روان شد * و چون کهلگام(۲) مضرب خیام فلک‌احتشام شد - محمود شاه - که همراه رکاب بود - دران منزل شنید که هردو پسرانش - که بقید جلال خان افتاده بودند - کشته شدند * و ازین غم و غصه روز بروز میکاست - و در همان زودي رخت هستي بربست * و چون شیر خان - از رسیدن افواج سلطاني مطلع شده مضطر گشته - خزائن و دفائن سلاطین گور و بنگاله برداشته - بسمت راهها گریخت - و ازان جا بجانب کوهستان جهارکهند روان شد - همایون پادشاه شهر گور را - که دارالملک بنگاله بود - بي مانعي مسخر ساخته - و بنا بر تجنیس مذموم شهر را جنت‌آباد نام کرده - خطبه و سکهٔ پادشاهي جاري نمود * و سنارگام و چاتگام وغیره بنادر در حوزهٔ تصرف پادشاهي درآمد * چندي بعیش و عشرت

---

(۱) بجای فاش * (۲) پیش ازین کهل‌گانو - صفحه ۱۳۵ سطر ۱۱ بنگرند *

پرداخته - دنبال شیر خان نکرده - این چندین دشمن قوي را سهل انگاشتند * هنوز از سه ماه زیاده دران جا نمانده بودند که از بدي آب و هواي انجا اسپان و شتران بسیار تلف شدند - و اکثر مردم بیمار گردیدند * بیک ناگاه خبر رسید که افغانان براه جهارکهند رفته قلعهٔ رهتاس را مسخر نمودند - و فوجي بحراست قلعه گذاشته - و شیر خان خود به مونگیر آمده امراي پادشاهي را - که در مونگیر بودند - علف تیغ ساخت * و قضیهٔ تسلط میرزا هندال - که در دهلي[1] وقوع یافته بود - نیز شیوع یافت * پادشاه - از دریافت خبر دهلي مضطر شده - جهانگیر قلي بیگ را بصوبه‌داريِ بنگاله سرفراز ساخته - و ابراهیم بیگ را - که او هم از امراي کلان بود - با پنج هزار سوار انتخابي برفاقت او گذاشته - بر سبیل سرعت عازم اکبرآباد گردید * و این معني در سنه ۹۴۶ وقوع یافت *

بر تخت نشستن شیر شاه در شهر گور *

چون سلطان همایون پادشاه در سنه ۹۴۶ متوجه آگره گردید - شیر خان بر بي‌سامانيِ سپاه و مخالفت میرزا هندال مطلع شده[2]

---

(۱) در فرشته نوشته - "درین وقت خبر رسید که هندال میرزا در آگره و میوات علم بغي و مخالفت افراشته خطبه بنام خود خوانده شیخ بهلول را بقتل رسانید" - جلد ۱ صفحه ۴۲۳ * آگره بجاي دهلي صحیح باشد چه مؤلف خود پائین میگوید - عازم اکبرآباد گردید - و دو سطر پستر می‌نگارد - متوجه آگره گردید * (۲) در نسخه‌هاي قلمي شد *

با لشكر مستعد از رهتاس روان شد * و در وقتي كه اردوي سلطاني
به چوسا[1] رسيد - سر راه گرفته مدت سه ماه در برابر نشست -
و هر قدر كه توانست مزاحمت رسانيد * آخر شيخ خليل نامي
درويشي را - كه مرشد شير خان بود - از راه حيله و خديعت
بخدمت سلطان فرستاده - طالب صلح گرديد * سلطان بنا بر
اقتضاي وقت قبول فرمود - و چنان مقرر شد كه بنگاله و رهتاس
از شير خان باشد - و زيادةطلبي نكند - و سكه و خطبهٔ پادشاهي
دران حدود باشد * پس برين اقرار شير خان بحلف قرآن مجيد
مبادرت نمود * سپاه سلطاني را ازين سوگند خاطر جمع شد *
اما شير خان - روز ديگر بافواج افاغنهٔ مستعد و مكمل - غافل[2]
بر لشكر پادشاهي برآمده - فرصت صف‌آرائي نداد - و بعد از
جنگ غالب آمده - گذرها را - كه كشتيها دران جا بود - مسدود
ساخت * ازين ممر شاه و گدا و امير و وزير[3] شكسته و بدحال
از تعاقب افغانان خود را بي‌اختيار بآب گنگ زدند - چنانچه
سواي هندوستانيان قريب بست هزار كس مغل غرق شدند *
و پادشاه نيز خود را بآب زده بمدد يكي از سقايان بمشقت تمام

---

(۱) در فرشته جوسا - در اسگوارت چوسار و آن غلط است - در آئين
نيز چوسا * (۲) لفظ يافته بعد لفظ غافل شايد كه قلم‌انداز شده -
در فرشته - ايشان را غافل يافته * (۳) بجاي وزير غالباً فقير باشد چه
پيشتر شاه و گدا آورده *

بساحل نجات رسید - و با برخي از مردم - که پیمانهٔ عمر شان لبریز نشده بود - بجانب اکبرآباد متوجه شد * شیر خان - بعد از حصول این فتح شگرف[1] - مراجعت نموده به بنگاله آمد - و با جهانگیر قلي بیگ بدفعات جنگ کرده - آخر بدغا و حیله نزد خود طلبیده - او را با مردم رفقاي او بقتل آورد * و بقیهٔ افواج را که در دیگر جا بود نیز علف تیغ ساخته - خطبه و سکه بنام خود ساخت - و ولایت بنگاله و بهار یکقلم بتصرف خود درآورد * و ازان وقت خود را شیر شاه خطاب داد - و آن سال در بند و بست مملکت پرداخته قوت و شوکت تمام پیدا کرد * و در آخر سال خضر خان را بحکومت بنگاله گذاشته - خود بجانب اکبرآباد نهضت کرد * و ازان طرف افواج همایوني - باوجود نفاق برادران - یک صد هزار کس باستقبال شتافت - و در سنه ۹۴۷ روز عاشورا در نواحي قنوج بر لب آب گنگ طرفین مقابل شدند * و افواج مغل که[2] ارادهٔ فرود آمدن بر منزل داشتند - افغانان قریب پنجاه هزار سوار رسیدند * لشکر پادشاهي بي‌جنگ هزیمت خورد * و شیر شاه - تا خوشاب تعاقب نموده - مراجعت به اکبرآباد کرد *

حکومت خضر خان در گور *

چون خضر خان از جانب شیر شاه بحکومت بنگاله مقرر شد -

---

(۱) در نسخه‌های قلمي بعد حصول ازین فتح * (۲) اي همین که *

دختر يكي از سلاطين بنگاله را بعقد خود درآورده - در نشست
و برخاست و ديگر تجملات سلوك پادشاهانه مرعي داشت *
و چون شير شاه در اكبرآباد ازين معني خبر يافت - مآل‌انديشي
نموده - علاج واقعه پيش از وقوع واجب دانسته - بر جناح استعجال
بجانب بنگاله كوچ فرمود * و خضر خان چون بطريق استقبال
بملازمت رسيد - شير شاه او را محبوس ساخته - ولايت بنگاله
بچند كس قسمت نموده - ملوك‌الطوائف ساخت - و قاضي
فضيلت را - كه از علماي ولايت آگره بود - و بحسن و ديانت
و امانت اتصاف داشت - امين ولايت گردانيده - صلاح
و فساد ملك را در قبضهٔ اقتدار او سپرده - خود مراجعت نموده
به اكبرآباد رفت *

ذكر ايالت محمد خان سور در بنگاله *

چون در سنه ۹۵۲ شير شاه - در تسخير قلعهٔ كالنجر بحكم
تقدير - از آتش باروت نقب - كه بزير حصار حفر نموده
بودند - بيخبر سوخت - و پسر خورد او - كه جلال خان نام
داشت - بر سرير سلطنت دهلي جلوس فرموده - خود را
اسلام شاه خطاب داد - كه در السنهٔ افواه عوام به سليم شاه معروف
است - محمد خان سور - كه از امراي كبار و خويشان
سليم شاه (و) بعدل و انصاف و حسن اخلاق معروف بود -
بحاكمي ممالك بنگاله ممتاز گشت - و چند سال تا آخر

عهد سلطنتش (۱) راه یافته بود - علم مخالفت افراخته - متوجه تسخیر چنار و جونپور و کالپي گردید * محمد شاه عدلي هیمو بقال (را) - که از امراي کبار او بود - بافواج عظیم همراه گرفته - بر سر محمد خان رفت - و در موضع چهپرگته (۲) - که پانزده کروهي کالپي ست - بین الفریقین جنگ صعب اتفاق داد * مردم بسیار از طرفین شربت فنا چشیدند - و محمد خان نیز جام ممات نوشید * امراي بقیة‌السیف رو بهزیمت نهاده - در جهوسي (۳) فراهم گردیده - پسرش خضر خان را بسلطنت برداشته * بهادر شاه (۴) بقصد انتقام خون پدر خود در صدد جمعیت لشکر شده - بسیاري

---

(۱) بعد لفظ سلطنتش چند سطر از سهو کاتب قلم‌انداز شده - وعبارت بي ربط و مطلب خبط گردیده * در اسٹوارٹ در ذکر محمد خان سور چنان نوشته - "گویند که این سردار تا آخر عهد سلطنت سلیم بغایت عدل و انصاف و نهایت حسن اخلاق حکم راند * چون در سنه ۹۶۰ محمد عدلي - که بشهوت پرستي و عشرت رغبت تمام داشت - برتخت سلطنت مسلط گردید - آن حاکم بنگاله (محمد خان سور) - خود را از اطاعت قاتل پسر ولي نعمت خویش بري دانسته - از تسلیم کردن حکومت سلطان ابا نمود و حکم فرمود تا سکه بنام خودش زدند" * تاریخ بنگاله چارلس اسٹوارٹ چاپ کلکته سنه ۱۸۴۷ صفحه ۹۲ * از تاریخ فرشته نیز همین مضمون مستفاد میشود * صفحه ۱۵۱ حاشیه ۱ نیز بنگرند * (۲) در فرشته و اسٹوارٹ چپرگته * (۳) در اسٹوارٹ جوسي * (۴) خطاب خضر خان که احوالش پائین مي آید *

از ممالک پورب را بتصرف آورده - به بنگاله آمد *

فرماندهیٔ خضر خان المخاطب بهادر شاه *

چون بهادر شاه بافواج جرار بممالک بنگاله درآمد - شهباز خان نام سرداري - که از طرف محمد شاه عدلي دران وقت حکومت گور داشت - بجنگ پیش آمد * امراي شهباز خان - غلبه از طرف بهادر شاه دیده - به بهادر شاه پیوستند * شهباز خان - با بقیهٔ جمعي که همراه داشت - پا بجنگ قائم نموده - در میدان جنگ بقتل رسید *

کسي را که دولت کند یاوري -
که یارد که با وي کند داوري *

بهادر شاه - مظفر و منصور شهر گور را بتصرف آورده - سکه و خطبه بنام خود جاري کرد * بعد ازان بر سر محمد شاه عدلي لشکر کشید - و مابین سورج‌گڈه و جهانگیره جنگ صعب رو نمود * محمد شاه - در معرکه زخمهاي کاري برداشته - بقتل رسید * و این محمد شاه مبارز خان ولد نظام خان سور است - که برادرزادهٔ شیر شاه و عموبچه و خسرپورهٔ سلیم شاه بود * بعد از وفات سلیم شاه روز سیوم - پسرش فیروز شاه (را) - که خواهرزادهٔ او میشد - کشته - خود بر تخت سلطنت دهلي نشسته - خود را محمد شاه عادل خطاب داده بود * چون لیاقت

سلطنت نداشت - افغانان او را عدلي[1] گفتند - و باندک تغير اللسان او را اندلي ميخواندند - و اندلي بلغت هندي بمعني نابينائي ست * و بعد ازان بهادرشاه - مدت شش سال سلطنت ممالک بنگاله کرده - بخوابگاه عدم شتافت *

سلطنت جلال‌الدين بن محمد خان *

بعد از وفات بهادر شاه - برادرش جلال‌الدين بر تخت سلطنت جلوس کرد - و پنج سال در شهر گور بحکومت بسر برده - بتسخير مملکت گور نهضت فرمود *

فرمانروائیٔ پسر جلال‌الدين *

بعد از وفات سلطان جلال‌الدين - پسر او - که نامش معلوم نشد - بر سرير حکومت نشسته - کوس نوبت پنجروزه نواخت - و هنوز از هفت ماه و نه روز بيش نگذشته بود که غياث‌الدين - او را بقتل درآورده - زمام امور سلطنت بنگاله در قبضهٔ اقتدار خويش کرد *

سلطنت غياث‌الدين *

چون سلطان غياث‌الدين عروس مملکت بنگاله را در آغوش

---

(۱) در منتخب اللباب نوشته که مبارز خان فيروز خان را بکشت و خود را به محمد شاه عادل مخاطب ساخت - عوام الناس بوجه آن خون بيگناه او را عدلي شاه خواندند - و چون ديگر کارهاي بی‌موقع ازو بظهور رسيد ظريفان عدلي را به اندهلي که بزبان هندي بمعنیٔ کور باشد مبدل ساختند *

كشيد - هنوز بر بستر بيغمي از يک سال و يازده روز بيش استراحت نفرموده بود كه تاج خان كراني زور آورده او را بقتل رسانيد - (و) بضرب تيغ آبدار انتزاع سلطنت نمود *

فرماندهیٔ تاج خان کرانی *

تاج خان كراني از امراي سليم‌شاه و حاكم سنبهل بود - در وقت تخلل محمد شاه عدلي از گواليار گريخته راه بنگاله پيش گرفت * محمد شاه عدلي فوجي گران در پيِ او گسيل كرد * در نواحيِ چهبرامپور (۱) - كه چهل كروهيِ اكبرآباد و سي كروهيِ قنوج است - طرفين بيكديگر مقابل شده - جنگ نموده - تاج خان شكست يافته بجانب چنار متوجه شد * و در راه بعضي عمال خالصهٔ محمد شاه عدلي را بدست آورده - از نقد و جنس انچه توانست وصول نموده - و يک حلقهٔ فيل - كه يک صد زنجير باشد - از پرگنات گرفته - به برادران خود - عماد خان (۲) و الياس خان - كه حاكم بعضي ولايت (۳) كنار گنگ و خواص پور تانده بودند - ملحق شد - و علم مخالفت مرتفع ساخت * چون محمد شاه از گواليار بر سر كرانيان لشكر كشيد - كنار گنگ طرفين مقابل هم شدند * هيمو بقال - كه سردار و سپه‌سالار بود - يک حلقهٔ فيل همراه

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي چهپرا - در فرشته چهبرامپور و همين صحيح باشد * جلد ۱ صفحه ۵۴۰ * (۲) در فرشته عماد و سليمان و الياس * (۳) در فرشته ولايات *

گرفته - از آب عبره نموده - جنگ کرده غالب آمد * و چون ابراهیم خان سور - که شوهر خواهر عدلي بود - گریخته دهلي را بتصرف آورده - مورد فتنه گردید - ناچار عدلي از کرانیان دست بردار شده - بآن طرف شتافت * و کرانیان مستقل شدند * و چنانکه گذشت - چون تاج خان شهر گور را بتصرف خود درآورد - قریب نه سال بامر حکومت آن (بوده) و فتح ممالک نموده - بطور دیگران رخت هستي بربست *

فرماندهی سلیمان کرانی *

در اوائل حال سلیمان خان یکي از امراي شیرشاه بود * شیرشاه او را بحکومت صوبهٔ بهار سرفراز ساخت - و در زمان سلطنت سلیم شاه نیز بدستور معهود بانتظام صوبهٔ بهار مي پرداخت * و چون سلیم شاه هم مسافر ملک آخرت گردید - و در هندوستان ملوک الطوائف شد - و در هر سري سوداي سلطنت و در هر دلي تمناي مملکت متمکن گشت - سلیمان خان - بعد وفات تاج خان برادرش - باستقلال کمال حاکم بنگاله و بهار شده - شهر گور را - بسبب ناسازي آب و هواي انجا - ویران ساخته - قصبهٔ ټانډه را آباد ساخت * و در سنه ۹۷۵ ولایت اوډیسه را بتصرف درآورد - و نائب مستقل دران مکان با فوج معتمد گذاشته - خود عازم تسخیر ملک کوچ شد * و اطراف و جوانب آنرا بحیطهٔ تصرف درآورده - هنوز محاصرهٔ شهر میداشت - که دران اثنا خبر رسید

که گردن‌کشان اوڈیسه باز علم بغي افراشتند * ناگزیر ازان جا برخاسته به ٹانڈه - که دارالملک او بود - مراجعت نمود * و چند گاه بهمین منوال تزلزل در هندوستان بود * و چون محمد همایون پادشاه از ایران مراجعت به هندوستان نمود - سلیمان خان - مآل‌اندیشي نموده - عرضداشت مبني اظهار اعتقاد و اخلاص - معه تحف و هدایا - ارسال نمود - و ازان طرف هم - بمقتضاي صلاح وقت که قلع و قمع شیرخانیان درپیش بود - پیشکش و هدایا تشریف پذیرائي یافته - فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر دلاسا و تسلي صدور یافت - و بخلعت بحالي بدستور سرمایهٔ افتخار اندوخت * و بعد ازان سرچند سلیمان خان خطبه و سکهٔ ممالک بنگاله بنام خود کرده بود - اما[1] خود را حضرت اعلی میگفت - و بحسب ظاهر با جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه ملائمت نموده - گاه گاه تحف و هدایا میفرستاد * قریب شانزده سال حکومت بنگاله باستقلال تمام نموده - در سنه ۹۸۱ بر بستر خاک استراحت فرمود * و او بسیار تندمزاج و جفاپیشه و سخت‌گیر بود * و در تاریخ فرشته حکومت تاج خان کراني ننوشته - و حکومت سلیمان خان بست و پنج سال مینویسد * چون برادرانش را - از ابتدا - حکومت این ممالک تفویض بود - و تاج خان بعد ازان آمد - لهذا همگي ایام حکومت آنها را بر یک کس ختم کرد * والله اعلم بالصواب *

---

(۱) عبارت اینجا بی ربط - غالباً چنان باشد - و خود را حضرت اعلی میگفت اما بحسب *

فرماندهیٔ بایزید خان بن سلیمان خان *

بعد از وفات سلیمان - پسرش بایزید خان - اطلاق سلطنت بر خود نموده - بر مسند فرماندهی بنگاله جلوس نمود * هنوز یک ماه بیش نگذشته بود - و بقولي یک سال و شش ماه سلطنت نموده بود - که هانسو نام افغاني - که پسر عم بایزید و بزنهٔ او بود - قصد او نموده - او را بدیوانخانه بدغا قتل ساخته - میخواست که خود متصدي امور سلطنت گردد * لودي خان - که سردار عمده و معتبر سلیمان خان بود - ابا نموده - بقتلش اقدام نموده * بقولي بعد دو و نیم روز برادر کوچک - که داؤد خان نام داشت - بعوض خون برادر خود هانسو را کشت * بر هر تقدیر بعد از بایزید داؤد خان برادرش جانشین برادر خود شده *

ذکر سلطنت داؤد خان بن سلیمان خان *

چون داؤد خان بر سریر حکومت بنگاله متمکن شد - پرکاروار محیط نقطهٔ سلطنت بنگاله گردیده - خطبه و سکهٔ قلمرو بنگاله بنام خود ساخت * و بواسطهٔ شرب مدام - و مصاحبت ارذال (۱) و اوباش - و کثرت خیول و خدم - و وفور استعداد و حشم - و فراوانيِ اسباب و دولت - و افزونیِ شان و مکنت - که چهل هزار سوار خوش اسپه - و سه هزار و سه صد

(۱) در نسخه‌هاي قلمي ارزال *

زنجيرفيل - و يک لک و چهل هزار پياده - از قسم تفنگچي و برق‌انداز و بان[1] انداز و کماندار - و بست هزار توپ - که ازان جمله اکثر قلعه شکن - و بسيار زوارۀ جنگي - و ديگر آلات و ادوات حرب - که مستعد و موجود داشت - نخوت‌آرا شده - حوصلۀ ممالک‌ستاني و کشورگيري بخاطر آورده - حواشي ممالک محمد اکبر پادشاه را مزاحمت رسانيد * هرچند دولتخواهان ازين امور مانع آمده - نسخۀ نصائح خواندند - بگوش هوش نشنيد * منعم خان - المخاطب به خان‌خانان - که از طرف محمد اکبر پادشاه حاکم جونپور بود - و منصب پنجهزاري داشت - بحکم پادشاه متوجه بقلع و قمع داؤد خان شد - و او برخي از امراي مغل را پيشتر از خود گسيل کرد * داؤد خان از دريافت اين معني - لودي خان افغان را - که از امراي عمدۀ او بود - بمقابلۀ مغلان تعين نمود * در پتنه مقابلۀ طرفين رو داده - چندي بجنگ پرداختند * آخرالامر فريقين بصلح راضي شده - هردو لشکر بولايت خودها مراجعت کردند * اما جلال‌الدين محمد اکبر پادشاه قبول صلح نه نموده - راجه تودرمل را - به[2] منصب هزاري سرفراز کرده - صاحب اهتمام بنگاله نموده - پيش خان‌خانان فرستاد - و امرايان و افواج ديگر را - بپاشيليقي[3] خان مذکور -

---

(١) درنسخه‌هاى قلمي پا انداز * (٢) در نسخه‌هاي قلمي که بجاي به * (٣) در نسخه‌هاى قلمي بپاس سليقي - و اين بيمعني *

بنا بر استیصال داؤد خان نامزد کرد - و در باب تسخیر مملکت بهار مکرر فرمان به خان‌خانان اصدار فرمود * چون دران وقت میان داؤد خان و لودي خان في‌الجمله نزاعتي بهم رسیده بود - لودي خان کوفته‌خاطر شده - به خان‌خانان ابواب ملائمت مفتوح داشته - نسبت محمد اکبر پادشاه اظهار اطاعت و انقیاد نمود * قتلوخان نام سرداري - که با لودي خان نفاق داشت - سلسلهٔ عداوت جنبانیده - به داؤد خان شکایت کرد - که او با امراي اکبري [1] سازش دارد - و در نهاني یکرو و یکداستان است * داؤد خان از اطلاع این معني به لودي خان کتابت [2] عجزآمیز نوشته - با خود متفق ساخته - پیش خود برد - و خلاف مروت کرده - لودي خان را - که بحسن راي و تدبیر (و) شجاعت و مردانگي معروف و موصوف بود - بقتل آورد - و خود با جمعیت تمام بکنار آب سون سر راه بر لشکر اکبر شاه گرفت - و جائي [3] که آب سون و سرو و گنگ الحاق یافته است بر روي دریا جنگ عظیم واقع شد * لمؤلفه -

برآمد ز ناورد برنا و پیـــر
شپا شاپ پیکان فشا فاش تیـــر *
چکا چاک خنجر بگردون رسید -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اکثري * (۲) در فرشته کتابات * (۳) در فرشته - " جائي که آب سون به گنگ ملحق میشد " *

جگر چاک شد خون به جیحون رسید *
تبرزین بخود (۱) یلان گشته غرق -
چو تاج خروسان جنگي بفرق *

عاقبت الامر اقبال اکبري غالب آمده - و افغانان منهزم شده - رو بگریز نهاده - به پتنه رفتند * و چند کشتيِ ایشان بدست مغلان افتاد * خان‌خانان هم متعاقب از دریا گذشته جلوریز متوجه به پتنه شد - و آن قلعه را - که داؤد خان در وي متحصن گشته بود - محاصره کرده طرح جنگ انداخت * لمؤلفه -

چو بر قلعه افتاد شان طرح جنگ -
ز طرفین غرید توپ و تفنگ *
ز آواز غریدن توپ و دود
چو ابر سیه کاندرو رعد بود *
ز باریدن گوله‌ها چون تگرگ
روان شد دران فوجها سیل مرگ *

چون این خبر به محمد جلال‌الدین اکبر پادشاه رسید - دانست که بي‌توجه او فتح قلعهٔ پتنه غیرممکن است - لهذا همت ملوکانه کار بسته - خود با جمیع شاهزاده‌ها و امرا در یک هزار کشتي نشسته - و رنگارنگ پوششها بر کشتیها افگنده - در عین بارش باران متوجه شد * و چون بحوالیِ پتنه رسید - خبر یافت

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بجولان بلا بجاي بخود یلان *

که عیش خان نیازي (۱) - که از سرداران معتبر آن افغان بود - از قلعه برآمده - با خان‌خانان جنگ کرده کشته شد - و مردم قلعه در فکر گریز اند * پادشاه خان‌عالم (۲) را با سه هزار سوار بفتح قلعهٔ حاجي‌پور تعین فرمود * و او بدان جا رفته - قلعه را از دست فتح خان انتزاع کرده - بتصرف آورد * داؤد خان - از دریافت فتح قلعهٔ حاجي‌پور - ایلچیان کاردان بدرگاه اکبري فرستاده - استعفاي جریمه نمود * اکبر شاه فرمود بعد ملازمت عفو تقصیرات خواهد شد - و اگر بملازمت نمي‌آید از سه کار یکي اختیار کند - یا خود تنها بمقابلهٔ من بیاید - یا یکي از امراي (خود) را تنها بفریسد (۳) تا بامراي من جنگ کند - یا یک فیل جنگي بفریسد تا با فیل من جنگ نماید - هرکه مظفر شود ملک ازو باشد * داؤد خان - از استماع این پیام هراسان شده - صرفه در اقامت پتنه ندیده - وقت شب از دروازهٔ آهني برآمده - و بکشتي سوار شده - و اسباب و حشم را همان جا گذاشته - بجانب بنگاله گریخت * قلعهٔ حاجي پور و پتنه مفتوح شد - و محمد اکبر پادشاه بست و پنج کروه تعاقب منهزمان نموده -

---

(۱) در منتخب اللباب خافي خان چاپ کالج بریس سنه ۱۸۶۹ع نیازي نام طائفهٔ افغان نوشته * در نسخه های قلمي تباري * (۲) در اسٹوارٹ همچنین - در نسخه‌هاي قلمي اینجا جان عَالم نوشته و جاي دیگر خان عالم * صفحه ۱۶۱ سطر ۵ بنگرند * (۳) بجاي بفرستد *

چهار صد زنجير فيل داؤد خان با ديگر لوازم حشمت بدست بهادران مغل افتاده - هرکه گريخت جان بسلامت برد - ما بقي علف تيغ ساخته - منعم خان را بضبط آن نواح و دفع[1] داؤد خان مامور ساخته - خود از درياپور علم مراجعت افراشت * چون خان‌خانان به سکري‌گلي رسيد - داؤد خان بيطاقت شده بجانب اوڑيسه گريخت * و بعضي از امراي اکبري - مثل راجه تودرمل وغيره - که دنبال او به اوڑيسه رفته بودند - از دست جنيد خان - پسر داؤد خان - دو کرت شکست يافتند - و منعم خان بر اين معني آگاه شده[2] خود بجانب اوڑيسه رفت * داؤد خان باستقبال برآمده - چون مقاربت فئتين رو داد هردو لشکر تعبيهٔ صفوف نمودند * لمؤلفه -

دليران بميـدان کشيـدند صف -
همـه خنجر و تير و نيزه بکف *
دو سو فوج قائم شده چون دو کوه -
يکي بي‌شکـوه و دگر با شکوه *
نمودند هريک همي دستبرد -
هم از توپ و تير و سنان زد و خورد *
ز خون دليـران هردو سپـاه
روان گشتـه سيلي دران رزمگاه *

---

(۱) بجاي و دفع درنسخه‌هاي قلمي واقع * (۲) در نسخه‌هاي قلمي شد *

بمیـدان فتـادة ز بس کشتـهها -
بهــر سو نمــودار شد پشتــهها *

گجرا[1] نام افغاني - که بشجاعت و تهور رستم وقت بود - و هراولیٔ فوج داؤد خان باو تعلق داشت - بر هراول خانخانان - که خانعالم بود - حملههاي مردانه آوردة - فوج هراول را برهم زد - و خانعالم را بقتل رسانید - (و) پاي ثبات هراول را متزلزل ساخت * و جمعي - که میان قُول و هراول بودند - از صدمهٔ داؤد خان برهم خوردة - پناه بقُول بردة - باعث تفرقه نیز شدند * و خانخانان - با جماعهٔ قلیلي که ماندة بود - مقابل با گجرا شدة - بحسب اتفاق گجرا و خانخانان بیکدیگر رسیدند * لمؤلفه -

دو شمشیرزن چون بهم شد دو چار -
کشیـدند تیــغ از دو سو آبدار *
همي این بران وان برین زخم زد -
بدان سان که از جنگجویان سزد *
نشــد بر زرهها یکــي کارگر -
دگر بود در پیــش رو شان سپـر *
ز شمشیــر گجــرا سرانجــام کار -
تن خانخانان شـدة زخمــدار *

---

(۱) در اسٹوارٹ و طبقات اکبري گوجر *

دیگـــر یاوران درمیـــان آمدند -
میـــان دو سردار حائل شدند *

خان خانان - با آن حال جنگ کنان - از معرکه بیرون رفته بایستاد - و چون لشکر متفرقه برو جمع شد - باز متوجه حرب گجرا گردید * قضا را در عین گرمیِ حرب تیری بر مقبل گجرا رسید * لمؤلفه -

چو گجرا دگر بار آمد بجنـــگ -
ز شســت قضا شد کشاده خدنگ -
به پیشانیش چون رسیـــد از صفا -
گذر کرد پیـــکان ز سوي قفـــا (۱) *
بر افتاد گجـرا بمیـــدان چو کوه -
ز افتادنش گشـت بیـدل گروه *
چو دولت ز داؤد خان رو بتافت -
ز هر جانب ادبار بر وي شتافت *
گریزان (شد) از جنگ داؤد خان -
که دیگر نبودش ظفر را گمـــان *

داؤد خان - فیلان و جمیع اسباب حشم را گذاشته - به بیدلیِ تمام از میدان گریخت * همه اسباب بدست افواج مغل آمد * و راجه تودرمل وغیره امراي پادشاهي بتعاقب داؤد خان شتافتند *

---

(۱) در نسخه‌های قلمي قضا *

داؤد خان - چون بنواحي درياي چين رسيد - در پاي قلعه - که کنار نهر کتک بود - پناه برد - و چون راه گريز مسدود بود - ناچار اهل و عيال را در قلعه گذاشته - خود کفن در گردن انداخته - و دل بر مرگ نهاده - بعزم جنگ برگشت * راجه تودرمل چگونگي حال را به خان خانان اعلام نمود * خان خانان باوجود زخمها بر جناح استعجال بانجا شتافت * اما داؤد خان بتوسط يکي از امرايان حرف صلح درميان آورد - و چون بناي آشتي استحکام يافت - بملاقات منعم خان رفت * خان‌خانان - سلوک مروته و فتوت مرعي داشته - کمر (و) خنجر و شمشير مرصع بجواهر قيمتي باو داده - ولايت اوديسه و کتک بنارس[1] را به داؤد خان مسلم داشته - باقي ممالک را متصرف شده - بشوکت و عظمت تمام مراجعت فرموده - ببلدۀ تانده آمده - (به) امر حکومت پرداخت * چون در سنوات سابق - از عهد محمد بختيار خلجي تا زمان شير شاه - بلدۀ گور پاي تخت سلاطين بنگاله بود - و بواسطۀ ناسازئ آب و هواي انجا با مردم غير بومي - افغانان خواص‌پور تانده را احداث نموده نشيمن‌گاه حکام ساختند - خان‌خانان - بفکر تعمير بلدۀ گور شده - بدان جا رفت -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي کتک و بنارس - مگر صحيح کتک بنارس - چه کتک را کتک بنارس نيز ميگفتند - چنانکه در آئين اکبري و طبقات اکبري مذکور است *

و آن شهر را مجدداً تعمير ساخته - نشيمن خود كرد * و در
همان زودي از عدم موافقت آب و هواي انجا بيمار شده - در
نوزدهم رجب سنه ۹۸۳ وديعت حيات بقابض ارواح سپرد *
داؤد خان ۰ از دريافت خبر وفات خان‌خانان - باتفاق افغانان
باز بنگاله و بهار را متصرف گشت - و في‌الفور بعزم استخلاص
خواص پور ټانده آمد * امراي اكبري تاب توقف نياورده - كلهم
بيرون رفتند * داؤد خان باستقلال كمال بحكومت پرداخت *

حكومت نواب خان‌جهان در ممالک بنگاله و كيفيت قتل داؤد خان *

چون خبر وفات منعم‌خان خان‌خانان در دهلي رسيد ۰
محمد اكبر پادشاه حسين قلي خان تركمان را - بخطاب خان‌جهان
نواخته - بحكومت بنگاله تعين نمود * و چون خان‌جهان
دران نواح رسيد - خواجه مظفرعلي ترهتي - كه نوكر بهرام‌خان
بود و خطاب مظفرخان يافته نامزد بهار شده بتسخير قلعهٔ رهتاس
آمده بود - با لشكر بهار و ترهت و حاجي‌پور وغيره با وي
ملحق شد * و جميع امراي اكبري با آنها متفق شده عازم
تسخير قلعهٔ تيلياگدهي و سكري‌گلي شدند * داؤد خان نيز -
با لشكر قيامت اثر - دران محل كه مابين گدهي و ټانده است -
بمقابلهٔ خان‌جهان شتافت * اما خان‌جهان - بحملهٔ اول

گڈهي را مفتوح ساخته - قريب يک هزار و پانصد افغانان را بقتل درآورد - و متوجه آن موضع - كه معسكر داؤد خان بود - شد * چون بعد بقرب مبدل گرديد - پانزدهم شهر محرم سنه ۹۸۳ روز پنجشنبه - طرفين[1] بآراستن صف سپاه قيام نمودند * لمؤلفه -

دو پرخاشگر صف برآراستند -
ستيزآوران جنگ ميخواستند *
چو شد گرم بازار جنگ و ستيز -
كشيدند بر يک دگر تيغ تيز *
ز غريدن توپ و قهقاه بان
بلرزيد بر خويشتن آسمان *

كالاپهار - كه از امراي نامدار داؤد خان بود - بر جرنغار[2] خان جهان تاخته برهم زد - و مظفرخان بر برنغار[3] داؤد خان رانده از جا برداشت[4] - و دران حالت خان‌جهان بر قُول داؤد خان حمله برد - و جنگ صعب درگرفت * لمؤلفه -

ده و زن برآمد دران رزمگاه -
بسي خلق شد كشته از دو سپاه *

---

(۱) در نسخه‌هاى قلمي - " طرفين صف بآراستن سپاه " * (۲) در نسخه‌هاي قلمي جورنغار * (۳) در نسخه‌هاى قلمي برانغار * (۴) در نسخه‌هاى قلمي برخواست *

ز بس کشته‌ها پشته‌ها گشته بود -
شد آثار روز قیامت نمود *

یل نامور خان‌جهان در نبرد
برآورد از فوج داؤد (۱) گرد *

بهر سو که شمشیر افراختی
عدو را سر از تن جدا ساختی *

و زین سوي داؤد با تیغ تیز
بر آورد از فوج او رستخیز *

بهر سو که با تیغ رو می‌نهاد
به پایش سر خود عدو می‌نهاد *

اگر بر سواري زدي تیغ کین -
دو پاره شدي تا بقربوس زین *

وگر نیزه بر سینهٔ کس زدي (۲) -
سنانش ز پشتش ترازو شدي *

به نیروي بازوي (۳) آن شیر مست
بسي را بکشت و بسي را بخست *

و لیکن چو اقبال یاري نکرد -
بمیدان قدم استواري نکرد *

---

(۱) درنسخه‌های قلمي اوداد بجای داؤد * (۲) مؤلف قافیهٔ زدي با شدي جائز داشته * (۳) بجای بازوی شاید که بازویش باشد *

هزيمت شد و مال و اسباب باخت -
دو اسپه بسوي وي ادبار تاخت *

چون هماي فتح و ظفر بر لشكر اكبر شاه سايه انداخت - و داؤد خان از معركه فرار نمود - بهادران لشكر خان‌جهان - تعاقب از دست نداده - دنبال نمودند - تا آنكه داؤد خان را - اسير دستگير نموده - نزد خان‌جهان آوردند - و خان‌جهان - وجودش را مايهٔ فتنه و فساد دانسته - حكم بقتل او كرد * لمؤلفه -

سرش را بريدند از تيــغ كين -
شد از خون داؤد رنگيــن زمين *
شده تخت شاهي ز شاهان تهي -
ز بنگالــه شد ختــم نام شهي *

جنيد خان - پسر داؤد خان - كه زخم گران برداشته از معركه بدر رفته بود - بعد دو سه روز تن مجروح او از روح تهي گرديد * خان‌جهان آن قدر ممالك - كه در ضبط خان‌خانان بود - بقبض درآورده - تمامي فيلان افغانان را با ديگر غنائم بخدمت اكبر پادشاه مرسول داشته * و مظفر خان - نقارهٔ مراجعت نواخته - به پتنه رفته - در سنه ٩٨٤ متوجه تسخير قلعهٔ رهتاس گشت *

كيفيت مستاصل شدن بعضي امراي داؤد خان *

چون مظفرخان عازم مراجعت بسمت پتنه شد - در ابتداي راه

محمد معصوم خان را بر سر حسين‌خان افغان - كه دران نواح بود - گسيل كرد - و او حسين خان را گريزانيده در پرگنه - كه جاگير او بود - درون قلعه فرود آمد - و كالاپهاڑ با هشت صد سوار بر سر معصوم خان آمده محاصره كرد * معصوم خان فرجة ديده ديوار عقب قلعه را شگافته برآمد - و با كالاپهاڑ جنگ درداد * قضا را در عين گرمي جنگ فيل ادبار - كه فيل جنگي كالاپهاڑ بود - بخرطوم اسپ معصوم خان را زير كرد - و او را پياده ساخت * دران اثنا جوانان تيرانداز بضرب تير فيلبانش را كشتند - و فيل بي‌فيلبان (۱) بحسب اتفاق بر فوج خود حمله كرد - و بسياري از افغانان را هلاک و پامال ساخت * ازين سبب شكست بر افغانان افتاد - و كالاپهاڑ كشته شد - و فيل او باز گرديد * ولايت اوڑيسه و كٹک‌بنارس و تمامي ممالک بنگاله و بهار - باهتمام و سعي خان‌جهان بالتمام داخل ديوان محمد اكبر پادشاه شد - و دولت سلاطين بنگاله اختتام و انقراض پذيرفت - و ديگر كسي صاحب سكه و خطبه دران ممالک نشد * و امراي بزرگ افغانان - بطور (۲) حسين خان و كالاپهاڑ - چنانكه ذكر شد - يكقلم مستاصل شدند - و بعضي باقصاي ممالک بنگاله در جنگلها خزيدند * در سنه ۹۸۷ خان‌جهان تركمان داعي حق را لبيک اجابت گفت - و افغاناني - كه نام و نشان شان مفقود بود -

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بي‌فيلبانان * (۲) در فرشته مثل *

سر از گوشها برآورده - مکرر در فکر امارت و ایالت شدند * ازان جمله عثمان خان نام - سردار عمدهٔ[1] افاغنه - باجتماع افغانان پرداخته - سر بشورش برداشت * محمد اکبر پادشاه خان‌اعظم مرزا عزیز کوکه (را) با دیگر امراي عمده بر ممالک بنگاله و بهار تعین نمود * و او مساعی جمیله در قلع و قمع افاغنه بتقدیم رسانید * و چون دفع مادهٔ فساد افاغنه بکلي صورت نمي‌بست - لهذا در سنه ۹۹۰ شهباز خان کنبو[2] بکومک افواج سابق لاحق گشت - و با عثمان‌خان جنگها رو داد * و افواج قاهره دست از قتل و اسیر (و) غارت و نهیب آن جماعه نمي‌کشیدند * بالجمله در حین حیات اکبر شاه دولت افاغنه رو بزوال نهاد - اما چون استیصال کلي نشده بود - بعد شنقار شدن اکبر پادشاه - که در سنه ۱۰۱۴ - هزار و چهارده - هجري وقوع یافته بود - عثمان خان خروج نموده آب رفته را در جوي شمشیر آورد * و قریب بیست هزار افغان فراهم آورده - خطبهٔ آن نواح بنام خود خوانده - و بغرور جمعیت موفور دست و پا زدن آغاز نهاد * و امراي پادشاهي را - که درین ملک بودند - بحساب نه آورده - بر ممالک محروسهٔ پادشاهي دست تطاول دراز کرد *

اکنون خامهٔ بدائع نگار بتحریر حالات ناظمان بنگاله - که از پیشگاه آسمان‌جاه پادشاهان چغتائي بخلاع نظامت بنگاله مخلع

(۱) بعد لفظ عمده درنسخه‌هاي قلمي بر نوشته * (۲) بعض کمبوه خوانند *

شده - لوای حکومت برافراشته - این دیار را از خس و
خاشاک وجود اشرار پرداخته اند - می پردازد *

روضهٔ ثالث در ذکر حکومت ناظمانی که از حضور سلاطین تیموریهٔ دهلی بنظامت بنگاله ممتاز شدند *

نظامت راجه مان سنگه *

چون - بتاریخ نوزدهم جمادي الثاني سنه ۱۰۱۴ هجري - نورالدین
محمد جهانگیر پادشاه - در ارک مستقرالخلافهٔ اکبرآباد - بر اریکهٔ
سلطنت جلوس فرمود - ازانجا که خبر طغیان عثمان خان متواتر
از روي وقائع و اخبار و عرائض امرا رسیده بود - هم در روز جلوس
راجه مان سنگه را - خلعت فاخره با چارقب و شمشیر مرصع
و اسپ خاصه عطا فرموده - بنظامت صوبهٔ بنگاله امتیاز بخشید -
و وزیر خان بدیواني و تنقیح این صوبه مباهات اندوخت *
بعد رسیدن درین ملک - عثمان بدگوهر مبادرت بر مبارزت نمود -
و در یکدگر جنگها واقع شد * عثمان بچیرگي و خیرگي تمام سلوک
غالبانه مي نمود * چون ایام جنگ امتداد کشید و استیصال
افاغنه میسر نشد - لهذا در همان سال جلوس راجه مان سنگه را
ازین خدمت خلع نمودند - و قطب الدین خان کوکلتاش - بخلعت
و کمر مکلل و اسپ با زین مرصع - جیغهٔ افتخار بر تارک
اعتبار زد * نظامت راجه مان سنگه هشت ماه و چند روز بود *

نظامت قطب‌الدين خان *

چون قطب‌الدين كوكلتاش - نهم شهر صفر سنه ۱۰۱۵ - بخلعت نظامت صوبهٔ بنگاله و منصب پنجهزاري ذات و سوار و دو لک روپيه مدد خرج خان مذكور و سه لک روپيه مدد خرج كومكيان - سرمايهٔ افتخار اندوخت * بعد رخصت شدن از حضور والا درين ملک رسيده - هنوز چند ماه بيش نگذشته بود - كه از دست علي قلي بيگ استجلو - كه مخصوص بخطاب شيرافگن خان بود - كشته شد * و تفصيل اين اجمال آنكه - علي قلي بيگ استجلو سفرچي شاه اسمعيل پسر شاه طهماسپ صفوي بود * بعد فوت شاه اسمعيل - از راه قندهار به هندوستان آمده - در ملتان به عبدالرحيم خان خان‌خانان - كه متوجه فتح تهته و ملک سند بود - ملازمت نمود * خان‌خانان او را غائبانه در سلک بندگان پادشاهي منسلک ساخت - و او دران يورش مصدر ترددات نمايان و خدمات شايان گرديد * چون خان‌خانان مظفر و منصور ازان يورش مراجعت بحضور نمود - حسب‌الالتماس او بمنصب لائق سرفرازي يافت - و درهمان ايام صبيهٔ مرزا غياث[1] بيگ طهراني را - كه مسماة[2] مهرالنسا نام بود - نامزد او كردند *

---

(۱) در نسخه‌هاى قلمي عنايت بيگ - مگر در ديگر كتب تاريخ غياث بيگ *

(۲) لفظ مسماة اينجا بيكار - و بود بجاى داشت بيمحل *

و وقتي که حضرت عرش‌آشياني از اکبرآباد متوجه فتح دکن شدند - و شاهزادهٔ وليعهد باستيصال رانا[1] دستوري يافت * علي قلي بيگ بکومک شاهزاده متعين گشت - و آن جناب - التفات تمام بحال او مبذول فرموده - بخطاب شيرافگن خان اختصاص بخشيدند * و بعد جلوس بر اورنگ جهانباني - جاگير او در بردوان بصوبهٔ بنگاله عنايت فرمودهٔ او را بدان صوب رخصت کردند * بعد ازان - چون دنائت طبع و فتنه‌جوئي و بدخوئي او معروض حضور شد - لهذا قطب‌الدين خان را در وقت رخصت بنگاله اشارتي رفته بود که اگر او را بر جادهٔ صواب راسخ‌دم و ثابت‌قدم بيند فبها و الا نه[2] روانهٔ درگاه فلک‌اشتباه سازد - و اگر در آمدن تعلل نمايد بسزا رساند * چون قطب‌الدين خان به بنگاله رسيد - آخر از حرکات و سکنات و طرز معاش او بدگمان شد * هرچند حضور خود طلب نمود - عذرهاي نامسموعه[3] پيش آورده نيامد * قطب‌الدين‌خان حقيقت را بدرگاه والا عرضداشت نمود * فرمان صادر شد که بنوعي که در هنگام رخصت حکم شده بود - سزاي ناهنجاري در دامن روزگارش نهد * خان مذکور - بمجرد ورود فرمان - بلا توقف - جريده بر سبيل يلغار متوجه بردوان شد * شيرافگن خان - از دريافت خبر رسيدن خان موصوف - جريده

---

(۱) اى راناى اودي‌پور * (۲) نه بيکار * (۳) صفت بصيغهٔ مؤنث آورده برعايت موصوف - مگر آن جمع فارسي ست *

با دو کس جلودار باستقبال شتافت * و در وقت ملاقات - مردم قطب الدین خان هجوم آورده چون انگشتري دور او فرا گرفتند * او گفت این چه سلوک و کدام روش است * خان معزی الیه[1] - مردم را از هجوم مانع آمده - تنها همراهش شده - بسخن پرداخت * شیرافگن آیهٔ دغا از صفحهٔ حال مطالعه نمود * پیش ازان که از طرف ثاني حرکتی رو دهد - علاج واقعه قبل وقوع واجب دانسته - بچستی تمام شمشیري بر شکم قطب الدین خان زد - که روده و احشایش بیرون افتاد * خان مسطور - بهر دو دست شکم خود را گرفته - آواز[2] بر آورد که مگذارید که این حرامخوار بیرون رود * آئینه خان نام کشمیري - که از بندههاي عمدهٔ او[3] بود - اسپ را برانگیخته شمشیري بر فرقش زد * شیرافگن خان بهمان حال بیک ضرب کار او هم باتمام رسانید * درین وقت ملازمان قطب الدین خان - از اطراف هجوم آورده - بزخمهاي پیهم کارش ساختند * این شیرافگن خان همان است که زن او نورجهان - بیگم جهانگیر پادشاه - مشهور السنهٔ خاص و عام است * یکی از شعرا گوید -

نورجهـــان گرچه بصورت زن است

در صف مردان زن شیرافگن است *

---

(۱) در نسخههای قلمي معزالیه * (۲) در نسخههاي قلمي او را *

(۳) در نسخههاي قلمي بود او *

بعد کشته شدن قطب الدين خان نظامت صوبهٔ بنگاله به جهانگير قلي خان - که ناظم صوبهٔ بهار بود - تفويض گرديد - و اسلام خان بجاي او بحکومت صوبهٔ بهار اختصاص يافت *

نظامت جهانگير قلي خان *

در اواخر سنه ۱۰۱۵ - (که) سال دويم[1] از جلوس جهانگيري بود - جهانگير قلي خان - که ناظم صوبهٔ بهار بود - بحکومت بنگاله بلندپايگي يافت * و او لاله بيگ نام داشت - (و) از غلام زاده هاي ميرزا حکيم بود * بعد وفات ميرزا - بخدمت حضرت عرش‌آشياني پيوست - و آن حضرت بشاهزادهٔ بلنداقبال - نورالدين محمد جهانگير - مرحمت فرمودند * صاحب نعش قوي بود - و کارهاي عمده ازو متمشي ميگشت - و در امور مسلماني و حق‌پرستي رسوخ تمام داشت * بعد رسيدن در بنگاله - هنوز بضبط و ربط کما ينبغي نپرداخته بود که لشکر اجل بر سرش تاخت * حکومت او يک سال و چند ماه بود * چون خبر وفات او بحضور رسيد - اسلام خان - ولد شيخ بدرالدين فتحپوري - که نظامت صوبهٔ بهار داشت - بحکومت اين ديار امتياز يافت * و حکومت صوبهٔ بهار و پتنه به افضل خان - ولد شيخ ابوالفضل علامي - مقرر گرديد *

---

(۱) ديگر جا دوم نوشته *

حکومت نواب اسلام خان و کیفیت قتل عثمان خان *

چون - سال سیوم از جلوس - نظامت صوبهٔ بنگاله به اسلام خان تفویض یافت - در باب اطفاي نائرهٔ شورش و طغیان عثمان خان تاکید بلیغ شد * خان موصوف - بعد رسیدن در جهانگیرنگر - به تنظیم و تنسیق ممالک پرداخت * چون حسن انتظام و ربط و ضبط امور نظامت معروض حضور گردید - لهذا - سال چهارم از جلوس - بپاداش حسن خدمت - بعنایات منصب پنجهزاري ذات و سوار سر امتیاز باوج فلک سود * خان موصوف افواج گران - بسرکردگي شیخ کبیر و شجاعت خان - ترتیب نموده - باستیصال آن مایهٔ طغیان - یعني عثمان خان - بر گماشت - و دیگر امراي نامدار - مثل کور خان پسر قطب الدین خان کوکه - و افتخار خان - و سید آدم بارهه - و شیخ اچهه - و معتقد خان - و پسران معظم خان - وغیره بندههاي پادشاهي - بکومک مقرر گشتند * چون بحدود متعلقهٔ عثمان رسیدند - نخست میانجيِ سخندان(۱) بنا بر اصلاح مزاج نکبتامتزاج(۲) آن مایهٔ طغیان فرستاده * لآلیِ شاهوار نصائح ارجمند را گوشوارهٔ گوش دلش ساختند * ازانجا که آن بد سرشت در اصل جوهر ناقابل (بود) - و لیاقت شناخت این

(۱) در نسخههای قلمي سخن دانا * (۲) در نسخههای قلمي نکهت *

جوهر نداشت - قدر این شبچراغ ندانسته - خزف‌پاره‌هاي افکار لایعني را در کیسهٔ ادبار خود فراهم آورد - و در مقابل آن گوهر تابان شبهٔ مزخرفات خود را در چید - و فرستاده را بی[1] نیل مقصود رخصت مراجعت داد - و خود آمادهٔ قتل شده - سمند مبادرت (و) مبارزت را گرم‌مهمیز ساخته - بر کنار نالهٔ[2] پر از لاي و خلیش جنود ادبار آراست * چون خبر این جرأت و بي‌تمیزي او سامعه‌آشوب امراي جهانگیري شد - سال هفتم از جلوس - اواخر ماه ذیحجه سنه ۱۰۲۰ - بتسویهٔ صفوف اقبال پرداخته - قدم تهور در میدان جلادت و شجاعت افشردند * ازان طرف عثمان نیز - ترتیب افواج شقاوت‌امتزاج نموده - در عرصهٔ ادبار بمقابلهٔ اقبال صفوف قتال پیراست * بهادران رزمجو - از طرفین بمقابله و مجادله پرداخته - داد بسالت و شجاعت دادند * لمؤلفه -

صفوف از دو سو گشت چون رو برو
فتادند در یکدگر سو بسو *
ز توپ و تفنگ و سنان و ز تیر
شده گرم هنگامهٔ دار (و) گیر *
ز بس دود و از گرد تا آسمان
ممیز نمي شد زمین و زمان *

---

(۱) در نسخه‌های قلمي بی نیل در مقصود * (۲) در نسخه‌های قلمي بعد لفظ ناله حرف که نوشته *

شد از شور و غوغاي هردو سپاه
همه عرصهٔ حشر آن رزمـگاه *
روان هر طرف گوله و تير و بان
ز جنگ‌آوران کرد خالي جهان *
تن پهلـوانان طپان (۱) هر طرف
چو مرغان مذبوح در هر دو صف *

در عين گرمئ هنگامهٔ جنگ و بارش تير و تفنگ - عثمان - پردلي (۲) بکار برده - فيل مست جنگي پيشا پيش خود گرفته - بر فوج هراول حمله آورد * بهادران نبردآزما - پاي ثبات افشرده - دست باستعمال سيف و سنان کشاده - کارنامهٔ رستم و سام طي کردند * سيد آدم بارهه و شيخ اچهه - که سرداران فوج هراول بودند - داد مردي داده جان‌نثار شدند * درين وقت چپقلش از طرفين در صفوف رو داد * افتخار خان سردار صف برنغار (۳) - و کشور خان سردار فوج جرنغار (۴) - با جمعي کثير از نمکخواران - بساغر شهادت رحيق سقاهم ربهم شراباً طهورا پيمودند - و از مخالفان نيز جم غفيري بدار الجهنم شتافتند * عثمان چون ديد که چندين از سران و نامداران فوج پادشاهي سرشار جام شهادت شدند - و صفوف از مردان

---

(۱) صحيح تپان * (۲) در نسخه‌هاي قلمي بزدلي * (۳) در نسخه‌هاي قلمي بران غار - صفحه ۱۶۵ سطر ۱۳ نيز بنگرند * (۴) در نسخه‌هاي قلمي جرانغار - صفحه ۱۶۵ سطر ۱۲ نيزبنگرند *

کار خالي شد - بار ديگر بچه نام فيلي مست را پيش رو داشته - خود بر فيل عماري دار سوار شده - بذات خود بر فوج هراول تاخته - حملههاي پيهم نمود * ازين طرف شجاعت خان - با خويشان و برادران خود - بمقابله و مدافعه پرداخته - لوازم شجاعت و تهور بتقديم رسانيد (۱) * اکثري از خويشانش راوق شهادت نوشيدند - و بسياري زخمهاي چهره افروز برداشته دست از کار کشيدند * چون آن فيل به شجاعت خان رسيد - خان موصوف اسپ را جولان داده نيزه بر خرطوم فيل زد - و بچابکي تمام تيغ از کمر کشيده دو زخم متواتر بر مستکش فرود آورد - و چون برمتصل شد - جمدهر کشيده دو زخم ديگر رسانيد * فيل - از غايت مستي پرواي اين حربه ها نکرده - بغضب تمام پيش آمد - (و) راکب و مرکوب را زير کرد * آن شجاع - چستي کار برده - سبک از اسپ جدا شده - راست بايستاد * درين حالت جلودار خان مسطور شمشير دودستي بر دست فيل زد - و زخم کاري افتاد - چنانکه فيل بزانو درآمد * شجاعت خان - بمددگاري جلودار - فيلبانش را بزير انداخت - و بجمدهر زخم ديگر بر خرطوم فيل زد * فيل ازين زخم فريادکنان گريخت - و قدمي چند رفته بيفتاد * اسپ شجاعت خان صحيح و سالم برخاست - و خان مذکور برنشست * مقارن اين حال - فيلي ديگر بر علمدار تاخته معه علم زير کرد *

---

(۱) در نسخههاي قلمي رسانيدند *

شجاعت خان آواز داد که خبردار مردانه باش من زنده ام اینک رسیدم * جمعي که گرد پیش علمدار بودند پردل شده حربه‌های کاري انداخته - فیل را مجروح ساخته گریزانیدند - و علمدار را سوار ساختند * درین وقت که جنگ کوته یراق درمیان آمده - اکثري شهید و بقیة السیف جریح شده طاقت دست جنبانیدن نداشتند * اقبال پادشاهي بجلوه در آمد - گلولهٔ تفنگي بر پیشاني عثمان بدنهاد خورد - و او را بر عماري نگونسار ساخت * اگرچه دانست که جانبر نیست - با این هم لشکر را ترغیب جنگ میکرد * و چون آثار مغلوبیت از ناصیهٔ بخت خود مشاهده نمود - عنان ادبار منعطف ساخته - با رمق حشاشه به بنگاله رسید * و افواج منصور تا[1] لشکرگاه بتعاقب پرداخته عنان کشیدند * عثمان نیمي از شب گذشته بگذشت * ولي خان برادرش و ممریز خان پسرش - خیمه و لوازم حشم را همان جا گذاشته - لاش آن بدمعاش را برداشته - بمخیم خود شتافتند * شجاعت خان بدریافت این واقعه ارادهٔ تعاقب نمود - اما دولتخواهان - عذر کوفتگي و ماندگي لشکر و تجهیز و تکفین مقتولان و تیمار مجروحان در پیش آورده - دران روز مصلحت تعاقب ندادند * مقارن این حال - معتقد خان - که در آخر بخطاب لشکرخاني سرفراز گشته - و عبد السلام خان - پسر عبد المعظم خان - وغیره بنده‌هاي پادشاهي - با سه صد

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي با *

سوار و چهار صد بندوقچي تازه در رسيدند * شجاعت خان - اين مردم را همراه گرفته - بتعاقب آن گروه شقاوت‌پژوه پرداخت * ولي خان - قافيه بر خود تنگ ديده - پيغام كرد كه مايهٔ اين طغيان عثمان بود - نتيجهٔ كردار خود يافت - و ما همه تابع فرمانيم - اگر پيمان امان يابيم - سر بر آستان نهاده - فيلان عثمان را برسم پيشكش بگذرانيم * شجاعت خان و معتقد خان - دلداري نموده - عهود (و) مواثيق درميان آوردند * روز ديگر ولي خان و ممريز خان با جميع برادران و خويشان بملاقات شجاعت خان آمدند - و چهل و نه زنجير فيل پيشكش گذرانيدند * شجاعت خان و معتقد خان - آنها را همراه گرفته - مظفر و منصور در جهانگيرنگر به اسلام خان پيوستند (۱) * اسلام خان عرضداشت متضمن نويد اين فتح در اكبرآباد بحضور پادشاه ارسال داشت - شانزدهم شهر محرم سنه ۱۰۲۱ بحضور شاهنشاهي گذشته بمطالعه درآمد * و در جلدوي چنين خدمت نمايان بمنصب ششهزاري - و شجاعت خان باضافهٔ منصب و (خطاب) رستم‌زماني - سرفراز شدند - و سائر بندههاى پادشاهي - كه در استيصال عثمان خان مصدر ترددات نمايان شده بودند (۲) - هر يكي بمناصب ارجمند ممتاز شدند * طغيان عثمان خان هشت سال بود - و در سال هفتم از جلوس - مطابق سنه ۱۰۲۲ هجري - استيصال او بوقوع آمد * و سال

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي پيوست * (۲) در نسخه‌هاى قلمي بردٓ *

هشتم از جلوس - اسلام خان را با مردم مگ - که حیوان بصورت
انسان اند - جنگ درمیان آمد * جمعي از مردم مگ را - که در
قید آمده بودند - همراه پسر خود - هوشنگ خان - بحضور پادشاه
ارسال داشت * و در همان سال - که سنه ۱۰۲۲ هجري باشد -
در بنگاله داعی حق را لبیک اجابت گفت - و حکومت این
ملک به قاسم خان برادر او تفویض یافت *

نظامت قاسم خان *

چون حکومت بنگاله به قاسم خان - برادر اسلام خان - مقرر
گردید - پنج سال و چند ماه متکئ وسادهٔ نظامت بوده - چون
آشامیان - در حدود ممالک محروسه - سر بشورش برداشته - سید
ابابکر را از جمدهر (؟) دستگیر کرده بردند - و تدارک این معني
کما حقه از خان موصوف متعذر شد - لهذا خان مذکور معزول
شده - و ابراهیم خان فتح‌جنگ بانجام امور این ملک مقرر گشت *

نظامت ابراهیم خان و آمدن شاه‌جهان در بنگاله *

ابراهیم خان فتح‌جنگ در سنه ۱۰۲۷ - مطابق سال سیزدهم
جلوس والا - بحکومت صوبهٔ بنگاله و ولایت اوڈیسه سر بلند
گردید * و وي احمد بیگ خان - برادرزادهٔ خود را - حاکم اوڈیسه
نموده - خود در جهانگیرنگر طرح اقامت انداخت - (و) در رتق
و فتق امور ملکداري پرداخت * چون در زمان حکومت او واقعات
سترگ رو داد - لهذا اجمالاً بتفصیل آن مي پردازد * سال هفدهم

از جلوس سنه ۱۰۳۱ - بعرض پادشاه جهانگیر رسید که دارای ایران عزم انتزاع قلعهٔ قندهار دارد - بنا بران زین‌العابدین - بخشی احدیان - در برهانپور نزد شاهزاده شاه‌جهان فرمان باین مضمون رسانید که شاهزاده - بر جناح استعجال - با افواج و توپخانه و افیال - متوجه ملازمت حضور گردد * شاهزاده - از برهانپور نهضت فرموده - در ماندو رسیده - معروض داشت که موسم برسات نزدیک است - ایام بارش در قلعهٔ ماندو(۱) گذرانیده - متوجه درگاه خواهد شد * و پرگنهٔ دهولپور را بجاگیر خود التماس نمود - و دریا خان افغان را بحراست انجا تعین فرمود * چون پیش از وصول عرضداشت - در همان ایام - حضرت خدیو جهان صبیهٔ نورمحل را - که از شیرافگن داشت - برای شاهزاده شهریار خواستگاری فرموده بودند - و پرگنهٔ مذکور بالتماس نورمحل بجاگیر شهریار تنخواه شده - شریف الملک - ملازم شاهزاده شهریار - قلعهٔ دهولپور را بتصرف خود داشت * مقارن آن دریاخان رسیده خواست بر قلعه دست تصرف دراز کند - از طرفین نائرهٔ قتال اشتعال یافت * قضارا تیری بر حدقهٔ شریف الملک رسیده چشمش را از نور عاطل ساخت * وقوع این واقعه باعث برهمی مزاج بیگم شده - آتش فتنه بالا گرفت - و بتحریک بیگم خدمت قندهار به شهریار تعلق یافت * و میرزا

---

(۱) در نسخه‌های قلمی ما نده و گذرانیده - در سیر المتأخرین و منتخب اللباب قلعهٔ ماندو *

رستم[۱] صفوي بااتاليقئ شاهزاده و سپه سالارئ لشكر ممتاز گرديد * شاهجهان - از دريافت اشتعال آتش فساد - افضل خان - خلف ابو الفضل علامي - را - كه بعد عزل از صوبهٔ بهار بديوانئ شاهزاده امتياز يافته بود - معه عرضداشت روانهٔ حضور ساخت - تا بآبياري ملاطفت و مدارا هيجان غبار فتنه را تسكيني دهد - و آزرم و ادب از ميان نرود * ازانجا (كه) بيگم در مزاج پادشاه تصرف تمام داشت - او را راه سخن نداده بحصول مطالب رخصت مراجعت داد - و بمتصديان درگاه اعلى حكم[۲] شد كه محالات متعلقهٔ شاهجهان را - كه دز سركار حصار و ميان دواب واقع[۳] است - بجاگير شهريار تنخواه نمايند - و بشاهزادهٔ بلنداقبال فرمان شد كه صوبهٔ دكن و گجرات و مالوه بآن فرزند عنايت شد - ازين صوبجات در هر جا كه خواهند اقامت نموده بضبط آن حدود پردازند * و جمعي از بندهها را بجهت يورش قندهار طلب شده است - بر سبيل استعجال روانهٔ حضور نمايند * و غرهٔ خورداد سال هجدهم از جلوس والا سنه ۱۰۳۲ - آصف خان بصاحب صوبگي ممالك بنگاله و اوڙيسه دستوري يافت * چون صبيهٔ آصف خان در عقد ازدواج شاهجهان بود - بعضي مگس طينتان - آصف خان را بجانبداري

---

(۱) در منتخب اللباب همچنين مگر در نسخههاى قلمي اينجا نسيم صفوي و جائى ديگر رستم صفوي * صفحه ۲۰۵ سطر ۳ بنگرند *

(۲) در نسخههاي قلمي حاكم * (۳) در نسخههاى قلمي واقعه *

شاهجهان متهم داشته - بیگم را باین آوردند که مهابت خان را - که از قدیم با آصف خان خصومت دارد - و با شاهجهان بی اتفاق است - از کابل باید طلبید - و فرامین عالم‌مطاع و نشانهاي بیگم بطلب او صادر گردید * مهابت خان - از کابل رسیده - بسعادت ملازمت حضور سرمایهٔ افتخار اندوخت * و به شریف[1] - وکیل شاهزاده پرویز - حکم شد که بسرعت تمام شتافته - شاهزاده پرویز را با لشکر صوبهٔ بهار بحضور آرد * و چون بیگم از جدائی برادر اضطرار خاطر داشت - همان سال دویم ماه آذر حکم شد که آصف خان عطف عنان نموده بدرگاه رسد * القصه شاهجهان - از دریافت خبر مقدمات مذکور و بی التفاتي حضرت شاهنشاهي و نقار خاطر نورجهان بیگم - مقرر نمود که قاضي عبد العزیز - متوجه درگاه والا شده - مطالب ایشان را بعرض همایون رساند - و پیش از فراهم آمدن عساکر از اطراف و اقطار ممالک و رسیدن شاهزاده پرویز - خود بخدمت پدر بزرگوار شتابد - یحتمل که غبار فتنه فرو نشیند * فی الجمله قاضیء موصوف بر کنار آب لودیانه داخل لشکر فیروزي شد* ازانجا که خاطر همایون باغواي بیگم آشفتگي تمام داشت - قاضي را بار حضور نداده - به مهابت خان حکم شد که او را مقید دارد * درین نزدیکي شاهجهان هم - بافواج فراوان - بنواح اکبرآباد - در فتحپور مضرب خیام ساخت - و موکب

---

(۱) شاید که شریف خان باشد - صفحه ۲۰۴ سطر ۱۶ بنگرند *

اقبال پادشاهي از سرهند معاودت فرمود - و سائر امرا و منصبداران[1] - از محالات جاگير خودها آمده - بسعادت زمين‌بوس فائز شدند - و تا رسيدن بدارالخلافهٔ دهلي جمعيت موفور فراهم آمد * و هراولي فوج به عبدالله خان مقرر گشته - حکم شد که يک گروه پيشتر از اردوي معلی فرود آمده باشد * اما شاه‌جهان - مآل‌انديشي فرموده - بخود قرار داد که اگر باين جمعيت انبوه بمقابله شتابد - احتمال دارد که کار بجائي رسد که تدارک‌پذير نباشد - لهذا با خان‌خانان و بسياري از بنده‌ها - از راه راست عطف عنان نموده - بست کروه جانب جنوب شتافتند * و راجه بکرماجيت و داراب[2] خان پسر خان خانان را - با جمعي از بنده‌ها - بمقابلهٔ لشکر فيروزي گذاشتند - تا اگر فوجي - بتحريک بيگم - بتعاقب تعين شود - نامبرده‌ها سد راه آنها شوند - تا وقتي که فتنه اطفا پذيرد * و تاريخ بستم جمادي‌الاول سنه ۱۰۳۲ خبر معاودت شاهزاده شاه‌جهان معروض حضور گرديد * بيگم - بتحريک مهابت خان - آصف خان و خواجه ابوالحسن و عبدالله خان و لشکر خان و فدائي خان و نوازش خان وغيره (را) - با جمعيت بست و پنج هزار سوار - بمقابله برگماشت * و ازان طرف راجه بکرماجيت و داراب خان - ترتيب افواج نموده - در برابر

---

(۱) در نسخه‌هاى قلمي - امراى و منصبدار * (۲) در نسخه‌هاى قلمي داربخان - و پائين درابخان و دارابخان *

آمدند - و از طرفین بجنگ تیر و تفنگ اقدام نمودند * چون
عبدالله خان با شاهجهان یکدل بود - اقرار[1] داشت که - هرگاه
افواج باهم مقابل شوند - بوقت فرصت - خود را بخدمت
شاهزادهٔ والا تبار رسانم * درین وقت قابو یافته جلوریز بلشکر
شاهزاده پیوست * راجه بکرماجیت - که (بر) ارادهٔ عبدالله خان
مطلع بود - شادان و فرحان نزد داراب خان شتافت - تا نوید
آمدن او رساند * قضارا گلولهٔ تفنگ بر پیشانیِ راجه رسید -
فی‌الفور بیفتاد * ازین ممر سررشتهٔ انتظام افواج شاهزاده از هم
گسیخت * با آنکه مثل عبدالله خان سردار - بنای فوج هراول
پادشاهی را منهدم ساخته - بلشکر شاهزاده متفق شده بود - تا هم
داراب خان وغیره - سرداران لشکر - پای همت خود را برجای
داشتن نتوانستند * ازان طرف رفتن[2] عبدالله خان و ازین طرف
کشته شدن راجه بکرماجیت افواج را از نسق انداخت - و دست
و دل لشکریان از کار رفت * آخر روز افواج طرفین بجای خودها
رفته قرار گرفتند * الحاصل موکب شاهنشاهی از اکبرآباد بصوب
اجمیر نهضت فرمود - و شاهزاده شاهجهان بجانب ماندو رایت
مراجعت برافراشت * و بست و پنجم ماه مذکور شاهزاده
پرویز را با عساکر بیشمار بتعاقب شاهجهان رخصت نمودند *

---

(۱) بجای اقرار شاید که قرار باشد * (۲) در نسخه‌های قلمی
قبل لفظ رفتن و کشته شدن حرف از نوشته و آن مخل معنی *

عنان اختيار شاهزاده و نظم و نسق امور عساكر بصوابديد راي مهابت خان مفوض شد * چون شاهزاده پرويز - با عساكر نصرت مآثر - از كريوۀ چاندا عبور نموده - بولايت ماندو درآمد - شاهجهان - با جمعيت خود - از قلعه فرود آمدند - و رستم‌خان را با جمعي بمقابله فرستادند * بهاءالدين برقنداز - از مخصوصان رستم خان - كه در سلك بندگان منسلك بود - از مهابت خان عهود (و) مواثيق گرفته - در كمين فرصت نشست * وقتي كه افواج طرفين برابر هم صف‌آرا شدند - رستم‌خان - اسپ برانگيخته - خود را بلشكر پادشاهي ملحق ساخت * اين رستم خان بدسرشت را - شاهزادۀ والا قدر از منصب سه‌بستي (۱) بوالا پايۀ پنجهزاري و خطاب رستم‌خاني نواخته - بصوبه‌داري گجرات سرفراز فرموده بودند - و اعتماد كمال بر وي داشتند * درين وقت كه او را سالار سپاه ساخته بمقابلۀ شاهزادۀ پرويز تعين فرمودند - حقوق تربيت چندين ساله را بر طاق بيوفائي گذاشته - به مهابت خان پيوست * از وقوع اين حركت افواج شاهزاده يكقلم برهم خورد - و اعتماد از ميان برخاست * اكثري - جاده‌پيماي شوارع ناحق‌شناسي شده - رو بفرار آوردند * شاهجهان - از اطلاع اين حال - باقي مانده را پيش خود طلبيده - از آب نربدا عبور فرموده - كشتيها را بآن طرف كشيده - بيرم بيگ بخشي را

---

(۱) درنسخه‌هاي قلمي بشتي *

با جمعي بر کنار آب گذاشته - خود با خان خانان و عبدالله خان وغیره بصوب قلعهٔ اسیر و برهانپور شتافت * محمد تقي بخشي نوشتهٔ خان‌خانان را - که نهاني نزد مهابت خان فرستاده بود - گرفته - بخدمت شاهزاده شاه‌جهان آورد * در عنوان مکتوب این بیت نوشته بود -

صد کس بنظر نگاه میدارندم -
ورنه بپریدمي(۱) ز بي‌آرامي *

شاهزاده او را - با داراب خان پسرش - از خانه طلب داشته - آن نامه را در خلوت بوي بنمود - و وي جواب معقول نیارست(۲) داد - لهذا او را با فرزندانش - متصل دولتخانه - نظربند نگاه داشتند - و فال بد مضمون بیت راست آمد * مهابت خان - پنهاني نوشته‌ها فرستاده - خان‌خانان را بسخنان مردم‌فریب از راه برد * و خان‌خانان - بطریق مشورت - بخدمت شاه‌جهان التماس نمود که چون زمانه بناسازي‌ست - اگر چندي بمقتضاي آنکه -

زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز -

طرح صلح اندازند - قرین مصلحت و موجب رفاهیت بنده‌هاي خدا خواهد بود * شاه‌جهان - اطفاي آتش فتنه را فوز عظیم پنداشته - خان‌خانان را در خلوت برده - اول بسوگند مصحف

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي پرندمي * (۲) در نسخه‌هاي قلمي نیاراست *

خاطر خود را از طرف او مطمئن ساختند - و او - دست
بمصحف برده - بغلاظ و شداد سوگند خورد که هرگز ازان جناب
روي اخلاص نتابد - و طريق بيوفائي نه پيمايد - و در انچه
قرين صلاح و خيرخواهي طرفين باشد كوشد * شاه‌جهان - پس
از دلجمعي خود - خان‌خانان را رخصت فرموده - داراب خان
را - با فرزندان او - در خدمت خود نگاه داشتند * و مقرر شد
که مشاراليه - اين طرف آب متوقف شده - بمراسلات ترتيب
مقدمات صلح نمايد * و چون خبر صلح و رخصت خان‌خانان
انتشار يافت - مردماني - كه بر كنار آب تعين بودند - لوازم
حزم و احتياط را گذاشته - سررشتهٔ استحكام گذرهاي آب را از دست
دادند * شبي در حالتي كه ايشان در گران خواب غفلت بودند -
جماعتي از جوانان كارگذار - اسپان بآب در زده - مردانه عبور
نمودند * شورش عظيم برخاست - مردم از هول دست و پا
گم كردند * بيرم بيگ دست مدافعه كوتاه ديده پاي همت
نتوانست افشرد - و تا خود را جمع كند - مردم بسياري از آب
گذشته بودند * خان‌خانان - حرف سوگند را از لوح خاطر
زدوده - نامهٔ وفا درنورديد - و توسن بيوفائي را گرم مهميز نموده -
به مهابت خان پيوست * بيرم بيگ منفعل و خجل خود را
بخدمت شاهزادهٔ عالي‌قدر رسانيده * شاهزاده - از دريافت بيوفائي
خان‌خانان و عبور لشكر پادشاهي از آب نربدا - توقف در برهانپور

قرين مصلحت ندانسته - در عين شدت برشکال و طغيان آب از درياي تبتي عبور فرموده - از راه ولايت قطب‌الملک بصوب اوديسه رايت نهضت افراشت *

ذکر رسيدن موکب شاهجهاني در بنگاله و کشته شدن ابراهيم خان فتح‌جنگ *

چون موکب شاهجهاني در ولايت اوديسه رسيد - احمد بيگ خان - برادرزادهٔ ابراهيم خان ناظم بنگاله - که از قبل عم خود نيابت اوديسه داشت - دران آوان بر سر زميندارن نواح رفته بود * بيک ناگاه خبر تشريف‌آوري شاهزاده دريافته - نقد همت درباخت - و دست ازان مهم باز داشته - بموضع پپلي - که جاي حاکم‌نشين آن صوبه بوده است - مراجعت نموده - نقد و جنس اشياي خود را همراه گرفته به کتک - که از پپلي دوازده کروه سمت بنگاله واقع است - رفت - و دران جا نيز مجال اقامت نديده - به بردوان نزد صالح بيگ - برادرزادهٔ جعفر بيگ - رفته کيفيت واقعه ظاهر ساخت * صالح بيگ تصديق رفتن رايات منصور شاهزادهٔ نميکرد * درين وقت نوشتهٔ عبدالله خان بطور استمالت بنام صالح بيگ رسيد * او مستمال نشده قلعهٔ بردوان را مستحکم نموده متحصن گشت * و چون بردوان مضرب خيام فلک‌احتشام شد - عبدالله خان بمحاصره پرداخته قافيه بر وي تنگ ساخت * چون کار بدشواري

کشید - و ابواب کومک مسدود یافت - لاعلاج عبدالله خان را دید * خان موصوف فوطه در گردنش انداخته بحضور اقدس آورد * چون این خار از راه برداشته شد - رایات دولت‌آیات بطرف راجمحل ارتفاع یافت * و چون این خبر به ابراهیم خان فتح‌جنگ - که ناظم صوبهٔ بنگاله بود - رسید - بدریای حیرت فرورفت * با آنکه افواج کومکی او در سرحد مگ و دیگر امکنه متفرق بودند - در اکبرنگر عرف راج‌محل پای همت افشرده - باستحکام حصار و فراهم آوردن سپاه و ترتیب لشکر و اسباب رزم پرداخت * درین حین نشان شاهزاده بنام او صدور یافت - مضمون آنکه بحسب تقدیر انچه شدنی بود از قوه بفعل آمد - اکنون (١) که از عساکر فیروزی باین طرف شد - اگرچه در نظر همت ما وسعت این ملک (از) جولانگاه نگاهی بیش نیست - و مطلب ازین عالیتر است - لیکن چون این سرزمین پیش ما افتاده سرسری هم نمیتوان گذاشت - اگر او ارادهٔ رفتن بدرگاه پادشاهی داشته باشد - دست تعرض از جان و مال و ناموس او کشیده - می فرمائیم که بخاطر جمع روانهٔ دهلی شود - و اگر توقف درین ملک مصلحت داند - ازین ملک بهرجا که پسند نماید اختیار نموده آسوده و مرفه‌الحال نشسته باشد * ابراهیم خان درجواب نوشت که

---

(١) عبارت اینجا بی ربط - شاید که چنان باشد - اکنون که عساکر فیروزی مآثر باین طرف متوجه شد *

بندگان حضرت این ملک را به پیر غلام خود سپرده‌اند - بسر سن
است و این ملک - تا جان دارم مي‌کوشم - خوبیهاي عمر گذشته
معلوم - از حیات مجهول الکمیت چه مانده است - اکنون سواي
این آرزوئي ندارم که حقوق تربیت ادا نموده - در راه وفا جان نثار
شده - بسعادت شهادت فائز شوم * القصه ابراهیم خان اول
خواست که در قلعهٔ اکبرنگر متحصن شود - اما چون قلعهٔ کلان
بود - و آن قدر جمعیت - که از هرطرف محافظت چنانچه
باید توان نمود - با خود نداشت - لهذا در مقبرهٔ پسرش -
که حصار مختصر داشت - تحصن جست * درین حال جمعي
از بنده‌ها - که متعینهٔ (۱) تهانجات بودند - آمده حصار مقبره را
محاصره نمودند - و از درون و بیرون آتش تیر و تفنگ مشتعل
گشت * درین وقت احمد بیگ خان هم رسیده داخل حصار
شده - از آمدن او دلهاي محصوران (را) في‌الجمله تقویتي
پدید آمد * چون اهل و عیال اکثري دران طرف آب بودند -
عبدالله خان و دریا خان افغان خواستند که از آب گذشته بدان
طرف لشکرآرا شوند * ابراهیم خان از دریافت این معني مضطر
شده - احمد خان را همراه گرفته - سراسیمه بدان سو شتافت -
و دیگر مردم را بحراست حصار مقبره گذاشت - و کشتیهاي
جنگي پیشتر از خود گسیل کرد تا سر راه بران فوج گرفته نگذارد که

---

(۱) بجاي متعین *

از آب گذرانیده شود - اما پیش از رسیدن کشتیها دریا خان از دریا گذشته بود * ابراهیم خان - بعد وقوف این معني - احمد بیگ را - از آب گذرانیده - بر سر دریا خان فرستاد * چون مقابل هم شدند - بر کنار آب بین‌الفریقین جنگ صعب رو داد - و جمعي کثیر از همراهیان احمد بیگ مقتول شدند * احمد بیگ - مجال توقف و تاب مقاومت ندیده - مراجعت نمود * ابراهیم‌خان (و) جمعي از جوانان خوش اسپه بر جناح استعجال بدو رسیدند * دریا خان - از دریافت این خبر - کروهي چند پس نشست - و عبدالله خان بهادر فیروزجنگ نیز - چند کروه بالا رفته - برهنموني زمینداران از آب گذشته - به دریا خان پیوست * بالاتفاق در زمیني - که یک طرف بدریا متصل و جانب دیگر جنگل عظیم بود - پاي همت افشرده - نبرد آراستند * ابراهیم‌خان - از آب گنگ عبره نموده - متوجه میدان کارزار گشت * سید نورالله را - که از منصبداران بود - با هشت صد سوار هراول و احمد بیگ خان را با هفت صد سوار طرح ساخت - و خود با هزاران سوار و پیاده در غول پاي ثبات استوار کرد - و بعد مقابلهٔ فئتین جنگ عظیم واقع شد * نورالله - تاب اقامت نیاورده - از جاي خود متحرک شد - و جنگ به احمد خان رسید * وي - مردانه پا بجنگ قائم نموده - زخمهاي کاري برداشت * ابراهیم خان - از مشاهدهٔ این حال صبر نکرده -

جلوريز تاخت * درين تاختن سررشتهٔ افواج از انتظام رفت * اكثري از رفقاي او عار فرار اختيار نمودند - و ابراهيم خان با معدودي چند پاي غيرت در ميدان افشرد * هرچند مردم جلو او را گرفته خواستند ازان ورطهٔ هلاک بيرون کشند - قبول نه نموده گفت وقت من مقتضيِ اين کار نيست - چه بهتر ازين که جان‌نثار شده در زمرهٔ نمک‌حلالان شمرده شوم * مقارن اين حال - مردم از اطراف هجوم آورده بزخمهاي جان‌ستان کارش تمام ساختند - و فتح نصيب اولياي دولت شاهزادهٔ جوان‌بخت شد * و جمعي - که در حصار مقبره تحصن داشتند - از دريافت اين واقعه - مضمحل شدند * درين هنگام - نقبي را - که از بندههاي (؟) شاهزاده بپاي حصار رسيده بود - آتش دادند - و جوانان پيکارپژوه گرم گير از اطراف و جوانب دويده بحصار درآمدند * درين حمله عابد خان ديوان و مير تقي بخشي و جماعتي ديگر از مردم روشناس بزخم تير[1] و تفنگ جان‌نثار شدند - و حصار نيز مفتوح شد * مردم قلعه اکثري سر و پا برهنه گريختند - و گروهي - که گرفتاريِ[2] عيال ربقهٔ رقبهٔ شان بود - آمده ملازمت کردند * چون عيال و اطفال و امتعه و اموال

---

(۱) همچنين در ديگر جاها - صفحه ۱۷۷ سطر ۷ و صفحه ۲۱۵ سطر ۱۲ بنگرند - غالبًا تيرِ تفنگ باشد چه تير تفنگ بمعنيِ غلولهٔ تفنگ باشد *

(۲) در نسخه‌هاي قلمي گرفتار *

ابراهیم خان در جهانگیرنگر بود - موکب شاه‌جهان از راه دریا بدان طرف عازم شد * احمد بیگ خان - برادرزادهٔ ابراهیم خان - که پیشتر بدان‌جا رسیده بود - جز اطاعت چارهٔ ندیده - بوسیلهٔ مقربان درگاه ملازمت نمود * و وکلاي سرکار بضبط اموال ابراهیم خان مامور شدند * سواي امتعه و اقمشه و فیل و عود و عنبر وغیره نفائس - چهل لک روپیه نقد بضبط درآمد * شاهزادهٔ بلنداقبال داراب خان پسر خان خانان را - که تا حال مقید بود - از قید برآورده - سوگند گرفته - حکومت بنگاله باو تفویض کردند * و زن او را با یک دختر و یک پسر - شهنواز خان - همراه گرفتند * و راجه بهیم پسر راجه کرن را با فوج گران برسم منقلا بصوب پتنه گسیل کردند * متعاقب - خود با عبدالله‌خان و دیگر بندها رایت عزیمت افراشتند * چون صوبهٔ پتنه در تیول شاهزاده پرویز مقرر بود - مخلص خان دیوان خود را بحکومت آن ملک مقرر داشته - الله یار خان - پسر افتخار خان - و شیرخان افغان را بفوجداري انجا گذاشته بودند * بمجرد رسیدن راجه بهیم - پاي همت آنها متزلزل شده از جا رفت - و آن قدر قوت در دل نیافتند که حصار پتنه را مستحکم نموده - تا رسیدن کومک - متحصن شوند * از پتنه برآمده بجانب الهآباد شتافتند * راجه بهیم - بي تحریک سیف و سنان - بشهر درآمده - صوبهٔ بهار را متصرف شد * و متعاقب - شاهزادهٔ جهان‌ستان رونق‌بخش - و جاگیرداران

آن صوب بشرف ملازمت مشرف - گشتند * سيد مبارک -
که قلعه‌داري رهتاس بذمهٔ او مقرر بود - قلعه را بزميندار سپرده -
بشرف استلام عتبهٔ سنيهٔ شاهزاده شتافت * شاهزاده - عبدالله
خان را با فوجي بسمت صوبهٔ الهآباد - و دريا خان را با جمعي
بطرف صوبهٔ اوده - تعين فرمودند - و بعد چندي - بيرم بيگ را
بحکومت صوبهٔ بهار گذاشته - خود نيز رايات عزيمت بآن طرف
افراشتند * و پيش ازان که عبدالله خان از گذر چوسا[1] عبور
نمايد - جهانگير قلي خان - پسر خان اعظم کوکه[2] - که بخدمت
جونپور اختصاص داشت - هراسان شده - جاي خود گذاشته - نزد
مرزا رستم به الهآباد رفت - و عبدالله - جلوريز - در قصبهٔ جهوسي -
که آن روي گنگ مقابل الهآباد واقع است - رسيده - معسکرآرا
گرديد * و چون کشتيهاي کلان از بنگاله همراه رفته بود - بضرب توپ و
تفنگ از آب عبره نموده - در معمورهٔ الهآباد لشکرگاه ساخت - و
موکب اقبال شاهزاده شاهجهان در جونپور نزول اجلال فرمود *

جنگ نمودن شاهجهان با عساکر پادشاهي و رفتن بسمت دکن *

چون خبر عزيمت شاهجهان بصوب بنگاله و اوديسه بعرض

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اينجا جوسه و پيشتر چوسا نوشته - صفحه ۱۴۶ سطر ۳ بنگرند * (۲) در نسخه‌هاي قلمي کوکا *

شاهنشاهي رسيد - به شاهزادهٔ پرويز و مهابت خان - كه در دكن بودند - فرمان رفت كه ازان جا - بر جناح استعجال - متوجه صوبهٔ الهٰ‌آباد و بهار شوند - تا اگر ناظم بنگاله سد راه موكب شاه‌جهاني نتواند شد - ايشان با عساكر نصرت‌مآثر بمقابله پردازند * و مقارن اين حال - خبر كشته شدن نواب ابراهيم خان فتح‌جنگ ناظم بنگاله سامعه‌آشوب شد - لهذا مكرر فرامين بتاكيد تمام اصدار يافت * شاهزادهٔ پرويز - با مهابت خان و ديگر امرا - بصوب بنگاله و بهار عنان معاودت منعطف ساختند * چون سران لشكر شاه‌جهان - كشتيها را بجانب خود كشيده - گذرهاي آب گنگ را مستحكم و مضبوط نموده بودند - ازين ممر چندي متوقف شده (۱) - به تردد تمام موازي سي منزل كشتي از زميندارن بدست آورده - براهنموني آنها گذري براي عبور اختيار نموده - از آب عبره كردند * روزي چند طرفين بمقابلهٔ همديگر صف‌آرا شدند * چون عساكر پادشاهي قريب چهل هزار (بود) و لشكر شاه‌جهان از ده هزار زياده نبود - لهذا دولتخواهان شاه‌جهان مصلحت در صف جنگ (۲) نمي‌ديدند * راجه بهيم - پسر رانا كرن - بر خلاف ديگر خيرخواهان پاي جهالت افشرده - بطور راجپوتان بمبالغه و اغراق تمام - اصرار و استبداد نمود كه بدون جنگ صف رفاقت من متصور نيست * ناگزير شاهزادهٔ والاجاه - پاس

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي شد * (۲) شايد كه جنگ صف باشد چنانكه پائين نوشته * در منتخب اللباب نيز جنگ صف *

خاطر او را اهم دانسته - با وجود قلت سپاه - قرار بجنگ صف داد * از طرفین - ترتیب صف نموده - پا بجنگ قائم نمودند * لمؤلفه -

ز طرفین افواج بستند صف -
همه خنجر و تیر و نیزه بکف *
بمیدان فشردند پاي قتال -
شده آتش حرب در اشتعال *
نخست از دو سو توپ بندوق (۱) بان
شده بر سر فوج آتش فشان *
ز دود ارابه ازان دو سپاه
تو گفتي که برخاست ابر سیاه *
همه گوله باران برنگ تگرگ (۲) -
نمودار گردید طوفان مرگ *
سر و دست (و) پهلو و پاي سران
بروي هوا بود هر سو پران *
ز خون هر طرف گشت نهري روان -
چو ماهي تن پهلوانان طپان *
بهر سو روان تیر خاراشکاف -
بهر تن که بنشست بگذشت صاف *

---

(۱) واو عطف ننوشته * (۲) درنسخه‌هاي قلمي ترنگ و آن سهو کاتب باشد *

ز تيغ و سنان سينه‌ها چاک چاک -
تن پهلـوانان فتاده بخاک *
ولی فوج شاهي بسان نجوم
بر افواج شهزاده کرده هجوم *
گرفتند گردش دران داوري -
چو بر گرد انگشت انگشتري *
ز افواج شاه جهان راجه بهيم -
بفن شجاعت بسی مستقيم -
بدين گونه اين چيرگيها چو ديد -
نيـاورد در دل هراسی پديد *
تن چنـد زان قوم همراه او[1]
رها کرد بر فوج اعدا جلـو *
برانگيخت اسپی چو شيری بجنگ -
برآهيخت تيغی برنگ نهنگ *
بيک حمله مردانه صفها دريد -
بچستي بقُول مخالف رسيد *
کسی کو شدش سد ره زان سپاه
سرش را برانداخت بر خاک راه *
وليکـن جوانـان جنگ آزمـا

(۱) قافيهٔ آو با جلو صحيح نباشد *

چو دیدند که (۱) ناگه آمـــد بلا -
ز هر جانب اسپان برانگیختند -
بران پیلتن پهلوان ریختنـــد *
تنش را بشمشیر کردند چاک -
ز مرکب بر انداختندش بخاک *
دگر از سران سپـــاه و خـــدم
نیارست بر یاریش زد قـــدم *

گوله‌اندازان - از معائنهٔ این حال - توپها را گذاشته پس‌پا شدند - و توپخانه بدست مردم پادشاهي افتاد * دریا خان وغیره افغانان و دیگر سرداران سپاه جنگ ناکرده - پا بگریز نهادند * افواج پادشاهي - از اطراف و جوانب چون حلقهٔ پرکار سر بهم آورده - شاهزاده را چون نقطه درمیان گرفتند * سواي فیلان نشان و طوغ و قورچیان خاصه - (که) پس پشت شاهزاده بودند - و عبد الله خان - که بجانب دست راست باندک فاصله ایستاده بود - احدي نماند * درین وقت تیري باسپ سواريِ خاصهٔ شاهزاده رسید * عبد الله‌خان چون دانست که شاهزادهٔ عالي‌قدر از میدان عنان‌تاب نخواهد شد - جلو گرفته - بالحاح و اقتراح تمام از میدان (۲) برآورده - اسپ سواريِ خود را پیش کشید - (و) بالتماس بسیار سوار ساخت * بالجمله از رزمگاه تا رهتاس عنان منازعت باز

---

(۱) باعلان هاي مختفي * (۲) در نسخه‌هاي قلمي زمینداران *

نکشیدند * چون در همان ایام شاهزاده مرادبخش قدم بعالم شهود نهاده بود - و کوچهاي طولاني متعذر مي‌نمود - لهذا ایشان را در ظل حمایت ایزد منان سپرده - خدمت پرست خان را - با چندي از بنده‌هاي معتمد - بخدمت ایشان مقرر داشته - خود - با دیگر شاهزاده‌ها و پرستاران حرم دولت - با کمال آهستگي و وقار بسمت پتنه و بهار علم نهضت افراشتند * درین وقت - عرائض دنیاداران دکن - علی الخصوص ملک عنبر حبشي - متضمن بر التماس توجه بدان صوب مکرر رسید * و شاهزاده - بعد[1] از انعطاف عنان - داراب خان پسر خان خانان را - که سوگندها داده بحکومت و حراست صوبهٔ بنگاله سرفراز کرده بودند - طلب فرمودند - که در کوچ خود را بملازمت رساند * داراب خان - از ناراستي و درشت[2] خوئي - صورت این معني از خیال دیگر بخاطر آورده - عرضداشت نمود که زمینداران - از هر طرف محاصره نموده - طرق مسدود نموده اند - ازین ممر برآمدن متعسر[3] دانسته از خدمت والا متعذرام * شاهزاده از آمدن او مایوس شده - و جماعتي - که مصدر تردداّت[4] توانند[5] شد - نیز در رکاب نمانده بود - لاعلاج - با خاطر

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بعد ازان عطاف * (۲) شاید که زشت‌خوئي باشد * (۳) در نسخه‌هاي قلمي متغیر - همچنین جائي دیگر - صفحه ۱۰۷ سطر ۱۱ بنگرند * (۴) بجاي تردداّت در نسخه‌هاي قلمي بر دولت * (۵) در نسخه‌هاي قلمي توانند *

پرآشوب - بآشفتگي تمام - پسر داراب خان را حوالهٔ عبد الله خان فرموده - به اکبرنگر شتافتند - و کارخانجات بیوتات را - که دران جا گذاشته بودند - همراه گرفته - از همان راه که از دکن آمده بودند علم مراجعت افراشتند * عبد الله خان - از دریافت بی ادائي و بدطینتي داراب خان - پسر جوان او را مقتول ساخته - آبله هاي دل شکست * هرچند که شاهزاده نشان فرستاده از قتل او مانع شده بود - اما مؤثر نیفتاد * و چون خبر نهضت شاهجهان از بنگاله بصوب دکن بعرض پادشاه رسید - فرمان شد که شاهزاده پرویز که بتعاقب شاهجهان به بنگاله رفته است - مخلص خان - بر سبیل استعجال - نزد شاهزادهٔ مذکور رفته - سزاولي نموده - ایشان را با امراي عظام روانهٔ دکن نماید * لهذا شاهزاده پرویز - صوبهٔ بنگاله را بجاگیر نواب (مهابت) خان و پسرش خانه زاد خان تنخواه داده - عنان معاودت بصوب دکن معطوف داشتند *

مقرر شدن صوبهٔ بنگاله درجاگیر نواب مهابت خان و پسر او *

چون صوبهٔ بنگاله بجاگیر نواب مهابت خان و پسرش خانه زاد خان مقرر شد - از خدمت شاهزاده مرخص شده - به بنگاله شتافت - و احکام بنام زمینداران آن ملک صادر شد که دست تعرض از داراب خان کوتاه داشته - او را روانه بملازمت سازند * داراب خان بي مانعي آمده با مهابت خان

ملازمت نمود * اما چون خبر آمدن او نزد خان موصوف بعرض حضرت شاهنشاهي رسيد - فرمان جهان‌مطاع بنام مهابت خان بدین مضمون عز اصدار یافت که در زنده گذاشتن آن بدفرجام چه مصلحت بخاطر آورده - مي‌باید که - بمجرد اطلاع بر مضمون فرمان - سر آن سرگردان تیه بطالت و ضلالت را روانهٔ حضور پرنور سازد * و خان معزي‌الیه (۱) - حکم والا را کاربند شده - سرش بریده بدرگاه جهان‌پناه ارسال داشت * و چون مهابت‌خان فیلاني - که در صوبهٔ بنگاله وغیره بدست آورده بود - بدرگاه آسمان‌جاه ارسال نداشت (۲) - و نیز مبالغ خطیر از مطالبات سرکار بذمهٔ او مي‌برآمد - لهذا فرمان شد که عرب دست غیب - نزد خان مشارالیه رفته - فیلان را باز یافت نموده - بحضور والا شتابد - و بگوید که اگر او را حسابي خرد پسند باشد - بدرگاه والا حاضر شده - مطالبه را بدیوانیان عظام مفروغ سازد * مهابت خان نخست فیلان را روانهٔ بارگاه عالم‌پناه ساخت - پس ازان - پسر خود خانه‌زاد خان را بصوبه‌داري این ممالک بنگاله مقرر داشته - خود - با جمعیت چهار پنج هزار راجپوت خونخوار یکرنگ - عازم استلام عتبهٔ سنیهٔ حضور گردید * و پیش‌نهاد خاطرش اینکه اگر حرف بر ناموس و مال و جان او آید - هرگاه کار بجان و کارد باستخوان رسد -

---

(۱) در نسخه‌های قلمي معزالیه ـ صفحه ۱۷۳ سطر ۳ بنگرند * (۲) در نسخه هاي قلمي داشت *

حتی‌الامکان پاس عزت ناموس خود داشته - با اهل و عیال نثار شود * و چون خبر رسیدن او معروض حضرت اقدس گردید - اول حکم شد که تا او مطالب سرکار پادشاهي را بدیوانیان اعلی مفروغ نسازد - و مدعیان خود را بر طبق عدالت راضي نه نماید - راه کورنش و ملازمت مسدود است * بعد ازان برخوردار - پسر خواجه نقشبندي[1] را - که بحکم شاهنشاهي خان مذکور دختر خود را با وي منسوب کرده بود - بحضور طلب فرموده - بخواري و بیعزتي تمام تازیانه‌ها زده دست و گردن بسته - سربرهنه بزندان سپردند * مهابت خان هنگام صبح با جمعیت خود سوار شده - مراتب عبودیت و بندگي را ترک کرده - گستاخانه و بي‌باکانه - دروازهٔ گلاب‌بازي را درهم شکسته - با چهار پانصد راجپوت بدرون رفته - مراسم کورنش و زمین‌بوس بتقدیم رسانیده - بلباس سیر و شکار - سمت منزل خود مراجعت نمود * القصه چون موکب شاهنشاهي بصوب تهتهه رفته بود - به مهابت خان حکم شد که عزیمت بسمت تهتهه نماید * و در همان ایام شاهزاده پرویز وفات یافت * اما چون شریف خان - در قلعهٔ تهتهه متحصن گشته - باستحکام پرداخت - بندگان شاه‌جهاني عازم سمت دکن شدند * مهابت خان - بعد رسیدن انجا - مکرر عرائض بخدمت شاه‌جهان فرستاده - اظهار رسوخ عقیدت نمود - و ازان طرف

(۱) در سیرالمتأخرین خواجه عمر نقشبندي *

مستمال شده - بخدمت شاهزادهٔ عالي‌قدر شرف‌اندوز گشت - لهذا صوبهٔ بنگاله - از تغیر خانه‌زاد خان پسر مهابت خان - به مکرم خان ولد معظم خان مقرر گردید - و ولایت پتنه به میرزا رستم صفوي تفویض شد * گویند روزي که سند نظامت بنگاله - از تغیر خانه‌زاد خان - بنام نواب مکرم خان در شاه‌جهان‌آباد نوشته شد - شاه نعمت‌الله فیروزپوري قصیدهٔ در مدح خانه‌زاد خان نوشته فرستاد - و در قصیده یک بیت - که مشعر بر معزولیٔ او بود - داخل کرد - و آن این است -

من در هوایت اي گل خندان چو عندلیب -

سرو تو نوبهار و تماشاي دیگران *

خانه‌زاد خان چون آن بیت مطالعه کرد - بر تغیري خود مطلع شده - فکر روانگیٔ خود نمود - و بعد یک ماه فرمان تغیري باو رسید *

نظامت نواب مکرم خان *

در سال بست و یکم از جلوس - مطابق سنه ۱۰۳۵ - مکرم خان بنظامت صوبهٔ بنگاله فرق عزت برافراخت * چند ماه بیش نگذشته بود - که بحسب اتفاق - فرمان پادشاهي بنام او شرف صدور فرمود * خان موصوف بسوارئ کشتي باستقبال فرمان شتافت * چون وقت نماز عصر نزدیک شد - بملازمان فرمود که کشتي را برکنار کشند - تا نماز گذارده متوجه مطلب شود *

ملازمان خواستند که سر کشتي گردانيده بساحل آرند * مقارن اين حال - بادي تند وزيد - سر کشتي بجانب ديگر بگرديد * طوفان تند و تلاطم امواج کشتي را غرق ساخت * مکرم خان - با رفقا و مصاحبان خود - آشناي درياي فنا گشت - و احدي ازان گرداب هلاک سر بساحل نجات نکشيد *

نظامت نواب فدائی خان *

چون سانحهٔ غرق شدن مکرم خان بعرض والا رسيد - سال بست و دويم از جلوس - سنه ۱۰۳۶ هجري - نواب فدائي خان بحکومت صوبهٔ بنگاله جيغهٔ مباهات بر کلاه افتخار زد * و چون دران ايام سواي اقمشهٔ نفيسهٔ اين ملک و فيل و عود و عنبر وغيره تحف و هدايا - زر نقد ارسال حضور نميشد - درين وقت - برخلاف سابق - مقرر گشت که هرسال پنج لک روپيه پيشکش حضور و پنج لک روپيه بصيغهٔ پيشکش نورجهان بيگم - که مجموعه[1] ده لک روپيه باشد - داخل خزانهٔ عامره ميکرده باشند * چون - بست و هفتم صفر سنه ۱۰۳۷ هجري - پادشاه نورالدين محمد جهانگير - در هنگام مراجعت از کشمير - در قصبهٔ راجور[2] رحلت سفر آخرت نمود - و ابوالمظفر شهاب‌الدين شاهجهان - که دران زمان در حدود دکن بود - خروج نموده - بحسن تدبير

---

(۱) بجاي مجموع * (۲) در سيرالمتأخرين راجوري *

آصف جاه آصف خان - بعد قلع و قمع برادران - بر تخت سلطنت دهلي جلوس فرمود * صوبهٔ بنگاله از تغير فدائي خان به قاسم خان مفوض گشت *

نظامت نواب قاسم خان *

چون قاسم خان - بخدمت نظامت صوبهٔ بنگاله - گل افتخار و اعزاز را زيب دستار عزت و مفاخرت (ساخت) - بدستور ناظمان ماضيه - بنظم و نسق امور نظامت پرداخته - در تنبيه و اخراج فسدهٔ مساعئ جميله بتقديم رسانيد * سال ششم از جلوس شاهجهان - بر فرقهٔ نصاري و پرتگيس - كه در بندر هوگلي مسلط شده بودند - فوجكشي نموده - بعد جنگ فتحياب گرديد * در جلدوي اين فتح مورد تحسين و عنايات شاهنشاهي شد * اما در همان زودي داعئ حق را لبيک اجابت گفت *

نظامت نواب اعظم خان *

بعد ازان نواب اعظم‌خان بخلعت نظامت صوبهٔ بنگاله ذخيرهٔ مباهات اندوخت * و او از عهدهٔ ملكداري كما حقه نتوانست بر آمد - و نظم و نسق ملک برهم خورد - تا آنكه آشاميان - سر بشورش برداشته - اكثر محالات و پرگنات متعلقهٔ ممالک محروسه را تاخت و تاراج نمودند - و عبد السلام را - كه با جمعيت هزار

سوار و پيادهٔ بسيار در نواح گواهتّي رفته بود - معه اموال و اجناس بيقياس اسير كرده بردند * چون سانحه بحضور پرنور حضرت خديو گيهان شاهجهان معروض گرديد - اعظم‌خان معزول شد - و اسلام خان - كه در امور نظم و نسق ملكي مهارت تمام داشت و از امراي كبار جهانگيري بود - بخلعت صوبه‌دارئ بنگاله مخلع شد *

حكومت نواب اسلام خان *

چون نواب اسلام خان بحكومت صوبهٔ بنگاله سر تفاخر افراخت - ازانجا كه مرد كاردان و سليقه شعار بود - بعد رسيدن در صوبه - از رتق و فتق مهمات نظامت كما ينبغي پرداخته - ارادهٔ تنبيه آشاميان بدنهاد - و تسخير ملك كوچ بهار و آشام - پيش نهاد خاطر نموده - عنان عزيمت بدان صوب معطوف ساخت - و بجنگهاي متواتره[1] و قتال متكاثره تنبيه آن گروه شقاوت پژوه نموده - محالات پادشاهي از حيطهٔ تصرف آن سگ[2] طينتان برآورده - بر ملك كوچ بهار رفت * و آن ملك را بجنگهاي صعب مفتوح ساخته - اكثر قلعجات آشام را نيز مسخر ساخت - و در استيصال آشاميان شوم سرگرم جنگ و پيكار بود * درين ضمن - بجهت وزارت - طلب اسلام خان از حضور شاهجهان شد - و فرمان

---

(۱) صفت بصيغهٔ جمع آورده مگر جنگها جمع فارسي‌ست * همچنان در صفحه ۲۲۱ سطر ۵ * (۲) در نسخه‌هاي قلمي سنگ طينتان *

بنام نواب سیف خان اصدار یافت که نظامت بنگاله به شاهزاده
محمد شجاع مقرر شد - تا رسیدن شاهزاده لوازم نیابت بجا آورده
از امور مرجوعهٔ آن ملک خبردار باشد * اما چون اسلام خان
در عین گرمي کارزار عازم ملازمت حضور شد - مهم آشام ناتمام
ماند - بلکه باعث مزید شورش و فساد آشامیان بدنهاد گردید *
و این معني در اواخر سال یازدهم از جلوس شاهجهان رو داد *

حکومت شاهزاده محمد شجاع *

در سال دوازدهم از جلوس شاهجهاني - شاهزاده محمد شجاع
داخل ممالک بنگاله شده - در اکبرنگر عرف راجمحل رخت اقامت
انداخته - همان جا طرح عمارات عالي نموده - مکانات دلنشین
احداث فرموده * و نواب اعظم خان را - که نائب و خسر آن شاهزاده
بود - به جهانگیرنگر فرستاد * امورات نظم و نسق ملک - که از رفتن
اسلام خان برهم خورده بود - مجدداً رونق تازه گرفت * مدت هشت
سال بنظم و نسق آن ملک پرداخت * سال هشتم از جلوس -
شاهزاده محمد شجاع بحضور طلب شد - و نواب اعتقاد خان بخلعت
نظامت صوبه‌داري این ملک کوس نوبت پنجروزه نواخت *

نظامت نواب اعتقاد خان *

چون نواب اعتقاد خان بخلعت نظامت بنگاله از حضور
مخلع شده (۱) درین ملک رسید - دو سال بنظم و نسق پرداخته -

(۱) در نسخه‌هاي قلمي شد *

در سال بست و دوم از جلوس شاهجهان - معزول شد - و سلطان محمد شجاع را کرت دوم نظامت این ممالک مسلم شد *

کیفیت حکومت شاه شجاع دفعهٔ دوم و مآل حال او *

چون کرت ثاني شاهزاده محمد شجاع در بنگاله رسید - مدت هشت سال باستقلال کمال در ضبط و ربط ملک پرداخته - فتح ممالک نموده - داد کامیابي و کامراني داد * و سال سیم از جلوس - مطابق سال ۱۰۶۷ هجري - اعلی حضرت شاهجهان بعارضهٔ بدني مبتلا شدند - و بسبب آنکه ایام بیماري امتداد کشید و ارکان دولت از دیدار فائض الانوارش محروم بودند - تخلل عظیم در انتظام امور سلطنت رو داد * چون از شاهزاده‌ها غیر داراشکوه کسی در حضور حاضر نبود - لهذا عنان اختیار ملکي بدست او داد * و او - خود را ولي عهد تصور نموده - زمام حل و عقد امور سلطنت بقبضهٔ اقتدار خود مستحکم درآورد * ازین جهت شاهزاده مراد بخش در گجرات خطبه بنام خود خوانده * و محمد شجاع در بنگاله اسم سلطنت بر خود اطلاق کرده - لشکرکشي نموده - به پتنه و بهار رفت - و ازان جا عزیمت پیشتر نموده - متصل به بنارس رسید * داراشکوه از دریافت این اخبار - در عین اشتداد مرض - اعلی حضرت را تکلیف عزیمت داد - تا آنکه بستم محرم سنه ۱۰۸۶ - مطابق سي و یکم از جلوس - رایات

عظمت و اجلال از دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد بسمت مستقرالخلافهٔ اکبرآباد نهضت فرما شدند * نوزدهم صفر - مستقرالخلافه مخیم سرادقات عز و اجلال گردید * ازان جا داراشکوه راجه جی سنگه کچهواهه را - که عمدهٔ راجه‌هاي عظام و رکن رکین سلطنت بود - با چندي از امراي کبار - مثل دلیر خان و صلابت خان و ایزد سنگه وغیره امراي پنجهزاري و چهارهزاري وغیره (و) افواج بیشمار پادشاهي و لشکري فراوان از نوکران خود - با توپخانه و سائر آلات حرب - بسرداري سلیمان‌شکوه - مهین خلف خویش - بجنگ محمد شجاع تعین نمود * چنانچه چهارم ماه ربیع الاول سنهٔ مذکور - از دارالخلافه کوچیده - بدان مهم رهگرا گردیدند - و بعد قطع منازل از بلدهٔ بنارس گذشته - در موضع بهادرپور - که بمفاصلهٔ (١) دو نیم کروه از بلدهٔ مرقوم بر کنار آب گنگ واقع است - بفاصلهٔ یک و نیم کروه از لشکرگاه محمد شجاع - مضرب خیام ساختند * و طرفین بهوشیاري و خبرداري پرداخته - در صدد فرصت بوده - از طرفي پیش دستي بظهور نمي آمد - تا آنکه - بست و یکم جمادي الاول - به بهانهٔ تبدیل مکان آوازهٔ کوچ انداخته - صباح آن بارادهٔ جنگ مسلح و مکمل شده - کوس جنگ نواخته - بانگ حي (٢) علی الیورش در دادند - و بر سر محمد شجاع - که از خبر

---

(١) در نسخه‌هاي قلمي اینجا مفاصله و پائین فاصله نوشته * (٢) بر قیاس حی علی الصلوة *

ديروز غافل شده بتسويهٔ صفوف قتال و آرايش آلات حرب و جدال نپرداخته سرمست بادهٔ غفلت و بيخبري و مخمور خواب شيرين سحري بود - بيک ناگاه مانند بلاي ناگهاني حمله برده - از هر طرف ريختند * محمد شجاع - سراسيمه از خواب بيدار گشته - بر ماده فيل سوار شده - حرکت مذبوحي کرد * چون کار از کار گذشته بود و راجه جي‌سنگه دليرانه از جانب ميسره نزديک رسيد - لاعلاج عنان‌تاب شده - خود را بر نواره ها - که از بنگاله همراه رفته بود - رسانيده - کشتيِ هزيمت تند براند - و خزانه و توپخانه و دواب و کارخانجات را با تمامي اردو وقف تاراج ساخته - بسرعت هرچه تمامتر از پتنه گذشته - به مونگير رسيده - در صدد محافظت آن مکان شده - چندي متوقف شد * مردم سليمان شکوه - بغارت و تاراج و قتل و اسير پرداخته - بتعاقب محمد شجاع شتافته به مونگير رسيدند * محمد شجاع - دران جا هم مجال توقف نديده - بسرعت برق و باد راه‌نورد شد - (و) يکسر داخل اکبرنگر گرديد * افواج پادشاهي تا حدود صوبهٔ پتنه و بهار بعمل و دخل خود آوردند * اما چون اورنگزيب عالمگير بهادر در همان زودي از دکن عزيمت حضور نموده - در حدود نربدا با فوجهاي انبوه مقابله نموده - بعد مقابلهٔ بسيار و خونريزيِ بيشمار - شکشت فاحش[1] يافته - به شاه‌جهان‌آباد

(۱) بجاي فاش *

شتافت * و عالمگیر داخل شهر شده - سلطان محمد پسر کلان را بملازمت شاهجهان فرستاده - پادشاه را نظربند ساخت * و داراشکوه را بعد محاربات بسیار بقتل درآورده - در ماه مبارک رمضان سنه ۱۰۶۹ هجري - بر سریر سلطنت دارالخلافهٔ شاهجهان آباد جلوس فرمود * و سلیمان‌شکوه هم - از دریافت خبر هزیمت داراشکوه - تعاقب شاه شجاع گذاشته - به شاهجهان آباد مراجعت نمود * محمد شجاع - مناقشهٔ داراشکوه و اورنگزیب را طولاني تصور نموده - میدان خالي دیده - باغواي علی‌وردي[۱] خان و مرزا جان بیگ وغیره ارکان دولت - بار دیگر آب رفته را در جوي شمشیر آورده - بداعیهٔ وراثت سلطنت بنگاله - با لشکر جرار خونخوار - متوجه دارالخلافهٔ هندوستان گردید * چون - پیش از رسیدن - معاملهٔ انجا مفروغ شده - اورنگزیب عالمگیر برتخت نشسته بود - از دریافت این خبر عالمگیر - با تمامي افواج به هندوستان - بر جناح استعجال نهضت فرموده[۲] - و در مقام کچهوه[۳] فئتین مقابل شده - داد مقابله دادند * لمؤلفه -

شده قائـــم از هردو سو فوجهـــا -

چو کوهی بمیدان فشردند پا *

---

(۱) در سیرالمتأخرین الله وردي خان نوشته * (۲) فاعل فرموده اگر عالمگیر باشد بجاي هندوستان به هندوستان خوانند * (۳) در سیرالمتأخرین و منتخب اللباب کهجوه - در استوارت کجوه *

سپاه از دو جانب چو نزديک شد -
ز گرد سيه(۱) دهر تاريک شد *
چو از هردو سو کوفتند(۲) طبل جنگ -
کشادند شيران به پرخاش چنگ *
ز کوس و کورگه(۳) برآمد خروش -
جهان را ز بس شور کر گشت گوش *
ز توپ و ز بندوق و از بان و تير
سلامت ز گيتي شده گوشه‌گير *
ز دود ارابه - که شد بر هوا -
بپوشيد بر چشم عالم سما *
شده گرم در جان‌ستاني سنان -
پيام اجل گفت در گوش جان *
چنان برق شمشير آتش فروخت -
کزو خرمن زندگيها بسوخت *
ز بس آتش حرب شد مشتعل -
بر افلاک بهرام را سوخت دل *

بعد از کشش و کوشش بسيار (و) دستبرد بيشمار - افواج عالمگير مغلوب و منهزم شد - و پادشاه عالمگير - با معدودي چند از امرا و خواص و جمعي پياده‌هاي تفنگچي - پاي ثبات در ميدان

(۱) يا سپه باشد * (۲) سکتهٔ حرفي * (۳) درنسخه‌هاي قلمي زکورکه *

فشرده - فرزين‌بند تهور را در بساط نبرد قائم ساخت * علي وردي خان - مير بخشي شجاع شاه - بعزم دستگير كردن آن حضرت رخ آورده - خواست كه كشت رسانده مات كند * ازانجا كه حق تعالی جوهر عقل سلاطين را فوق عقول جمهور خلائق آفريده است - و در تدابير جنگ منصوبه درست دارند - آن والافطرت ليلاج[1] فطنت - بمقتضاي الحرب خدعة - خان مذكور را بتطميع وزارت فريب داده - فرمود كه اگر محمد شجاع را - از فيل فرود آورده - بر اسپ سوار نمائي - بازئ ما قائم ميماند * خان مذكور - بطمع خام با خداوند نعمت قديم شطرنج كج باخته - شيوهٔ دغابازي بكار برده - بحضور محمد شجاع عرض كرد كه فتح و نصرت نصيب اولياي دولت (شد) و پيل‌بند فوج حريف شكست خورد - ليكن چون گوله و بان و تير و تفنگ از هر طرف مي‌آيد - مبادا - در سواريِ فيل - چشم زخم رسد - صلاح دولت آنكه بر اسپ سوار شوند - باقبال خداوندي پادشاه عالمگير را - زچ ساخته - بطرفة العين در گوشهٔ كمان دستگير كرده مي‌آرم * همين كه شاه شجاع بر اسپ سوار شد - خان مذكور خبر به عالمگير فرستاد * آن حضرت فوراً بحكمت عملي شاديانهٔ فتح نواخت * و چون مردم سپاه شاه شجاع را بر فيل نديدند - يكبارگي غلغلهٔ فتح عالمگير و مقتول شدن شاه شجاع در تمامي لشكر افتاد *

(۱) صحيح لجلاج *

سپاه - تصديق كشته شدن شاه شجاع نموده - يكبارگي راه فرار پيمودند * شاه هرچند جهد كرد سودي نه بخشيد * ازانجا مثل مشهور است - شجاع[1] جيت بازي هارے اپنے هاته[2] هارا * فوج عالمگير باز فراهم شده حمله نمودند * شاه شجاع - چون ديد كه بازي از دست رفت - ناگزير عار فرار اختيار نموده - خود را به بنگاله رسانيد - و درهٔ تيلياگدهي و سانكري گلي[3] را مستحكم (كرده) - در اكبرنگر نشست * عالمگير پادشاه نواب معظم خان خان خانخانان سپه سالار را بصوبه داري بنگاله مامور و متعين ساخت * و بست و دو كس امراي نامدار - مثل نواب اسلام خان و دلير خان و داؤد خان و فتح‌جنگ خان و احتشام خان وغيره را - بسركردگی[4] سلطان محمد - بتعاقب شجاع برگماشته - خودبدولت مظفر و منصور - بدارالخلافت مراجعت فرمود *

حكومت نواب معظم[5] خان خان‌خانان *

چون نواب معظم‌خان خان‌خانان سپه‌سالار - خلعت صوبه‌داری ممالک بنگاله را زيب قامت افتخار گردانيده - با فوج دريا موج - راه نورد بسمت بنگاله شد - ازانجا كه شاه شجاع درهٔ تيلياگدهي و سكري گلي را استحكام داده بود - عبور ازان هردو درهٔ

---

(۱) در استوارت - "شجاع جيت بازي اپنے هاته هارا" * (۲) در نسخه‌هاي قلمي هات * (۳) در نسخه‌هاي قلمي ديگر جا سكري گلي * (۴) در نسخه‌های قلمي سركردي * (۵) مشهور به مير جمله *

دشوارگذار محال دانسته - با جمعیت دوازده هزار - دواسپه براه جهارکهند و کوهستان - خود را در بنگاله رسانید * چون افواج نزدیک رسید - سلطان شجاع - در اکبرنگر استقامت خود ندیده - علي وردي خان را - که مایهٔ فتنه و فساد بود - بقتل آورده - خود در تاندة آمده - مورچال بسته - بخودداري کوشید * چون افواج مقابل شد و آب گنگ درمیان حائل بود - روزي شریف خان مایهٔ فتنه (و) فتح‌جنگ خان - بر کشتیها سوار شده - عبره نموده - و متعاقب - فوج دیگر هم سوار شد * ازین طرف - مردمان سلطان شجاع - بمجرد رسیدن شریف خان - مقابل شدند * قریب هفتاد کس - که بر خشکي فرود آمده بودند - کشته و خسته گردیدند * دیگر کشتیها از میان آب رجع‌القهقري نمودند * سلطان شجاع حکم بکشتن مجروحان کرد - شاه نعمت‌الله فیروزپوري مانع آمدند * سلطان شجاع - که بخدمت ایشان اعتقاد کمال داشت - شریف خان را - معه تمامي مجروحان - حوالهٔ ایشان کرد * ایشان تیمارداري نموده - بعد اندمال جراحتها - رخصت بلشکر آنها نمودند * اما سلطان محمد - تقي (؟) با عم خود ساخته - جریده بملاقات آمد - و انواع شفقت بزرگانه از عم خود دیده - اقامت نمود * سلطان شجاع دختر خود را بازدواج او درآورد * سلطان محمد - از طرف سلطان شجاع - با عساکر پادشاهي - که خان‌خانان و دلیرخان وغیره باشند - چند نوبت جنگها کرد *

آخر چون مزاج سلطان‌شجاع را غافل و کم‌تدبیر یافت - باز مراجعت کرده - بلشکر پادشاهي ملحق شد - و ازان جا به شاه‌جهان‌آباد بملازمت پدر رفته محبوس گردید * و حکم تعاقب سلطان شجاع بنام خان‌خانان بتاکید تمام ورود یافت * القصه روزي که دلیر خان وغیره از بگله‌گهات عبره نمودند - پسر دلیر خان - با جمعی از مردم کاري - غریق بحر فنا گشت * اما سلطان شجاع - معه متعلقان و معتمدان خود - بر نواره‌هاي پادشاهي - که از جهانگیرنگر طلبیده بود - بر نشسته - کشتیِٔ هزیمت به جهانگیرنگر تند براند * خان‌خانان هم از راه خشکي بتعاقب شتافت * سلطان شجاع - دران جا هم مجال اقامت نیافته - با معدودي چند - راه ملک آشام گرفت - و ازان جا بولایت ارخنگ[1] رسیده - بمرزبان انجا - که از نسل سادت (؟) بود - پناه آورد * و در همان زودي - دران ملک - بخداع مرزبان آن مرزبوم یا[2] باجل طبعي درگذشت * چون - در ایام هرج مرج سلطان شجاع - بیم‌نرائن[3] - راجهٔ کوچ بهار - جسارت نموده - با جمعیت انبوه - بر گهوڑاگهات تاخت نمود - جمعی کثیر از ذکور و اناث مومن سکنهٔ انجا را باسیري برد * و بقصد تسخیر

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اینجا یرخنگ نوشته * صفحه ۲۱ سطر ۱ و حاشیه ۵ بنگرند * (۲) در نسخه‌هاي قلمي تا * (۳) در استوارت همچنین - در منتخب اللباب بهیم نراین *

ملک کامروپ - که هاجو و گواهتّي توابع آنست - و داخل ممالک محروسهٔ پادشاهي بود - سهواناتهه نام وزیر خود (را) - با جم غفیر - گسیل کرد * و از دریافت این چیرگي و خیرگي - راجهٔ آشام نیز کوته‌اندیشي نموده - جمعیتي(۱) عظیم - براه خشکي و تري - بسمت کامروپ روانه نمود * میر لطف‌الله شیرازي - که فوجدار ملک کامروپ بود - از دو طرف سیل بلا بر خود متوجه دیده - بسبب یاس از امداد و تیقن بر عدم کومک از حضور - بسواريِ کشتي خود را بر جناح استعجال - به جهانگیرنگر رسانیده - از ورطهٔ آفت نجات یافت * و سهواناتهه نیز - خود را مرد میدان گروه آشام ندیده - فحواي العود احمد را کاربند شده - بملک خود رجع القهقري نمود * آشامیان - بی منازعتي ملک کامروپ را متصرف شده - بجاروب غارت روفتند - و نقیر و قطمیر و صامت و ناطق آن دیار را جبراً و کرهاً(۲) بملک خود برده - بهدم ابنیه و تخریب امکنه پرداخته - آثار عمرانات نگذاشته - عرصة الملک را قاعاً و صفصفاً ساختند * چون سلطان شجاع بحال خود گرفتار بود - کفرهٔ آشام - فرصت وقت یافته - حوالیِ موضع کدي باري - که پنج منزل جهانگیرنگر است - بتصرف آورده در موضع تب سله - قریب کدي‌باري - تهانه ساخته - علم جسارت و شرارت افراشتند * لهذا چون خان‌خانان به جهانگیرنگر رسید -

---

(۱) پیش لفظ جمعیتي درنسخه‌های قلمي با نوشته * (۲) شاید که قهراً باشد *

چندي در نظم و نسق امورات ملکي پرداخته - نوارهاي جنگي و توپخانه وغيره آلات رزم مهيا ساخته - احتشام خان را بحراست جهانگيرنگر و نواح آن گذاشته - و راي بهگوتي داس شجاعي را بمعاملات مالي و ملکي مقرر فرموده - سال چهارم از جلوس اورنگزيب بهادر - مطابق سنه ۱۰۷۲ هجري - توپخانه وغيره را براه دريا - و خود - با جمعيت دوازده هزار سوار جرار و پيادهٔ بيشمار - براه خشکي از طرف کوهي - که تهانهٔ سرحدي ملک پادشاهي بود - روانه شده - بعزم تسخير ممالک کوچ بهار و آشام سمند عزيمت را گرم مهميز ساخت * و در اندک فرصت بر ملک کوچ بهار استيلا يافته - تا گواهتي مسخر نمود * پس ازان افواج قاهره بانتزاع ممالک آشام يورش نمودند * دران ايام حکم پادشاهي صدور يافت که عازم ملک ارخنگ شده - فرزندان[1] و اهل حرم شاه شجاع را - از وبال نکال مکان و زندان ارخنگ نجات داده - بحضور والا روانه سازد * خان موصوف در جواب فرمان عرضداشت نمود که عساکر فيروزي که به تسخير ملک کوچ بهار و ولايت آشام سرگرم جنگ و پيکار است - معاملهٔ آن هردو جا را نامفروغ گذاشته عازم ارخنگ شدن مقتضاي مصلحت نيست - اين دولتخواه - مهم ارخنگ را بسال آيند‌ه انداخته - امسال در استخلاص ممالک کوچ بهار و ولايت آشام مي پردازد * بعد ازان -

---

(۱) در نسخه‌های قلمي پيش لفظ فرزندان حرف و نوشته *

بست و هفتم جمادي الثاني سنه مذكور - از گواهتّي كوچيده داخل ملك آشام گرديد - و بمحاربات تري و خشكي راه[1] جنگل و كوهستان و نهرها را بپاي جرأت و جلادت طي نمود * و در هر جائي كه (رفت) تهانهٔ محكم نشانيده - قلعه و حويلي راجهٔ آن ملك را محاصره نموده بحرب و ضرب بسيار مفتوح ساخت - و غنيمت بيشمار بدست آورد * و بجنگهاي متواتره و متكاثره - آشاميان شوم[2] - مغلوب گرديده - پهلو از جنگ تهي كرده - بالاى كوه بهوتّنت گريختند - و تمامي آن ملك بحوزهٔ تصرف درآمد * آخرالامر راجهٔ انجا - غاشيهٔ اطاعت بر دوش و حلقهٔ انقياد در گوش كشيده - وكلاي معتبر با تحف و هدايا نزد خان‌خانان فرستاد - و پيشكش پادشاهي قبول كرد * و دختر خود را - معه امتعه و اقمشهٔ نفيسه و فيلان وغيره نفائس آن ديار - معه بدلي[3] پهوكن - براي پيشكش عالمگير پادشاه روانه كرد * پهوكن مذكور - با تمامي پيشكشها - در سواد شهر رسيده - داخل خيمه شد - و در تهيهٔ روانه شدن بدارالخلافه بود * ازانجا كه جادو و سحر آشاميان مشهور آفاق است - خان‌خانان را سحر كارگر شد * از مدتي درد گرده و جگر داشت - روز بروز زياده مي‌شد - تا كار بهلاكت

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي رده * (۲) در نسخه‌هاي قلمي بعد لفظ شوم حرف و نوشته * (۳) خافي خان در منتخب‌اللباب لفظ بدلي مذكور نكرده و نوشته كه بهوكن وزير راجهٔ آشام بود *

كشيد * هرچند بمداوا پرداخت - مفيد نيفتاد * لاعلاج
مير مرتضى وغيره سرداران را گذاشته - در هر جا تهانه نشانيده -
جريده بكوه رسيد - و ازان جا - از استيلاي مرض بسواري
كشتي عازم جهانگيرنگر شد * و بر دو كروهي خضرپور - بتاريخ
دويم شهر رمضان المبارك سنه ۱۰۷۳ هجري - و سال پنجم[1] جلوس
والا - بر كشتي وديعت حيات نمود * متعاقب - مردمان
تهانجات نيز برخاسته آمدند * و دختر راجه با پيشكش همان جا
ماند - اما آن راجه دختر خود را در خانه نگرفت *

حكومت نواب امير الامرا شايسته خان *

پس از فوت خان‌خانان - صوبه‌داري ممالك بنگاله بنام
امير الامرا شايسته خان مقرر شده - خان موصوف در بنگاله رسيد *
چند سال بضبط و ربط قرارواقعي پرداخته - داد سخاوت و عدالت
و رعيت‌پروري داد * بيوه‌هاي شرفا و نجبا و بي‌مايگان را
ديهات و زمينها معاف كرده مالك املاك ساخت * غمازان[2] اشراف
خزانه اصلي نداشت باز بخلعت بحالي ممتاز شده به بنگاله
آمد * اما چون خان مذكور - راضي به بودن اين ملك نبوده -
هميشه عرائض متضمن اين معني بحضور والا ارسال مي‌نمود كه غلام

---

(۱) در منتخب اللباب شروع سال ششم نوشته * (۲) عبارت اينجا بى ربط -
شايد كه چنان باشد - غمازان ازين حال به عالمگير خبر دادند شايسته خان
خود بحضور رسيده حقيقت حال را وا نمود و چون اسراف خزانه الخ *

ارادهٔ قدمبوس ملازمان حضور دارد - امیدوار است که خدمت این صوبه بنام دیگري مقرر شود - و از حضور منظور نمي‌شد * آخر بعد اصرار بسیار - از تجویز تمام نظامت به نواب ابراهیم خان - خلف یار وفادار - علي‌مردان خان - تفویض یافت * و آثار خیر نواب امیرالامرا در بنگاله - بلکه در تمامي قلمرو هندوستان - معروف و مشهور است * یکي این است که در عهد نظامت او - ارزاني غله بحدي بود که پشیز یعني دمړي را غله یک آثار(۱) ارز بازار فروخت میشد * در وقت مراجعت بدارالخلافهٔ شاه‌جهان‌آباد - بر دروازهٔ مغربیٔ قلعهٔ جهانگیرنگر طلاق نوشت که کسي که نرخ غله را بهمین دستور ارزان نماید این در را بکشاید * ازان عهد تا وقت شجاع‌الدین محمد خان آن دروازه بند بود * در عهد نیابت سرفراز خان کشاده شد - چنانچه مذکور خواهد شد * و تعمیر کټره و عمارات امیرالامرا تا حال در جهانگیرنگر موجود است *

نظامت نواب ابراهیم خان *

چون نواب ابراهیم خان بخلعت نظامت صوبهٔ بنگاله قامت مباهات آراست - در جهانگیرنگر رسیده - به تنظیم و تنسیق ملک پرداخته - ابواب نصفت و عدالت و ترحم بر ضعفا مفتوح ساخته - مجوز آزردن موري نشد * و در هنگامي که پادشاه اورنگزیب عالمگیر - در ملک دکن - بجنگ ابوالحسن - عرف تانا شاه - والئ آن ملک -

(۱) بجاي سیر *

و سیوا و سنبهاً مرهتّه - زمینداران ستاره‌گدّه وغیره - سرکشان آن ممالک - تا دوازده سال مشغول بودند - بسبب امتداد ایام در اکثر ممالک پادشاهی تخلل رو داد * در صوبهٔ بنگاله ضلع بردوان - سوبهاسنگه - زمیندار چیتوه (و) برده - مصدر هنگامه‌پردازیها شد - و رحیم خان بیفنی‌بریده - که سرگروه افاغنه بود - با جمعی از افغانان - با او رفیق گشته * کشن رام - زمیندار بردوان - که از سابق بسبب بی‌اندامیهای او کوفته و گرفته خاطر بود - با جمعیت خود - بجنگ او مبادرت نموده - مقتول گردید * و زنان و عیال او - معه تمامی اسباب و مال - اسیر حبال نکال و وبال شدند - و پسرش جگت رائی - تن تنها راه فرار پیموده - سمت جهانگیرنگر - که دارالنظامت بود - گریخت * نورالله خان - فوجدار چکلهٔ جسر و هوگلی و بردوان و میدنی پور - که مرد متمول و تجارت پیشه (بود) و منصب سه‌هزاری داشت - بملاحظهٔ این حال - کام نا کام بعزم تنبیه و استیصال آن گروه شقاوت‌پژوه - از جسر حرکت کرد - و از صولت آمد آمد حریف جرأت مقابله نیافته - در قلعهٔ هوگلی تحصن جست - و از نصارای اولندیز - که در چوچره بودند - استمداد نمود * حریف - بدریافت خبر شتردلی[1] آن طائر زرین - بچستی و چالاکی تمام بمحاصرهٔ قلعه پرداخته - بمحاربه و مقابله قافیهٔ محصوران تنگ ساخت * و آن خانه‌برانداز شجاعت - بقول شیخ سعدی - رحمة الله علیه - که -

---

(۱) در نسخه‌های قلمی شیردلی * صفحه ۲۲۸ سطر ۹ بنگرند *

چو نتوان عدو را بقوت شکست -
بنعمت بباید در فتنه بست -

دست از مال و اسباب لکوک برداشته - خلاص جان خود مغتنم انگاشت * یک بیني و دو گوش - لنگوته بند - از قلعه برآمد - و قلعهٔ هوگلي - معه تمامي اسباب و حشم - بدست حریف آمد * از وقوع این معني عالمي متزلزل گردید * اعیان و اشراف شهر و اطراف و تجار و رؤساي اکناف - معه ننگ و ناموس خودها - در چوچرا - که ایمن‌آباد بود - پناه جستند * سردار اولندیز دو منزل جهاز مملوي چهولداران (۱) و آلات حرب بپاي قلعه رسانیده - بضرب گولهٔ توپ عمارات قلعه را منهدم ساخت * و از بارش گوله ها خرمن حیات اکثري وقف سیل فنا گردید * سوبها (۲) سنگه - عهده‌برآ نه شده - بطرف ساتگام - که متصل هوگلي بود - منهزم شد - و انجا هم مجال اقامت ندیده - بسمت بردوان رجع القهقري نموده - بسرکردگيِ رحیم خان مسطور - سمت ندیا و مرشدآباد - که دران وقت مخصوص‌آباد نام داشت - لشکرکشي نمود * نسوان و عیال کشن رام مقتول - که اسیر پنجهٔ قهر سوبها سنگه

---

(۱) جمع چهولدار مخرب لفظ انگریزي بمعنئ لشکري که بتلفظ سولدر یا سولجر باشد * و لفظ چهولداري بمعنئ خیمهٔ کوچک از همین لفظ ماخوذ است * (۲) در نسخه‌های قلمي پیش ازین سوبها سنگه و اینجا و پائین سوبهاو سنگه نوشته *

بودند - ازان جمله دختر کشن رام بحلیهٔ حسن و جمال آراسته و به پیرایهٔ عصمت و عفت پیراسته بود * آن بدنهاد ناپاک‌کیش مي‌خواست که دامن عصمتش را بلوث فجور بیالاید * قضارا شبی آن سگ‌سرشت خواست که آن آهوي چین را صید خود کند - و باغواي شیطاني بر وی تطاول کرد * آن شیرزن بکارد تیز چون غمزهٔ چشم خون‌ریز - که از بهر چنین روز با خود پنهان داشت - از زیر ناف تا شکمش بردرید - و بهمان کزلک جان‌گزا رشتهٔ حیات خود نیز ببرید * چون آتش خانمان‌سوز منطفي گشت - شعلهٔ دیگر - یعني برادر (۱) آن بدهمت - که همت سنگه نام داشت - بخانه‌سوزي خلائق سر کشیده - با جمعیت سابق و لاحق - دست بغارت و نهیب ملک پادشاهي دراز کرد * و رحیم خان - بقوت فوج و قوم - خود را رحیم شاه مخاطب ساخته - کلاه نخوت بر تارک استکبار کج نهاده - و جمعی کثیر از ارذال و اوباش و جهلای بدمعاش فراهم آورده - آتش شرارت را دوبالا ساخت - تا آنکه از بردوان تا اکبرنگر - آن روی آب گنگ - نصفی از ممالک بنگاله را بحیطهٔ تصرف خود در آورد * و از نمکخواران پادشاهي هرکه تن باطاعت او نداد گرفتار شکنجهٔ عقوبت گشت * ازان جمله - در نواح مرشدآباد - شخصی - نعمت خان نام - از فدویان پادشاهي - با چندی

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي برادران آن *

از خویشان و رفیقان خود - سکونت داشت * چون پهلو از رفاقت رحیم شاه تهي کرد - رحیم شاه تشنهٔ خون او شده - سرش طلب داشت * او نیز - پیمانهٔ عمر خود را لبریز دیده - مستعد جام شهادت گردیده - بمیدان خرامیده * تهور خان نام - خواهرزادهٔ او - که اسم با مسمی بود - اسپ را بجولان آورده - حمله هاي مردانه نمود * آخرش افواج غنیم گردش گرفتند - و از هر طرف آتش حربه حوالهٔ او کردند - تا شربت شهادت چشید - و رفقاي او نیز یک یک - پیرامن لاش او - به بستر فنا استراحت کردند * نعمت خان - از وقوع این سانحه - بی زره و سلاح بجامهٔ یکتهي شمشیر حمائل نموده - بر اسپ بادپا سوار شده - افواج مخالف را از میمنه و میسره دریده - خود را بقلبگاه رسانیده - زخمي بر سر رحیم شاه زد * قضارا تیغ - ضرب بر مغفرش خورده - بشکست - و از هیجان خشم قبضه را بر رویش پرتاب کرده - قبضهٔ دست بر کمربند حریف زده - بقوت بازو او را از زین در ربوده - بر خاک انداخت - و بچستی تمام از اسپ جسته - بر فراز سینه‌اش نشست - و جمدهر از کمر کشیده بر گلویش راند - اتفاقاً در حلقهٔ زره آن بدگهر گره شده بحلقش نرسید * درین اثنا - یاوران رحیم شاه رسیده بزخم شمشیر و نیزه مجروحش ساختند - تا دستش از کار ماند * او را - از بالایش کشیده - بخاک انداختند * رحیم شاه - حیات دوباره یافته - صحیح

و سالم ماند * و آن مجروح را - با رمق جان در حالت غش -
بخیمه بردند * از غلیان عطش چشم بطلب آب کشاد * چون
کسان رحیم شاه مشربهٔ آب آوردند - خوردن آب را بر طبع خود
گوارا نکرده - با لب تشنه جام شهادت چشید * زمینداران نواح
و منهیان متواتر این خبر موحش بحضور نواب ابراهیم خان
در جهانگیرنگر عرضداشت نمودند * خان مذکور - ازانجا که -

اگر چند با قوت شیــر بود
بکین خواستن نرم شمشیر بود -

از غایت شتردلي - بر زبان راند که جنگ مادهٔ خونریزي
خلق خدا ست - چه ضرور که خونهاي مردم طرفین ریخته شود *
و چون - از روي وقائع و اخبار - کیفیت این سوانح بعرض والا
در دکهن رسید - فرمان پادشاهي بنام زبردست خان - خلف
ابراهیم خان - متضمن تفویض خدمت فوجداري چکلهٔ بردوان
و میدني‌پور وغیره و تاکیدات در باب تنبیه غنیم عاقبت‌وخیم -
شرف اصدار یافت - و نیز بنام ناظمان و فوجداران صوبهٔ
اوده و الهٰ‌آباد و بهار حکم محکم صادر گردید که (از) اوطان
و اماکن رفقاي غنیم هر جا که سراغ بیابند - زن و بچهٔ آنها را اسیر
و دستگیر نمایند - یا هرکه از رفاقت غنیم اجتناب کند امان جان
یابد - و هرکه تن برفاقتش داده نیل بدنامي بر چهرهٔ حال خود
کشد ناموسش برباد دهند * و این معني بعمل آمد * و متعاقب -

صوبه داري بنگاله و بهار بنام نتيجهٔ دودمان سلطنت - شاهزاده عظيم الشان - مفوض گشته - حکم شد که با جمعي از بندگان پادشاهي عازم ممالک بنگاله شود * اما خان ذي شان - زبردست خان - بمجرد ورود منشور لامع النور - نوارههاي جنگي و توپخانهٔ سلطاني از جهانگيرنگر ترتيب داده - با فوج درياموج - بسواري کشتي سمند عزم رزم را گرم مهميز ساخت * رحيم شاه - بسنوح خبر آمد آمد عساکر قاهره - بعجلت هرچه تمامتر - با لشکر بيشمار از پياده و سوار - بر لب آب گنگ رسيده - پاي اقامت قائم کرد * زبردست خان - کشتيها را بساحل رسانيده - بچالاکي تمام - مقابل معسکر حريف مورچال بندي کرده - بارادهٔ صف جنگ صف کشيد - و اضراب ارابه - چون سد سکندر - برابر مورچال آن ياجوج صفتان قائم ساخت * روز ديگر از مورچال برآمده - بتسويهٔ صفوف پرداخته - ميمنه و ميسره و قلب و جناح (و) هراول و چنداول از پهلوانان مسلح و مکمل و کنداوران زرهپوش و خنجرگذار برآراست - و ارابهها را پيشاپيش آن حصار آهني چيده - مانند موج دريا متحرک گشته - کوس جنگ زد * چون صداي طلب حربي بگوش رحيم شاه خورد - سراسيمه شده - با افواج افاغنهٔ عفريت کردار - باستقبال افواج پادشاهي رخ بميدان نهاده - يورش کرد[1] * ازين طرف - خان

---

(۱) در نسخههاي قلمي کردند *

ذي‌شان - بشلک توپخانهٔ آتش‌افشان و استعمال بندرق و بان - اشارت کرد * توپچیان و برقندازان و بانداران در لوازم آتش‌باري قاصر نشدند - و متعاقب - مبارزان پیکارپژوه بر سر مقاهیر ریختند - و خرمن حیات آن خسان را وقف برق شمشیر ساختند * لمؤلفه -

بزوبیـــن و شمشیـــر آویختنـــد -
بسي خون دران رزمگـــه[1] ریختند *
ز دود ارابـــه و[2] گرد سپـــاه
زمین تا فلک گشته یکسر سیـــاه *
ز بس ریزش خون دران دشت جنگ
یکي بحر مواج شد سرخ رنگ *
سر پهلوانان شده چون حبـــاب -
تن شان چو ماهي شنـــاور در آب *

بعد خونریزيِ بسیار - افاغنهٔ خذلان‌شعار راه فرار اختیار کردند - رحیم شاه رو از میدان برتافت * زبردست خان زبردست و چالاک - استیلا یافته - زده زده - بهائم‌سیرتان را به بنگاه رسانید * و تا سه پاس کامل آتش حرب مشتعل بود * آخر روز - از شدت حرارت هوا و تردد و تلاش بي‌انتها - راکب از کار و مرکوب از رفتار متعذر شده - دست از اشتعال نائرهٔ حرب کوتاه ساخته - در همان نبردگاه فروکش شدند - و بکفن و دفن مقتولان و تیمار

(۱) در نسخه‌هاي قلمي رزمگاه * (۲) و اینجا متحرک آورده *

(و) مرهم مجروحان پرداختند * و شب بهوشیاري و بیداري و طلایه و یزک‌داري بسر بردند * چون روز دیگر خسرو خاوري - بر نیله‌خنگ سوار (شده) و خنجر زرنگار آهیخته - در میدان سپهر تاخت - (و) سیاهی(۱) افواج شب و سپاه انجم بیک حمله‌اش ناپدید بل معدوم گردید - دیگر بار منصور و مقهور بتسویهٔ صفوف و تهیهٔ مصاف پرداختند - و بعد تقارب فئتین - به نیزه و شمشیر و جمدهر بچپقلش درآویختند * نمکخواران پادشاهي - کمر فدویت و جان‌نثاري بر میان جان بسته - بجان‌ستانيِ فئهٔ باغیه پرداخته - از کشته پشته ساختند * و پس از رد(۲) و بدل دو پاس پاي ثبات افاغنه متزلزل گردید * و رحیم شاه - عار فرار اختیار نموده - پشت جنگ داده - بحال تباه راه مرشدآباد پیش گرفت * زبردست خان - مقدار یک فرسخ راه پاشنه‌کوب آن شوربختان زد و برد کرده - جمعي کثیر را ازان مخذولان اسیر و قتیل نموده - و اموال و اسباب و اسلحه و اسپان بغارت داده - شادیانهٔ فتح نوازان مراجعت نموده - بر خیمه زد - و اسباب مغروته بسپاه بخشیده - (در) لوازم دلجوئيِ سران لشکر - علی حسب درجاتهم - قصور نکرد * و سه روز مقام کرده - به تیمار زخمیان پرداخت * و در باب انسداد راه و رسد غنیم - پروانجات بنام

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي سپاهي * (۲) در نسخه‌هاي قلمي دو بدل دو پاش بجای رد و بدل دو پاس *

زمينداران و گذربانان - بتهديد تمام - روانه نمود * و مجروحان لشكر را - با نفائس امتعه و غنيمت - به جهانگيرنگر گسيل كرد * و جواسيس براي تجسس خبر فراريان بهرسو گماشت * اما رحيم شاه - بحالت تباه سراسيمه به مرشدآباد رسيده - باجماع سپاه جهد بليغ نمود * قليلي ازان منهزمان بي‌ساز و برگ و جمعي ديگر از گرسنگان بي‌جوشن[1] و ترک فراهم آورده - مهر خزائن و قفل صناديق برداشت - و بدادن اسپ و سلاح و ريزش زر بكمال استعجال لشكر آراسته - مستعد جنگ نشست * زبردست خان - روز چهارم - از جنگ‌گاه نقارهٔ كوچ نواخته - بسراغ حريف راه‌نورد مرشدآباد گشت * درين اثنا - زمينداران نواح نيز آمده بملازمت سرفراز شده همراه لشكر شدند * بعد قطع منازل - سمت شرقي درزمين قاع (و) هموار[2] مضرب خيام ساخت * رحيم شاه - كثرت جمعيت حريف بخاطر آورده - خود را مرد ميدان آن صف‌شكنان نديده - به بيدلي تمام جانب بردوان گريخت * و آن زبردست - بزبردستي تمام لوازم تعاقب بجا آورده - فرصت يک مقام نمي‌داد *

حكومت شاهزادهٔ والاگهر محمد عظيم‌الشان و قتل ابراهيم خان *

چنانچه سابقاً مذكور شد - چون شاهزادهٔ والاگهر -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي جوش * (۲) در نسخه‌هاي قلمي هموارهٔ *

محمد عظیم الشان - خلف محمد معظم بهادر شاه - از پیشگاه خلافت - با عطاي خلعت خاصه و جواهر و شمشیر مرصع و اضافهٔ منصب و ماهي مراتب - (به) تنبیه فئهٔ باغیه - بصوبه داري بنگاله و بهار مخصوص و مرخوص شد * با هردو پسران خود - که سلطان کریم الدین و محمد فرخ سیر باشند - از ولایت دکن متوجه آن ممالک شده - بر جناح استعجال - از راه صوبهٔ اوده و الهٰ آباد بصوبهٔ بهار رونق افزا گردید * و یرلیغ قضاتبلیغ باحضار زمینداران و عمال و جاگیرداران و غیره اصدار فرمود * و آنها - با پیشکشها و نذور - بارياب مجرا شده - علی قدر مراتبهم - هر یکي بخلاع فاخره شرف امتیاز یافت * و بنظم و نسق امور سلطنت پرداخته - باج و خراج بخزانهٔ عامره داخل کردند * و امورات مالي و ملکي به دیوانیان بادیانت و کارکنان باکفایت مقرر و مفوض گردید - و تحصیلداران بر امکنه و محالات تعین شدند * بیک ناگاه خبر فتح زبردست خان و هزیمت رحیم شاه از روي اخبار دریافت شد - شاهزادهٔ بلند حوصله - بخیال آنکه ماهي فتح و ظفر که شایان شکار مابدولت باشد صید دام دیگري شود - و قرعهٔ مجراي حسن خدمتي بنام غیري افتد - (و) یقین است که زبردست خان (۱) - که نبیرهٔ نواب علي مردان خان است - در

(۱) در نسخه‌های قلمي ایزد سبحان نوشته - و آن سهو کاتب است * صفحه ۲۲۳ سطر ۲ و صفحه ۲۲۷ سطر ۱۲ بنگرند *

جلدوي چنين خدمتي نمايان بصوبه‌داريِ بنگاله كلاه مباهات
بر هوا خواهد انداخت - از صوبهٔ بهار - يلغر كرده بعجلت
هرچه تمامتر - داخل راج‌محل گرديد - و بعزم تنبيه غنيم
سمند عزم را گرم مهميز ساخته - افواج بحر امواج به بردوان كشيد *
و زبردست خان را بدو كلمهٔ تحسين و آفرين و استمالت
و دلداري هم سرفراز نفرمود (۱) * خان موصوف - از بي‌التفاتي
شاهزاده بيدل شده - و اين قدر محنتهاي شاقه را لاحاصل
انگاشته - عازم استلام عتبهٔ سنيهٔ خلافت گشت - و از شكوه
شاهزادگي اعتنا (۲) نكرده - طبل كوچ نواخته - جاده‌پيماي مسلك
دكهن گرديد * رحيم شاه - كه از هيبت صولت آن شير بيشهٔ
وغا مانند روباه و شغال در سوراخ موش و مار مي‌خزيد -
فرصت وقت يافته - بار ديگر آب رفته در جوي آورد - و غالبانه
در اطراف بردوان و هوگلي و نديا دست تعدي دراز كرد * و
سكنهٔ آن ممالك را بتاراج داده - يكقلم بي‌چراغ - بلكه كنام سباع
و آشيان بوم و زاغ ساخت * شاهزاده - بعد رفتن زبردست خان -
بدلجمعي تمام - يرليغ و نشان - متضمن تسلي و استمالت
زمينداران و فوجداران - به جهانگيرنگر فرستاده - خود نيز -
آهسته آهسته از اكبرنگر رايت انتهاض افراشته - فرسنگ به فرسنگ

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي نفرمودند * (۲) در نسخه‌هاي قلمي اعتبار -
غالبًا اعتنا باشد چنانكه در صفحه ۲۴۲ سطر ۱۴ *

به آسودگی سپاه - راه‌پیما شد * و عمال و فوجداران و زمینداران - هر یکي با جمعیت لائقه از محالات خودها - با نذور و پیشکش - شرف‌اندوز آستانه بوسي شده - همراه رکاب سعادت‌انتساب - راه‌گرا گشتند * رحیم شاه عاقبت‌تباه - آمد آمد شاهزاده را افسانه شمرده - مانند بخت[1] در خواب غفلت مي‌غنود * چون خبر قرب وصول افواج ظفرامتزاج سامعه‌[2]آشوب آن برگشته بخت شد - به یکبار مضطربانه افواج افاغنه را - که در دور و نزدیک پراگنده بودند - فراهم آورده - مستعد بجنگ نشست * آن شاهباز اوج سلطنت - از جم غفیر آن عصافیر پروا نکرده - تنها بي‌تامل و توزک و تجمل روان (شده) - در سواد بردوان مخیم خیام ساخت - و گوش حال آن ضال نکبت‌مآل را بدر شاهانهٔ نصائح گرانبار ساخت - و در صورت اقبال و انکار حکم آن والاگهر وعده (و) وعید فرمود * آن باطل‌پژوه گوهر آبدار احکام والاي شاهزاده را بظاهر گوهر گوش و بباطن سنگریزهٔ چشم خود ساخت - یعني در صورت تن باقبال داده انگشت قبول بر دیده گذاشت - و بمعني خار غدر و مکر در مزرع دل کاشت * خواجه انور برادر کلان خواجه عاصم را - که سردار عمده و صاحب الوس و انیس جلیس انجمن میمنت‌مانوس شاهزاده بود - و در

---

(۱) بعد لفظ بخت غالباً لفظ خود قلم انداز شده * (۲) در نسخه‌هاي قلمي سامع *

خلا و ملا پایهٔ وزارت داشت - بدستگیریمي خود استدعا نمود -
تا اگر خواجهٔ مذکور آمده بعهد (و) میثاق و حلف خاطرنشان
نماید - فردا صباح همراه او بحضور آمده استعفاي جرائم کند *
شاهزادهٔ راستکردار - غافل از خداع آن غدار - التماس او را
بدرجهٔ اجابت مقرون ساخته - بخواجهٔ موصوف امر فرمود که
علي الصباح بخیمه اش رفته - مستمال ساخته - بوقت دربار
بحضور آورده - ملازمت کناند * روز دیگر - خواجهٔ مزبور -
امتثال امر خداوندي را کاربند شده - بي احتیاط لوازم حزم
با چندي از خویشان و یاران سوار شده - محاذي معسکر
رحیم شاه ایستاده - خبر فرستاد - و خود سواره چشم براه ماند *
رحیم شاه - که افواج افاغنه را مسلح ساخته در خیمهٔ خود
پنهان داشته درصدد دغا بود - با فرستاده ابواب تملق و لبق
مفتوح داشته - درخواست آمدن خواجهٔ مسطور بمکان خود کرد *
خواجه مذکور - باندیشهٔ آنکه مبادا از آتش خس پوش دودي
خیزد - در رفتن خود تعلل نموده - بعهد و پیمان رحیم شاه را
مي طلبید * و چون درخواست طرفین تکرار یافت - و مطلب
کرسي نشین نشد - ناگاه رحیم شاه - با افواج مسلح از مورچال
برآمده - هرزه گویان - بمقابلهٔ خان موصوف شتافت - و
از جراحت اللسان کار بجراحت السنان کشید * خواجه انور -
آب زیر کاه را دریافته - از آمدن خود نادم گشته - خواست

بي حصول گوهر مقصود عطف عنان نماید * رحیم شاه - سبقت نموده - بجنگ مبادرت نمود * ناگزیر خواجه انور مقابل شده - مردانه و دلیرانه بکارزار پیوست - و ترددات نمایان نموده - زخمهاي چهره افروز برداشته - با جمعي از رفقاي خود - بروضهٔ رضوان شتافت * افاغنه - میدان خالي دیده - شمشیرها علم کرده - بر اردوي معلاي شاهزاده تاختند * لمؤلفه -

چو آن زبدهٔ خاندان شهي
ازان حال نگریست آن گمرهي -
هم از حالت خواجهٔ انورش
خبر شد که از تن جدا شد سرش -
چو گلنار شد چهره اش از غضب -
سلاح از سلاحدار کرده طلب *
ببر کرده جوشن بسر مغفرش -
سراپا شده آهني پیکرش *
حمائل یکي تیغ الماس وار -
یکي خنجرش در کمر استوار *
یکي آفتابي سپر بر کتف -
یکي نیزهٔ آبگونش بکف *
برآویخته ترکشي از کمر -

کمان کیانی فگنده ببر *
کمندي بفتراک هودج به بست -
یکي گرز آهن گرفته بدست *
بفرمود تا سروران سپاه
شتابند یکسر بدرگاه شاه *
بفرمان او لشکر جنگجو
نهادند در حضرت شاه رو *
چو شهزاده بر فیل گشته سوار -
نموده چو خورشید بر کوهسار *
بزد طبل جنگ و بجنبید فوج -
بدانسان که دریا درآید بموج *
بمیدان رسید و علم برفراشت -
بترتیب افواج همت گماشت *
برآراست قلب و جناحین خویش -
یمین و یسار و پس آهنگ و پیش *
ز بسیاري فوج و رعب شهي
زمین کرد از بیم پهلو تهي *
سواره ستاده بمیدان جنگ -
همي کرد بر پیش دستي درنگ *

چون بساط نبرد آراسته شد - و افواج سوار و پیاده - مانند

مهره‌هاي شطرنج - هر يکي بمحل اليق (۱) تعبيه گرديد - رحيم‌شاه - به کجبازئ حريفانه - دستبرد نمايان بظهور رسانيده - با جماعهٔ افاغنهٔ جوشن‌پوش خنجرگذار - بحمله‌هاي مردانه صفها دريده - بقلب رسيده - شاه جويان و عظيم‌الشان گويان - اسپ بر فيل سواري رسانيده - رخ به شه‌مات نهاد * سواران و پيادگان رکاب ظفرانتساب - تاب حمله‌هاي آن خيره‌سران نياورده - شاه را بحالت زچ بمقابل حريف پيل‌بند گذاشته - رميدند * فرزين‌بند انتظام افواج از هم گسست * رحيم شاه چاربند ميکه (۲) تدبير را بريده نوبت بزنجير رسانيده * درين اثنا - حميد خان قريشي - که باندک مفاصله استاده بود - بمشاهدهٔ اين جرأت - اسپ را جولان داده - ع -

چو تيري که آن بر جهد از کمان -

با رحيم شاه مقابل شد - و گفت اى پاجي عظيم‌الشان منم - و تير خاراشگاف از ترکش برکشيد و پهلويش زد * لمؤلفه -

کمان را برآورد از نيم‌لنگ -
ز ترکش برآورد تير خدنگ *
به پيوست سوفار بر چرم گور -
نظر دوخت بر سوى آن پيل‌زور *
رها شد چو سوفار تيرش ز شست

---

(۱) در يک نسخهٔ قلمي الايق و در دو ديگر اليق * (۲) در آخر بيان نظامت نواب سرفراز خان نيز اين الفاظ مذکور است *

به پهلوي آن دیو جنگي نشست *
گذارا ز پهلـو به پهـلو شده -
ز سنجیـدگیهـا ترازو شده *

متواتر تیري دیگر بر گردن اسپ او زد - سر و گردن بیفشاند * رحیم شاه از دو زخم پهلو بي‌تابانه بر زمین افتاد * خان مذکور بچستيِ تمام از اسپ برجست و بر سینه‌اش نشست - و سرش از تن جدا کرده بر نیزه گردانیده * بمجرد معائنهٔ این حال - افواج افاغنهٔ خذلان‌شعار رو بفرار نهاده - و اعلام شقاوت آن باطل‌پژوهان نگونسار افتاد * نسائم فتح و ظفر بر پرچم اعلام شاهي وزید - و شادیانهٔ نصرت و فیروزي بلندآوازه گردید - و گلبانگ از زمین بفلک رسید * غازیان عساکر نصرت‌مآثر - تا خیمه‌گاه منهزمان بتعاقب پرداخته - هرچه (۱) از نقیر و قطمیر پیش آمد طعمهٔ نهنگ تیغ خون‌آشام بهادران گردید * بقیة السیف - خسته و مجروح - راه گریز پیمودند * غنائم بسیار و اسیران بیشمار بدست لشکریان افتاد * شاهزادهٔ بلند اقبال - همعنان فتح و نصرت - داخل بردوان شد - و زیارت مزار فائض‌الانوار حضرت شاه ابراهیم (۲) سقا و اداي نذورات نموده - بقلعه درآمد - و تهنیت‌نامهٔ (۳) این اعوان

---

(۱) بجای هرچه شاید که هرکه باشد * (۲) در استوارت بهرام * (۳) کاتب اینجا چند سطر قلم‌انداز کرده * شاید که چنان باشد - تهنیت‌نامهٔ این فتح بحضور پادشاهي ارسال داشت و فوجي براي استیصال اعوان الخ *

و انصار افاغنهٔ وخیم‌العاقبة بهر سو گماشت - هرجا که از نام و نشان آنها سراغ مي يافت اسير و قتيل مي نمود - تا در اندک فرصت ضلع بردوان و هوگلي و جسر از لوث وجود افاغنه پاک گشت * و خرابيها - که از ظلم غنيم بوقوع آمده بود - رو بآبادي نهاد * جگت رای - پسر[1] کشن رام زميندار مقتول بردوان - بخلعت زميندارئ ورثهٔ آباي خود سرفراز گرديد * همچنين ديگر زمينداران آن نواح - که از دست افاغنه متأذي[2] جلاي وطن شده بودند - هر يکی به استمالت‌نامه متسلي شده - بجاي و مقام موروثئ خودها قائم شدند - و بندوبست محالات خالصه و جاگيرات مجدداً نموده - شروع تحصيل کردند * و ارباب تيول و ايمه و آل‌تمغا بر محالات معينهٔ خودها دخيل شدند * حميد خان قريشي - در جلدوی جانبازيها - باضافهٔ منصب و خطاب شمشيرخاني و بهادري و خدمت فوجداري سلهت و بنداسل[3] از[4] حضور والا پايه گرديد * و ديگر فدويان خاص - که مصدر تردّدات نمايان شده بودند - در خور خدمات هر يکی - علی قدر درجاتهم - (به) مناصب و مراتب امتياز يافتند * شاهزاده در قلعهٔ بردوان -

---

(۱) در نسخه‌های قلمي پسرش * (۲) شايد که متأذي و جلا وطن باشد * (۳) در استوارت نيز همچنين * (۴) بجاي از حضور والا پايه گرديد شايد که از حضور والا بلند پايه گرديد باشد چنانکه بلند مرتبه در صفحه ۲۶۹ سطر ۱۵ * در صورت اول لفظ والا صفت پايه باشد *

که حاکم‌نشین انجا بود - مسکن ساخته - طرح عمارات انداخت -
و مسجد جامع تعمیر نمود * و در هوگلي شاه‌گنج - عرف عظیم گنج -
بنام نامي خود آباد ساخت * و حاصلات سائر (۱) را - سواي امتعه و
اقمشه که دران وقت ممنوع بود - مروج نمود - و محصول بخشبندر -
بطریق تمغا - از مال مسلمین چهل‌یک (۲) و از هنود و نصاری چهل‌دو
مقرر فرمود * علما و صلحا و شرفا را معزز و موقر مي‌داشت - و در
مجلس شریف و نجیب علوم (۳) فقه و اصول و احادیث و مثنوي
مولوي روم - رحمة الله علیه - و تواریخ مذکور میشد - و (به) نصیحت
درویشان و خداپرستان میل تمام داشت - و استدعاي همت در باب
حصول سلطنت مي‌نمود * روزي سلطان کریم الدین و محمد فرخ‌سیر را
بخدمت صوفي بایزید - که از اجلهٔ اتقیاي وقت در بردوان سرخوش
داشت - فرستاده استدعای قدم‌رنجه نمود * بعد رسیدن ایشان -
آن درویش صفاکیش سلام سنت الاسلام ادا نمود * سلطان کریم الدین
شکوه شاهزادگي را کار فرموده - اعتنا نکرد * و فرخ‌سیر - پیاده پا
پیش رفته - بتعظیم و تسلیم - اقدام نمود - و بادب استاده - بعد
گذارش سلام - اداي پیام پدر کرد * درویش - از طرز ادب فرخ‌سیر
راضي شده - دست او را گرفته - گفت بنشینید شما پادشاه
هندوستان هستید - و همت بحال او مبذول داشت - و تیر دعاي

---

(۱) قسمي از محصول * (۲) در نسخه‌هاي قلمي چهل و یک * (۳)
علوم مذکور میشد و مثنوي مذکور میشد - این محاورهٔ مؤلف باشد *

درويش بهدف اجابت رسيد - و از نتيجهٔ حسن ادب انچه پدر
مي‌خواست به پسر عطا گرديد * چون درويش بملاقات عظيم الشان
رسيد - شاه - استقبال نموده - بعذرخواهي قدوم پرداخته - در باب
انجاح مطلب دلي خود استدعاي همت كرد * درويش فرمود
كه انچه شما مي‌خواهيد پيشتر به فرخ سير داده شد - اكنون تير از
دست جسته را قابليت عود نيست - و خيربادي در حق شاهزاده
گفته - مراجعت بحجرهٔ خود كرد * القصه شاهزاده - از نظم و
نسق امورات اطراف چكلهٔ بردوان و هوگلي و هجلي و ميدني‌پور
وغيره دلجمعي نموده - بسواري نواره‌هاي پادشاهي - ساختهٔ شاه
شجاع - بسمت جهانگيرنگر علم نهضت افراشت - و بعد وصول
بضبط و ربط مهمات آن نواح پرداخت * چون بعضي حركات
ناملائم شاهزاده - مثل رسم سوداي خاص و سوداي عام - و جشن
ايام هولي بدستور هنود - و پوشيدن لباس زعفراني و ارغواني
در موسم بسنت - كه نوروز راجه‌هاي هند است - خلاف شرع - از
روي عرائض مخبيان و واقعه‌نويسان - بعرض عالمگير رسيد - بر مزاج
پادشاه گران آمد * شقهٔ خاص - بتهديد تمام - باين عبارات
كه چيرهٔ زعفراني برسر - و حلهٔ ارغواني در بر - سن شريف چهل
و شش - آفرين برين ريش وفش (رسيد) - و در باب امتناع سوداي
خاص - باين مضمون بر فرد واقعه دستخط خاص فرموده واپس نمود[1] -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي آمد *

که ظلم عام را سوداي خاص نام نهادن چه سزاوار - و سوداي خاص را با سوداي عام چه کار *

آنانکـــه خرند مي فروشند -

ما خود نخریم و نه فروشیم *

و از راه عتاب - براي عبرت - منصب پانصدي کم گردید * و ترجمهٔ (سوداي خاص و) سوداي عام چنین است که مال تجارت جهازهاي آمدنيِ بندر چاتگام وغیره کلهم بسرکار شاهزاده خرید شده سوداي خاص نام میکردند - پس ازان بدست سوداگران این ملک مي فروختند آن وقت سوداي عام نام مي نهادند * اما چون فرد وقائع - مزین بدستخط خاص پادشاه - بمطالعهٔ شاهزاده درآمد - ازان سودا دست بردار شد * پادشاه عالمگیر میرزا محمد هادي را - که مرد سلیقه شعار و عامل‌پیشهٔ با دیانت و امانت بود - (و) بخدمت دیوانيِ صوبهٔ اوڈیسه اختصاص داشت - و در اکثر محالات متعلقهٔ اوڈیسه کفایت نمایان بظهور آورده در زمرهٔ اهل خدمات نام‌آور شده در راستي و درستي نظیر و عدیل نداشت - و در ایام محاصره و محاربهٔ دکن خدمات شایسته بتقدیم رسانیده منظور نظر عالمگیر شده بود - بخطاب کارطلب‌خاني مخاطب ساخته بخدمت دیوانيِ ممالک بنگاله سرفراز نمود * چون - دران ایام - سررشتهٔ انتظام مهمات مالي و ملکي و رتق و فتق تشخیص و تحصیل و مداخل

و مخارج خزانهٔ عامره در قبضهٔ اختیار دیوان صوبه مي‌بود -
و ناظم بنسق و نظم امور سلطنت و تنبیه و تادیب سرکشان و
متمردان (و) انهدام ابنیهٔ باغیان و زورطلبان مي‌پرداخت - و
سواي جاگیر مشروط نظامت و منصب ذات و انعامات دست‌انداز
بر مال پادشاهي نمي‌شد - و ناظم و دیوان مدار اجراي کار و بار
صوبه بر دستورالعمل - که سال بسال از پیشگاه سلطنت اصدار
مي‌یافت - مي‌داشتند - و سرموئي تفاوت و تجاوز بعمل
نمي‌آوردند - خان مذکور - از پیشگاه خلافت - مختارکار صوبهٔ
بنگاله شده - به جهانگیرنگر رسیده - بعد حصول ملازمت شاهزاده -
باجراي امورات ملکي پرداخت * و مداخل و مخارج خزانه
تعلق به خان مذکور گرفته - دست تصرف شاهزاده از دخل
(و) خرج خزانه کوتاه گردید * خان موصوف - ملک بی‌خار
و سرسبز و زرخیز دیده - شروع به تشخیص نمود - و عمال
دانا و کفایت‌شعار در هر پرگنه و چکله و سرکار برگماشت *
و تشخیص مال و سائر کما ینبغي نموده - یک کرور روپیه را -
طومار کلي محالات خالصه و جاگیرها درست ساخته -
ارسال حضور کرد * چون در سوالف ایام - بسبب ناسازي
آب و هواي بنگاله - کسي از عمده‌ها برضامندي خود قبول
خدمات این ملک نمي‌کرد - و این باغ سبز را - دیولاخ
و مهلک انسان پنداشته - دیوانیان عظام بجاگیر منصبداران

تقسیم و تنخواه[1] مي دادند - لهذا خالصه کمتر بود - حتّی که مواجب سپاه متعینهٔ رکاب شاهزاده و نقدیان از مالواجب محالات صوبه کفایت نمي کرد - و از صوبجات دیگر تنخواه مي رسید * خان مذکور در باب تجویز جاگیرات منصبداران بنگاله بصوبهٔ اوڈیسه عرضي نمود - و بدستخط پذیرائي مزین شد * خان مذکور - تمامي جاگیرات سیرحاصل - سواي نظامت و دیواني - از بنگاله خارج نموده - بصوبهٔ اوڈیسه - که محال خراب و کم حاصل و زورطلب و مواسات (؟) بود - تنخواه داده - کفایت بنگاله از شکم زمینداران و جاگیرداران برآورده - توفیر خزانهٔ عامره نموده * و بجزرسي تمام کفایت نمایان بظهور رسانیده - سال بسال جمع صوبه مي‌افزود - و مورد تفضلات پادشاهي مي‌شد * ازانجا که شاهزاده - دست تصرف خود از خزانه کوتاه دیده - همواره سوءمزاج[2] مي بود - مجراي حسن‌خدمتی خان مذکور - که بحضور پادشاه ظهور یافت - علاوه خار حسد

---

(۱) در نسخه‌های قلمي همچنین * در اسٹوارٹ چنان نوشته - در عهد نظامت دیوانان زمان سلف بسیاری از ممالک بنگاله را - بخیال ناموافقت آب و هوا و قلت زراعت - بجاگیرهای منصبداران فوج تقسیم کرده بودند * (۲) مؤلف سوء مزاج را صفت انگاشته و جائي دیگر سوءمزاجي آورده و یا اینجا در اصل سوء مزاج مي نمود باشد *

در دل شاهزاده شکست - و آتش عناد پنهاني مشتعل (۱) شده - مي‌خواست - بطوري که بظاهر موجب بدنامي نشود - او را ازين عالم بگذراند (۲) - و اين مطلب کرسي‌نشين نمي‌شد - آخرالامر - جماعهٔ نقديان ملازمان قديم پادشاهي را - که - بغرور کثرت الوس و جمعيت وفور - در جهانگيرنگر بناظم و ديوان سرفرود نمي‌آوردند تا بديگر چه رسد - و بلاف شمشيرزني ديگري را سهيم خود ندانسته - در شورپشتي و سلحشوري (۳) مشهورالسنهٔ خاص و عام بودند - بوعدهٔ انعامات و اضافه از خود ساخته - عبدالواحد سردار آنها را با خود متفق نمود - و ترغيب داد که به بهانهٔ طلب و تنخواه - هرجا که قابو يابند - بر وي ريخته - کارش باتمام رسانند * آن گروه شرارت‌پژوه - باشارت شاهزاده در صدد قتل خان موصوف شده - انتظار وقت فرصت مي‌کشيدند * ازانجا که خان مذکور - لوازم حزم و احتياط را مرعي داشته - هميشه خود (۴) پيش با رفقاي او مسلح و مکمل سوار مي‌شد - و هنگام آمد و رفت دربار بهوشياري تمام مي‌بود - روزي -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي مستقل * (۲) در نسخه‌هاي قلمي نگذارند بصيغهٔ جمع - و آن غلط باشد - و اگر نگذارد بصيغهٔ واحد خوانند بجاي ازين عالم درين عالم بايد آورد * (۳) در نسخه‌هاي قلمي سلحوري * (۴) شايد که چنان باشد - هميشه خود - و پيش رفقاي او - مسلح و مکمل سوار مي‌شد * از اسلوارت نيز همين مضمون مستفاد مي‌شود *

علی‌الصباح سوار شده - عازم ملازمت شاهزاده گردید * جماعهٔ نقدیان - در اثنای راه - به بهانهٔ طلب و تنخواه - شورش نموده - یکباره بهجوم عام ریختند * خان مذکور - بجرأت تمام مقابل شده - آنها را از پیش راند * و تصور این فتنه از جانب شاهزاده تصدیق نموده - جوشان و خروشان - بحضور شاهزاده رسیده - سررشتهٔ ادب گسیخته - حریفانه دست بجمدهر کرده - زانو بزانوی شاهزاده مقابل شده نشست - و گفت این همه غوغا از اشارات شماست - دست ازین حرکت کوتاه کنید - ورنه اینک جان ما با جان شما * شاهزاده قافیهٔ رهائی تنگ دید[1] و از هیجان خشم پادشاهی چون بید لرزید * و عبدالواحد را - با جماعهٔ او طلب فرموده - از فتنه و فساد مانع شد - و برفق و ملاطفت بدلجوئی خان مذکور پرداخت * خان مسطور - از شر اعدا ایمن شده - بدیوان عام آمده - حساب طلب آن جماعه کرده - بر زمینداران تنخواه داده - آنها را یکقلم بر طرف نمود * و کیفیت شرارت و بی‌اندامی آنها - داخل وقائع و سوانح کرده - ارسال حضور والا نمود - و روداد - بمواهیر ارباب دخل درست کرده - معه عرضی خود نیز - روانهٔ حضور ساخت * و از سوء مزاجی[2] شاهزاده اندیشه نموده - خیال تجنب از خدمت شاهزاده و اقامت بجای دوردست در دل بست * بعد تجویز و کنکاش

---

(۱) در نسخه‌های قلمی دیده * (۲) بجای سوء مزاج *

بسیار - سرزمین دل‌چسپ مخصوص‌آباد - که خبر چار حدود صوبه ازان جا توان گرفت - و مثل مردمک چشم - جانب شمال و مغرب چکلهٔ[1] اکبرنگر و درهٔ سانکری‌گلي[2] و تیلیاگدهي دروازهٔ بنگاله - و مغرب و جنوب رو به بیربهوم و پچیت[3] و بشن‌پور راه جهارکهند و جنگل و کوهستان درهاي آمد و شد غنیم و افواج دکن و هندوستان - و جنوب و شرقي چکلهٔ بردوان و راه اوڈیسه و هوگلي و هجلي وغیره بنادر آمدنئ جهازهاي تجاران نصاری وغیره و چکلهٔ جسر و بهوسنه - و شرقي و شمالي چکلهٔ جهانگیرنگر - که دران وقت دارالامارت این صوبه بود - ملحق به تهانجات سرحدي - مثل تهانهٔ اسلام‌آباد عرف چاٹگام و سلهت و رنگاماٹي - و چکلهٔ گهوڑاگهات و رنگپور و کوچ بهار - در وسط اماکن معتبرهٔ صوبه واقع است - قرار یافت * خان مذکور - بي اجازت شاهزاده - معه عملهٔ زمینداران و قانون‌گویان و ارباب دفاتر دیواني خالصهٔ شریفه به مخصوص‌آباد آمده مسکن گزید * اما چون اخبار فتنه پردازئ نقدیان - از روي وقائع و سوانح و عرضي کارطلب خان متضمن شکایت شاهزاده - در دکن بحضور اقدس گذشت - فرمان عتاب‌آمیز بنام شاهزاده - باین مضمون که کارطلب خان نوکر

---

(۱) پیش لفظ چکله در نسخه‌هاي قلمي و نوشته * (۲) در نسخه‌هاي قلمي اینجا سانکري‌گلي - مگر در اکثرجا سکری‌گلي نوشته * (۳) در نسخه‌هاي قلمي پچنت *

پادشاهي‌ست اگر سر موئي ضرر جاني يا مالي باو خواهد رسيد انتقام آن ازان بابا گرفته خواهد شد - و نيز حكم گذاشتن صوبهٔ بنگاله و اقامت نمودن در صوبهٔ بهار - بتاكيد تمام - صدور يافت * شاهزاده - سربلند خان را با سلطان فرخ‌سير نائب‌مناب گذاشته - خود - با سلطان كريم‌الدين و خدمهٔ محل و تتمهٔ افواج همراهي - ازان جا علم نهضت افراخته - به مونگير[1] رسيد * و عمارات مكلف[2] - تعميرات شاه شجاع - كه از سنگ مرمر و سنگ موسي بود - بي‌مرمت ديده در تعمير و مرمت آن صرف مبالغ خطير تصور نموده - بودن انجا خوش نكرد * و آب و هواي پتنه - كه لب گنگ است - پسند كرده رخت اقامت افگند - و بموجب حكم پادشاه عالمگير شهر عظيم‌آباد بنام خود آباد ساخت - و قلعهٔ و شهرپناه باستحكام و متانت تمام احداث كرد * و كارطلب خان در مخصوص‌آباد - بعد انقضاي سال - مجمل[3] نموده - عازم اردوي معلي گرديد * و كاغذات تشخيص و طوامير جمع (و) واصل باقي و مداخل و مخارج صوبه درست ساخته - از درب[4] ذرائن - قانونگوي صوبهٔ بنگاله - درخواست دستخط كرد * ازانجا (كه) دران ايام كواغذ مالي و ملكي بدون دستخط قانون‌گويان

---

(۱) بجاي مونگير در اسٹوارٹ راج‌محل * (۲) بجاي متكلف از تكلف *
(۳) صفحه ۲۶۳ سطر ۴ بنگرند * در اسٹوارٹ نوشته كه همه حساب درست كرده عازم بارگاه گرديد * (۴) در اسٹوارٹ دهرپ نرائن *

در ديوان كل پادشاهي منظور نمي‌شد - آن عاقبت وخيم - بطمع خام ناعاقبت انديشي نموده - در دستخط ايستادگي بكار برده - خواهان سه لک روپيه در وجه رسوم قانونگوئي گرديد * هرچند خان مذكور - عندالضرورت - وعدهٔ دادن يک لک روپيه بعد مراجعت از حضور كرد - تا هم قبول نكرده در دستخط مضائقه داشت * اما جي نرائن قانونگوي - كه شريک و سهيم درب نرائن بود - مآل انديشي نموده - دستخط خود ثبت كرد * خان مذكور - با وجود مخالفت شاهزاده - پرواي دستخط درب نرائن نكرده - عازم حضور اقدس گرديد - و تحائف و پيشكشهاي بنگاله بحضور پادشاهي و وزير و اركان سلطنت گذرانيده - و زرهاي توفير و كفايتهاي جاگير بجذاب عالمگير رسانيد * و كاغذات صوبه بمستوفي و ديوان كل سپرده - مجراي حسن خدمت و ديانت و امانت بظهور رسانيده - مورد تفضلات و عنايات شاهنشاهي شد * و از حضور والا - به نيابت شاهزاده - بنظامت صوبهٔ بنگاله و اوڑيسه - بانضمام خدمت ديواني و خطاب مرشدقلي خان و عطاي خلعت فاخره و علم و نقاره و اضافهٔ منصب - ذخيرهٔ مباهات اندوخت *

مقرر شدن نظامت بنگاله به نواب جعفرخان نيابةً از طرف شاهزاده عظيم‌الشان *

چون مرشدقلي خان از حضور والا - بعطاي خلعت نظامت بنگاله نيابةً و ديواني صوبهٔ بنگاله و اوڌيسه اصالةً - بدستور سابق - مخصوص و مرخوص شده - در صوبه رسيده - ديواني بنگاله به سيد اكرم خان و نيابت اوڌيسه به شجاع الدين محمد خان - داماد خود - مسلم داشت * و بعد رسيدن مخصوص آباد - آبادي شهر بنام خود كرده - موسوم به مرشدآباد نمود - و دارالضرب مقرر ساخت * و چكلهٔ ميدني پور را - از صوبهٔ اوڌيسه خارج كرده - با بنگاله منضم ساخت * و زمينداران صوبه را بالكل مقيد و اسير كرده - و عمال واقف كار و ديانت شعار بر محالات تعين نموده - آمدني مفصل را قرق و مالگذاري بحضور مقرر داشت - و دست تصرف زمينداران از دخل و خرج مالواجب يكقلم كوتاه گردانيده - وجه معيشت آنها بر نانكار گذاشت * و عاملان - بموجب حكم او - شقدار و امين ديه بديه هر پرگنه فرستاده - اراضي مزروع و افتاده را جريب نموده - و فرداً فرداً برعايا وا رسيده - رعاياي نادار را تقاوي داده - بتكثير زراعت سعي فراوان بكار برده - در هر محال اضافه و توفير بظهور رسانيدند * و كاغذات هست و بود قرار واقعي درست ساخته - آمدني خام فصل بفصل تحصيل كرده - از توفير مال و سائر و افزوني محصول زراعات و كفايت اخراجات - زرهاي مضاعف واصل خزانه ساختند * مگر زمينداران بيربهوم

و بشن‌پور بحمایت[1] انبوهئ جنگل و کوه و کریوه - خود بملازمت حاضر نشده - وکلاي آنها رجوع و حاضر بوده بسوال و جواب معاملات مي پرداختند - و وجه پیشکش مقرري و نذور و فرمایشهاي حضور مي رسانیدند * مرشدقلي خان - بسبب آنکه اسدالله - زمیندار بیربهوم - مرد آزادمشرب و فقیر وضع بود - و نصفي ازملک خود در وجه مدد معاش بعلما و صلحا و درویشان داده - و یومیهٔ مسکینان و محتاجان مقرر داشت - از استیصال او[2] اغماض عین نموده - بتدارک[3] شوخئ زمیندار بشن پور در حین کثرت اخراجات مهم و قلت مداخلت آن ملک باعث شد * و راجه‌هاي تپره و کوچ‌بهار و آشام - که خود را چهتردهاري و والئ ملک قرار داده - سر اطاعت بپادشاهان هندوستان فرو نیاورده - طلا و نقره بنام خود مسکوک میکردند - باستماع آوازهٔ تسلط خان موصوف - راجهٔ آشام - کرسي

(۱) پیش لفظ بحمایت در نسخه‌هاي قلمي که نوشته و آن مخل معني *
(۲) بجای او در نسخه‌هاي قلمي و * (۳) عبارت اینجا بی‌ربط - شاید که بعض لفظ قلم‌انداز شده * استوارت نوشته که مرشدقلي خان زمینداران بیربهوم و بشن پور را از تعمیل چنین احکام جابرانه معذور داشت - اسدالله زمیندار بیربهوم را بلحاظ دینداري و علما نوازي و غربا پروريئ او - و آن دیگر زمیندار را بسبب آنکه مقامش در جنگلهای دشوارگذار متصل کوهستان جارکند (جهارکهند) واقع بود و اخراجات تحصیل از مقدار محاصل ملکش افزون مي‌نمود *

و پالكي دندان فيل و نافه‌هاي مشک و سربانگ و لام دانگ (؟) و پر هما و كوچين (؟) و مروحهٔ طاوسي و قطاس وغيره - نذور و پيشكش داده - باطاعت و انقياد پيش آمده * همچنين راجهٔ كوچ بهار نيز لوازم نذور و پيشكش بتقديم رسانيده * خان مذكور خلعت براي آنها فرستاد - و اين معني سال سال[1] بعمل مي‌آمد * خان مذكور نوعي ضبط و ربط محالات بنگاله نموده بحكمت عملي در انتظام امور ممالک پرداخت كه در عمل او مهم غنيم بوقوع نيامد - و خرج سه بندي و نگاهداشت سپاه يكقلم نبود - همگي دو هزار سوار و چهار هزار پياده نوكر مدامي داشته ملک‌گيري كرد * از ناظراحمد - كه پيادهٔ بود - تحصيل و زركشي بنگاله مي‌شد * و او آن قدر ضابط (بود و) حكم ناطق داشت كه پيادهٔ او بضبط و نسق ملكي و تنبيه سركشي كافي بود * رعب و هراس خان مسطور آن قدر در دل اداني و اعالي نقش بسته كه زهرهٔ شير مردان از حضور شدن او آب ميشد - و زميندارا‌ن خورد را بار در مجلس نمي‌داد * و متصديان و عاملان و زميندارا‌ن عمده مجال نشستن در حضور نداشتند - بلكه چون پيكر تصوير نفس گم كرده مي‌ايستادند * و زميندارا‌ن[2] و هنود را[3] سواري پالكي ممنوع بود - بر جواله‌ها سوار مي‌شدند * و متصديان هم

(۱) بجاي سال بسال * (۲) شايد كه زميندارا‌ن هنود باشد * مگر در اسكوارت زميندارا‌ن و هنود مالدار * (۳) بجاي را در نسخه‌هاي قلمي از *

در سواري او بر اسپان سوار مي‌شدند * و منصبداران با ساز و یراق سپاهیانه به مجرا مي‌رفتند * و روبروي او کسی را کسی سلام نمي‌توانست کرد - و اگر از کسی خلاف قاعده بعمل مي‌آمد معاتب مي‌گردید * و در هفته دو روز دیوان مظالم نمودی - وبداد مستغیثان وارسیدی * یکی از اوصاف معدلتش آنکه بقصاص مظلومی بحکم شریعت پسر خود را کشت * در امور عدالت و نظم و نسق امور مملکت و آداب سلطنت رعایت احدی منظور نداشتی * و اعتماد کلي بر متصدیان نداشت - افراد جمع خرج و واصل‌باقي - هر روز ملاحظه کرده - بدستخط خود مزین ساختی * و در آخر ماه - اقساط خالصه و جاگیر بیباق میگرفت - و تا زر اقساط داخل خزانه نمي‌شد متصدیان و عاملان و زمینداران و قانون‌گویان و دیگر عمله و فعله را در کچهري و دیوان‌خانهٔ چهل‌ستون نشانیده - محصلان شدید گماشته - فرصت اکل و شرب بلکه بول و غائط ندادی - و هرکاره‌ها در پيِ محصلان تعین کردی - تا مبادا احدی - بطمع خام رشوت گرفته - قطرهٔ آبی بحلق آن تشنه‌کامان رساند * هفته هفته بی‌آب و دانه بر آنها میگذشت - با[1] این همه زمینداران را بر سه پایه معکوس و معلق آویختی - وکف پا از سنگها مي‌خراشید - و تازیانهٔ بران مي‌زد - و بضرب شلاق دقیقهٔ نامرعي نگذاشتی *

(۱) در نسخه‌های قلمي تا *

و عمال زمینداران را - که مالواجب سرکار (را) متصرف شده بضرب و شلاق هم اداي زر باقي نمي‌کردند - با زن و فرزند - مسلمان مي‌ساخت * ازان جمله اودي نرائن - زمیندار چکلهٔ راج‌شاهي - که مرد هندوستان‌زاد و قابل و مستعد بود - و تحصیل خالصه تعلق باو داشت - (و) غلام‌محمد و کالیا جماعه‌دار - با جمعیت دو صد سوار - رفیق او بودند - باخذ مطالبه بپایهٔ اعتراض آمده مستعد بجنگ شد * مرشدقلي خان محمدجان چیله را با فوجي به تنبیه او گسیل کرد - و متصل راج‌باڑي تقارب فئتین رو داد - و جنگ درمیان آمد * غلام‌محمد جماعه‌دار مقتول شد - و اودي نرائن - از ترس غضب خان مسطور - خود را خود کشت . و زمینداري او به رام جیون و کالو[1] کنور - زمینداران[2] آن روي گنگ - که عمدهٔ زمینداران مالگذار بنگاله بودند - تفویض یافت * چون آن سال باتمام رسید - در آغاز سر سال - در ماه فروردي[3] - پوته کرده - یک کرور سه لک روپیه خزانهٔ پادشاهي - بحمل دو صد ارابه - با جمعیت شش صد سوار و پانصد پیادهٔ برقنداز - روانهٔ حضور مقدس نمود - و کفایت جاگیرات و خاص‌نویسي علاوهٔ آن ارسال کرده * و حلقه‌هاي افیال و اسپان تانگن و جاموشان ارنه و آهو خانه[3] و طیور شکاري ملبوس

---

(۱) در اسٹوارٹ کانو کنور * در نسخه‌های قلمي زمیندار بصیغهٔ واحد *

(۲) درنسخه‌های قلمي فبروردي * (۳) شاید که آهوی خانه باشد *

خاص جهانگیرنگر و سپرهای گرگ و سیتل‌پاتی زرباف و مسهری گنگاجلی سلهت - که[1] مار را بران یارای مرور نبود - با دیگر نفائس چون عاج و کونبه (؟) و نافه‌های مشک و سربانگ و دیگر تحائف فرنگ و هدایای کلاه‌پوشان نصاری و غیره سر موسم ارسال حضور والا ساخت * و هنگام ارسال خزانه - خود با ارباب دخل سوار شده با جهنائي[2] ده (؟) همراه میرفت و داخل[3] وقائع و سوانح مي‌نمود * و ضابطهٔ روانگی خزانه چنین بود که هرگاه ارابه‌های خزانه در صوبهٔ دیگر داخل مي‌شد - صوبه‌دار انجا - کسان خود فرستاده - ارابه‌های خزانه را در قلعه طلب داشته - تبدیل ارابه‌ها و بدرقه کرده - ارابه و بدرقه از طرف خود داده - روانه مي‌ساخت - و همچنین صوبه‌داران دیگر بعمل مي‌آوردند - تا خزائن و تحائف و پیشکش بحضور اورنگزیب میرسید * و چون مجرای حسن سلیقهٔ او منظور حضور مقدس گردید - مورد تفضلات پادشاهي شده - کارش بالا گرفت - و بخطاب مؤتمن‌الملک علاءالدوله جعفر خان نصیري ناصر جنگ مخاطب شد - و بمنصب هفت هزاری ذات و عطای ماهي‌مراتب سرفراز شده - در سلک امرای عظام منسلک گشت * و تقرر جمیع خدمات بنگاله بی‌تجویز او پذیرا[4] نمي‌شد * و منصبداران حضور - ملک بنگاله را گلستان بی‌خار شنیده -

---

(۱) این وصف سیتل پاتی باشد * (۲) شاید که تا حوالی ده باشد *
(۳) در نسخه‌های قلمي دخل * (۴) در نسخه‌های قلمي پذیرائي *

تعیناتی بنگاله درخواست میکردند * نواب جعفر خان هر کسی را
که مي خواست عرضي نموده بتعیناتی خود مي طلبید * یکي
از آنها نواب سیف خان است - که خان مسطور درخواست
تعیناتی او از حضور والا نموده متعینهٔ خود ساخت * شمهٔ از
احوال او در صدر کتاب مسطور شده است * نواب سیف خان
تا عهد نظامت نواب مهابت جنگ در حین حیات[1] بود * از بس که
(از) خاندان عمده بود گاهی با نواب مهابت جنگ ملاقات
نکرد * نواب معزي الیه هرچند درخواست ملاقات کرد منظور
نه نمود * هرگاه نواب مهابت جنگ - بطریق سیر و شکار - بآن طرف
عازم مي شد - با افواج خود آمده سد راه مي گشت - اما هر وقت
که نواب را احتیاج بکومک مي گردید - افواج شایسته مي فرستاد *
بعد وفات او پسرش خان بهادر مسلط بر ملک پورنیه و اطراف
آن شد * نواب مهابت جنگ دختر نواب سعید احمد خان بهادر
صولت جنگ - برادرزادهٔ خود - را با خان بهادر منسوب ساخت -
و روز چهارم از تزویج آن دختر وفات یافت * باین تقریب -
اموال و اسباب خان بهادر را بضبطی درآورده - او را نظربند
ساخت * ناچار خان بهادر - بر اسپي سوار شده به شاه جهان آباد
گریخت * نواب مهابت جنگ ملک پورنیه را به صولت جنگ
تفویض نمود * نواب صولت جنگ - با جمعیت شایسته - دران جا

---

(۱) حین حیات بجای قید حیات آورده *

بنظم و نسق پرداخته - امرايانه بسر مي‌برد * بعد وفات صولت‌جنگ پسرش شوکت‌جنگ قائم‌مقام پدر شد * نواب سراج‌الدوله - که پسر عمش بود - در عهد نظامت خود - او را بجنگ کشت - و ديوان موهن‌لعل را فرستاده ضبط اموال و اسباب او نمود *

چه ميگفتـــم و در چه پرداختم -
کجـــا بود اشهب کجا تاختم *

آمدم بر اصل مطلب - درب نرائن قانون‌گو - که در ايام ديواني نواب جعفر خان دستخط بر کاغذ نکرده بود - خان معزي‌اليه در صدد انتقـــام مي‌ماند * ازانجـــا که خدمت قانون‌گوئي سررشته‌داري ممالک محروسه است - و کواغذ محاسبه و مطالبهٔ صوبه‌داران بدون دستخط قانون‌گو پيش ديوانيان حضور والا منظور نمي‌شد - لهذا بملاحظهٔ بدنامي بهانه‌جو شده - زمام اختيار او در امور معاملات دراز نموده - در امورات خالصه دخيل و مدار کار ساخت * و چون ديوان بهوپت راي - که از اردوي معلی همراه نواب معزي‌اليه آمده‌بود - فوت شد - و پسرش گلاب راي کما ينبغي از عهدهٔ کار ديواني نمي‌توانست برآمد - پيشکاري خالصه نيز به درب نرائن تفويض گرديد * و تشخيص و تحصيل مالواجب و ديگر امورات مالي و ملکي بر راي او سپرده مطلق‌العنان گردانيد * هرچند قانون‌گوي مذکور - بجزرسي تمام - طوامير يک کرور و پنجاه لک روپيه در خالصه درست کرده -

تحصیل نمود - و در هر امور[1] کفایتهاي نمایان بظهور آورده - زیاده
از سابق سرانجام زرهاي پادشاهي نمود - اما نواب معزي‌الیه
بتدریج کار از دست او گرفته بدست‌آویز مطالبه و محاسبه
محبوس کرده بانواع شدائد از جان کشت - و قانون‌گوئی ده‌آنه
به پسرش شیونرائن و شش‌آنه به جي نرائن - که در عمل دیواني -
وقت عزیمت اردوي معلی - مسلک سلوک و دوستي نموده
بکاغذ او دستخط نموده بود - مسلم داشت * و ضیاءالدین[2] خان را
(- که فوجدار هوگلي بود - معزول کرده -) فوجداري بندر مذکور
ضمیمهٔ نظامت از حضور اقدس بذمهٔ خود گرفته - ولي‌بیگ را
از طرف خود مقرر کرد * خان مذکور - از رسیدن ولي‌بیگ -
قلعه را گذاشته بعزیمت دارالخلافه از شهر برآمد * ولي‌بیگ
کنکرسین بنگالي را - که پیشکار فوجدار معزول بود - براي کاغذ
واصلات زر و سررشتهٔ کواغذ با اهل دفتر و عملهٔ فوجداري طلب
کرد * خان مذکور بحمایتمش پرداخت - و ولي‌بیگ سد راه
رفتنش شد - ازین ممر از طرفین مناقشه و منازعت رو داد *
خان مذکور - با جمعیت خود در میدان چندن‌نگر - مابین چوچڙا[3]
و فراشڈانگه - بحمایت نصاراي اولندیز و فرانسیس - مورچال‌بندي
نموده - مستعد بجنگ شد * ولي‌بیگ هم - در میدان عیدگاه -

(۱) بجای امر * (۲) عبارت اینجا بي ربط - بجای ضیاءالدین اسټوارټ زین‌الدین
آورده * تاریخ بنگاله صفحه ۲۳۵ بنگرند * (۳) پیش ازین چوچڑہ نوشته *

بر تالاب دیبی داس - بفاصلهٔ یک و نیم کروه - لشکرکشی نموده - بمقابله مورچال‌بندی کرد - و کیفیت احوال بحضور نواب جعفرخان التماس نمود * و معزول و منصوب در یکدیگر بجنگ مورچال اشتغال داشتند - و سپاه (۱) لشکر از دور می‌نمودند * ملا ترسم تورانی - نائب ضیاءالدین خان - و کنکرسین مخفی از اولندیز و فرانسیس امداد و اعانت سرب و باروت و آلات حرب گرفته - بجنگ میدان سبقت میکردند - و چیرگیها می‌نمودند - ولی‌بیگ بانتظار کومک خودداری می‌کرد * در این اثنا دلیپ سنگه هزاری - با جمعیت سوار و پیاده - از نزد نواب جعفرخان بکومک ولی‌بیگ رسید - و پروانهٔ تهدید بنام نصاری رسانید * و ضیاءالدین خان - بمشورت نصاری - با دلیپ سنگه پیغام صلح داده اورا غافل ساخته - وقت صبح دروغ مصلحت‌آمیز (۲) به دلیپ سنگه نوشته - بدست وکیل خود داد - و تاکید کرد که دست بدستش داده جواب بگیرد - و یک شال سرخ برای نمود بر سر وکیل پیچیده روان کرد * و گوله‌انداز فرنگی - که نشانهٔ بی‌خطا میزد - توپ برنجی کلان - که گوله‌اش از مفاصلهٔ یک و نیم کروه بر نشانه صحیح میشد - تیربند کرده رخ بر لشکرگاه حریف وا گذاشت - و از دوربین نظر بر شال وکیل داشت * وکیل - در وقتی که دلیپ سنگه بارادهٔ غسل سر و تن برهنه بمالش روغن مشغول بود - رسیده رقعه

---

(۱) یا سپاه و لشکر باشد * (۲) در نسخه‌های قلمی آمیز مصلحت *

بدستش میداد - که گوله‌انداز بر نشانهٔ شال توپ را شلک کرد - گوله بر پهلوي دلیپ سنگه نشست - و لاش او بهوا پرید * آفرین بران سحرکار بی‌خطا که آسیبی به وکیل نرسید * خان مذکور - گوله‌انداز را انعام داده - بر مورچال حریف یورش نمود * لمؤلفه -

چو سالار مقتول شد بی‌درنگ -
مخالف عنان داد بر عزم جنگ *
بجنبید لشکر چو دریا بموج -
و زین سو گریز اوفتاده (۱) بفوج *
نه تنها همین لشکري جان ببرد -
زمین نیز راه هزیمت سپرد *
ولي‌بیگ زان جا گریزان برفت -
سراسیمه در قلعه مامن گرفت *

ضیاء الدین خان - بدلجمعیٔ تمام - روانهٔ دارالخلافه شده - بعد رسیدن در دهلي - مسافر راه آخرت گشت * بعد فوت او کنکر بنگالي - که مادهٔ این همه فساد بود (و) در هوگلي مسکن داشت - از دارالخلافه مراجعت کرده - به مرشدآباد آمده - بی‌محابا با جعفر خان ملازمت کرد - و بدست چپ سلام نمود - یعني بدستي که سلام بپادشاه کرده‌ام سلام کردن بشما عار است * نواب جعفر خان در جواب گفت که کنکر در زیر کفش * و کنکر -

---

(۱) در نسخه‌های قلمي افتاده *

بفتح هردو کاف تازي و سکون نون و راي مهمله - لغت هندي
بمعني سنگریزه است * نواب جعفر خان - از بدادائیهاي سابق
و لاحق بدباطن شده - بظاهرش نواخته - بخدمت عهده‌داري
چکلهٔ هوگلي سرفراز کرد * و از سال تمام در ایام مجمل - باخذ
مطالبه و باقیات مال و سائر - بزندان کرد - و گربه در شلوار
انداخت * و اغذیهٔ مسهل بشدائد تمام خورانید - و محصلان
شدید برگماشت - و در پایجامه علی الاتصال کرده(۱) باین حالت
بد درگذشت * در همان ایام سید اکرم خان - که دیوانئ بنگاله
بنام او بود - وفات یافت * سید رضي خان(۲) - زوج نفیسه خانم
دختر شجاع الدین محمد خان ناظم صوبهٔ اوڈیسه داماد جعفرخان -
که از سادات عظام ولایت‌زاد بود - بخدمت دیوانئ بنگاله ممتاز
گردید * و او مردي متعصب و درشت‌مزاج و در تحصیل زر
سخت‌گیر بود - بانواع شدائد تحصیل مالواجب میکرد * گویند
حوضي پر از نجاست تیار کرده - چون بزبان هنود بهشت را بیکنته
نامند علي الرغم آنها آنرا بیکنته نام گذاشته بود * زمینداران
نامالگذار و عاملان باقیدار را بعد از عقوبت بسیار دران حوض
غوطه میداد - و بشدت تمام زر بیباق میگرفت * در همان سال -
خبر طغیان سیتارام زمیندار و کشته شدن میر ابوتراب - فوجدار
چکلهٔ بهوسنه - سرکار محمودآباد - رسیده * و تفصیل این اجمال

---

(۱) مفعول بسبب کراهت مذکور نکرده * (۲) در استوارت سید رضا خان *

آنکه سیتارام - زمیندار پرگنهٔ محمودآباد - که بحمایت جنگل و رودخانه‌ها کلاه باغیگری بر تارک نخوت گذاشته - تن باطاعت حاکم نداده - بنده‌هاي پادشاهي را نمي‌دید - و ابواب ادخال مردم پادشاهي از ملک خود مسدود مي‌داشت - و بتاراج و تاخت ملک آن نواح دست دراز کرده - با کسان تهانه‌داران و فوجداران همیشه هنگامه‌پردازیها مي‌کرد * میر ابوتراب - فوجدار چکلهٔ بهوسنه - که از سادات عظام (بود) و با شاهزاده عظیم‌الشان و سلاطین تیموریه سلسلهٔ یگانگي داشت و در اقران و امثال در لیاقت و استعداد ضرب‌المثل بود - با جعفر خان نیز اغماض عین میکرد * میر ابوتراب - در صدد دستگیر کردن او بوده - تدبیرها مي‌نمود - و بقابو نمي‌آمد * آخرالامر - پیر خان جماعه‌دار را با جمعیت دو صد سوار نگاه داشته در فکر تنبیه او بود * زمیندار مذکور - از دریافت این معني - جمعیت خود فراهم آورده - در کمین جماعه‌دار مسطور بود * روزي میر ابوتراب - با چندي از خاصان و مصاحبان بشکار برآمده - صیدافگنان بسرحد او رسید - و پیر خان همراه نبود * زمیندار - از دریافت این خبر - او را پیر (خان) تصور کرده - بیک ناگاه با جمعیت خود از طرف پشت از جنگل برآمده - بر وي ریخت * هرچند میر ابوترات ببانگ بلند از نام خود نشان داد - گوش نکرده بزخمهاي بانس (۱) او را از اسپ انداختند *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بزخم راي بجاي بزخمهاي *

چون این خبر بحضور جعفر خان رسید - از خوف غضب سلطاني
لرزه بر اندامش افتاد - و حسن علي خان همزلف خود را -
که از خاندان عمده بود - فوجدار انجا ساخته - با جمعیت شایسته -
براي دستگیر کردن آن موذي شریر تعین نمود * و بزمینداران
نواح پروانجات بتاکید تمام نوشت که سیتارام را فرصت برآمدن
ندهند - و اگر از سرحد کسي بدر خواهد رفت - او از زمینداري
خود خارج شده بسزا خواهد رسید * زمینداران از چهار طرف
بمحاصرهٔ او پرداختند - تا آنکه حسن علي‌خان رسیده او را -
با زن و بچه و اعوان و انصار - دستگیر کرده - مسلسل و مغلول -
بحضور نواب جعفر خان فرستاد * نواب روي او را در چرم گرفته -
در سواد شرقي مرشدآباد - بر سر راه جهانگیرنگر و محمودآباد -
بر دار کشید - و زن و فرزند و رفقاي او را دائم‌الحبس ساخت *
و زمینداري او به رام‌جیون زمیندار تفویض کرده - اموال و اثاث‌البیت
آن بدنهاد بضبط درآورده داخل خاص‌نویسي ساخته - بنیاد
او را مستاصل کرد - و احوال را بحضور پادشاه عرضداشت نمود *
چون پادشاه اورنگزیب عالمگیر - روز جمعه بست و هشتم ذي‌القعد
سنه ١١١٩ هجري - در اقلیم دکهن برحمت حق پیوست -
محمد معظم شاه‌عالم بهادر شاه بر تخت دهلي جلوس فرمود *
نواب جعفر خان نذور معه پیشکش بنگاله ارسال نمود - و بعطاي
سند بحالي بدستور و خلعت و پالکي جهالردار از حضور گل

افتخار بر سر زد * شاهزاده عظيم الشان - از طرف خود سربلند خان را در عظيم آباد نائب گذاشته - روانهٔ دارالخلافه گرديد * و در همين سال - سلطان فرخ سير - پيش از جلوس بهادر شاه بر سرير سلطنت - از جهانگيرنگر به مرشدآباد رونق‌بخش شده - بالتماس جعفر خان - در لعل‌باغ فروكش شدند * نواب معزي اليه - آداب شاهزادگي نگاه داشته - لوازم خدمت بجا آورده - مصارف صرف خاص و كارخانجات ميرسانيد - و بموجب معمول خزانه و پيشكش بحضور اقدس شاه بهادر شاه فرستاد * بعد سلطنت پنج سال و يک ماه در سنه ۱۱۲۴ هجري از تنگناي جسماني بوسعت آباد روحاني انتقال فرمود (۱) * و سلطان معزالدين - پسر كلان او - كه ملقب به جهاندار بود - شاه شد * با دو برادر خورد متفق شده - شاهزاده عظيم الشان را مقتول ساخت * و بعد رفع تردد - بحسن سعي و اعانت اسد خان وزير اعظم و اميرالامرا ذوالفقار خان - كار دو برادر ديگر هم تمام ساخته - بلكه بعد از وفات پادشاه بعرض هشت روز هر كدام از سلاطين‌زاده ها را - كه از اولاد و احفاد و زياده بر سي كس بودند - بمعرض هلاک انداخته - بعد قتل بسيار و حبس بقية السيف بر اورنگ سلطنت جلوه افروز جليس (۲) گرديد * اميرالامرا را - كه مير بخشي بود - بوزارت كل - و پدرش آصف الدوله اسدخان را - بوكالت مطلق - ذخيره اندوز سرفرازيها

(۱) فاعل بهادرشاه * (۲) شايد كه جلوس باشد *

نمود - و بدستور سابق فرمان استمالت و استقلال به نواب جعفرخان فرستاد * خان مسطور - مراسم اطاعت و انقياد بجا آورده - نذور و پيشكش بطريق معهود ارسال حضور والا داشت * چون سلطان فرخ سير پسر دوم عظيم الشان - كه بتقريب نيابت نظامت صوبجات بنگاله درين ملك بود - بدعوي وراثت تخت و تاج موروثي ارادۀ جنگ با سلطان معزالدين مصمم نموده - عازم دارالخلافۀ شاه‌جهان‌آباد گرديده - از جعفرخان استدعاي خزانه و فوج كرد - خان موصوف جواب صاف داد كه ما بندۀ پادشاهي تابع تاج و تخت پادشاه دارالخلافه ايم - سواي اطاعت شخصي كه از آل تيموريه بر تخت سلطنت شاه‌جهان‌آباد جلوس فرمايد تن باطاعت ديگري دادن شيوۀ نمكحرامي‌ست - چون معزالدين عم شما مالك تاج و تخت است خزانۀ پادشاهي بشما نمي‌رسد * القصه سلطان فرخ سير از خزانه و فوج بنگاله ناامید شد - و بفحواي توكلت علي الله سراپا اميد شده - با جمعي قليلي از رفيقان قديم و جديد كه همراه داشت - بر سلطان معزالدين خروج كرده - ترتيب (؟) سرانجام افواج و توپخانۀ پادشاهي از جهانگيرنگر طلب فرموده - سمند عزيمت را بجانب شاه جهان‌آباد گرم مهميز ساخت - و تا رسيدن عظيم‌آباد فوجي گران اجتماع يافت - و از مهاجنان انجا بطريق باج زرها گرفته بر صوبۀ بهار مسلط گرديد * اسباب سلطنت بهم رسانيده بر تخت نشست - و چتر شاهي

بر سر گردانيده - ازان جا بتجمل و توزک سلطاني رايت نهضت افراشته - ظل امن و امان بر سکناي بنارس انداخت * و از نگر سيته وغيره مهاجنان عمدهٔ بنارس يک کرور روپيه بوعدهٔ سلطنت قرض گرفته - فوجي شايسته فراهم آورد * سيد عبدالله خان و سيد حسين علي‌خان هردو برادر سادات بارهه - که ناظم صوبهٔ اوده و الهآباد بودند و بشجاعت و دلاوري نظير و عديل نداشتند - چون از سلطان معزالدين بپايهٔ عزل رسيده دغدغهٔ خاطر داشتند - بروفاقت سلطان فرخ سير تن داده - کمر خدمت و جان فشاني بر ميان جان بستند * و خزانهٔ بنگاله مرسولهٔ نواب جعفر خان - که بسبب انقلاب سلطنت - شجاع‌الدين محمد خان - داروغهٔ الهآباد - بباغ شهر ارابه‌ها گذاشته - با جمعيت سه صد سوار محافظت آن مي‌کرد - بدست آورده فوج عظيم نگاه داشتند * فرخ‌سير - از طرف خزانه و فوج خاطر جمع نموده - جيغهٔ وزارت بر دستار سيد حسين علي خان زد - و خطبهٔ سلطنت بنام نامي خود ساخت * اذا اراد الله شيئًا هيّأ له اسبابه * ازانجا که فرخ سير از جعفر خان کوفته‌خاطر بود - رشيد خان برادر کلان افراسياب خان عرف ميرزاي اجميري را - که از نسل امراي قديم بنگاله و خانه‌زاد پادشاهي بود و بزور پهلواني مانند رستم و اسفنديار بود (و) فيلان مست را بر زمين ميزد - از تغير جعفر خان بصوبه داري بنگاله مقرر فرمود * گويند وقتي که

سلطان فرخ سير از اكبرنگر رايت انتهاض بسمت عظيم آباد افراشت - نزديک سکري گلي توپ ملک ميدان - که يک من گوله مي خورد و يک صد و پنجاه راس گاو و دو زنجير فيل آنرا مي کشيد - در زمين نشيب درلاي بند شد - هرچند گاوان و فيلان زور کردند حرکت نکرد * فرخ سير خود بر سر توپ رسيده از فرنگيان توپخانه حکمت بکار برد - مفيد نيفتاد * ميرزاي اجميري آداب بجا آورده عرض نمود که اگر حکم شود خانه‌زاد هم زور آزمائي نمايد * سلطان دستوري داد * ميرزاي اجميري - دامن بر کمر زده - هر دو دست در زير رهکله برده - توپ را با رهکله با سينه برداشت - و عرض کرد که هرکجا حکم شود بنهد * سلطان بر بلندي اشارت کرد * ميرزا توپ را از پستي بر بلندي گذاشت * از کثرت زورآزمائي قريب بود که قطرات خون از چشمان تقاطر کند * سلطان آفرينها (کرد) و حاضرين متعجب شده نداي تحسين و صداي آفرين بر فلک رسانيدند * ميرزا همان وقت بمنصب سه هزار و خطاب افراسياب خان بلند مرتبه گرديد * چون رشيد خان با ساز و سامان شايسته عازم بنگاله شد - و از درهٔ تيلياگدهي و سکري گلي گذشته - داخل ملک بنگاله شد - جعفر خان - خبر آمدن او شنيده - اصلا اعتناي او نکرده - و سواي جمعيت صوبه نگاهداشت سپاه هم نمي‌نمود - تا آنکه رشيد خان بر سه کروهي مرشدآباد رسيده صف‌آرا گرديد * صباح

روز ديگر نواب جعفر خان مير بنگالي و سيد انور جونپوري را - با جمعيت دوهزار سوار و پياده - بمقابلهٔ او تعين ساخت - و خود بکتابت مصحف مجيد بموجب ضابطهٔ هر روزه مشغول ماند * چون فئتين مقابل شدند - جنگ درميان آمد * سيد انور در عين گرمي كارزار شربت مرگ چشيد - و مير بنگالي - با جمعي قليلي پاي شجاعت افشرده - در ميدان ماند - و افواج رشيد خان پيرامن او محاصره كردند * هرچند اين خبرها به نواب جعفر خان پيهم ميرسيد - اعتنا نكرده بكتابت مصحف مجيد مشغول بود - تا آنكه خبر پس‌پا شدن مير بنگالي رسيد * محمد خان چيلهٔ خاص را - كه فوجدار مرشدآباد و صاحب رساله بود - اشارت به كومک او نمود - و او - بسرعت برق و باد به مير بنگالي رسيده - لوازم كومک بظهور رسانيد * و متعاقب جعفر خان هم - از كتابت قرآن‌شريف فراغ يافته - فاتحهٔ خير خوانده - سلاح جنگ بر خود راست كرد * بر فيل سوار شده - با جمعي از سواران و مصاحبان و برادران و غلامان ترک و گرجي و حبشي - در ميدان كريم‌آباد بيرون شهر - با رشيد خان دوچار شد - و دعاي سيفي آغاز نهاد * گويند بر دعاي سيفي آن قدر عامل بود كه هرگاه شروع بخواندن مي‌نمود سيف او خود بخود از نيام بيرون مي‌آمد - و به امداد غيب بر اعدا ظفر مي‌يافت * از رسيدن جعفر خان شجاعت و همت مير بنگالي و سپاه از يكي

ده و از ده[1] صد شد * بهیأت اجتماعي بر قول حریف حمله آوردند * و رشید خان - که جعفر خان را مرد میدان خود نمي‌شمرد - با دعوئ شمشیرزني و حریف افگني - بر فیل مست سوار شده - با میر بنگالي - که هراول بود - مقابل شد * میر مذکور - که تیرانداز بي‌خطا بود - لمؤلفه -

یکي چوبه تیري بزه برنهاد -
کمان را کشید و بغل بر کشاد *
چو سوفار تیر آمدش (تا) بگوش -
رها کرد بر دشمن سخت کوش *
به پیشانیش خورد تیر از قضا -
گذر کرد پیکان ز سوي قفا *
سر پهلوانان ز پیکان بخست -
برافتاد بر پیل آن شیر مست *
دران گه[2] همه فوج یکبارگي -
براندند بر دشمنان بارگي *
زمین گشت از سم اسپان مغاک -
ز توپ و سنان شد فلک چاک چاک *
بشمشیر و خنجر و گرز[3] و سنان

---

(۱) بجاي و از ده در نسخه‌هاي قلمي آورده * (۲) در نسخه‌هاي قلمي گاه * (۳) مؤلف واو متحرک اینجا جائز داشته - و یا بگرز بجاي و گرز باشد *

فتادند بر لشکر دشمنان *
زبس ریزش خون بمیدان جنگ
شده جمله روي زمین لاله رنگ *
جهاني براه عدم پا نهاد -
اگر[1] زنده ماند او بقید اوفتاد *
بتاراج شد مال و اسباب شان -
ظفریاب شد خان با عز و شان *

نواب جعفر خان - مظفر و منصور مراجعت کرده - شادیانهٔ فتح نوازان - داخل قلعه شد - و حکم کرد که از سرهاي کشتگان بر شاهراه هندوستان منارہ سازند - تا موجب عبرت مخالفان گردد * اسیران لشکر رشید خان میگفتند که از مقابل شدن جعفرخان یکبارگي افواج سبزپوشان با شمشیرهاي علم از هوا رسیدند - و بر فوج رشید خان میزدند - و قاتل از نظرها غائب بود * سلطان فرخ سیر - که هنوز از مهم سلطان معزالدین فراغت نیافته بود - در اثناي راه خبر فتح جعفرخان و کشته شدن رشید خان شنیده متأسف شد * القصه چون قریب اکبرآباد با سلطان معزالدین المخاطب جهاندارشاه جنگ سلطاني رو داد - سادات بارهه - در رکاب محمد فرخ سیر جانفشانیها بکار برده - مصدر ترددات شایسته شدند * از طرف معزالدین - خان جهان بهادر کوکلتاش خان -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي - اگر زنده ماند و بقید افتاد *

که میر بخشي بود - بجهت مساهلهٔ (۱) امیرالامرا ذوالفقار خان کشته شد * و امراي دیگر - خصوص امراي مغلیه - هریکي با امراي فرخ سیر سازش نموده - در امور محاربه دیده و دانسته مداهنه ورزیدند * لهذا خللي عظیم در لشکر معزالدین جهاندار شاه بوقوع آمد * و پادشاه بمشاهدهٔ خان‌جهان بهادر فيالفور منهزم شده - راست به شاه‌جهان‌آباد در خانهٔ اسد خان آصف‌الدوله رکن‌السلطنت رسید * متصل آن - امیرالامرا پسر آصف‌الدوله نیز پیش پدر رسیده براي رفاقت پادشاه پدر را مرغب و محرک (۲) شد * پدر - مصلحت وقت در رفاقت جهاندارشاه ندیده - شاه را نظربند گذاشت * و سلطان محمد فرخ سیر - بی‌مزاحمت و منع - در اواخر سنه ۱۱۲۴ هجري - در اکبرآباد بر سریر سلطنت جلوس فرموده - ازان جا جلوریز به شاه‌جهان‌آباد آمده - جهاندار شاه و امیرالامرا را مقتول ساخت *

جلوس فرمودن سلطان فرخ سیر بسریر سلطنت دهلي *

نواب جعفر خان - از استماع خبر جلوس پادشاه فرخ سیر مراسم اطاعت بجا آورده - نذور و پیشکش ارسال داشت - و خزانهٔ مستمره دام دام بیباق رسانیده - اصالةً بخدمت نظامت بنگاله - با ضمیمهٔ خدمت دیوانیِ هر سه صوبه بدستور سابق -

---

(۱) درنسخه‌هاي قلمي مشاهده و آن بی‌معني * (۲) درنسخه‌هاي قلمي متحرک *

سرفراز شده - بعطاي خلعت خسروانه و خلاع (۱) و فرامين ممتاز گرديد - و ملتمسات او بحضور سلطان - بدستور عهد سلاطين ديگر - پذيرا شده - محسود الاقران و الاماثل گشت * چنانچه فتح چند (۲) ساهو گماشتهٔ نگرسيتّه - كه همشيره زاده (۳) اش بود - جعفر خان از حسن خدمات او راضي شده - التماس بحضور والا نموده - او را - بخطاب جگت سيتّه و فوطه داري خزانهٔ بنگاله - سرفراز كنانيد * سيد حسين علي خان مير بخشي را - كه برادر قطب الملك عبدالله خان وزير بود - هوس خطاب ناصرجنگي - كه جعفر خان داشت - در سر افتاد * چون دو كس بيک خطاب مخاطب شدن ضابطهٔ پادشاهي نيست - لهذا فرمان در باب تبديل خطاب بنام جعفرخان صدور يافت * خان مذكور - با وجود چندين وقار و اقتدار سادات مرقوم - عرق غيرت را بحركت آورده - تبديل خطاب قبول نه نمود - و باستغناي تمام در جواب نوشت كه پير (۴) غلام را آرزوي نام و خطاب نيست - خطابي كه بخشيدهٔ پادشاه عالمگير است آنرا نمي فروشم * چون سيد رضي خان وفات يافت - باستدعاي جعفرخان - از حضور سلطان فرخ سير - ديوانيِ صوبهٔ بنگاله به ميرزا اسدالله - خلف شجاع الدين محمد خان ناظم اوڙيسه - كه از بطن صبيهٔ جعفرخان بود - مفوض گرديد - و ميرزاي مذكور بخطاب سرفرازخاني

---

(۱) تكرار بيكار * (۲) در نسخه هاي قلمي فتچند * (۳) بجاي خواهرزاده * (۴) شايد كه غلام پير باشد * صفحه ۲۶۱ حاشيه ۱ بنگرند *

مخاطب گشت * چون جعفر خان فرزند نداشت و سرفراز خان نواسهٔ او بود - مآل‌اندیشي نموده - زمینداري بلدهٔ مرشدآباد قسمت چونه‌کهالي[1] پرگنهٔ کهولهریه (؟) - از محمد امان - تعلقدار[2] قسمت مذکور - از زر جاگیر خود - بنام میرزا اسد الله سرفراز خان خریده - اسدنگر نام گذاشته - داخل دفتر پادشاهي و قانون‌گوئي ساخت - و به خاص تعلق[3] مشهور شد - تا بعد زوال دولت وجه کفاف اولادش باشد - و بعد اداي مالگذاري پادشاهي انتفاع آن بآنها رسد * و در همان سال نیابت جهانگیرنگر به میرزا لطف الله - داماد شجاع الدین محمد خان - تفویض یافت - و بخطاب مرشدقلي خان مخاطب گردید * چون نهم ربیع الثاني سنه ۱۱۳۱ هجري پادشاه فرخ سیر - بسبب حرام‌نمکی عبدالله خان وزیر و حسین علي خان میر بخشي بشهادت رسید - سادات بارهه سلطان رفیع الدرجات - پسر شاهزاده رفیع الشان بن بهادر شاه - را بر تخت سلطنت نشاندند * چهار پنج ماه سلطنت عاریتي نموده بمرض دق در گذشت * بعد ازان برادر دویمش را - که سلطان رفیع الدوله نام داشت - از حبس برآورده - بر سریر جهانداري جلوس دادند - و به شاه‌جهان ثاني ملقب گردید * او هم - بدستور برادر کلان - پنج شش ماه متکي وسادهٔ سلطنت بکمال بي استقلالي بود * در وقتي که عساکر پادشاهي - بر سلطان نیکوسیر - پسر سلطان اکبر بن عالمگیر پادشاه - که در اکبرآباد

---

(۱) در استوارت چونا کلي * (۲) بجاي تعلقه‌دار * (۳) بجاي تعلقه *

خروج كرده بود - متوجه شد - در اثناي راه واقعهٔ شاه‌جهان ثاني هم رو داد * و سادات بارهه و ديگر امراي حضور - در اواخر سنه ۱۱۳۱ هجري قدسي - سلطان روشن‌اختر بن شاه‌جهان (۱) را شباشب از قلعهٔ شاه‌جهان‌آباد برآورده - به اكبرآباد رسانيده - در اوائل سنه ۱۱۳۲ هجري بر تخت سلطنت نشاندند * (و) مخاطب به ابوالفتح ناصرالدين محمد شاه غازي گرديد * يكي از شعرا گفته -

روشن اختر بود - اكنـــون ماه شد -

يوسف از زندان برآمـــد شاه شد *

نواب جعفر خان - خبر (۲) جلوس پادشاه بر سرير سلطنت استماع كرده - نذور و پيشكش ارسال داشت - و بخلعت بحالي بدستور سابق و مجدداً (به) صوبه‌داري اوڙيسه سرفراز (و) ممتاز گرديد * القصه چون - بسبب (۳) كمال تصرف سيد حسين علي خان و عبدالله خان در سلطنت از عهد فرخ سير تا آن وقت - امور سلطنت بكمال بي رونقي بود - و از پادشاه‌گردي بندوبست و انتظام ممالك از هم ريخته - و مردم بنگاله از آفات (۴) پادشاه‌گردي مصئون و مامون بودند - و جعفر خان بكمال استقلال بامور نظامت

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي جهان شاه * (۲) در نسخه‌هاي قلمي - " خبر جلوس پادشاه استماع كرده بر سرير سلطنت - الخ " * (۳) در نسخه‌هاي قلمي - " بسبب كمال تصرف در سلطنت سيد حسين‌على خان و عبدالله خان - الخ " * (۴) در نسخه‌هاي قلمي اوقات *

مي‌پرداخت - و در زمان او از دست غنيم مرهتّه آسيبي بملک بنگاله نرسيد - طائفهٔ[1] نصاراي اليمان - که در بنگاله کوتّهي نداشتند - و معرفت فرانسيس کاربار تجارت ميکردند - باتفاق فرانسيس - بقبول نذرانه درخواست مکان کوتّهي در بانگي‌بازار[2] کرد - و سند از جعفر خان حاصل نموده - خانه‌هاي گلي آراسته - طرح اقامت انداخت - و بناي احداث کوتّهي و بروج مشيده و خندق عميق و پهناور - که آب دريا جاري و سلب از چهار طرف دائر و سائر باشد - ساخت - و بمحنت شبا روزي و اخراجات بسيار به تياري آن پرداخت - و کلاه نخوت بر تارک استکبار کج نهاده بر نصاراي فرقهٔ ديگر تفاخر ميکرد - و مي‌گفت سقرلات و مخمل و مشجر به نرخ پلاس خواهم‌فروخت * نصاراي انگريز و اولنديز - بملاحظهٔ کسادئ بازار خود - در باب برداشتن کوتّهئ او متفق شده - بسازش تجاران مغليه - نذرانهٔ او بذمهٔ خود گرفتند - و از احسن‌الله خان - فوجدار بندر هوگلي - شکايت خونريزي و فتنهٔ او در بلاد فرنگ - و غمازئ احداث قلعه و برج و خندق در بانگي‌بازار - و از قديم شدن او تخلل در ملک پادشاهي - به جعفر خان نويسانيده - پروانهٔ ممانعت کوتّهئ اليمان بنام فوجدار مذکور طلبيدند * احسن‌الله خان هرچند کسان فرستاده مانع آمد - اما اليمان باور نکرده ممانعت‌پذير

---

(۱) شايد که لفظ سردار پيش لفظ طائفه قلم‌انداز شده - صفحه ۲۷۸ سطر ۲ بنگرند * (۲) در اسٹوارٹ بانکي بازار *

نشدند * تا آنكه فوجدار مسطور مير جعفر نائب خود را بر اليمان
تعين كرد * سردار اليمان - كه ملقب به جنرل بود - توپها بر بالاى
حصار چيده - مستعد جنگ نشست * مير مرقوم - مقابل او
مورچال‌بندي نموده - بجنگ توپ و بان و تير و تفنگ پرداخت *
اما كسان مير مذكور - از ضرب گوله و حقۀ بان - پيرامن كوتهي
رفتن نتوانستند * و راه آمد و شد (۱) كشتيهاي تاجران بدريا مسدود
گشت * و نصاراي فرانسيس - خفيه بكومك اليمان پرداخته -
امداد و اعانت سرب و باروت و آلات حرب ميكردند - و بظاهر
معرفت (۲) خواجه محمد كامل پسر كلان خواجه محمد فاضل را - كه
بسواريء كشتي آمد و رفت مي‌كرد - باشارۀ فرانسيس گرفتار
ساخت * بنا بران تمامي تجار مغليه و ارمنيه و غيره در استخلاص
او مساعيء جميله نمودند - و باندیشۀ هلاك ساختن او دو سه روز
جنگ موقوف داشتند * تا آنكه خواجۀ مذكور - مبالغ خطير
قبول كرده - باقرار صلح كنانيدن رهائي يافته - از قيد فرنگ بدر
جست * و نصاراى فرانسيس (۳) هم - از تهديد فوجدار هراسان شده -
از اعانت اليمان دست‌بردار شده * مير جعفر - مورچال پيش
برده - بضرب گوله و بان و تير و تفنگ - كار بر محصوران تنگ
ساخت - و از خشكي و تري ابواب رسد مسدود كرده * چون

---

(۱) بعد لفظ شد در نسخه‌هاي قلمي و * (۲) عبارت بي ربط - استوارت
صفحه ۲۶۵ بنگرند * (۳) پيش لفظ فرانسيس در نسخه‌هاي قلمي و *

آتش جوع در ابطان محصوران بالا گرفت - نوکران این ملک یکبار راه فرار پیمودند - و جنرل با سیزده کس الیمان در کوٹهي ماند * با[1] این حال از بارش گوله و حقهٔ بان - که بدست خود سر مي‌کرد و مي‌انداخت - فرصت سر بالا کردن بمردم مورچال نمي‌داد - تا (به) برآمدن از مورچال و یورش بر کوٹهي چه رسد * و چندگاه بهمین وتیره جنگ از طرفین قائم بود * قضا را گولهٔ توپ - از مورچال میر جعفر سرکرده - بر بازوي راست جنرل خورده بشکست - و دستش از کار رفت * ناگزیر جنرل با رفقای خود در دل شب از کوٹهي بدر زده - بر جهاز سوار شده - راه ولایت خود گرفت * علی‌الصباح کوٹهي مفتوح شده - سوای چند ضرب توپ و حقهٔ بان مال یک حبه بدست نیامد * میر جعفر - دروازه و برج کوٹهي را منهدم ساخته - مظفر و منصور مراجعت نمود * در همان ایام خبر رسید که شجاعت خان و نجات خان افغانان (و) زمیندار ٹونکي سروبپور - سرکار محمودآباد - که بشیوهٔ قطاع الطریقي معروف و مشهور بود - خزانهٔ محمودآباد که شصت هزار روپیه به مرشدآباد مي‌آمد بغارت بردند * نواب جعفر خان - که تشنهٔ خون دزدان و راه‌زنان بود - بدریافت این خبر امین و جواسیس تعین نمود - (و) بعد تحقیقات و اثبات این معني حکم دستگیر کردن آنها بنام احسن‌الله خان فوجدار چکلهٔ هوگلي نوشت *

---

(۱) در نسخه‌های قلمي تا *

خان مذکور - بطریق شکار سوار شده بیک ناگاه مانند بلاي ناگهاني
بدان جا رسیده - همه را اسیر و دستگیر کرده - مطوّق و مغلول و اعصاب
دست و پا سفته از بند دوال سخت و محکم بسته - بحضور نواب
جعفرخان فرستاد * نواب - آنها را دائم‌الحبس نموده - اموال آنها را
بضبط درآورد * بعد اخراج و استیصال آنها زمینداري به رام‌جیون
مقرر ساخت - و خزانهٔ مغروته از زمینداران سرحد متهوت کرده
داخل خزانهٔ عامره ساخت * در عهد او نام راه‌زنان و شبخونیان
و حرامیان از صفحهٔ قلمرو بنگاله حک شده بود - و سکنای شهر و
دیهات در امنیت و آسایش بودند * تهانهٔ کتّوه[1] مرشدگنج - بر
شاهراه بردوان - در اوائل نظامت که خطاب (مرشد) قلي خان
داشت - بجهت امنیت مسافرین و مترددین - آباد کردهٔ
اوست * برای حفاظت شاهراه تهانه مقرر نمود - و بنا بر ضبط
و ربط به محمد جان[2] چیلهٔ خاص تفویض کرد * چون در اطراف
فناچهور (؟) - که بر سر راه ندیا و هوگلي واقع است - در باغیچه‌هاي
کیله بروز روشن راه‌زني مي‌شد - لهذا محمد جان در پوپ تهل
تهانهٔ خود نشانده ضمیمهٔ کتّوه ساخت - و دزدان و راه‌زنان را گرفتار
نموده دو پرکاله ساخته برای عبرت بر درختان شاهراه مي‌آویخت *
چون در سواريِ او تبرداران پیش پیش مي‌رفتند بناءً علیه

---

(۱) در اسٹوارٹ کتّوه و مرشد گنج بحرف عطف نوشته * (۲) در اسٹوارٹ
محمد جان * در نسخه‌های قلمي اینجا محمد خان و پائین محمد جان *

به محمد جان کولهارّه[۱] اشتهار یافت * زهرهٔ دزدان و راه‌زنان از نام او
می‌ترقید * نواب جعفر خان در رواج اسلام و آئین دین‌داری و
اشراف‌پروری و مظلوم‌نوازی و ظالم‌گدازی ثانی امیرالامرا شایسته
خان بود * حکم ناطق و مواثیق واثق داشت * نماز پنج‌گانه قضا
نمی‌شد - و روزه سه ماه می‌داشت - و ختم قران می‌کرد * ایام بیض
و شبهای جمعه صائم و قائم می‌بود * اکثر شبها باوراد میگذرانید -
و خواب کمتر می‌کرد * و از چاشت تا نصف‌النهار در کتابت
مصحف مواظبت داشت * و مصاحف مکتوبه با نذور و اوقاف
و هدایا هرسال با میر حاج و قافلهٔ ارباب زیارات به مکهٔ معظمه و
مدینهٔ منوره و نجف اشرف و کربلای معلی و بغداد و خراسان
و جده و بصره و دیگر عتبات عالیات و مکانهای متبرک مثل اجمیر
و پنڈوه و غیرهم می‌فرستاد - و در هر جا نذور و اوقاف و قاریان
مقرر می‌نمود * فقیر حقیر یک قرآن مجزی - که هرسپارهٔ او
علٰحده بود - در مزار فائض الانوار حضرت مخدوم اخی سراج الدین
در سعدالله پور بخط نواب جعفر خان - که بخط جلی بود - مشاهده
نموده است * دو هزار و پانصد نفر قاری ملازم بودند که هر روز ختم[۲]
قرآنها می‌کردند - و هر قدر که نواب هر روز می‌نوشت بصحت
آن می‌پرداختند * و هردو وقت طعام برای آنها از باورچی‌خانهٔ

---

(۱) در اسگوارث نوشته که چون او دزد را گرفته دوپارہ می‌کرد بنام
کولهارّه یعنی تبر مشهور گردیده * (۲) بجای ختمهای قرآن *

خاص مقرر بود * وحوش و طیور و انواع ذي‌روح از خوان نعمت او بهره‌یاب مي‌شد * و بصحبت سادات و مشائخ و علما وفضلا رغبت تمام مي‌داشت - و خدمت ایشان اکبر سعادت می‌دانست * و از غرة تا دوازدهم ماه ربیع‌الاول - که ایام وفات حضرت رسول خدا محمد مصطفی صلعم است - هر روز ضیافت و دعوت اکابر و مشائخ و علما و فقرا و صلحا مي‌نمود - و از اطراف طلب داشته باعزاز تمام و اکرام تام در مجلس می‌نشانید - و تا فارغ شدن از طعام خود بادب و با نیاز ایستاده بخدمت مي‌پرداخت * و در هر شب ازان ایام از ماهي‌نگر تا لعل باغ بر لب دریا روشنی چراغان بصنعتي تمام ترتیب مي‌کرد که از پرتو چراغان محراب مساجد و منابر و اشجار آیات[1] قرانی و اشعار ازین روی آب مردم مي‌خواندند - و موجب حیرت تماشائیان مي‌شد * گویند که باهتمام ناظر احمد زیادة بر یک لک مزدور بچراغ افروزي مامور بودند * بعد از شام همین که شلک یک توپ که برای روشنيِ چراغان مقرر بود مي‌شد - یکبارگي چراغان بسرعتي میگردید که گویا چادری از نور برکشیدة و یا زمین چون فلک مکوکب شدة * و همواره اوقات او برضای خالق و رفاه خلائق مصروف مي‌بود - و بداد مظلومان مي‌پرداخت * و دستخط بقلم شنگرفي جاري بود * و در ارزانیِ غله سعي موفور مي‌داشت - و ذخائر بمردم متمول نمي‌گذاشت *

---

(۱) پیش لفظ آیات در نسخه‌های قلمی و *

و هر هفته نرخ‌نامهٔ اجناس دریافت مي‌کرد - از مردم عوام نرخ مي‌طلبید - اگر یک دام از نرخ افزود مي‌شد بیوپاریان و محلداران و کیالان را بانواع عقوبت سیاست مي‌کرد و تشهیر مي‌نمود * و در عهد او نرخ برنج في روپیه پنج[1] شش من ارز بازار بود - و اجناس دیگر بهمین قیاس - چنانچه بخرج یک روپیه در ماه پلاو و قلیه هر روز مي‌خوردند * ازین ممر فقیر و مساکین مرفه‌الحال بودند * و ارباب جهازات سواي خوراک زیاده برجهاز حمل کردن نمي‌توانستند * فوجدار بندر هوگلي داروغهٔ ممانعت و قرق حمل غلات در موسم روانگیِ جهازات در معبر مي‌گماشت - سوای مقدار آذوقه[2] یک دانه نمي‌گذاشت * و آداب پادشاهی بحدی نگاه مي‌داشت که بر کشتیهای بحر پادشاهي گاهی سواری نکرد * و در موسم برسات که نواره های بحر پادشاهي از جهانگیرنگر برای نمودار می‌آمد - استقبال نموده و رو بدرگاه والا آداب بجا می‌آورد - و نذر گذرانیده آستانه‌بوسی مي‌کرد * و بنا بر تبعیت شرع گرد مسکرات و منهیات و رقص و سرود نمیگردید * و في عمره سوای منکوحهٔ خود زني دیگر نخواست - و اصلا با زن دیگر مائل نشد * از کمال حمیت خواجه سرایان و زنان نامحرم را درون حرم‌سرا نمي گذاشت * اگر کنیزکي یکبار از محل بیرون مي‌رفت - او را باز بخانه بار نمي‌داد * در جمیع علوم و حکمت و فنون مهارت کلي داشت * و از اطعمهٔ

---

(۱) در نسخه‌های قلمي پنج و شش * (۲) صحیح آزقه یا آزوقه *

لذیذ و حظوظ جسمانی محترز بود - سوای آب برف و یخ پرورده
نمي خورد * و خضر خان - نائب ناظر احمد - چهار ماه زمستان
در کوهستان اکبرنگر برای یخ بندی مامور مي بود (۱) - و ذخیرههای
برف دوازده ماه مملو مي داشت و بکار مي برد - و ڈالیهای برف
از اکبرنگر مي رسانید * همچنین در موسم فصل انبه - که بهترین
میوهٔ بنگاله است - داروغهٔ انبهٔ ڈالي در چکلهٔ اکبرنگر متعین
مي شد - و انبهٔ درختان خاص را بشمار آورده داخل فرد حساب
و جمع خرج مي کرد - و نگهبان و حمال وغیره - اخراجات
از زمیندار ان سرانجام داده - انبههای شیرین و نفیس از مالده
و کوتوالي و حسین پور و ضلع اکبرنگر و محالات دیگر ارسال مي نمود *
و زمینداران یارای بریدن درخت انبهٔ خاص نداشتند - بلکه انبهٔ
تمامي باغات چکلهٔ مذکور قرق مي شد * و این رسم در عهد دیگر
ناظمان بنگاله زیاده ازان معمول شده * اکنون که ممالک بنگاله در عمل
نصارای انگریز است - و نام نظامت بر نواب مبارک الدوله پسر
نواب جعفرعلي خان است - تا هم در موسم انبه داروغهٔ انبهٔ خاص
از طرف نواب معزي الیه در مالده آمده انبههاي درختان خاص را
قرق نموده ارسال مي نماید - و زمینداران نزدیک درختان خاص
نمي روند * اما داروغهٔ ارسال خرج از زمینداران نمي یابد - و بطور
سابق وقار (و) اعتبار هم ندارد * وبنای ظلم در عهد نواب جعفر (۲) خان

---

(۱) درنسخههای قلمي مي بودند * (۲) درنسخههای قلمي جعفرعلي خان *

بحدي مستاصل شد که وکلاي زمينداران از نقار خانه تا چهل ستون
به تجسس و تلاش مظلومان و مستغيثان مي‌گرديدند * هرجا
که مظلومي و مستغيثي می دیدند او را رضامند می نمودند -
و نمي‌گذاشتند که نالش بحضور کند * و اگر ارباب عدالت
پاس خاطر ظالم مي‌نمودند و نالش مظلوم بحضور جعفرخان
ميرسانيد - همان وقت بداد خود ميرسيد * در امور عدالت
رعايت و طرفداري احدي منظور نداشته اعلی و ادنی را بميزان
معدلت برابر مي‌سنجيد * چنانچه مشهور است که براي قصاص
مظلومي پسر خود را بقتل رسانيده به عدالت‌گستر نام برآورده
بود * بحکم کتاب‌الله بفتواي قاضي محمد شرف - که از حضور
اورنگزيب منصب قضا داشت و مرد متدين و عالم بي‌ريا بود -
اجراي عدالت و نصفت ميکرد * و نقل است که فقيري
سائل در چونه‌کهالي از بندرابن تعلقدار سوال کرد * او را ناخوش
آمد - از خانه او را بدر نمود * فقير بر سر راه او خشتي چند
جمع کرده بطريق بناي ديوار بر يکديگر چيده نام مسجد گذاشت -
و بانگ نماز مي‌گفت * و هرگاه سواري بندرابن ازان راه
ميگذشت بآواز بلند اذان ميگفت * بندرابن از دست او
بتنگ آمده خشتی چند ازان بنياد برانداخت - و فقير را
دشنام داده ازان جا بدر کرد * فقير بمحکمهٔ عدالت نواب جعفرخان
مستغيث شد * قاضي محمد شرف باجتماع فضلا بحکم شرع

بقتل بندرابن حكم کرد * جعفرخان بقتل او راضي نشده براي
رهائی او از قاضي پرسيد - که بهيچ نوع اين هندو از جان
خلاص ميتواند شد * قاضي جواب داد که اين قدر مهلت در
کشتن او ميتواند شد که اول کسی را که ساعی او باشد بکشند -
بعد ازان او را بقتل رسانند * و شاهزاده عظيم‌الشان هم سفارش
بندرابن نوشت - فائدهٔ نه بخشيد * قاضي بزخم تير از دست
خود او را بکشت * عظيم‌الشان به عالمگير نوشت که قاضي
محمد شرف ديوانه شد - بندرابن را ناحق بدست خود کشت *
پادشاه بر عرضی شاهزاده دستخط کرد که هذا بهتان عظيم قاضي
خداکي طرف * تا عهد سلطنت عالمگير قاضي شرف بر منصب
قضا بحال بود * بعد شنقار شدن عالمگير استعفاي منصب قضا
کرد - هرچند جعفرخان تکليف داد قبول نه نمود * و در عهد
عالمگير پادشاه و نظامت جعفرخان - سواي مرد اشراف و طالب‌العلم
و عالم و فاضل که بامتحان ميرسيد - منصب قضا بجاهل و
ارذال تفويض نميشد * و تغيير و تبديل قضات متدين و موروثي
و اخذ خراج يعني ميران قضا و احتساب نبود * همچنين
احسن‌الله خان فوجدار بندر هوگلي نبيرهٔ باقرخان کلان - که نان
باقرخاني از وي مشهور است - نواختهٔ نواب جعفرخان (بود) -
و در حضور او اعزاز و امتياز تمام داشت * در عمل او امام‌الدين
نام کوتوال بندر مذکور - اعتبار و اقتدار کلي بهم رسانيده - دختر

مغلي از خانه‌اش برآورده بود * خان مذکور جانب حق فرو گذاشته برعايت و ضمانت کوتوال خود پرداخت * مردم مغليه نالش به جعفرخان رسانيدند(۱) * جعفرخان بموجب حکم کتاب‌الله او را سنگسار کرد - و شفاعت احسن‌الله خان در حق او نشنيد * در آخر عمر - در سواد شرقي شهر مرشدآباد - بر زمين خاص تعلق(۲) - تعمير گنج و کتره و مسجد و مينار و حوض و باولي و چاه نمود - و پائين زينهٔ مسجد مقبرهٔ خود آراست - تا زود خراب نشود - و ببرکت مسجد فاتحهٔ دوام بنام او جاري باشد * چون عمرش بآخر رسيد و فرزندي نداشت - لهذا سرفراز خان را - که نواسه و پروردهٔ او بود - وصي و قائم مقام خود ساخته - و خزينه و دفينه وغيره اموال و عملهٔ نظامت و پادشاهي باو تفويض نموده - در سنه ۱۱۳۹ هجري وديعت حيات سپرد * ازين مصرعه تاريخ وفاتش مستفاد ميگردد -

ز دارالخلافت جدار اوفتاد *

چون عدد لفظ جدار از دارالخلافت براندازند تاريخ حاصل آيد *

سمنـــد عزيمت بعقبـــى جهاند -
برفت و نکونامي از وي بماند *
بلي زين نکوتر چه خواهد کسي -
که ماند پس از وي نکوئي بسي *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي رسانيد * (۲) بجاى تعلقه - صفحه ۳۲۴ بنگرند *

نظامت نواب شجاع الدين محمد خان كه ناظم صوبهٔ اوڌيسه بود *

چون نواب جعفرخان رخت سفر آخرت بربست - سرفرازخان بموجب وصيت او را در مقبرهٔ پائين زينهٔ مسجد كٿره مدفون ساخت - و خود بر مسند نظامت جانشين او شد * عملهٔ نظامت و بندهاي پادشاهي را مستمال ساخته بدستور جعفرخان بانجام مالي[1] و ملكي پرداخت * و سواي خزانهٔ عامره و اموال پادشاهي نقود و اجناس متروكهٔ جعفرخان را از قلعه بحويلي مسكن خود برد * و كيفيت سنوح واقعه بحضور محمد شاه پادشاه و قمرالدين حسين خان بهادر عرضداشت كرد - و به پدر خود شجاع الدين محمد خان كه ناظم اوڌيسه بود نيز نوشت * شجاع الدين محمد خان از اطلاع اين سانحه

بگفتا فلک گشت بر كام من -
زده سكهٔ ملک بر نام من *

از بسكه حب جاه و دولت و نظامت بنگاله در دلش جا گرفت - مهر پدري و محبت فرزندي بر طاق نسيان گذاشته - محمد تقي خان پسر ديگر را - كه از طرف حرم بود و بشجاعت و سخاوت عديل نداشت - بنظامت صوبهٔ اوڌيسه در بلدهٔ كٿک بجاي خود

---

(۱) پيش لفظ مالي غالباً لفظ مهام قلم انداز شده *

قائم‌مقام ساخته - با افواج شایسته سمند عزیمت را بجانب بنگاله مهمیز کرد * و برای حصول سند نظامت بنگاله - و هموار کردن مزاج ارکان سلطنت - رای بالکشن وکیل نواب جعفر خان را - که بحضور پادشاه و وزیر از سائر وکلا اعتبار و اقتدار و امتیاز تمام داشت - نوشته فرستاد - و بدیگر وکلای خود نیز نوشت * چون محمد شاه پادشاه از استماع خبر وفات جعفر خان صوبه‌داری بنگاله به امیرالامرا صمصام الدوله خان‌دوران خان بهادر بخشي اول - که یار وفادار و ندیم خاص در خلا و ملا و انیس و جلیس و مشیر تدبیر بزم و رزم بوده - تفویض نموده بود - امیرالامرا بکارسازي وکلا سند و خلعت نیابت نظامت بنگاله بنام شجاع الدین محمد خان فرستاد * خان مذکور این طرف میدني پور رسیده بود که سند بنام او رسیده - و این معنی را تفاؤل پنداشته آن مکان (را) مبارک‌منزل موسوم ساخت - و بتعمیر کتره و سرای پخته حکم کرد * و چون خبر آمد آمد پدر به سرفراز خان رسید - از غرور جوانی باراده انسداد راه - عازم بطرف کتوه شد * بیگم جعفر خان - که عاقله و دانای وقت بود - و او را از جان عزیز مي‌دانست - مانع آمده بسخنان نرم و شیرین خاطر نشان او مي‌کرد - و گفت[1] که پدر شما پیر است - بعد ازو صوبه‌داري و ملک و مال از شما ست - جنگ با پدر موجب خسران دنیا و آخرت و مضحکهٔ عالم است -

(۱) بجای مي‌گفت *

قرين مصلحت آنست که تا حيات پدر بديواني بنگاله قانع باشي * سرفراز خان - که بی استصواب جده کاري نمي‌کرد - انگشت اقبال بر ديده نهاد - و استقبال نموده شجاع الدين محمد خان را به مرشدآباد آورد * و قلعه (۱) و عملهٔ نظامت باو سپرده در نکتاکهالي بحويلي خود استقامت گرفت * و هر روز بمجراي پدر حاضر شده اوقات بمرضيات پدر صرف مي‌نمود * و قاريان و تسبيح‌خوانان و مولويان جعفرخاني را - برفاقت خود نگاه‌داشته - بعبادت و ختم قرآن بدستور جعفر خان مقرر داشت * و بعض اوقات به دريوزهٔ دلها مي پرداخت - و از درويشان و گوشه‌نشينان استمداد همت مي‌نمود * القصه شجاع الدين محمد خان - که در شجاعت و همت يگانهٔ عصر بود - و در فتوت و مروت وحيد دوران - مولودش (۲) برهانپور بود * چون در ايام شيب بر مسند حکومت نظامت بنگاله متمکن شد - اول بحال زميندارانی - که از وقت جعفر خان در زندان بوده روي عيال و اطفال بخواب هم نمي‌ديدند - ترحم فرموده - نذرانه بر بند و بست جعفر خان افزوده - رخصت باوطان شان کرد * يک کرور و پنجاه لک روپيه - سواي جاگيرات و نذرانه و عمارات و کارخانجات - بسهولت معرفت کونهی جگت سيته فتحچند داخل خزانهٔ عامره شد * و اسپان و گاوان وغيره جانوران لاغر و زبون و فروش و سراپرده‌هاى مندرس

(۱) بجاى قلعه شايد که فعله باشد * (۲) بجاى مولد *

اموال جعفر خان - حوالهٔ زمینداران نموده قیمت آن مضاعف گرفته - چهل لک روپیه نقد از اموال جعفر خان سواي فیلان بحضور محمد شاه پادشاه ارسال داشت * و بعد مجمل[1] سال تمام - زر معهودهٔ پیشکش نظامت و خزانهٔ عامرهٔ پادشاهي بقاعدهٔ سابق مرسول دارالخلافه نمود * و حلقه هاي افیال و اسپان تانگن و پارچهٔ خاص و قوشخانه و دیگر کارخانجات بر وقت ارسال داشته - مجراي حسن خدمتي خود بظهور رسانیده - بخطاب مؤتمن الملک شجاع الدوله شجاع الدین محمد خان بهادر اسدجنگ مخاطب شد - و بمنصب هفت هزاري ذات - و هفت هزار سوار - و پالکي جهالردار - و ماهي مراتب - و خلعت شش پارچه - و جواهر و شمشیر مرصع - و فیل و اسپ خاصه - ذخیرهٔ مباهات اندوخت - و بنظامت مستقل شد * اسباب تجمل و حشم بیش از دیگران فراهم آورده - با وجود فقدان جواني - بعیش و کامراني میگذرانید * و عمارات جعفرخاني را - که بقدر حوصلهٔ او وسعت و فصحت نداشت - شکسته - دارالامارت عالي و وسیع - و توپخانه - و ترپولیه - و دیوان خانه - و چلستون - و خلوتخانه - و محلسرا - و جلو خانه - و کچهري خالصه - و فرمان باڑي - مجدداً تعمیر ساخت - و داد عیش و کامراني داد * و با تزک شاهانه سوار مي شد * و دلداري فرقهٔ سپاه بیش از بیش مي کرد - و با دیگران

(۱) صفحه ۲۵۰ سطر ۱۳ بذگرند *

علی هذالقياس * وعطاي نقد(۱) بکمترين ملازمان از هزار و پانصد کم نبود * و در عدالت و خداترسي تن داده بنياد ظلم و بدعت را منهدم ساخت * و ناظر احمد و مراد فراش جعفرخاني را - که بظلم و بدعت شهرهٔ آفاق بودند - مقتول ساخته اموال آنها را ضبط ساخت * ناظر احمد - در ده پاره - بر کنار رودخانهٔ بهاگيرتي - طرح مسجد و باغ انداخته بود * شجاع الدوله بعد کشتنش تعمير باغ و مسجد بنام خود کرد * و مکانهاي عالي با حياض(۲) و انهار و فواره هاي بسيار بزينت و زيب تمام آراست * طرفه باغي که بهارستان کشمير در جذب آن باغ خزاني مي‌نمود - و گلستان ارم نضارت و نزهت ازان وام مي‌کرد * شجاع الدوله اکثر بگلگشت آن مينو نشان مي رفت - و مجلس عيش و عشرت آراسته داد عشرت و کامراني مي‌داد - و هر سال ضيافت اهل قلمان ملازم سرکار دران باغ بهار مي‌کرد * گويند از کمال لطافت آن باغ پريان براي تماشا و گلگشت فرود مي‌آمدند - و در تالابها غسل مي کردند * نگهبانان ازين حال مطلع شده عرض کردند * شجاع الدوله بملاحظهٔ آسيب جنيان تالابها را بخاک انپاشته سير و تماشاي آن باغ را موقوف نمود * و چون عيش دوست و عشرت طلب بود مدار(۳) کار نظامت بر راى

---

(۱) بعد لفظ نقد در نسخه‌هاى قلمي و نوشته * (۲) در نسخه‌هاى قلمي احياض * (۳) بجاى بود مدار در نسخه‌هاى قلمي بودند از *

حاجي احمد و رای عالمچند دیوان و جگتسینه فتحچند گذاشته - تن بآسایش درداد * و رای عالمچند مختار در عهد نظامت اوڌیسه محرر بیوتاتیِ شجاع‌الدوله بود - درین وقت بدیوانيِ صوبۀ بنگاله اختصاص یافته - مدارالمهام و مختار کل امور نظامت و دیوانی شده - کفایت نمایان بظهور رسانید - و بمنصب هزاريِ ذات و خطاب رايرایاني مخاطب گردید * و تا آن وقت احدي از متصدیان نظامت و دیوانیِ بنگاله باین خطاب مخاطب نشده بود * و حاجي احمد و میرزا بندي (۱) - پسران میرزا محمد - بکاول اعظم شاه خلف جنت‌آرامگاه اورنگزیب عالمگیر - بودند * حاجي احمد بعد وفات پدر بمنصب بکاولي و داروغگیِ جواهرخانۀ سلطان محمد اعظم شاه امتیاز یافت * چون اعظم شاه در جنگ سلطاني مقتول گردید - در هنگام پادشاه گردي هر دو برادر از دارالخلافه برآمده سمت دکهن رفتند - و ازان جا به اوڌیسه افتادند - و با شجاع‌الدوله ملازمت کرده - بمقتضاي دانائي و خردمندي که

یار ما چون آب در هر رنگ شامل میشود -

با مزاجش موافقتي بهم رسانیده * چون شجاع‌الدوله بنظامت

---

(۱) اسڈوارت نوشته که میرزا محمد را دو پسر بودند پسر بزرگش حاجي احمد و پسر کوچکش میرزا محمد علي که بخطاب عليوردي خان شهرت داشت *

صوبهٔ بنگاله فائز شد - درين وقت حاجي احمد نديم خاص و مشير تدبير رتق و فتق امور نظامت گشت * و ميرزا بندي بمنصب و خطاب علي وردي خاني و فوجداري چكلهٔ اكبرنگر سرفراز شده * همچنين محمد رضا پسر كلان حاجي بخدمت داروغگي بجوترهٔ(۱) مرشدآباد - و آقا محمد سعيد پسر اوسط به نيابت فوجداري رنگپور - و ميرزا محمد هاشم پسر كوچك بمنصب و خطاب هاشم علي خان - امتياز يافتند * پير خان - كه در زمان سكونت برهانپور با شجاع‌الدوله حقوق خدمتگاري اثبات كرده از هنگام شباب تا شيب در رفاقتش گذرانيد - درين وقت بمنصب و خطاب شجاع‌قلي خاني سرمايهٔ افتخار اندوخت - و فوجداري بندر هوگلي از تغير احسن‌الله خان بنام او مفوض گرديد * آري -

نباشد دخل در تحصيل دنيا قابليت را -
موافق چون شود ايام هر عيبي(۲) هنر گردد *

زركشي و سخت‌گيري آغاز نهاد * بندر هوگلي از تعدي او رو بويراني آورد * و با تجاران كلاه‌پوش كاوش شروع كرده - و به بهانهٔ محصول بخشبندر فوج از حضور طلب داشته با انگريز و اولنديز و فرانسيس خصومت برپا نموده - نذرانه و باج مي‌گرفت * گويند نوبتي بسته‌هاي ابريشم و پارچهٔ انگريز از كشتيها در زير قلعه

---

(۱) در بيان نظامت نواب علي‌وردي خان نيز همين لفظ مذكور است *

(۲) در نسخه‌هاي قلمي عيب - بجايش عيبي باشد يا عيبت *

فرود آورده قرق نمود * برقندازان انگریز- که باصطلاح چهولدار(۱) گویند -
از کلکته تاخت آورده زیر قلعه رسیدند * شجاع قلي خان خود را
مرد میدان شان ندیده پهلو تهي کرد - و آنها مال خود را برداشته
بردند * خان مذکور به شجاع‌الدوله نوشته افواج بر انگریزان طلبید -
و رسد قاسم‌بازار و کلکته مسدود کرده قافیهٔ آنها تنگ ساخته *
ناگزیر سردار کوتهي قاسم‌بازار سه لک روپیه نذرانهٔ شجاع‌الدوله قبول
کرده صلح نمود * سردار کلکته نذرانه از مهاجنان کلکته بند و بست
کرده به شجاع‌الدوله رسانید * القصه چون مجراي حسن خدمتي
شجاع‌الدوله بحضور اقدس پادشاهي بوساطت خان‌دوران خان
بظهور پیوست - نظر بران - نظامت صوبهٔ بهار هم - از تغیر
فخرالدوله برادر روشن‌الدوله طره‌باز خان - از حضور والا بنام نواب
شجاع‌الدوله تفویض یافت * نواب موصوف محمد علي‌وردي خان
را - صاحب لیاقت این کار و سلیقه‌شعار دانسته به نیابت آن
صوبه مقرر کرده با پنج هزار سوار و پیاده به عظیم‌آباد روانه فرمود *
خان مذکور بصوبه رسیده - عبدالکریم خان جماعه‌دار و پیاده و
سردار افاغنهٔ دربهنگه را رفیق خود ساخته - فوج شایسته فراهم
آورد * و زمام اختیار تنظیم و تنسیق ملک در قبضهٔ اقتدار خان
مسطور سپرده - بر مهم بنجاره - که قوم غارتگر و سفاک بودند و بشیوهٔ
تجارت و سیاحت ملک و مال پادشاهي را تاراج مي‌نمودند -

---

(۱) معرب سولدر یا سولجر که لفظ انگریزي ست بمعني لشکری *

تعين ساخت * عبدالكريم خان بر بنجاره مظفر شده غنيمت فراوان بدست آورد * محمد علي وردي خان از فتح بنجاره بلند نامي يافت - و بتقويت افاغنه بر ملک راجه‌هاي بتيا و بهوارَه (۱) - كه سركش و باغي و زورطلب بودند و حوافرخيول ناظمان سلف گاهي دران مرز و بوم نرفته و سر استكبار آنها باطاعت (يكي) از صوبه‌داران فرود نيامده تن باداي باج و خراج سلطاني نميدادند - لشكركشي نموده بجنگهاي متواتره و متكاثره مظفر و منصور گرديد - و ملک آنها تاخت و تاراج نموده اموال لكوک از نقد و جنس بغنيمت گرفت * و از راجه‌هاي انجا بند و بست پيشكش و نذرانه و خزانهٔ پادشاهي نموده زرهاي فراوان گرفت * و سپاه هم از اموال غنيمت متمول شد - و قوت ملک بر افزود * و بر قوم چكوار - كه بغارتگري انگشت‌نماي عالم شده بودند - لشكركشي نموده مستاصل ساخت * و بر ملک زميندارن سركش و زورطلب بهوجپور و راجه سندرسنگه زميندار تكاري و نامدار خان مُئين (۲) - كه بحمايت انبوهي جنگل و كوهستان حسابي از ناظمان سلف نگرفته در تقديم مراسم اطاعت و انقياد تكاسل روا مي‌داشتند - و بي‌جنگ و تردد تن باداي زر مالواجبي نمي‌دادند - تاخته به تذبيه و تاديب هريكي ازآنها پرداخته - عمل و دخل كما ينبغي

---

(۱) همچنين در نسخه‌هاي قلمي - در استوارت پهلواره * (۲) همچنين در نسخه‌هاي قلمي *

و زركشي بوجه احسن نموده - نظم و نسق قرار واقعي كرد * و همچنين ديگر تمردپيشگان سركش آن صوبه را گوشمال داده حلقهٔ اطاعت در گوش شان انداخت * و باندک فرصت مالک خزانه و فوج شده قوت و عظمت او بيش از بيش گشت * چون عبدالكريم خان - كه در تمامي امورات مداخلت داشت - تسلط تمام پيدا كرده محمد علي‌وردي خان را موجود نمي دانست - لهذا از وي متشكي بوده - بدغا و حيل در مكان خود آورده - او را مقتول ساخته - اعلام ظفر بر افراشت * و بوساطت محمد اسحاق خان ديوان خالصهٔ پادشاهي با قمرالدين خان وزير و اركان سلطنت راه و رسم دوستي پيدا كرده - بي تجويز نواب شجاع‌الدوله خطاب مهابت‌جنگي و بهادري بنام خود از حضور والا گرفت * و شجاع‌الدوله - كه اطمينان كلي بر حاجي احمد و علي‌وردي خان داشت - ازين زياده سري حسابي نگرفت * اما سرفرازخان ازين معني بدمظنه مي‌بود - و بهمين سبب درميان پسر و پدر شكررنجي مي‌رفت * و محمد تقي خان پسر ديگر شجاع‌الدوله - كه از طرف ديگر بود - و نيابت اوڙيسه داشت - مردي شجاع و جوانمرد و سپاهي‌دوست بود * حاجي احمد و علي‌وردي خان از وجود او حسابي گرفته مي‌خواستند كه بطوري در هردو برادر جنگ واقع شود كه از احدالحسنيين خالي نخواهد بود * چون نقش مراد بمدعا نشست

با[1] راي رایان عالم‌چند و جگت‌سیتّه فتح‌چند درساخته هرسه در صدد مطلب شده منتظر وقت نشستند * و شجاع‌الدوله بمشورت ارکان ثلثه اختیار هیچ کار به سرفرازخان نمي‌داد * و چون ریشهٔ سوءمزاجي[2] در زمین دلهاي پسر و پدر و هردو برادر جا گرفت - و قریب شد که گل کند - محمد تقي خان مآل حال را دریافته بعزم ملازمت پدر و برادر از اوڈیسه به بنگاله آمد * ارکان شجاع‌الدوله قابوي وقت برابر دیده درمیان هردو برادر نقار (و) نقاض مرتفع ساختند - و نوبت بآن رسید که طرفین مستعد جنگ شدند * محمد تقي خان با افواج خود مصلح و مکمل سوار شده - آن طرف رود خانهٔ بهاگیرتي محاذي قلعه بر ریگستان صف‌آرا شده - بملاحظهٔ پدر بر تاخت و تاراج شهر یورش نمي‌کرد * و افواج سرفرازخان از نکتّاکهالي تا شاه نگر پره بسته مستعد اشتعال نائرهٔ حرب و قتال بودند * و نیز مخفي بتطمیع انعامات سرداران و جماعه داران فوج محمد تقي را از خود ساخته - پیغام اسیر و دستگیر کردن او داده - از حریف انتظار داشت - که چون عساکر طرفین بمقابلهٔ هم صف‌آرا شوند اسیر نموده بیارند * محمد تقي خان - که در شجاعت رستم وقت بود - از حریف اعتنا نکرده * سوال و جواب صلح و جنگ از طرفین مي‌رفت * نواب شجاع‌الدوله - چون

---

(۱) بجاي با راي در نسخه‌هاي قلمي باري * (۲) صفحه ۲۴۶ حاشیه ۲ بنگرند *

دید که کار از دست گذشت - درمیان آمده مصالحه کرده - و طرفین را از جنگ باز داشت * و پاس[1] خاطر سرفراز خان و بیگمات - چندگاه بر محمد تقي خان اعتراضي فرموده مجرا و سلام خود منع کرد * آخر بشفاعت والدهٔ سرفراز خان تقصیر او معاف فرموده بصوبهٔ اوڈیسه رخصت داد * اما بعد رسیدن در صوبهٔ اوڈیسه در سنه ۱۱۴۷ هجري بسحر و جادوي مدعي مرحله پیماي عدم گردید * و بعد از ان مرشدقلي خان - المتخلص به مجبور - داماد شجاع الدوله - نائب نظامت جهانگیرنگر - که تاجرزادهٔ بندر سورت بود و در املا و انشا و شاعري و خوشنویسي استعداد کمال داشت - به نیابت صوبهٔ اوڈیسه اختصاص یافت * چون در عهد نواب جعفر خان - در حین اقامت مرشدقلي خان در مرشدآباد - شخصي میر حبیب نام - که مولودش[2] شیراز بود - با وجود از خط سواد (و) بهره نداشت اما زبان فارسي افصح مي‌گفت - از اتفاق وقت در بندر هوگلي وارد شده بدست فروشي اموال تاجران مغلیه اوقات‌گذاري مي‌کرد * بمقتضاي جنسیت تاجري و خوش‌زباني با مرشد قلي خان الفتي بهم رسانیده بخدمتش مي‌بود * و در هنگامي که نواب جعفرخان نیابت جهانگیرنگر به مرشد قلي خان تفویض نمود - میر حبیب رفیق او شده به جهانگیرنگر رفت - و بکار نیابت انجا مقرر گردید *

---

(۱) اي بپاس * (۲) صفحه ۲۹۰ سطر ۱۲ بنگرند *

و او بجزرسي و كفايت تمام اخراجات نواره و توپخانه و نقديان
بازيافت نموده مجراي نيكوخدمتي بظهور رسانيد - و در اندک
فرصت كارش بالا گرفت * ملک بی‌خار و سيرحاصل و لائق
تجارت ديده - بدستور عهد عظيم‌الشان - رسم سوداي خاص مقرر
كرد - و بانواع ظلم نائب و منيب مالدار شدند * نورالله زميندار
پرگنۀ جلال‌پور را - كه عمدۀ زميندارات بود - به بهانۀ مالواجب
با زميندارات ديگر در كچهري نشانده - بحكمت عملي يک يک را
گذاشته - تنها او را نگاه داشت - در دل شب حوالۀ مغابچه‌هاي
كابلي بمكانش رخصت كرد * آنها باشارت ميرحبيب در كوچۀ
تنگ و تاريک كارش تمام كردند * علی‌الصباح ميرحبيب شهرت
گريختن او داده چوكي بخانۀ او فرستاد * از[1] نقود و جواهرات
و امتعه و اقمشه و اموال لكوک او را (و) حبشي غلامان و كنيزان
و خواصان را بضبط در آورده متصرف شد - و دستگاه امرايانه
بهم رسانيد * پس ازان آقا صادق زميندار پات‌پسار را - كه در فنون
و تدابير نظير و عديل او بود - رفيق خود ساخته بر مهم ملک
تپره گماشت * قضا را برادرزادۀ راجۀ تپره - كه از دست عمش
اخراج شده آواره از وطن بوده در حدود ملک پادشاهي مي‌بود -
باو درخورده * آقاي موصوف رفاقت او را مغتنم دانسته بوعدۀ
قائم كردن بر زميندارى همراه گرفت - و او بمقتضاي آنكه -

---

(۱) از اينجا بيمحل بجايش و بايد خواند - و يا و بعد لفظ اقمشه بيكار *

که خرگوش آن ملک را بي[1] شگفت
سگ آن ولایت تواند گرفت -

از گذرهاي درهٔ کوه و بندهاي آب بآساني راه نموده در ملک تپره رسانید * راجهٔ تپره - که غافل و بی‌خبر از دخل افواج پادشاهي بود - بیک ناگاه از درآمدن افواج دست و پا گم کرده - تاب جنگ ندیده - بالاي کوه گریخت - و ملک تپره بی درد سر بتصرف میر حبیب درآمد * و قلعهٔ چنديگده - مسکن راجه - که حصانت و متانت داشت - بجنگ و جدل مفتوح ساخت - و غنائم خارج از عد و حصر بدست آورده ملک داخل ممالک محروسه ساخت * و بند و بست کما ینبغي نموده آقا صادق را به فوجداري و برادرزادهٔ راجه را - که رفیق او بود - به راجگي معین کرده - با خزائن و اموال و حلقه‌هاي افیال به جهانگیرنگر مراجعت نمود * مرشدقلي خان فتح‌نامهٔ تپره با امتعه و اقمشهٔ نفیسهٔ غنائم آن ملک بحضور نواب شجاع‌الدوله فرستاد * نواب آن شهر را روشن‌آباد نام گذاشت - و مرشدقلي خان را بخطاب بهادري و میر حبیب را به خاني مخاطب ساخت * القصه چون نیابت صوبهٔ اوڈیسه به مرشدقلي خان تفویض یافت - بتجویز شجاع‌الدوله بخطاب رستم‌جنگي از حضور والا سرفراز شد * سرفرازخان بملاحظهٔ کهن‌سالئ پدر - باندیشهٔ آنکه مبادا بعد وفات

---

(۲) بجاي بي در نسخه‌های قلمي ني *

شجاع‌الدوله رستم‌جنگ بر وي لشكركشي نمايد - يحيى خان پسر و در دانه بيگم زوجه اش را بطريق يرغمال در مرشدآباد نگاه داشت - و اين معني (باعث) كوفتگى خاطر مرشدقلي خان گرديد - اما جز سلوک چاره نديده * بهر كيف رستم‌جنگ با جمعيت خود بصوبهٔ اوديسه رسيده - مير حبيب‌الله خان را بدستور[1] جهانگيرنگر به نيابت انجا ممتاز ساخت * و او بفنون و تدابير شايان و ترددات نمايان به‌تنبيه و تاديب زميندارانِ سركش پرداخته - به تنظيم و تنسيق آن ملک دقيقهٔ فرو نگذاشته - كفايت بظهور رسانيد * و جگرناته معبود هنودان (را) - كه راجهٔ پرسوتم در هنگامهٔ محمد تقي خان از[2] سرحد صوبهٔ اوديسه (برده) عبور رودخانهٔ چلكه بالاي كوه نگاه داشته بود - و نه لک روپيه محصول پادشاهي كه هر سال از جاتريان وصول مي‌شد نقصان پذيرفته - راجه دندديو - با حبيب‌الله خان سلوک انقياد مرعي داشته - و مبالغ نذرانه بسركار ناظم وقت داده - باز در پرسوتم طلبيد * ازان باز پرستش جگرناته در پرسوتم رواج يافت * و كيفيت پرستش جگرناته در صدر[3] كتاب مذكور شده است * و چون نيابت اوديسه به مرشدقلي خان

---

(۱) اى چنانكه مير حبيب‌الله خان را به جهانگيرنگر نائب خود مقرر كرده بود به نيابت اوديسه نيز او را ممتاز ساخت * (۲) استوارت نوشته كه بيرون سرحد صوبهٔ اوديسه آن طرف رودخانهٔ چلكه بالاى كوه نگاه داشته بود * (۳) صفحه ۱۸ بنگرند *

رستم‌جنگ مقرر شد - نیابت چکلهٔ جهانگیرنگر به سرفراز خان تفویض یافت * و او غالب علي خان را - که از نسل سلاطین ممالک ایران بود - به نیابت خود بچکلهٔ مذکور فرستاد - و جسونت راي منشي جعفرخاني را - که اتالیق او بود - دیوان و مدارالمهام انجا ساخته - برفاقت غالب علي خان گسیل کرد * و پاس خاطر نفیسه بیگم - که خواهر (او) بود - خدمت داروغگي نواره به مراد علي خان پسر سید رضي خان مقرر کرد - و امورات مالي و ملکي و بند و بست خالصه و جاگیرات و نواره و توپخانه و خاص نویسي و شهرامیني همگي به منشي جسونت راي متعلق گشت * ازانجا که منشي موصوف تربیت کردهٔ نواب جعفرخان بود - بدیانت و امانت و جزرسي و کارداني تمام کفایت سرکار و رفاهیت رعایا بعمل آورد - و بناي رسم سوداي خاص و دیگر ظلم و بدعت عهد مرشدقلي خان - که باني آن میر جبیب بود - یکقلم منهدم و مستاصل ساخت * و در ارزاني غله مساعي جمیله بکار برده - دروازهٔ مغربي قلعه را - که نواب امیرالامرا شایسته خان طلاق نوشته بند کرده بود که کسی که نرخ غله را بدستور سابق في درم یک آثار ارز بازار ارزان نماید بکشاید - و ازان وقت احدي توفیق ارزاني نرخ غله نیافته بود - ارزاني غله بهمان دستور کرده دروازه (۱) را وا نمود -

(۱) بیکار - چه بالا مذکور شده *

و آن ملک را بآبياريِ احسان و عدل و انصاف مانند بوستان ارم آراست * و سرفراز خان نيکنام زمرهٔ خواص و عوام گرديد * اما چون بدرخواست نفيسه بيگم مراد علي خان داماد سرفراز خان شده بجای غالب علي خان به نيابت جهانگيرنگر مقرر گشت - راج بلب را که محرر نواره‌ها بود - به پيشکاريِ نواره مقرر کرد - و دست تعدي و ظلم دراز کرد * منشي جسونت راي - که نيکنام زمرهٔ انام بود - بملاحظهٔ بدنامي استعفاي خدمت ديواني نمود - و آن ملک بسخت‌گيريِ حاکم اظلم‌دوست جفاپيشه رو بويراني نهاد * و ميرزا محمد سعيد پسر اوسط حاجي احمد - که به نيابت سرفراز خان بفوجداريِ چکلهٔ گهوڑاگهات و رنگپور و کوچ‌بهار اختصاص داشت - محالات رنگپور را از خواطف(۱) جور و جفا بی‌چراغ کرد - و زرهاي مظلومان فراهم آورده صاحب جمعيت گرديد * و افواج از حضور طلب داشته بر راجهٔ کوچ‌بهار و ديناجپور - که بغرور جمعيت موفور و انبوهيِ جنگل و رودخانه‌ها از ناظم اعتنا نکرده تن باطاعت نمي‌داد - لشکر کشيد - و بتدبير و تزوير و جنگ و جدل بتسخير آن ممالک پرداخته خزائن (و) دفائن و جواهر و اموال و امتعهٔ راجه‌هاي سلف و حال را بتصرف خود آورد * و از بسياريِ دولت که مال قاروني بدست آمد - بترقي کمال رسيد - و بذريعهٔ فتح کوچ بهار و پاس خاطر حاجي احمد -

(۱) در نسخه‌های قلمي عواطف *

بتجويز نواب شجاع الدوله و سرفراز خان - بخطاب خاني و بهادري ذخيرهٔ مباهات اندوخت * و چون بديع‌الزمان زميندار بيربهوم - كه بحمايت كوه و جنگل و هجوم افاغنه سر باطاعت و فرمان ناظم فرود نمي‌آورد - و غير از پيشكش مقرري باداي مالواجب تن نداده - خراج[۱] چهار ده لک زمين مزروعهٔ جريبي را تصرف فقرا و طلبه و اصراف رقص و تماشا نموده - بعيش و عشرت مشغول مي‌بود - و (در) كنک كهبرا كوندي و لكرا كهونده وكريوه‌ها و اشعاب مضيق جبال و اطوار و راه مزلفهٔ خاردار يزكهاي مستحكم نشانده - راه آمد شد افواج پادشاهي و عبور و مرور[۲] جواسيس و سپاهي مسدود ساخته - جنگل و كوهستان را ايمن‌آباد پنداشته - احدي بي‌پروانگي او داخل آن ملک نمي‌شد - و اعظم خان و علي‌قلي خان برادر و خلف او - كه متهور و شجاع بودند - بنظم و نسق امور زميندار و سپه سالاري مي‌پرداختند - و نوبت خان ديوان مرجع و مدارعليه جميع امورات او بود - (و) بديع الزمان بذات خود بهيچ كار نپرداخته اوقات در ناي و[۳] نوش ميگذرانيد - نواب شجاع الدوله - بمشورت اركان ثلثه تذبيه و تاديب او را اهم

(۱) شايد كه چنان باشد - چهار ده لک خراج زمين مزروعهٔ جريبي تصرف فقرا و طلبه را اصراف رقص و تماشا نموده الخ * صفحه ۲۵۳ سطر ۴ و ۵ و ۶ و ۷ بنگرند * (۲) در نسخه‌هاي قلمي بعد لفظ مرور واو عطف نوشته * (۳) در نسخه‌هاي قلمي ناي نوشين *

دانسته - سرفراز خان را بران مهم بر گماشت * خان مسطور نامهٔ مشتمل بر انواع وعده و تحريص و ترغيب بر اطاعت نواب شجاع الدوله و تهديد و وعيد در صورت نافرماني و عدم امتثال مثال نوشت * متعاقب آن - مير شرف الدين بخشي دوم و و خواجه بسنت محرم خاص را - با عساكر جرار پيكار طلب - براه بردوان گسيل كرد * بديع الزمان - مآل انديشي نموده - از خواب نخوت بيدار شده - رقبهٔ تسليم و انكسار را بربقهٔ امتثال مقيد ساخته - انگشت قبول بر ديدهٔ جان نهاد * و مير موصوف و خواجهٔ مذكور را مربي و دستگير خود ساخته - عرضيي متضمن بر اطاعت و انقياد مصحوب خواجهٔ مسطور فرستاد - و متعاقب خود هم همراه مير شرف الدين رهگراي مرشدآباد گرديد * و با سرفراز خان حصول ملازمت نموده - بوساطت خان مذكور بملازمت نواب شجاع الدوله سرفراز شده - بعفو جرائم و خلاع عنايات مخلع گرديد * و سه لك روپيه مالواجب سركار قبول نموده - و شيوهٔ مالگذاري و فرمان پذيري اختيار كرده - بكفالت كرت چند زميندار بردوان رخصت شده - بملك خود رفت * و در زماني كه در دارالخلافه هنگامهٔ نادرشاهي رو داد و صمصام الدوله خان دوران بجنگ نادر شاه مقتول شد - در اواخر سنه ۱۱۵۱ هجري نواب شجاع الدوله - صاحب فراش شده - يحيى خان و در دانه بيگم پسر و زوجهٔ مرشدقلي خان (را) رخصت بسمت اوديسه كرد *

و سرفراز خان را ولي‌عهد خود نمود * و در باب تعظيم و تکريم
حاجي احمد و راي رايان و جگت سيته و خاطر آنها - وصيت
بمبالغهٔ تمام نموده - عملهٔ نظامت باو تفويض ساخته - سيزدهم
ذي‌الحجه سنه مذکور رخت هستي بر بست * سرفراز خان نعش
او را در مقبرهٔ - که يک سال پيشتر در ده‌پارهٔ محاذي قلعه و
دارالامارت مرشدآباد در مسجد ساخته بود - مدفون نموده بر مسند
نظامت بجاي پدر متمکن گشت *

نظامت نواب سرفراز خان *

چون نواب سرفراز خان متکي وسادهٔ نظامت ممالک بنگاله
گرديد - بموجب وصيت پدر بزرگوار - حاجي احمد و راي رايان
و جگت سيته را در امور مالي و ملکي مشير کار و مختار داشت *
و اينها - بيشتر از پيشتر مداخلت در امورات بهم رسانيده - نوکران
قديم سرفراز خان را - که اميدوار خدمات و ترقيات و مناصب
بودند - مايوس گردانيده - در صدد ذلت و خواري آنها ساعي
شدند * هرچند نواب سرفراز خان و بيگمات خواهان ترقي نوکران
قديم بودند - اما از دست ارکان ثلثه پيش نمي‌رفت * و راي
همديگر بعهود و مواثيق متفق شده - قرار برين يافت که
علي‌وردي خان را - به بهانهٔ ملازمت با افواج عظيم‌آباد طلبيده -
سرفراز خان را از ميان برداشته - بر مسند نظامت متمکن سازند *
و در فکر اين تدبير شبها بروز و روزها بشب رسانيدند - و نقشي

بکرسي نمي‌نشست * چون دران وقت نادر شاه والي ایران -
بر محمد شاه ظفر یافته - نظام الملک و برهان الملک و قمرالدین
خان و محمد خان بنگش وغیره ارکان سلطنت را دستگیر کرده -
با افواج قزلباش داخل شاه‌جهان‌آباد شده - خانهٔ پادشاه و امرا
را بجاروب غارت روفته بود - و زلزله (۱) در تمامي قلمرو هندوستان
واقع شده - ارکان ثلثه سرفراز خان را مصلحت داده سکه و خطبهٔ
نادر شاه در بنگاله مروج کردند * و اموال ضبطی شجاع الدوله
و خزانهٔ پیشکش مصحوب مرید خان - که از قبل قمرالدین خان
پیش از هنگامهٔ نادرشاهي درین جا آمده بود - مرسول داشت *
حاجي احمد و علي‌وردي خان - با مرید خان در ساخته -
با او یک جان دو قالب شدند * و بعد مراجعت نادر شاه غمازي
رواج سکه و خطبهٔ نادرشاهي به نواب قمرالدین خان ونظام‌الملک
نوشته - انواع اتهام بر سرفراز خان بستند * و بکارسازي ارکان
سلطنت - فرمان استمالت و نظامت بنگاله و قتل سرفراز خان
(به) جرم ترویج سکه و خطبهٔ نادرشاهي بنام خود طلبیدند *
چون تیر تدبیر آنها بهدف مراد رسید - قلت مداخل و کثرت
مخارج خاطرنشان سرفراز خان نموده مصلحت تخفیف سپاه
زیادتي دادند * و در باب نگاه داشتن فوج و تیاری آلات حرب
براي مهم بنگاله خفیه به علي‌وردي خان تاکید تمام نوشتند *

---

(۱) پیش لفظ زلزله در نسخه‌هاي قلمي از نوشته *

و از فوج سرفراز خان هرکه برطرف میشد حاجي احمد مخفي نوکر علي‌وردي خان نموده به عظیم‌آباد مي‌فرستاد - تا آنکه نیمي از فوج سرفراز خان برطرف شد * و علي‌وردي خان - ساز و سامان جنگ ساخته - افواج بحرامواج از افاغنه و روهیله و بهلیه فراهم نموده - عازم بنگاله گردید * و حاجي احمد زرهاي اندوختهٔ خود و پسران خود لکها روپیه براي صرف سپاه فرستاد * و چون سرفراز خان - از نوشتهٔ وکلاي دربار معلی و اخبار جواسیس - (بر) حقیقت حریف دغلي مطلع شده - علاج واقعه پیش از وقوع واجب دانسته - در صدد انهدام بناي شرارت پیشگان گردید * و تجویز نیابت عظیم‌آباد - از تغیر علي‌وردي خان - به سید محمد حسن داماد - و نیابت فوجداري اکبرنگر و ضبط سانکري‌گلي و تیلیاگدهي - از تغیر عطاءالله خان داماد حاجي احمد - به میر شرف‌الدین بخشي - و بجاي راي‌رایان - جسونت راي منشي را نمود[1] * اما هنوز این معني از قوه بفعل نیامده بود که ارکان ثلثه - باظهار خدمت قدیمي و باقیات زرهاي خطیر مالواجب پادشاهي و زیرباري آنها تا ایام مجمل - که سه ماه باقي بود - عزل و نصب آنها را در حیز توقف و تاخیر داشتند * سرفراز خان که از خام‌عقلي خود فریب آنها خورده باز خود را از دست داد -

---

(۱) اي تجویز نمود * حذف لفظ تجویز پیش لفظ نمود و حذف فعل نمود یا کرد وغیره بعد لفظ بخشي صحیح نباشد *

علي‌وردي خان - فرصت وقت را غنيمت دانسته - مصطفى خان و شمشير خان و سردار خان و عمر خان و رحيم خان و كرم خان و سرانداز خان و شيخ معصوم و شيخ جهان‌يار خان و محمد ذوالفقار خان و چهيدن هزاري بخشي بهليه و بختاور سنگه و غيره سرداران و رساله داران فوج را با خود متفق ساخته - به بهانهٔ ملاقات سرفراز خان كميت عزيمت را بجانب بنگاله مهميز كرد - و كوچ بكوچ يلغر ساخته از درهٔ تيلياگدهي و سانكري‌گلي عبور نموده - در سرحد بنگاله رسيد * ازانجا كه عطاءالله خان فوجدار (۱) اكبرنگر بايماي حاجي راه آمد و شد قاصد و جاسوس و اخبار و مراسلات عظيم‌آباد و بنگاله بدرهٔ تيلياگدهي و سانكري‌گلي مسدود ساخته بود - تا عبور علي‌وردي خان ازان هردو درهٔ مذكور هيچ خبري و اثري به سرفرازخان نرسيد * و چون فوج هراولي علي‌وردي خان در اكبرنگر رسيد - بيك ناگاه از رسيدن او به سرفراز خان خبر شد - شهر و بازار متزلزل گرديد * سرفراز خان - از دريافت اين خبر متوحش شده - حاجي را محبوس كرد * هرچند راي رايان آمدن او را بارادهٔ ملازمت ظاهر كرد (۲) - مؤثر نيفتاد * و غوث خان و مير شرف‌الدين را - كه نوكران قديم بودند - بهراولي نامزد ساخته - حفيظ‌الله عرف مرزا اماني (۳) خلف خود را با يسين خان

---

(۱) بعد لفظ فوجدار در نسخه‌هاي قلمي آز نوشته * (۲) در نسخه‌هاي قلمي كردند * (۳) همچنين در استوارت - در نسخه‌هاي قلمي ماني *

فوجدار بمحافظت قلعه و شهر گذاشته - خود با غضنفر حسین خان و پسر محمد تقي خان - که هر دو داماد بودند - و میر محمد باقر خان و مرزا محمد ایرج خان و میر کامل و میر گدائي و میر حیدر شاه و میر دلیر شاه و بجي سنگه و راجه گهندرب سنگه و شمشیر خان قریشي فوجدار سلهت و شجاع قلي خان فوجدار بندر هوگلي و میر حبیب مرشدقلي خان فوجدار و مردان علي خان بخشي شجاع خاني و غیره - سرداران سپاه - با فوج بسیار و توپخانهٔ آتشبار و منصبداران و زمینداران بنگاله - از شهر نهضت کرده بهمنیه را - که دو کروهی مرشدآباد است - مخیم ساخت - و بکوچ دوم در سراي دیوان و روز سوم در کهمره نزول نموده - عرض لشکر و موجودات سپاه گرفت * ازانجا که نوکران شجاع خاني با حاجي احمد یکدل بودند - در توپخانه بجاي گوله خشت و کلوخ از توپهاي جنسي برآمد - لهذا شهریار خان برادر حاجي را - که داروغهٔ جنسي بود - معزول کرده حوالهٔ چیله‌ها نموده - بجاي او پانچو پسر انتوني فرنگي را داروغهٔ جنسي توپخانه مقرر ساخت * و افواج مهابت جنگ از اورنگ‌آباد - موهانهٔ سوتي که مزار شاه مرتضی هندي ست - تا چرگاه بلکته دائر (و) سائر بودند * روز چهارم چون خسرو زرین‌کلاه خورشید از خیمهٔ مشرق با خنجر خطوط شعاعی در میدان فلک خرامید - و هندوي ماه با هزاران افواج خود را حریف عرصهٔ کارزار آن یکه‌تاز ندیده در

کوهستان خزید - سرفراز خان - بساعت سعید اهل تنجیم - بمقابلهٔ حریف شتافت * افواج مهابت جنگ از غایت رعب و هراس در حساب شدند - و قریب بود که بیک زد و خورد پس‌پا شوند * رای رایان - چون دید که کار از دست میرود - عرض نمود که آفتاب بسمت الراس رسید - اسپان و جوانان درین وقت از گرمیِ آفتاب و غلیان عطش هلاک خواهند شد - اگر امروز جنگ موقوف باشد فردا علی‌الصباح بهمین آش ضیافت مذاق آن تلخ کامان کرده خواهد شد * لمؤلفه -

عدوي تو این زهره دارد کجـــا
که پیشت فشـــارد پيِ جنگ پا *
بفیـــروزیِ بخت و اقبـــال تو
شود فرق بدخواه پامـــال تو *

هرچند اهل تنجیم - بر سعادت ساعت جنگ و استدلال فیروزي - اغراق و مبالغه مي‌نمودند - و رساله داران بر جنگ اصرار و استبداد مي‌کردند - مؤثر نیفتاد - و بزجر و عتاب مانع شده (۱) بر رودخانهٔ گریه مقام کرد * درین اثنا (عرضیِ) مهابت جنگ متضمن بر رسوخ عبودیت و آمدن بارادهٔ حصول ملازمت رسید * سرفراز خان - که محض ناتجربه‌کار بود - از مطالعهٔ مضمون عرضي مطمئن شده - یکبار غافل گردید - و حاجي احمد را - که مبنيِ این فساد

(۱) بعد لفظ شده در نسخه‌هاي قلمي وَ *

بود - بلاتامل از بند برآورده - نزد علي وردي خان مهابت جنگ فرستاد - تا برادر خود را مستمال ساخته بيارد * و شجاع قلي خان و خواجه بسنت محرم خاص را همراه کرد - تا از چگونگی احوال صلح و جنگ و وضع لشکر مطلع شده بيايند - و بی کم و کاست خبر رسانند * مهابت جنگ - که از قيد حاجي و غيره متعلقان در گرداب اضطراب بوده - باندیشهٔ کشته شدن آنها مبادرت بجنگ نمي‌کرد - رهائی حاجي را مغتنم بلکه فال فتح اول تصور نموده - خشتي بجاي مصحف در غلاف پيچيده بر دست گرفته - بحلف و يمين اقرار کرد که فردا علی‌الصباح دست بسته حاضر شده - باستعفای جرائم خواهد پرداخت - و دو صد اشرفي به خواجه بسنت ضيافت کرد * اين ساده‌لوحان - از آب زير کاه مطلع نشده - شادان و فرحان مراجعت نموده - اظهار رسوخيت او به سرفراز خان رسانيده - آتش خشم او را سرد کردند * خان موصوف - بکاول را براي طياريِ اطعمه و ماکولات ضيافت حکم داده - مطمئن بر بستر استراحت - بلکه در مضجع النوم اخوالموت(۱) - بخواب غفلت رفت * و سپاهش نيز - سرشار کيفيت جام صلح شده - سر رشتهٔ حزم و احتياط را از دست دادند * آري -

بر تواضعهاي دشمن تکيه کردن ابلهي ست -
پای بوس سيل از پا افگند ديوار را *

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اخ الموت - صفحه ۱۷ حاشيه ۲ بنگرند *

مهابت جنگ - بعد معاودت فرستاده‌ها - سرداران سپاه را - بانعام طلب دو ماه بعد حصول فتح و معافئ غنائم - راضي و یکدل ساخته - بجنگ تحریص و ترغیب داده - سرب و باروت و آلات حرب تقسیم کرد * سرداران سپاه سرفراز خان - که از سابق متفق بودند - همه‌ها در نمکحرامي و خاوندکشي مستعد شدند * مگر محمد غوث خان و میر شرف‌الدین هراول فوج سرفراز خان بعبور نالهٔ گریه مقام داشتند - کیفیت دغا از مخبیان و جاسوسان دریافته - هردو سردار نیم شب پیش سرفراز خان رسیده[1] از آتش خس‌پوش اطلاع دادند - و خواستند که لوازم حزم مرعي داشته او را شب بخیمهٔ خود برده بمحافظت کوشند - و صباح در رکاب او جانفشاني نموده مصدر ترددات نمایان شوند * ازانجا که در امور تقدیر سعي پیش نمي‌رود - و گره مقدر بناخن تدبیر نمي‌کشاید - مشیت ایزدي سیماب تغافل در گوش سرفراز خان انداخت * حرف خیرخواهي را وقعي نه نهاده با آن دو سردار بزجر و توبیخ پیش آمد - و از روي عتاب آغاز نهاد که شما دکان[2] خودفروشي چیده اراده دارید که مرا با مهابت جنگ - که خیرخواه من است - بجنگانید * آن هردو سردار - نادم و منفعل برخاسته - بخیمه‌هاي خود معاودت کردند - و با جمعیت خود مسلح شده شب به بیداري گذرانیدند - و سرفراز خان بخواب غفلت سرشار بادهٔ نوم گردید * برقندازان و

(۱) در نسخه‌هاي قلمي رسید * (۲) در نسخه‌هاي قلمي دوکان *

بهلیه‌هاي لشکر مهابت جنگ - بدست‌آویز مصالحه - بایماي حاجي احمد - یک یک دو دو در دل شب - به بهانهٔ ملاقات دوستان و خویشان - در لشکر سرفراز خان آمده - گرد و پیرامون سراپرده‌هاي خاص حلقه زده - قابو جو مي‌بودند * و نوکران شجاع خاني - که سرفراز خان کمال اعتقاد بر آنها داشت - از روز اول با حاجي در ساخته بودند - (و) دیده و دانسته اغماض و تجاهل مي‌کردند - و رفقاي خیرخواه بملاحظهٔ اعتراضی ساکت گشتند * القصه علي‌وردي خان و حاجي احمد - بیک پاس شب باقي مانده - افواج خود را دو غول نموده - یکی را بسرکردگي[1] نندلال جماعه‌دار با علم و نقاره و نشان و افیال بمقابلهٔ غوث خان و میر شرف‌الدین گذاشته - و خود با غول دیگر - که افواج افاغنه و بهلیه بودند - در ظلمت لیل براهنمائی کسان زمینداري راماکنت زمیندار راجشاهي - بعزم شبخون بر سرفراز خان تاخت آورد * و قریب صبح در تاریکیء شب که دوست از دشمن ممیز نمي‌شد - بیک ناگاه همچو اجل بر سر افواج سرخوش بادهٔ النوم اخوالموت[2] ریخت - و شلک توپ کرد * نمکخواران قدیم از خواب غفلت بیدارش کردند - و از صورت واقعه آگاهش ساختند * ازانجا که اقبال از وي روي برتافته بود - بگوش اعتبار نشنیده آنها را

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي پیش لفظ بسرکردگي الفاظ بر سر نوشته * (۲) در نسخه‌هاي قلمي اخ صفحه ۳۱۳ حاشیه ۱ بنگرند *

معاتب ساخت - و باز به تياري طعام ضيافت تاكيد نمود * گفت كه او براي ملازمت مي‌آيد * درين اثنا گولهٔ ديگر در رسيد - و تا طلوع خورشيد افواج مهابت‌جنگ بمقابله نمودار گرديد - و توپ و بان و تير و تفنگ صواعق محرقه بر خرمن وجود اجل رسيده ريختن آغاز نهاد * و مردم لشكر مخمور بادهٔ خواب سحري سراسيمه از فراش خواب بر مي‌جستند - و كمر بسته راه سلامت سر مي‌كردند * و اكثري همت كمر بستن و دست بسلاح زدن نيافته جان شيرين را ازان ورطهٔ بلا بساحل نجات كشيدند - و رواروي در لشكر افتاد *

تو گفتـــي كه از هيبت آن ستيز
زميـن نيـــز بسپـــرده راه گريز *

گروهي كه به پاس آبرو و شرط نمكحلالي - علي‌الخصوص قديمان سرفراز خان - صف‌آراي معركهٔ قتال گشته - به جاندهي و جانسپاري مستعد شده - پاي ثبات افشردند * نواب سرفراز خان - بعد اداي فريضهٔ فجر مسلح شده - مصحف بر دست گرفته - بر فيل يكه و تيز سوار گرديد - و فيل سواريِ (۱) مبارك را در پيش روي خود گذاشته - بذات خود مرتكب حرب شده - شروع به تيراندازي نمود * سرداران افاغنهٔ فوج مهابت‌جنگ - افواج برقندازان بهليه را پيش كرده - مقابل شدند * لمؤلفه -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي موي * صفحه ۳۱۸ سطر ۲ بنگرند *

چو از هر دو سو فوج صف برکشید -
تو گفتي که شد روز محشر پدید *
ز غریدن توپ و بندوق و بان
بجنبش درآمد زمیـــن و زمان *
ترنگ کمـــان و فشافاش تیـــر
رسانیـــد شورش بچرخ اثیـــر[1] *
سنان - چون اجل دست کرده دراز -
به جان بردن از سینه زه کرد باز *
ز دست یلان تیـــغ پولاد تیـــز
به خونریز اعدا شده گرم خیـــز *
یلان گرم جان گیري و جان دهي -
جهان گشتـــه از پهلـوانان تهي *

درین چپقلش که صرصر اجل جسدهاي کشتگان را همچون اوراق اشجار بر زمین فنا مي‌ریخت - و سیلاب خون از هر طرف متموج گردید[2] - مردان‌علي خان بخشئ شجاع خاني - که سالار فوج و مقدمة الجیش سرفراز خان بود - تاب جنگ نیاورده رو بهزیمت نهاد * از معائنهٔ این حال فوج سرفراز خان بشکست - و گریزاگریز در لشکر افتاد *

به جان‌برد خود هرکسي گشت شاد -
کس از کشتـــن کس نیاورد یاد *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اسیر * (۲) اینجا نیز مي‌گردید باید خواند *

غير از غلامان گرجي و حبشي - و معدودي چند از رفقاي قديمي - احدي (از) جماعهٔ لاف‌زنان پيش فيل سواري نماند * فيلبان غلبهٔ مخالف بخاطر آورده - عرض نمود كه اگر حكم شود در بيربهوم پيش بديع‌الزمان زميندار رسانم * سرفرازخان - سيلي بر گردنش زده - فرمود كه زنجير در پاي فيل انداز كه من از پيش اين سگان رو نخواهم تافت * ناگزير فيلبان فيل را پيش راند * برقندازان و بهليه‌هاى لشكر حريف - كه از پيشتر پيرامن خيمه‌اش حلقه مي‌داشتند - حلقه شده از هر چهار طرف گلولهٔ بندوق بر فيل او مي‌انداختند - و بان و گولهٔ توپ و تير[1] و تفنگ - كه از لشكر مخالف متواتر مي‌رسيد - علاوهٔ آن * مير گدائي - كه در خواصي نشسته بود - بزخم بان بكار آمد * مير كامل - برادر مير محمد باقر المشتهر به باقرعلي خان خواهر زادهٔ شجاع الدوله - و خلف مرزا محمد ايرج خان بخشي - كه هنوز نوكدخدا بود - وغيره رفقا - و بهرام و سعد و ديگر چيله ها - كه از ميدان جنگ عنان‌تاب نشده بودند - پيش فيل سرفراز خان بضرب بان و گوله و تفنگ - ساغر موت احمر چشيدند - و ميرزا ايرج خان نيز جراحتهاي كاري برداشت * مير دلير علي - بدليري تمام در صف افاغنه حمله برده - داد شجاعت و دلاوري داده - بزخم شمشير با جمعي از رفقاي خود غازهٔ شهادت بر رخ ماليد * و در همان حالت

---

(۱) صفحه ۱۹۴ حاشيه ۱ بنگرند *

سرفراز خان - گلولهٔ بندوق از دست نمکحرام لشکر خودش بر پیشانی خورده - بر میکههٔ(۱) دنبر بر افتاد - و طائر روحش بگلستان علیین پرواز نمود * میر حبیب و مرشدقلی خان و شمشیر خان قریشی فوجدار سلهت و راجه گهندرب سنگه - که با جمعیت خودها از جدال و قتال یکسو شده - از دور تماشای جنگ می‌کردند - بمجرد معائنهٔ این حال راه فرار سر کردند * و میر حیدر شاه و خواجه بسنت - هردو ردیف یکدیگر - بسواری رته پرده‌نشین شده - نظر بر لاش خداوند نعمت نکرده - گریخته خود را بکنج سلامت رسانیدند *

نمـــاند از رفیقـــان او هیچ کس
که باشد نگهبـــان او یک نفس *

غوث خان و میر شرف الدین - که بمغالطهٔ نموداری نشان و فیل در سیاهی شب غول نندلال جماعه‌دار را بمقابلهٔ خود دیدند - او را مهابت جنگ تصور کرده تگ و تاز نمودند - و بحمله‌های رستمانه و ترددات دلیرانه نندلال را مقتول نموده - افواجش را طعمهٔ تیغ خون‌آشام ساختند - و بقیة السیف را منهزم ساخته - علم و نقاره و فیل و اشتران و اسپان و اسلحهٔ فراریان بغارت گرفته - مظفر و منصور بارادهٔ خبرگیری سرفراز خان جلوریز شتافتند * چون تا رسیدن ایشان سرفراز خان کوس رحلت بعالم بقا نواخته

---

(۱) صفحه ۳۲۳ سطر ۳ بنگرند *

بود - و مهابت جنگ بعد فتح بملاحظهٔ اين دو سردار شجاع (و) نامي از ميدان حركت نمي‌كرد - و با جمعيت افزونتر از مور و ملخ در معركه ايستاده بود - اينها - كه از كشته شدن سرفراز خان هنوز اطلاع نداشتند - يكباره با جمعي قليل از جوانان كارآمدني - كه پسران و برادران و خويشان و رفيقان باشند - بجرأت تمام اسپان بر انگيخته بر فوج مخالف زدند - و بحمله هاي دليرانه و مردانه صفها دريده - زده زده بقلب‌گاه رسيدند * قريب بود كه افواج مهابت جنگ از صدمات آن شير (۱) عرصهٔ وغا متزلزل شود - درين اثنا غوث خان زخمهاي (۲) كاري از گلولهٔ تفنگچيان چهيدن هزاري بر سينه خورده - از كار باز ماند - و قطب و ببر هردو پسرانش - كه شير بيشهٔ شجاعت بودند و در شكارگاه شير ببر را بشمشير مي‌زدند - شمشيرها آخته جمعي (۳) غفير از افاغنه و بهليه را مقتول ساختند *

نشد بر تني تا نپرداختش -
نزد بر سري تا نينداختش *
بهر تن كه زد خنجر سخت كوش
در آمد سرش پاي‌كوبان ز دوش *

چهيدن هزاري هم از دست اينها زخم شمشير برداشت * بعد

---

(۱) شير بصيغهٔ واحد آورده - همچنان پائين - و هم جائي ديگر *
(۲) در نسخه‌هاي قلمي بزخمهاي كاري * (۳) شايد كه جمي باشد *

کشش و کوشش بسیار بضرب گلوله هاي تفنگ - همپاي[1] پدر بگلگشت ارغوان‌زار شهادت شتافتند * میر شرف‌الدین - با شصت سوار جرار - بمقابلهٔ مهابت جنگ رسیده - بجلادت تمام تیر جگردوز بر سینه‌اش زد - قضا را بر کمان مهابت جنگ خورده و درگذشته به پهلویش رسید * تیر دیگر بزه آورده بود - که درین وقت شیخ جهان‌یار و محمد ذوالفقار - جماعه‌داران[2] مهابت جنگ - که با میر معزي الیه روابط و دوستیها داشتند - پیش آمده گفتند که نواب سرفرازخان بقتل رسید - حالا از مقابلهٔ ایشان چه مي‌خیزد - و جان دادن بهر چیست * میر موصوف در جواب گفت قبل ازین بپاس نمک و حق رفاقت و اکنون براي ننگ و ناموس * اینها کفیل ننگ و ناموس شده باز گردانیدند * میر مرقوم با رفیقان باقي‌مانده راه بیربهوم گرفت * و پانچو فرنگي - که داروغهٔ توپخانه بود - با وجود فرار شدن گوله‌اندازان - بذات خود مرتکب گوله‌اندازي شده - دست از شلک توپ بر نمي‌داشت * پس از رفتن میر شرف‌الدین - افاغنه بهیأت اجتماعي بر وي ریخته مقتولش ساختند * بجي‌سنگه - جماعه‌دار فرقهٔ راجپوتان - که با فوج چنداولی در کهمره بود - بدریافت قتل ولي نعمت

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي همتاي - پائین همپاي - صفحه ۳۴۲ سطر ۴ بنگرند * (۲) پیش ازین اکثر جا جمعدار و یک جا جماعدار نوشته و اینجا جماعه دار - و همین صحیح *

عرق حميتش بحركت آمده - جريده اسپ را جولان داده -
و نيزه را بر گوش راست اسپ داشته - بحملهٔ مردانه فوجها را
دريده - محاذي مهابت جنگ رسيده - و خواست که بطعن
سنان جان‌ستان او را از هودج فيل همپاي آقاي خود روانه
سازد * مهابت جنگ بمشاهدهٔ جانبازي و جلادت او را بشناخت -
و به داورقلي داروغهٔ توپخانه حکم کرد که زود در يابد * داورقلي
مقابل او شده گلولهٔ تفنگ بر سينه‌اش زد * بجي‌سنگه بزخم
جان‌گزا بر زمين افتاد * ظالم سنگه - پسر نه‌ساله‌اش - بشجاعت
جبلي که خاصهٔ قوم راجپوت است - تيغ از نيام کشيد - (و)
جهت حفاظت پدر ايستاد (۱) * (مردم) از اطراف و جوانب
او دائره‌وار قرار گرفتند * نواب مهابت جنگ - از مشاهدهٔ
جرأت آن طفل آفرينها گفته - مردم را از کشتنش مانع آمده -
حکم کرد که لاش پدرش را از برداشتن متعرض نشوند * هزاريان
توپخانه لاش او را برداشته ظالم سنگه را بکتف حمايت خود
بردند * در اثناي زد و خورد غوث خان و مير شرف‌الدين
و بجي‌سنگه (و) پانچو فرنگي (۲) - هر دو داماد سرفراز خان - که
غضنفر حسين و حسن محمد خان باشند - معه ديگر منصبداران
و منهزمان ازان مهلکه بدر زده - در يک روز خود را به مرشدآباد
رسانيدند * و راي‌رايان - به نتيجهٔ نمکحرامي گلولهٔ زنبورک

---

(۱) درنسخه‌هاي قلمي ايستاده * (۲) بعد لفظ فرنگي درنسخه‌هاي قلمي و *

بر دست خورده - خود را بآب در زد - و با نیم جاني که داشت
بخانهٔ خود رسیده - از کردهٔ خود نادم شده - بسودهٔ الماس خود را
هلاک ساخت * القصه - چون سرفراز خان بر میکهه دمبر[1] بر افتاد -
فیلبان لاش او را شباشب به مرشدآباد رسانید * یسین خان
فوجدار مرشدآباد - که بحفاظت شهر و قلعه و ننگ و ناموس
با حفیظ الله خان پسر سرفراز خان متعین و مامور بود - نیم شب
لاش آن مقتول را در نکتاکهالي مدفون ساخت * و حفیظ الله
و غضنفر حسین خان - در صدد مورچال بندي شده - عازم قتال
گردیدند * اما چون از سپاه هزیمت خورده حوصله نیافتند -
تن برضا داده ساکت شدند * و از وقوع این حادثه زلزلهٔ عظیم
در شهر و سپاه و سکنهٔ آن نواح افتاد * حاجي احمد - اول بشهر
مرشدآباد داخل شده - منادیِ امن و امان از طرف علي وردي
خان در داد - و یسین خان فوجدار - حسب الامر حاجي - بر
عملهٔ سرفراز خان - و خزائن و دفائن - و جمیع کارخانجات - و
محل سرا - و خواص پوره و کائن پوره - و[2] همگي اهل و عیال
و اقرباي سرفراز خان - چوکیهاي مستحکم نشانده - نگذاشت که
متنفسي بدر رود * و این جنگ در سنه ۱۱۵۳ هجري واقع شده *
ایام نظامت دو سال و چند ماه بود *

---

(۱) در نسخه‌های قلمي اینجا دمبر و پیش ازین دنبر نوشته - صفحه ۳۱۹ سطر ۲ بنگرند * (۲) بجای و در نسخه‌هاي قلمي در *

نظامت نواب علي‌وردي خان مهابت جنگ *

علي‌وردي خان مهابت جنگ - بعد حصول فتح - بملاحظهٔ تاراج شهر و غارت شدن اموال سرفراز خان از دست افغانان و بهليه - سه روز بيرون شهر بر نالهٔ گوبره مقام نموده - روز چهارم بدلجمعي تمام داخل قلعه شده - بر وسادهٔ نظامت بنگاله مربع نشست - و اموال سرفراز خان - كه ناظمان سلف بهزار خون جگر فراهم آورده بودند - بي دست‌رنج بضبط درآورد * ازانجا كه نواب مهابت جنگ از صحبت زنان غير مجتنب بود (و) ازين لذت محظوظ نبود - در[1] في عمر سواي يک منكوحه زن ديگر نداشته - بلكه اكثر اين معني را لاف زده تفاخر مي‌كرد * حاجي احمد و پسران و خويشان او[2] خواصان سرفراز خان را كه قريب يک هزار و پانصد اسامي زنان جميله بودند - متصرف شدند * اما مهابت جنگ بيگمات منكوحهٔ سرفراز خان را معه فرزندان بحفاظت تمام به جهانگيرنگر فرستاده - علوفهٔ سد رمق آنها از تعلقهٔ[3] خاص مقرر فرموده - و نفيسه خانم - خواهر سرفراز خان - كه آقا بابا كوچک برادر[4] (زاده) را بفرزندي گرفته بود - در محل سراي نوازش احمد خان - پسر كلان حاجي احمد - بصيغهٔ خدمتگاري ملازمت اختيار كرده -

---

(۱) بجاي درعمر خود يا في عمرهٔ * (۲) در نسخه‌هاي قلمي و * (۳) صفحه ۲۷۵ حاشيه ۳ بنگرند * (۴) در اسٹوارٹ برادر زاده نوشته - در نسخه‌هاي قلمي برادر - و آن غلط است *

موجب حیات برادرزاده‌ها گردید * اما چون خبر قتل سرفراز خان
و متمکن شدن علي‌وردي خان مهابت جنگ بر مسند نظامت
بنگاله بحضور ناصرالدین محمد شاه پادشاه رسید - آب در دیده
بگردانید - و فرمود که بسبب نادرشاه همگي ممالک محروسه
برهم و ابتر گشت * لیکن چون تدارک متعسر بود سکوت اختیار
نمود * مهابت جنگ - بوساطت مرید[1] خان - از رفقاي نواب
قمرالدین خان وزیر که سابق ذکر آن گذشت - با وزیر و ارکان
سلطنت ساختگي نموده - چهل لک روپیه بابت ضبطي اموال
نواب سرفراز خان - و چهارده لک روپیه در وجه پیشکش - سواي
خزانهٔ معمولهٔ مستمره - بحضور والا قبول کرده - و سه لک روپیه
به قمرالدین خان وزیر و یک لک روپیه به آصف‌جاه نظام‌الملک
داده - و همچنین با هریکی از عمده‌هاي درگاه والا - علی قدر
درجاتهم - بسلوک و مدارا پیش آمده - و راجه جوگل کشور وکیل
سرفراز خان را از خود ساخته - سند نظامت هر سه صوبه بدستور
سابق بنام خود حاصل کرد - و خزانه و نذرانه و پیشکش دو چند
از سابق از زمینداران بنگاله وصول کرد * و بقصد استیصال و
اخراج مرشدقلي خان - و تسخیر صوبهٔ اوڈیسه - همت مصروف
داشته - بگردآوريِ سپاه و آلات حرب پرداخت * و خدمت
میر بخشي به میر جعفر خان بهادر - که بزنهٔ مهابت جنگ بود

---

(۱) همچنین در استوارت - در نسخه‌هاي قلمي مزید خان *

و در جنگ سرفراز خان مصدر ترددات نمايان شده بود - مقرر فرموده - صاحب رساله و منصب و خطاب گردانيده - بوالا پايهٔ امارت رسانيد * و خدمت ديواني و خطاب راي‌راياني به چين‌راي - محرر جاگيرات جعفرخاني - كه مرد بي‌ريا و با ديانت بود - بخشيد * و محمد رضا خان - پسر كلان حاجي - كه مسماة گهسيتي خانم دختر مهابت جنگ در عقد ازدواج او بود - بخطاب ناصرالملك احتشام الدوله نوازش‌محمد خان بهادر شهامت‌جنگ - و ديواني صوبهٔ بنگاله - و نيابت جهانگيرنگر و چاتگام و روشن‌آباد و سلهت - اختصاص يافت * و هاشم علي خان - پسر كوچك حاجي - كه دختر خورد مهابت جنگ مسماة ايمنه خانم بحبالهٔ نكاح او بود - بخطاب زين‌الدين احمد خان هيبت‌جنگ و نيابت صوبهٔ بهار عظيم‌آباد كلاه اعزاز و امتياز بر تارك افتخار گذاشت * و ديگر خويش و اقارب را - بقدر مرتبه و حوصلهٔ آنها - بخدمات و مناصب و خطابات (۱) و جاگيرات لائقه بنواخت * اما افاغنه و بهليه - بغرور وفور جمعيت - خود را گم كرده - در تمامي امور بحدي مسلط و مامور شدند كه حسابي از مهابت جنگ فرا نگرفته - در دستور آداب تخلف ورزيدند - و قوانين عدالت بر طاق نسيان گذاشته مال و حيات (۲) و ننگ و ناموس عالمي را برباد دادند - و شيوهٔ نمكحرامي - كه در عهد سلاطين ماضيهٔ

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي خطاب * (۲) در نسخه‌هاي قلمي جهات *

بنگاله ایجاد یافته بود - مجدداً از عهد مهابت جنگ رواج گرفت * چون در ابتدای خصومت علي‌وردي خان مهابت جنگ - نواب سرفراز خان از مرشدقلي خان - نائب صوبهٔ اوڈیسه - که یزنهٔ او بود - استمداد نموده بود - و خان مذکور بسبب نفاق دلي - که سابق ازین سمت گذارش پذیرفته - خود از آمدن تهاون و تساهل ورزیده - در صدد گسیل کردن فوجي بطریق کومک بود - نا گاه خبر قتل سرفراز خان و تسلط علي‌وردي خان بر صوبهٔ بنگاله سامعه‌آشوب گشته - متنبه شده - سرمایهٔ ندامت و تأسف اندوخت * آري -

دولت همه ز اتفاق[1] خیزد -
بي‌دولتي از نفاق خیزد *

بالجمله از خوف علي‌وردي خان بخودداري کوشید - و بتدبیر فراهم آوردن سپاه سرگرم گردید * و مخلص علي خان داماد حاجي احمد را - که از سابق برفاقتش مي‌بود - براي استحکام مباني مصالحت به مرشدآباد روانه کرد * بعد رسیدنش علي‌وردي خان و حاجي احمد - نامهٔ تسلي‌آمیز و ابله‌فریب به مرشدقلي خان نوشته - مستمال و مطمئن ساختند * و مخلص خان را بجهت اغواي سرداران فوج او بر گماشتند * و او پیش مرشدقلي خان رسیده ظاهراً بدلداري و اطمینان او پرداخت - و باطناً سپاه را

---

(۱) بجاي ز اتفاق در نسخه‌هاي قلمي از اتفاق *

بترغيب و تطميع مطيع و منقاد خود ساخت - و كيفيت ساختگي لشكر را به محمد علي‌وردي خان مهابت جنگ نوشت * مهابت جنگ با افواج بسيار و توپخانهٔ بيشمار يلغر متوجه صوبهٔ اوڈيسه شد * مرشدقلي خان - از دريافت اين خبر - دردانه بيگم و يحيي‌خان پسر خود را معه تمامي اموال بقلعهٔ بارہباٹي گذاشته - خود با افواج شايسته و سامان بايسته - معه هردو داماد خود - يكى[1] ميرزا محمد باقر خان شاهزادهٔ ايران (و) دويم علاء الدين محمد خان - بارادهٔ جنگ از كٹك علم نهضت افراشته - به بندر باليسر رسيده - بر گهاٹ پهلوار از كوه تيل‌گڈهي تا درياي جون مورچال‌بندي كرده - چشم بر راه حريف نشست - و از كجبازي حريف بغلي - يعني مخلص علي خان - غافل بوده - از شعلهٔ آن آتش خس‌پوش لوازم احتياط بتقديم نرسانيد - و قول شيخ سعدي را (وقعي[2]) نه نهاد - كه فرموده است -

اگر خويش دشمن بود دوستدار
ز تلبيس ايمن مشو زينهار -
كه گردد درونش بكين تو ريش
چو ياد آيدش مهر پيوند خويش *

ازين طرف علي‌وردي خان - بكوچ متواتر - با افواج سنگين -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي كه يكي - اگر حرف كه بجا دارند بعد لفظ ايران فعل بود بيارند * (۲) صفحه ۳۱۴ سطر ۱۴ بنگرند *

که زیاده از یک لک سوار و پیاده بود - به میدنی‌پور رسیده -
زمینداران آن ضلع را بخلعت و انعام از خود راضي ساخته -
به جالیسر - که محل تهانهٔ پادشاهي ست - رفته طرح اقامت
انداخت * چون از طرف رود خانهٔ سبن‌ریکها - بر گذر راج گهات -
راجه جگردهر بهنج - زمیندار موربهنج - تهانهٔ چواران و کهندتیان (۱)
خود نشانیده - مورچال بندي کرده بود - لهذا براي گذاشتن
راه راج‌گهات - که از وفور جنگل و تراکم اشجار مزلفهٔ خاردار -
عبور ازان طرق دشوارگذار (۲) مشکل بود - از راجه استمداد نمود *
راجهٔ مذکور - که بغرور جمعیت موفور علي‌وردي خان را وقعي
نه نهاده تن بوفاقش نداده - گذر راج‌گهات را نگذاشت -
علي‌وردي خان بمقابلهٔ راج‌گهات ارابهٔ توپهاي صاعقه‌بار چیده
شلک شروع کرد * کسان راجه در مورچال راج‌گهات تاب اقامت
نیاورده بجنگل خزیدند * علي‌وردي خان - معه افواج و توپخانه -
از راج‌گهات عبور کرده - در رام‌چندپور - بفاصلهٔ یک و نیم کروه
از مورچال مرشدقلي خان - مضرب خیام ساخت * میانجیان
و ایلچیان به آوردن و بردن نامه و پیام جنگ و صلح سرگرم شدند -
و این مبحث تا یک ماه طول کشید * و مرشدقلي خان از
گهات پهلوار عبور نکرد * علي‌وردي خان - زیرباري خرج سپاه -

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اینجا کهندرتیان و جائي دیگر کهندتیان - صفحه
۳۳۹ سطر ۳ بنگرند * (۲) در نسخه‌های قلمي دشوار و گذار *

و قلت رسد - و قريب رسيدن برسات - و وسوسهٔ غنيم مرهتّه
بخاطر آورده - از روي مصلحت ارادهٔ صلح و مراجعت مي‌کرد *
اما مصطفى خان - که سپه سالار افاغنه بود - بصلح راضي نشده
ترغيب چهاوني در برسات مي‌کرد * بعد کنکاش بسيار قرار
برين يافت که نامهٔ مصالح‌آميز به مرشدقلي خان نوشته و
معتمدي فرستاده - جواب آن باين مضمون بطلبند[1] که من شما
را در صوبهٔ اوديسه عمل و دخل نخواهم داد - باين دست‌آويز
مراجعت بنگاله نمايند - و بعد برسات فوج‌کشي کرده باخراج
و استيصال او پردازند * اگرچه عابد خان وغيره - سرداران افاغنه -
باغواي مخلص‌علي خان - ميرزا باقر خان را - که هراول فوج
مرشدقلي خان بود - ترغيب جنگ و بر آمدن از مورچال
مي‌کردند - اما مرشدقلي خان خودداري کرده مانع مي‌آمد *
و چون اقامت مورچال بامتداد کشيد - ميرزا باقر جهل جواني را
کارفرما شده[2] با فوج همراهي خود - که سادات بارهه بودند - يکباره
از مورچال برآمده - صف‌آرا گرديد * ناگزير مرشدقلي خان هم
بمقابلهٔ افواج علي‌وردي خان صف کشيد - و از طرفين باستعمال
آلات آتشبار پرداختند - پس بجنگ تيغ و سنان مبادرت کردند *
مير عبد العزيز بخشي مرشدقلي خان - که باجمعيت سه صد
سوار سادات بارهه يکدل و يکزبان و يکرو در هراولی بود - اسپان

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بطلبيد * (۲) در نسخه‌هاي قلمي شد *

بر انگیخته داد شیرمردي و شجاعت آبائي داده - بضرب سیف کالبرق خرمن بسیاري از اجل‌رسیده‌ها سوخت * افواج علي‌وردي خان - که خود را شیر(۱) بیشهٔ شجاعت مي‌شمردند - چون رمه از هیجا رمیدند - و شکست فاحش(۲) در فوج راه یافت * فیل سواري علي‌وردي خان و بیگم بقدر نیم فرسخ از میدان جنگ بعقب آمد * درین حالت مخلص علي خان و عابد خان - المخاطب به فرزندعلي خان - که مرشدقلي خان را بر فدویت اینها اعتماد کمال بود - معه مقرب خان و دیگر جماعه‌داران صاحب الوس افاغنه - کمر نمکحرامي - که خاصهٔ این قوم شرارت‌پیشه است - بر میان بسته(۳) - حرف حقوق تربیت و نمک چندین ساله را از لوح خاطر شسته - از رفاقت مرشدقلي خان دست برداشته - پهلو از جنگ تهي کردند * درین اثنا مانک چند - پیشکار راجهٔ بردوان - که با فوج شایسته بجهت کومک علي‌وردي خان آمده بود - ازانجا که جنگ دو سر دارد - مآل‌اندیشي نموده - مخفي با مرشدقلي خان نیز ساختگي کرده - نشان او را براي استمالت طلب داشته بود - خواست که خود را با فوج مرشدقلي خان ملحق ساخته مجراي جان‌نثاري (و) فدویت خود نماید * از پهلوي جنگل - بر سمتي که فوج میرزا

---

(۱) بجاي شیران * (۲) بجاي فاش * (۳) در نسخه‌هاي قلمي اند *

باقر خان بتعاقب علي‌وردي خان ميرفت - نمودار شد[1] - و نشان مرشدقلي خان در فوج خود برپا كرد * چون ميرزاي مذكور از ارادهٔ او مطلع نبود سد راه شد * مانک‌چند ناگزير بجنگ پيش آمد * ازانجا كه مردم كاري در ترددات جنگ مانده شده هريكي به زد و برد متفرق بودند - از نيرنگيِ روزگار فوج ميرزا باقر شكست خورد * علي‌وردي خان - از اطلاع اين حال - افواج منهزم خود را بدلاسا باز گردانيده - باز بمقابله و مدافعه پرداخت * مير عبدالعزيز با جمعيت خود كه سه صد سوار سادات بودند - از اسپان فرود آمده - دامان همت بر كمر زده - پا بميدان فشردند - و يک يک[2] بضرب گلوله‌هاي بندوق بهايه‌ها شربت فنا چشيدند * و مرشدقلي خان - هزيمت خورده - خود را به بندر باليسر رسانيده - بسواريِ كشتيِ سلپ - كه از عاقبت انديشي مهيا داشت - راه دكهن پيش گرفته - خود را پيش نواب آصف جاه رسانيد - و فتح خداداد نصيب علي وردي خان مهابت جنگ شد * (و او) تا بندر باليسر به تعاقب پرداخته - ميرزا خيرالله بيگ و فقيرالله بيگ و نورالله بيگ را - براى دستگير كردن يحيى خان و بيگم - و بدست آوردن اموال و امتعه - گسيل كرد - و تاكيد نمود كه شبا شب يلغر كرده دران جا رسند - و خود متعاقب

---

(۱) در نسخه‌هاى قلمي ميان شد و نشان الفاظ و نشان نمودار شد زائد نوشته * (۲) در نسخه‌هاى قلمي يک و يک *

پاشنه‌کوب آنها شتافت * و چون خبر (۱) این سانحه و رفتن مرشدقلي خان بسمت دکهن در کتک رسید - مراد خان - بخشي راجهٔ پرسوتم - که بحفاظت یحیی خان و بیگم در قلعهٔ باره‌باتي متعین بود - خواست که بر جناح استعجال بیگم و یحیی خان را - معه تمامي لوازم و نقود و اجناس از راه سیکاکل روانهٔ دکهن نماید * احمال و اثقال تیار کرده - جواهرات و اشرفي و خزائن وغیره اموال برفیلان و شتران و ارابه ها بار مي‌کردند - که بیک ناگاه افواج متعینهٔ علي‌وردي خان در رسید * فیل‌بانان و شتربانان و بهلبانان - نقود و اجناس محموله را معه باربردار گذاشته - راه فرار پیمودند - و آن گنج بادآورد شائگان بدست میرزایان در افتاد - و جواهرات قیمتي و نقود و امتعهٔ نفیسه را یکدیگر قسمت کردند * چون علي‌وردي خان هم متعاقب در رسید - بقیهٔ اموال را متصرف شده - بضبط اموال رفقای مرشدقلي خان پرداخت * و منادي امن و امان در داده - عمال و زمینداران و اهل‌کاران را باستمالت و دلاسا راجع بخود کرده - بند و بست مالواجب و نذرانه و پیشکش و جاگیرات نمود * و بعرض یک ماه از نظم و نسق صوبهٔ اوتیسه فارغ شده - سعید (۲) احمد خان برادرزادهٔ خود را - که پیش ازین به نیابت فوجداري رنگپور مامور بود - از حضور والا بخطاب نصیرالملک سعید احمد خان بهادر صولت‌جنگ

---

(۱) درنسخه‌هاي قلمي سانحه این خبر * (۲) در استوارت سید احمد بجاي سعید احمد خان *

مخاطب ساخته - گوجر خان جماعه دار صاحب الوس را - با جمعيت سه هزار سوار و چهار هزار پياده - برفاقت او در کٹک گذاشته - مظفر و منصور مراجعت بنگاله نمود * اما صولت جنگ - از دنائت طبع طمع را کاربند شده - براى كفايت خرج سپاه - سليم خان و درويش خان و نعمت خان و مير عزيز الله وغيره جماعه داران - ملازم مرشدقلي خان - را بمواجب[1] قليل شرح کٹک - ملازم کرده - گوجر خان را رخصت به مرشدآباد نمود * جماعه‌داران - که در صدد انتقام ولي نعمت قديم بودند - فرصت وقت يافته مصدر هنگامه پردازيها شدند * صولت جنگ - قاسم بيگ داروغهٔ توپخانه و شيخ هدايت الله فوجدار کٹک را - براى تاسيس اساس مصالحه - پيش آنها فرستاد * جماعه داران قابوجو - هردو را تنها يافته - قاسم بيگ را شربت مرگ چشانيدند - و هدايت الله زخم برداشته راه فرار پيمود * و سکناى شهر و سپاه بالتمام - در ظلمت ليل به بلواى عام محاصره نموده - صولت جنگ را معه اتبعه و الحقه[2] دستگير کرده - همگي مال و متاع او را بتاراج بردند - و ميرزا باقر خان داماد مرشدقلي خان را - از سيکاکل عبور رود خانهٔ چلکه طلبيده - بر مسند نظامت نشانيدند - و لشکرکشي نموده تا[3] ميدني پور و هجلي بتصرف در آوردند * و از خبر آمد آمد افواج

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بموجب * (۲) در نسخه‌هاي قلمي الحقه *
(۳) در نسخه‌هاى قلمي با *

کٹک زلزله در بنگاله افتاد * علي‌وردي خان - از وقوع این حادثه - افواج بحرامواج و توپخانه وغیره ضرب زن - زیاده از سابق - مرتب و مکمل ساخته - بعزم استخلاص صولت‌جنگ و انتزاع صوبهٔ اوتیسه - سمند عزیمت را بسمت کٹک گرم مهمیز نمود - و بکوچ تواتر و توالي و طولاني از بردوان گذشته - در حدود میدني پور خیمه‌گاه ساخت * و افواج کٹک و[1] هجلي و میدني پور - از صدمهٔ آمد آمد مهابت جنگ - داخل میدني‌پور و جالیسر شده - از گذر راج‌گهات عبور نموده - از پهلوار گذشته - به بندر بالیسر مخیم ساخت * لشکر میرزا باقر - که طیش[2] خوردهٔ بهلیه بودند - بیکبار دل باخته - احمال و اثقال را به سیکاکل فرستاده جریده ماندند * مرزا باقر چون از بددلي و تنگ‌حوصلگي سپاه خود واقف شد - بحسب ظاهر آوازهٔ کوچ بمقابلهٔ حریف داده - بباطن عزیمت دکهن جزم کرد - و به تهیهٔ نهضت پرداخته - فوجی برای سد راه مهابت‌جنگ بر گهات چوپره معبر رودخانهٔ مهاندا - که مابین شهر کٹک جاري‌ست - گسیل کرد * و (خود با) صولت‌جنگ وغیره - جماعهٔ اساری - معه بنگاه آن طرف - عبور رود خانهٔ کتجوري نمود * مهابت‌جنگ بر رود خانهٔ کمهریه - بفاصلهٔ چهل کروه از کٹک - خیمه داشت - که در دل شب منهیان خبر فرار حریف رسانیدند * فی‌الفور میر محمد جعفر بخشي و مصطفی خان و شمشیر خان

---

(۱) درنسخه‌هاي قلمي از * (۲) در نسخه‌های قلمي طیش خورده و بهلیه *

و سردار خان و عمر خان و بلند خان و سرانداز خان و بلیسر خان و غیره - جماعه‌داران افاغنه - را طلب داشته - بالاتفاق همان شب - بسرکردگی میر جعفر خان - بتعاقب مرزا باقر خان یلغر فرستاد * متعاقب خود هم - با تتمهٔ افواج - پاشنه‌کوب آنها - علم نهضت افراشت * چون جماعهٔ مذکور به پنج کروهی کتّک رسیدند - میرزا باقر خان اطلاع یافته صولت‌جنگ را بر یک منزل رته پرده‌دار سوار کرد - و حاجي محمد امین برادر مرشدقلي خان را با خنجر برهنه حریف و ردیف او گردانید - و دو سوار نیزه‌دار بر پهلوي رته متعین ساخته - حکم کرد که هرگاه افواج مهابت‌جنگ نزدیک رسد بخنجر و نیزه کار صولت‌جنگ تمام سازند و زینهار زنده نگذارند * و خود هم سوار شده - معه رته سواری صولت‌جنگ - از مکان لعل‌باغ واقع بلدهٔ کتّک نهضت نموده تا مالیسار رسیده * درین اثنا بلیسر خان با پانزده سوار رفقاي خود در رسید * بیرق سواران در جنگل نمودار شد * قضا را دران وقت - از وفور حرارت تابستان - صولت‌جنگ - درون رته تبدیل نشیمن کرده - خود بجائي که حاجي محمد امین نشسته بود نشست - و حاجي را بجاي خود نشاند * بمجرد نمودار شدن (۱) بیرق سواران بلیسر - آن هردو سوار نیزه‌دار (۲) از بیرون پرده بطعن نیزه‌هاي جانستان

---

(۱) در نسخه‌های قلمي شدند * (۲) در نسخه‌های قلمي اینجا تیردار و پیش ازین نیزه دار *

حاجي را - صولت جنگ تصور کرده - بگمان خود کارش تمام ساختند - و راه گریز پیش گرفتند * بحسب تقدیر بمجرد رسیدن سنان بر دست و بازوي حاجي - خنجرش از دست افتاد - و فریاد زدي زدي برکشید - (و) درون رته بغلطید - صولت جنگ - که پیمانهٔ عمرش لبریز نشده بود - بسلامت ماند * چون افواج افاغنه بغارت و تاراج منهزمان مشغول بودند - میر محمد جعفرخان بهادر و محمد امین خان بهادر - با معدودي چند - در قافلهٔ فراریان رسیده - سعید احمد خان صولت جنگ جویان بهر طرف مي گردیدند - و صولت جنگ از بیم جان - که مبادا حریفي جست و جو مي کرده باشد - دم بر نمي آورد * چون محمد امین خان متصل شد - آوازش شناخته جواب داد * خان مذکور باستماع جواب - فی الحال پردهٔ رته را دریده - و طنابها را بریده - او را برآورد - و از اسپ فرود آمده معانقه کرد - و میر محمد جعفر خان هم رسیده در یکدیگر بغلگیر شدند - و بر سلامتئ جان او شکر ایزدي بجا آورده مراتب شادمانیها بتقدیم رسانیدند * در حالتی که آنها بمعانقه و مصافحه مشغول بودند - حاجي محمد امین فرصت دیده - سبکتر از رته برآمده - بر اسپ محمد امین خان سوار شده - بجنگل گریخته پنهان گردید * آنها - بعد از استفسار احوال صولت جنگ - چون بر اسپان خود سوار شدند - محمد امین خان از فقدان مرکب متحیر ماند * بعد از وقوف بران حال سرمایهٔ

حضرت اندوختند * چون افواج افاغنه - از تاخت و تاراج مفروغ شده - نزد میر محمد جعفر خان فراهم شد - صولت جنگ را بحضور مهابت جنگ روانه نموده - بتعاقب میرزا محمد باقر پرداختند * میرزای مذکور - چون قافیهٔ رهائی تنگ دید - برگشته بمقابله پرداخت - و بجنگ بان و تیر و تفنگ درپیوست * چون نوبت به نیزه و شمشیر رسید - مراد خان - بخشی راجهٔ پرسوتم - که با جمعی کثیر رفیق میرزا باقر بود - بجد تمام عنان اسپ میرزا گرفته از میدان جنگ باز گردانید - و راهبري نموده از راه جنگل روانهٔ دکهن ساخت * علي‌وردی خان - بملاقات صولت جنگ و حصول فتح مراسم شکر و سپاس بجا آورده - صولت جنگ را برای آسودگي به بلدهٔ کتک رخصت نمود - و خود هم - چندي مقامات داشته - و از طرف حریف دلجمعي نموده - همقرین ظفر رایات معاودت افراشته - داخل کتک شد * و رفقا و دوستداران میرزا باقر را گوشمال کما ینبغي داده - و اسپان داغ میرزا باقر را هر قدر (که) یافت به ضبط درآورد - و شیخ معصوم را - که جماعه‌دار عمده بود - به نیابت نظامت صوبهٔ اوڈیسه مقرر ساخته - بعد فراغ از نظم و نسق آن ممالک به بنگاله مراجعت کرد * چون جگت ایسر راجهٔ موربهنج - رفاقت میرزا باقر اختیار نموده - تن باطاعت و انقیاد مهابت جنگ نداده بود - از شوخي او خلجاني در دل داشت - لهذا بعد ورود به بندر بالیسر - بعزم استیصال او

کمر همت بربست * راجه در هریهرپور - که مسکن و ماوای او بود - مشغول جشن و طوي و رقص و تماشا بود - و بغرور کثرت جنگل و انبوه افواج چواران و کهندتیان (۱) پنبهٔ غفلت از گوش هوش بر نه آورده - از افواج علی‌وردي حسابی فرو نگرفت * افواج علي‌وردي‌خاني - دست قتل و نهیب دراز کرده - بتاخت و تاراج رعایا پرداخته - ملکش را بجاروب غارت روفتند - و زن و بچه‌هاي کهندتیان و چواران به بند در آورده - سنگ تفرقه در جمعیت آن گروه انداختند * راجه - استیلاي افواج بخاطر آورده - با تمامي اثاث‌البیت و اتبعه و الحقه بالاي کوه گریخته - در مامن خفیه که عساکر خیال و وهم از مرور و عبور انجا اعتراف بعجز نماید - ملجا گرفت * و آن ملک بتصرف افواج مهابت‌جنگ درآمد - و بقتل و غارت و سوختن دقیقهٔ نامرعي نگذاشتند * چون میر حبیب - بخشیٔ مرشدقلي خان - بعد از شکست نزد رگهوجی گهوسله رفته او را همواره به تسخیر بنگاله ترغیب و تحریص مي‌نمود - درین وقت که رگهوجي گهوسله - برادرزادهٔ راجهٔ (۲) دکهن که مکاسه‌دار (۳) صوبهٔ برار بود - گرفتاریٔ مهابت‌جنگ بصوبهٔ اوڈیسه بخاطر آورده - (و) عرصهٔ ممالک بنگاله را از تهمتنان جنگجو خالي دیده - بهاسکر پندت دیوان - سپه‌سالار خود - و علي‌قراول (را) - که سردار عمده

(۱) درنسخه‌های قلمي اینجا کهندتیان و ازین پیش کهندرتیان - صفحه ۳۱۹ حاشیه ۱ بنگرند * (۲) درنسخه‌های قلمي راجه‌ها * (۳) درنسخه‌هاي قلمي مکاسداز *

بود - با جمعیت شصت هزار سوار مرهٹه از ناگپور همراه میرحبیب کرده - براه جنگل بجهت تاخت و تاراج این ملک گسیل کرد - مهابت جنگ - بدریافت خبر آمد آمد غنیم - از تعاقب راجهٔ موربهنج دست بردار شده - متوجه ممالک بنگاله گردید * هنوز جنگلهاي ملک موربهنج طي نکرده بود - که افواج غنیم بطرف چکلهٔ بردوان نمودار شد * و مهابت جنگ - بسرعت برق و باد یلغر کرده - شباشب در سراي اوجالن متصل بردوان رسید * افواج غنیم - از اطراف و جوانب هجوم آورده - بغارت بهیر و بنگاه پرداخت * سپاه بنگاله - که جنگ غنیم ندیده بودند - و از قزاقي و ترکتازي آنها فسانها شنیده - بیکبار از محاصره و دست برد غنیم و زد و خورد آنها مانند افواج تصویر از کار ماندند * و احمال و اثقال یکسر وقف تاراج گردید - و رسد غله مسدود بلکه مفقود گردید * اسپان و فیلان و شتران برای علف از لشکر بر مي‌آمدند - (و) افواج غنیم خوش طبعانه مي‌بردند[1] * افواج مهابت جنگي از ترکتاز و محاصرهٔ غنیم تنگ آمده از انتظام افتاد * مرهٹه‌ها بیکبار هجوم آورده بر فیل لندهٔ سواري بیگم ریختند - و فیل را کشان کشان بلشکرگاه خود مي‌بردند * مصاحب خان مهمند[2] - پسر عمر خان جماعه‌دار - را عرق همت هندستان زائي بحرکت آمده - مقابل غنیم شده - پای جرأت و جلادت افشرده - بحملهٔ مردانه و دست برد رستمانه -

---

(۱) یا بسر مي‌بردند باشد * (۲) شاید که میمند باشد *

فیل را معه سواري از چنگ غنیم وارهانید * اما از بسیاريِ زخمهای کاريِ چهره‌افروز - با گروهی از رفیقان و برادران - گلگونهٔ شهادت بر رخ مالید - و در همان مقتل مدفون گشت * و چون غنیم بچیرگي و خیرگي از اطراف نرغه کردند - ناگزیر مهابت جنگ بدره‌های زر کشاده در میدان ریخت - و غنیم را مشغول غارت گذاشته - فرصت غنیمت دانسته - بسرعت برق و باد عنان‌تاب شده - خود را به بردوان رسانید * افواج گرسنه - که از سه شبانروز روی دانه ندیده بودند - از ذخائر بردوان آتش جوع را فرو نشانیدند * متعاقب - افواج غنیم هم شتافتند - دیهات و قریات اطراف و جوانب را غارتیده - و بقتل و اسیر پرداخته - انبارهای غله را آتش دادند - و اثر آبادي دران نواح نگذاشتند * و چون ذخائر و انبار بردوان بآخر رسیده - و رسد آمدنیِ غلات بالکل مسدود گردیده - نوبت بآن رسید که آدمي به بیخ کیله - و حیوانات به برگ اشجار - سد رمق مي‌نمودند - و آن هم میسر نمي‌شد * و چاشت و عشا جز قرص مهر و ماه جلوه افروز دیده نمي‌گردید * و شب و روز در نشیمن عالیِ خانهٔ زین نشسته روي خواب بخواب هم نمي‌دیدند * افواج افاغنه و بهیله - نقد کیسهٔ همت و تهور درباخته - دل بمرگ نهادند * مهابت جنگ - آیهٔ مغلوبیت از صفحهٔ حال سپاه مطالعه نموده - با سران سپاه کنکاش کرده - قرار برین داد که توپخانه پیرامن لشکر چیده - و احمال و اثقال درمیان گرفته - ازین دارالقحط یلغر

شده - به کتوه باید رسید - که دران جا آذوقهٔ انسان و علف حیوان دستیاب خواهد شد - از قرب (و) جوار مرشدآباد از راه تري و خشکي میتواند رسید - (و) فی‌الجمله رفاهیت سپاه خواهد گردید * الغرض باین اراده از بردوان شبگیر زده بسمت کتوه جاده‌پیما شدند * و باندک عرصه بکوچ متواتر و طولاني به کتوه رسیدند * ازانجا که مادیان بادپای غنیم چهل کروه راه در روزه طی مي‌کنند - پیش از رسیدن مهابت جنگ - آبادي و ذخائر و انبارهای غلات را سوخته بخاک یکسان کرده بودند * و افواج مهابت جنگ - بحالت یاس ندای الجوع بآسمان رسانیده - مضمون این بیت ادا کردند -

نشد که از سر ما فتنه دست بردارد -

بهر دیار که رفتیم آسمان پیدا ست *

اما حاجي احمد نان‌پزان شهر را فراهم آورده نانها پزانیده با دیگر اطعمه و ماکولات بر کشتیها بار کرده روانه به کتوه مي‌نمود - و رسد و غلات هم متواتر و متکاثر بلشکر مي‌رسانید * فی‌الجمله سپاه از گرسنگي نجات یافتند - و دواب هم از دانه و کاه مرفه شدند * مردم سپاه را - که خانه‌های هر یکي در مرشدآباد بود - حب‌الوطن در دل جا گرفت - و آهسته آهسته راه خانه‌ها سر کردند * چون میر شریف - برادر میر حبیب - با تمامي اموال و توابع و لواحق در مرشدآباد بود - باراده برآوردن برادر و توابع و اثاث‌البیت میر حبیب با هفت صد سوار مرهته بر شهر مرشدآباد تاخت آورد * و شبا شب

یلغر کرده علی‌الصباح در ده پاره و گنج محمد خان رسیده آتش در زد * و از محاذي قلعه رودخانهٔ بهاگیرتي عبور نموده - در حویلی خود درآمد - و میر شریف را - باموال نقود و اجناس معه اتبعه و الحقهٔ خود - برآورده همراه گرفت * و خانه های اکثر سکنهٔ شهر را بجاروب غارت روفته - و از کوتهی جگت سیتّه نقود سرخ و سفید هر قدر که توانست برداشته * مراد علي خان - خویش سرافراز خان - و راجه دولبه رام - و میر شجاع‌الدین - داروغهٔ سائر بجوتره (۱) - را دستگیر کرده - و تیرت‌کونه - که بجانب مغرب شهر بفاصلهٔ یک فرسخ واقع است - فرودگاه ساخت * حاجي احمد و نوازش احمد خان و حسین‌قلی خان - که در شهر بودند - بمجرد نمود شدن فوج مرهتّه یک دو ضرب توپ شلک کرده - کوچه‌های شهر و دروازهٔ قلعه را بند نموده - متحصن شدند - و یارای مقابله و مدافعهٔ غنیم و حفاظت شهر نیافتند * چون روز دیگر مهابت جنگ با جمعیت خود شبا شب داخل مرشدآباد شده - مرهتّه ارادهٔ یورش شهر نکرده - آبادي آن روي دریا را غارت کرده - مراجعت به کتّوه کردند * چون موسم برسات رسید - طغیانی دریا بخاطر آورده - جنگ موقوف نمودند - اما بنگاه در کتّوه مقرر ساخته - بملک‌گیري پرداختند* بهاسکر پندت - میرحبیب را در هر امورات (۲) مطلق‌العنان نموده - خود در کتّوه نشست - و افواج بهر طرف جهت تاخت

---

(۱) صفحه ۲۹۶ سطره بنگرند * (۲) بجای امور *

و تاراج مي‌فرستاد * مهابت جنگ هم براى رفاهيت سپاه خود
از شهر حركت نه نمود * چون نشو و نماي ميرحبيب از هوگلي بود -
اكثري از خويشان و دوستان او در هوگلي بودند * ميرابوالحسن
سرخيل همهٔ آنها در صدد تسخير هوگلي شد * اكثري از مغليه را
با خود متفق ساخته - خفيه نامه و پيام با ميرحبيب داشت *
و مير محمد رضا - نائب فوجدار - مدار كار خود را بصوابديد
مير ابوالحسن گذاشته - از حريف بغلي غافل بوده - شب و روز
بسرخوشي[1] بادهٔ عيش و عشرت مي‌گذرانيد - تا آنكه مير حبيب -
بايماي مير ابوالحسن - با جمعيت دو هزار سوار - كه سركردهٔ آنها
سيس راؤ بود - عزيمت هوگلي نمود * نيم شبان بر دروازهٔ قلعه رسيد -
و به مير ابوالحسن اطلاع داد * در حالي كه محمد رضا بزم شراب
آراسته محو تماشاى رقص لوليان بود - مير ابوالحسن خبر داد كه
ميرحبيب جريده باراده‌ٔ ملاقات شما رسيده - بر دروازهٔ قلعه ايستاده -
انتظار دارد * آن سرشار بادهٔ بيخبري - بي‌تأمل دروازهٔ قلعه را وا كرده -
باندرون طلبيد * مير مذكور داخل شده - باتفاق مير ابوالحسن -
محمد رضا و ميرزا پيارن را نظربند نموده - درون قلعه بند و بست
خود كرد - و بر دروازهٔ قلعه كسان خود را مسلط كرد * شرفا و سكنهٔ
شهر - همان شب در چوچڑه و غيره فرار نموده - در مساكن اولنديز
و فرانسيس پناه گرفتند * صباح آن سيس راؤ با جمعيت خود

---

(۱) درنسخه‌هاى قلمي بسروشي *

داخل قلعه شده - اکثری از مغلیه - آشنایان میر حبیب - بوساطت
میر حبیب - با سیس راؤ ملاقات کردند * راؤ مذکور - بحسن اخلاق
و سلوک و مدارا پیش آمده - هر یکي را مستمال ساخته - منادي
امن و امان در شهر گردانیده - مرهتّه را از غارت و تاراج باز داشت *
و زمینداران را رجوع به تشخیص و تحصیل مالواجب نمود * و
قاضي و محتسب و ارباب دخل پادشاهي را بعدالت مامور
ساخته - بدستور - فوجداري بقبضهٔ اختیار میر ابوالحسن گذاشت *
و میر حبیب - چند ضرب توپ و ذخیرهٔ سرب و باروت و یک منزل
سلپ از هوگلي گرفته - نزد بهاسکرپندت در کتوه رسید * چون
موسم برسات بود - میر مهدي را - با جمعیت تفنگچیان - بسواري
کشتي - برای تحصیل محالات عبور گنگ تعین ساخت * لیکن
میر موصوف از خوف مهابت جنگ از خشکي معاودت نه نمود *
وکلاي زمینداران - نزد میر حبیب رجوع شده - براي حفاظت
و امنیت ملک از دست غارتگران مرهتّه - بخرج مبالغ خطیر -
نگاهبانان مي‌بردند * و شرفا و نجباي متمول - بپاس (آبروی)
خود جلاوطن شده - عبور گنگ سکونت گرفتند * و از اکبرنگر
تا میدني پور و جالیسر بتصرف غنیم درآمد * اما آن غارتگران
سفاک عالمي را - گوش و بیني بریده و دستها تراشیده - توبرهٔ
خاک بر دهنها بسته - در آب غرق کردند - و بسیاست غیر مکرر
کشتند و سوختند - و ننگ و ناموس جهاني را برباد دادند *

و مهابت جنگ - بفکر تدبیه و اخراج غنیم عاقبت وخیم سرگرم تدابیر شده - در گردآوري سپاه و آلات حرب پرداخت * و کشتیهاي فراوان - از اطراف جهانگیرنگر و جلنگي و مالده و اکبرنگر وغیره به مرشدآباد طلبیده - ازین کنار بهاگیرتي بطرف کٹوه راهي مي کرد * و دوازده هزار بیلدار براي پل‌بندي بر کشتیها تعین کرد - و بدلداري سپاه پرداخته بساز و یراق و اسپ و فیل و شمشیر و انعام اضافه دلهاي سپاه را بدست آورده - ترغیب وتحریص جنگ مي‌داد * و غنیم را در معاملات زمینداران و زرکشي و ملک گیري غافل دیده - و فرصت را غنیمت شمرده - بسرداران افاغنه و بهلیه مشورت شبخون درمیان نهاد * و باین اراده - با افواج شایسته و سنگین جلوریز شتافت - و بکوچهاي طولاني نیم شبان محاذي کٹوه رسید - و در تاریکي شب بر کشتیها - که از پیشتر تیار داشته بود - پل بسته بالشکر جرار از دریا عبور شروع کرد * هنوز خود با سرداران و چندي از جوانان کارآمدني از پل عبره نموده بودند (۱) - که از بار انبوهي گذار لشکریان پل بشکست - و کشتي چند بآب فرورفت * بسیاري از افاغنه و بهلیه غریق بحر فنا گردیدند * مهابت جنگ از دریافت این تخلل بدریاي حیرت فرو شد - و بگمان آنکه - چون تمامي لشکر آن طرف دریا از گذر متعذر است - و خود با جماعهٔ قلیلي این (۲) طرف دریا بمقابلهٔ حریف است - اگر از عبور و مرور او غنیم

(۱) در چنین مقام اکثر صیغهٔ جمع مي‌آرد * (۲) درنسخه‌هاي قلمي آن *

واقف شود معلوم نیست که مآل حال بکجا انجامد - مشعلها یکسر خاموش گردانید - و بخبرگیری[1] اعضای پل و عبور عساکر کل حکم کرد * ازانجا که غنیم سرشار بادهٔ غفلت بود - بخیر گذشت * کشور خان - نائب فوجدار - و منکنت - چودهری بیلداران - بچستی و چالاکی تمام - کشتیها بخاک و خاشاک انپاشته - به بستن آن شکسته حکمتهای لقمانی بکار بردند * و افواج بحرامواج بعجلت تمام از پل گذشته به مهابت جنگ و سرداران ملحق شدند * و بیکبار شمشیرها آهیخته - بهیأت اجماعی همچون آفت سماوی - بر فوج غنیم ریختند - و آوازهٔ دهاوه از هر طرف بلند گشت * لمؤلفه -

شب تار و تیغ درخشان درو
چو ابر[2] سیه برق رخشان درو *
ز بس ریزش خون دران دشت کین
شده ارغوان‌زار روی زمین *
ز بس کشته افتاده بر کشته ها
نمودار شد هر طرف پشته ها *

میر حبیب و بهاسکر پندت وغیره - سرداران غنیم تاب اقامت نیاورده - سراسیمهٔ دشت ادبار گشتند - و عالمی را همچو گاو بقصاب سپرده - خود راه گریز پیش گرفتند * شکست عظیم در لشکر غنیم افتاد - مهابت جنگ مظفر و منصور بتعاقب پرداخت *

(۱) در نسخه‌های قلمی بخبرگیر * (۲) بجای چو ابر در نسخه‌های قلمی جواهر *

بهاسکر وغیره سرداران مرهته - در رام‌گده جمع شده باتفاق یکدیگر
از راه جنگل بتاخت و تاراج صوبهٔ اوڈیسه یلغر شتافتند * و شیخ
محمد معصوم نائب انجا بعزم مدافعهٔ غنیم از کتک برآمده سد راه
شد - بعد تلاقی فئتین آتش قتال اشتعال یافت * چون زمینداران
از رفاقت پهلو تهي کردند - با جمعیت قلیل - که همگي چهار
پنج هزار سوار و پیاده بود - پاي ثبات بمیدان افشرد * افواج غنیم -
که زیاده از مور و ملخ بودند - از اطراف مانند حلقهٔ پرکار دائر (۱)
شده - همچو نقطه درمیانش گرفتند - و شیخ معصوم را با رفقاي
او سیراب زلال شهادت ساختند * و صوبهٔ اوڈیسه و قلعهٔ باره‌باتي
و قلعهٔ بلدهٔ کتک بتصرف غنیم در آمد * نواب مهابت جنگ -
بسنوح این واقعه - جلوریز به بردوان رسید * دو ماه طلب
سپاه و انعام اضافهٔ فتح کتوه بهر یکي داده - به کتک شتافت -
و افواج مرهته را زده زده از کتک اخراج کرده مظفر و منصور
داخل قلعهٔ کتک شد * و عبدالرسول خان جماعه‌دار را - که
ثاني مصطفی خان و عم‌زادهٔ او بود - با جمعیت شش هزار سوار و
پیاده به نیابت کتک ممتاز ساخته - اعلام مراجعت بصوبهٔ بنگاله
بر افراشت * و از دریافت خبر وقوع شکست بهاسکر پندت - سیس‌راؤ
قلعهٔ هوگلي را خالي کرده به بشن‌پور شتافت * و دیگر سرداران -
که به تحصیل زرها جابجا معین بودند - هریکی راه فرار اختیار

---

(۱) بجاي دائر شاید که دائره باشد *

کردند * و عمال و فوجداران مهابت جنگ - داخل ممالک مغروته شده - مجدداً به تردد و آبادي پرداختند * اما بهاسکر پنڈت - ازان طرف شکست خورده - تاراجیان برگي را باطراف اکبرنگر و بهاگلپور و صوبهٔ بهار گسیل کرد * مهابت جنگ - که هنوز نفس درست نکرده بود - باز از بنگاله بآن طرف راه‌نورد شد * و هنوز بصوبهٔ بهار نرسیده بود - که برگیان ازان طرفها برگشته بر مرشدآباد تاخت آوردند * مهابت جنگ - رجع القهقري(۱) نموده - بتعاقب آنها بشتافت * آن غارتگران بتاراج بالوچر مشغول بودند - که صداي کوس و طبل افواج هراول مهابت‌جنگ مقرع دماغ آن شوریده‌دماغان گردید * یکبار نقد کیسهٔ همت درباخته - و احمال و اثقال غنیمت را برجا داشته - از شهر بدر زدند * مهابت جنگ - تا رام‌گڈه بتعاقب منهزمان شتافته - کوس معاودت فرو کوفت * الغرض این زد و خورد بسه سال کشید - و مبحث فتح و هزیمت بطول انجامید - و غالب از مغلوب ممیز نمي‌شد * نواب مهابت جنگ - مضمون الحرب خدعة را کاربند شده - با علي‌قراول - که یکي از سرداران مرهٹه و مشرف بشرف اسلام بود و به علي‌بهائي معروف است - بحکمت عملي طرح آشتي انداخته - سلسله‌جنبان دوستي

---

(۱) در نسخه‌های قلمي رجع‌القهری - این سهو کاتب باشد - مؤلف غالباً رجع - القهقری نوشته باشد - چه پیشتر نیز گذشت - صحیح رجعة القهقری *

گرديد * و براي مصلحت او[1] را پيش خود طلبيده - برفق و ملاطفت پيش آمده - بدمدمه و لباسات و مدارا و مواسات او را برين آورد كه از[2] بهاسكر پنڌت وغيره سرداران ملاقات نمايد * آن ساده‌دل - از بازيِ ايام غافل - فريب خورده - در ديگ‌نگر رسيد * بعهود (و) مواثيق مهابت جنگ در باب بند و بست چوته - مصالحهٔ[3] يكديگر خاطرنشان بهاسكر وغيره سرداران نموده - براي ملاقات ترغيب داده * و آنها - بمقتضاي اذا جاء القدر بطل البصر - انگشت اجابت بر ديده‌هاي نابيناي خودها نهاده - راجه جانكي رام و مصطفى خان (را) براي تاسيس اساس عهد و پيمان و حلف و سوگند پيش خود طلبيدند * مهابت جنگ هردو سردار به پيش نهاد * و بعد رسيدن نزد بهاسكر قول و قسم بدستور دين و آئين خودها درميان آوردند * مصطفى خان بجاي مصحف خشتي در غلاف پيچيده همراه داشت - گرفته اقسام مغلظه ياد كرد * علي‌بهائي و بهاسكر وغيره سرداران - بازي خورده بدام تزوير مهابت جنگ افتاده - اقرار مصالحهٔ موكد كرده - وعدهٔ ملاقات يكديگر در مقام مذكره نموده * مصطفى خان و راجه جانكي‌رام را رخصت معاودت دادند * آنها پيش مهابت جنگ

---

(۱) بجاي اورا پيش در نسخه‌هاي قلمي اورئس * (۲) بجاي با - صفحه ۳۴۵ سطر ۲ بنگرند * (۳) پيش لفظ مصالحه در نسخه‌هاي قلمي و نوشته - اگر و بجا داشته شود بجاي بعهود صرف عهود خوانند *

رسیده از نشستن نقش به مدعا و قول و قرار یکدیگر ذهن‌نشین ساختند * نواب اظهار بشاشت کرده - بحسب ظاهر بترتیب خلاع فاخره و جواهرات و افیال و افراس و دیگر تحائف نفیسهٔ گران‌بها براي سرداران مذکور پرداخت - و بعوام اشتهار مصالحت داده بباطن آمادهٔ دغا شده - با سرداران ضمیر دل خود را درمیان نهاد * جوانان کاري و جنگ آزموده را از افواج خود منتخب ساخت - (و) در منکره خیمه‌هاي طولاني و عریض - که فوج سنگین معه اسپان و فیلان درون آن مخفي تواند شد - نصب کرد * و خود داخل خیمه شده مجلس عالي از سرداران و بهادران سپاه - که انیس و جلیس بودند - آراست * و فوج جوانان انتخابي بطور اخفا درون خیمه‌ها تعبیه کرد - و به علي بهائي پیام نمود که بهاسکر را معه جمیع سرداران بحضور بیارد * القصه بهاسکر - تمامي افواج خود را در بنگاه گذاشته - باتفاق علي بهائي و بست و یک کس سرداران داخل خیمه شدند * فراشان حسب الاشارت پرده‌هاي سراچه را انداخته بطنابهاي محکم بستند - و راه آمد و شد یگانه و بیگانه از اندرون و بیرون مسدود کردند * مهابت جنگ بمجرد دو چار شدن بهاسکر برفقاي خود - که مستعد اشاره بودند - فرمود که بکشید این کفرهٔ فجره را * في الفور یکبارگي شمشیرها از هر طرف علم شده بر مرهته‌ها افتادند - ندای ده و زن بر افلاک شد -

ز شمشیرها سینه‌ها چاک شد *

بهاسکر را با بست و یک سردار دیگر طعمهٔ سیوف ساختند * و در عین چپقلش - مهابت جنگ - بر فیل سوار شده - حکم شادیانهٔ فتح - و اشارت بلشکر انتخابی فرمود که فوج غنیم را علف تیغ خون‌آشام سازند * یک سردار غنیم - که با جمعیت ده هزار سوار بیرون خیمه ایستاده بود - بمعائنهٔ این حالت با جمعیت همراهي راه گریز پیش گرفت * و افواج مهابت جنگي - همچو شیران جنگي در گلهٔ گوسپندان در[1] افتاده - از کشته پشته ها ساختند - و بقیة السیف را اسیر و دستگیر نمودند * و دیگر افواج غنیم - که در ضلع بردوان و دیک‌نگر وغیره دائره و بنگاه داشتند - و از میدني‌پور تا اکبرنگر دائر و سائر بودند - از سنوح این واقعه گریخته بطرف ناگپور رفتند * و چون ماجرای این سانحه سامعه‌آشوب رگهوجي گهوسله گردید - لمؤلفه -

زبس خشم برزد بر ابرو شکنج -

به پیچید چون مار از فکر گنج *

چنان آتش کینه در دل فروخت -

سر و پاي خود را تمامي بسوخت *

و بعد انقضاي ایام برسات - جمعي غفیر فراهم آورده - باراده انتقام بهاسکر وغیره سرداران مقتول کمر عزیمت بسمت بنگاله

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي از بجای در *

استوار بست - و بقتل و اسير و نهيب و غارت پرداخته بسياري از اسيران را مُثله نمود * علي‌وردي خان باز - (با) افواج بحر امواج - بعزم مقابلهٔ غنيم - رايت نهضت افراشت * درين اثنا بالاجي راوُ - پسر (با)جي‌راوُ پندت - پردهان و مدارالمهام و سپه‌سالار راجه ساهو كه خوردسال بود - و با رگهوجي نفاق داشت - بحكم محمد شاه پادشاه - با شصت هزار سوار مرهته براي كومك علي‌وردي خان از دارالخلافه به بنگاله رسيد * مهابت جنگ - از دو طرف سيل بلا را متوجه بنگاله ديده - مراتب حزم و مآل‌انديشي را كاربند شده - وكلاي سخن‌سنج با تحف و هدايا نزد بالاجي راوُ فرستاده - بسلوک و مدارا او را از خود ساخته - در ضلع بيربهوم بيكديگر ملاقاتها نموده - رابطهٔ پدري و فرزندي درميان آورد - و باتفاق يكديگر باخراج رگهوجي گهوسله پرداختند * رگهوجي - دست قدرت خود را از وصول گوهر مقصود كوتاه ديده - بي نيل مقصود از بنگاله معاودت بملک خود كرد * و مهابت جنگ - از اخراج حريف في الجمله اطمينان بهم رسانيده - مبلغی خطير تواضع بالاجي راوُ كرده - راضي و شاكر رخصتش فرمود - و خود اعلام مراجعت به بنگاله افراشت * اما خلجاني از طرف رگهوجي - كه (در) مادهٔ درخواست چوته باشد - در دل داشته در صدد لشكرآرائي بود * درين وقت با مصطفی‌خان سردار افاغنه ناخوشي در ميان آمد - و نوبت

بآن رسيد که جميع افاغنه با وي متفق شدند - و او طريق بغي ورزيده - باراد? تسخير عظيم‌آباد و دستگير کردن حاجي احمد و زين‌الدين احمد خان - با جمعي غفير - عازم عظيم‌آباد شد - و در مونگير رسيده قلعه را محاصره کرده - قلعه‌دار انجا مستعد بجنگ نشست * عبدالرسول خان - پسر عم مصطفی خان - بسيه‌مستي باد? شجاعت و تهور يورش کرده - خواست که دروازهٔ قلعه را شکسته مفتوح سازد * قلعه‌داران سنگي عظيم از بالا بر سرش انداختند * از ضرب آن سنگ سنگين کاسهٔ دماغش شکسته بقعر سينه فرو شد * مصطفی‌خان - وقوع اين حادثه را بفال بد شمرده - دست از تسخير قلعه باز داشته - جلو ريز به عظيم‌آباد شتافت - و بمحاصرهٔ شهر پرداخته - با زين‌الدين احمد خان طرح جنگ انداخت * اکثر افواج خان مذکور - از دست‌برد افاغنه تاب اقامت نياورده - بشهرپناه در آمدند - و خان مذکور - با معدودی از سواران و جزائرانداز‌ان و تفنگچيان بهليه - پاي ثبات افشرده بمقابلهٔ حريف ماند * درين وقت افاغنه بغارت و تاراج بنگاه منهزمان پرداختند * خان معزي اليه - چون مصطفی خان را با جمعی قليل ديد - جزائرانداز‌ان و (تفنگچيان) بهليه را پيش نموده حمله کرد - و گوله‌هاي جزائر و بندوق مانند تگرگ باريدن گرفت * بسياري از رفقاي مصطفی‌خان شربت ناگوار مرگ چشيدند * و گلولهٔ تفنگ بر حدقهٔ مصطفی خان

رسیده یک چشم او را کور ساخت * و جماعهٔ منهزمه نیز از شهر برآمده بر زمرهٔ غارتگران ریخته ته تیغ نمودند * مصطفی‌خان هزیمت خورده به جگدیش‌پور رفت * زین‌الدین احمد خان - مظفر و منصور شادیانهٔ فتح نوازان - داخل قلعه شد - و بتدبیر تعاقب حریف پرداخت * مصطفی خان نامه (۱) بنام رگهوجي گهوسله فرستاده استمداد نمود * رگهوجي - که خواهان این لطیفه بود - این معني را فوز عظیم دانسته - در تهیهٔ فرستادن فوج گردید - اما مهابت جنگ - از دریافت این خبر - جلو ریز به عظیم‌آباد شتافت * افواج بنگاله و عظیم‌آباد یک جا شده بالاتفاق بمقابلهٔ مصطفی‌خان پرداختند * بعد زد و خورد بسیار - مصطفی‌خان - مجال اقامت ندیده - بپاي هزیمت از سرحد عظیم‌آباد بسمت غازي‌پور بدر رفت - و مهابت جنگ همدوش فتح و نصرت به مرشدآباد مراجعت کرد * مصطفی خان - باز جمعي غفیر از سوار و پیاده فراهم آورده - بر عظیم‌آباد تاخت * زین‌الدین احمد خان - بحکم آنکه زده را مي‌توان زد - با افواج نصرت امتزاج مقابل شد - و بمساعي بسیار و ترددات بیشمار - بعد کشش و کوشش فراوان - فتحیاب گردید - و مصطفی‌خان - به نتیجهٔ کفران نعمت - در صف جنگ بقتل رسید * خان

---

(۱) در نسخه‌های قلمي نامه و پیام رگهوجي - اگر چنان باشد بعد لفظ پیام حرف به باید خواند *

مذکور لاش آن بدمعاش را دو پرکاله کرده - برای عبرت بر پای فیل
بسته - در شهر بگردانید - و سر آن مایهٔ شر را در دروازه آویخت *
فاعتبروا یا اولی الابصار[1] * درین عرصه رگهوجی گهوسله افواج مرهته را -
بسرکردگی راجه جانوجی پسر و موهن سنگه متبنهٔ خود - و میر
حبیب هزیمت‌نصیب را - باخذ چوته ممالک بنگاله روان کرد -
و جمعی کثیر از رفقای مصطفی خان نیز بآنها در پیوستند - و مجدداً
بازار جدال و قتال فیمابین مهابت جنگ و مرهته گرم گشت *
و صوبهٔ اودیسه بتصرف جانوجی درآمد - و فتوری در ملک بنگاله
رو داد * و میر حبیب پیغام بند و بست دادن چوته ممالک بنگاله
می‌نمود - و نوازش احمد خان و احسن‌قلی خان[2] و جگت سیته
و رای رایان در باب مصالحت بجد و جهد تمام ساعی شدند * اما
مهابت‌جنگ اقبال چوته را عار دانسته راضی نمی‌شد - وبا جمعیت
خود بمدافعه و مقابله می پرداخت * چون مهابت جنگ از
شمشیر خان و سردار خان و مراد شیر خان و حیات خان وغیره -
سرداران افاغنهٔ دربهنگه - (که) در هنگامه‌پردازیها شریک مصاحبت
مصطفی‌خان بودند - متشکی بوده نفاقی در دل داشت - و
آنها نیز قابوی وقت جویان - و با میر حبیب و مرهته نامه
و پیام داشتند - درین وقت در عین شورش غنیم - بطور مصطفی
خان - به بهانهٔ طلب و تنخواه شورش و بلوای عام نمودند *

---

(۱) درنسخه‌های قلمی اولوالابصار * (۲) درصفحه ۳۰۳ سطر ۱۰ حسین‌قلی‌خان *

مهابت‌جنگ - چون از آنها مطمئن نبود - طلب و تنخواه بیباق داده رخصت نمود * آنها به دربهنگه رسیده - بعد چندي باتفاق یکدیگر - باراده دغا و خدیعت پیغام نوکري نزد زین‌الدین احمد خان فرستادند * چون خان مذکور سپاه‌دوست بود - باستمالت آنها پرداخته - باستصواب نواب مهابت‌جنگ استدعاي آن بدخصالان پذیرا نموده - برفاقت خود طلب داشت * شمشیرخان و سردار خان و مرادشیر خان با جمعی از افاغنه به حاجي‌پور رسیده آن روي دریا مقام کردند - و بموجب حکم زین‌الدین احمد خان - تمامي افواج را گذاشته - با جمعیت سه صد سوار از برادران و رفیقان یکدل - بعزم ملازمت از دریا عبور نموده بشهر درآمدند[1] - و در چلستون - بعد حصول ملازمت و اداي شرائط آداب - در یمین و یسار به نشستند * زین‌الدین احمد خان - بر مسند تکیه زده - باستفسار احوال هر یکي پرداخت * مرادشیر خان - خواهرزاده شمشیر خان - او را غافل یافته - جمدهر از کمر کشیده - بر شکمش زد که احشایش بیرون افتاد - و بهمان ضرب کارش باتمام رسید * آن دغاپیشگان - شمشیرها علم کرده - رفقاي حاضر را علف تیغ ساخته - تمامي اموال و امتعه حتی زن و دختر را متصرف شدند - و حاجي احمد را گرفته - معکوس در سه‌پایه آویخته - بضرب و شلاق مبالغ خطیر خزینه و دفینه گرفته - بانواع عقوبت کشتند - و نسوان خانه را باموال

(۱) در نسخه‌های قلمي در آمد *

فراوان بغارت بردند * و همچنين خانهٔ عمده‌هاي شهر بجاروب غارت رفتند * و افاغنهٔ روهيله - بتاراج شهر و نواح پرداخته جان و مال و ناموس عالمي را برباد دادند * طرفه حشرات دران اطراف روداد * اعوذ بالله من شر الكفار و من غضب الجبار * شمشير خان قريب يک صد هزار سوار و پياده فراهم آورده - قانع بملک عظيم‌آباد نشده - هواي تسخير بنگاله در كاخ دماغش پيچيد * مهابت جنگ كه به مهم غنيم در اماني‌گنج خيمه داشت - بيک ناگاه خبرهاي متوحش قتل زين‌الدين احمد خان و حاجي احمد و خروج افاغنه سامعه‌آشوب شد - و حالتي كه بر هيچ كس مباد بر وي بلكه بر تمامي قبائل و عشائر طاري گشت - و از غايت غم و غصه خواست كه از علائق دنيا تجرد گزيده شهر و بازار را وقف تاراجيان نمايد * سرداران سپاه بانواع تسلي و دلداري آيهٔ مصابرت خواندند - و نطاق همت بعزم انتقام بر ميان جانها بستند * و چون بجهت كفايت اين مهم درخواست خرج سپاه كردند - مهابت جنگ اعتذار ناداريها نمود * نوازش محمد خان شهامت جنگ - متكفل اخراجات سپاه شده - هشتاد لک روپيه نقد از خانهٔ خود بسپاه داده راضي كرد (۱) * بالجمله مهابت جنگ مطمئن شده - نوازش محمد خان شهامت جنگ را در مرشدآباد گذاشته - خود با جمعيت فراوان و سپاه گران و ضرب‌زن شايان به عظيم‌آباد

---

(۱) در نسخه‌هاى قلمي كردند *

شتافت * و میر حبیب (به) ایمای شمشیر خان - بافواج غنیم از راه جنگل پاشنه کوب بدنبال می‌رفت - و از یمین و یسار دیهات را آتش زده و غلات را سوخته - بتاخت بهیر و بنگاه قاصر نمی‌شد - و فرصت خواب و خور بسپاه مهابت جنگ نمی‌داد - و روزی بی تحریک سیف و سنان نمی‌گذاشت - (تا) از بارۀ پیشتر گذشتند * درمیان بیکنته پور با افواج شمشیر خان مقابله واقع شد * راجه سندرسنگه زمیندار تکاری با جمعیت شایسته و بایسته (ملحق) گردید * و چون از طرفین آتش قتال اشتعال یافت - افواج غنیم - که همچو سایه دنبال فوج نمی‌گذاشتند - با فواج چنداول بحرب و ضرب پیش آمدند * افواج افاغنه از پیش و لشکر غنیم از پس عساکر مهابت جنگی را درمیان گرفتند * بهادران عساکر مهابت جنگ - از دو طرف سیل بلا را بخود متوجه دیده - دل بمرگ نهاده - لوازم جانستانی و جانفشانی بظهور آوردند* ازانجا که فتح خدا داد است - از اتفاق حسنه شمشیر خان و سردار خان و مرادشیر خان وغیرهم - سرداران افاغنه - بضرب گوله های شلک توپخانه - بشامت کفران نعمت ماخوذ گشته - بر خاک فنا افتادند * و افواج افاغنه بشتردلی تمام رو بگریز نهادند * سپاه مهابت جنگ - بحمله های مردانه بر فوج حریف دست یافته - بشمشیر و سنان و تیر و بندوق و بان دمار از روزگار آن بدنهادان برآوردند - و از کشته پشته ها ساختند * و افواج غنیم - از معاینۀ فتح شگرف پس پا شده - بنات النعش وار

متفرق شدند * مهابت جنگ - سجدات شکر ایزدي بجا آورده -
با فتح و فیروزي داخل عظیم‌آباد گردید - و ناموس زین‌الدین
احمد خان و حاجي احمد را از شکنجهٔ بدعت آن غارتگران ننگ
و ناموس رهائي داده - زنان و دختران آن شوربختان نمکحرام را
اسیر و دستگیر ساخت * آري -

زمانه تیغ بکف در پیِ مکافات است -
چه حاجتست که کس فکر انتقام کند *

اما نواب مهابت جنگ - طریقهٔ مروت و فتوت مرعي داشته -
زنانه‌هاي[1] افاغنه را زاد راه داده با حرمت و آبرو به دربهنگه رخصت
فرمود - و مضمون احسن الی من اساء را کار بست * و سراج‌الدوله
خلف زین‌الدین احمد خان را بصوبه داري عظیم‌آباد قائم‌مقام
پدرش نموده - راجه جانکي رام را به نیابت او گذاشته * و خود بعد
فراغ از نظم و نسق آن صوبه بتدبیر دفع غنیم عازم بنگاله شد * و
چون ملک پورنیه از رفتن خان بهادر خلف نواب سیف خان
بدارالخلافه خالي بود - سعید احمد خان صولت جنگ را - که داعیهٔ
نظامت بنگاله در دلش مضمر و خیال ایالت این ملک در سرش
مخمر بود - بخدمت فوجداري پورنیه مقرر فرمود * و در ایامي
که مهابت جنگ با شمشیر خان آویزش داشت - سراج‌الدوله (را)
با نواب اعزازالدوله عطاءالله خان ثابت جنگ داماد حاجي[2] -

---

(۱) بجاي زنان یا زنها * (۲) بعد لفظ حاجي در نسخه‌هاي قلمي را *

که فوجداري اکبرنگر بذمهٔ او بود - سوءمزاجي رو[1] نمود * و عطاءالله خان (را) شجاع و سپاه دوست و صاحب داعیه و عزم درست تصور نموده - در فکر ذلیل کردنش شده - به مهابت جنگ سخنان دور از کار خاطرنشان کرده - مزاج مهابت جنگ بران آورد که در اخراج او همت مصروف داشته پیام کرد که از ملک ما بدر رود اگر نافرماني ورزد دست از حیات بشوید * خان مرقوم - چندي بخودداري پرداخته - آخر راه دارالخلافه پیش گرفت - و در رفاقت نواب وزیرالملک صفدرجنگ بوده - همراه راجه نبول رای در جنگ افاغنه در فرخ‌آباد رخت هستي بربست * چون بسبب هرج و مرج عظیم‌آباد غنیم در ممالک صوبهٔ اوڈیسه متصرف گردیده مستقل شده بود - مهابت‌جنگ در بنگاله اقامت نه‌نموده متوجه مهم آن صوبه گشت * و افواج غنیم مرهته را ازان ملک اخراج نمود - و سید نور و سراندازخان را معه دیگر جماعه‌داران - رفقای غنیم - که در قلعهٔ باره‌باتي تحصن داشتند - بدلاسا (و) تسلي مطمئن ساخته از قلعه برآورده بقتل درآورد * و اسپان واسلحهٔ رفقاي آنها را گرفته - همگي را از کتک اخراج نموده - رایت مراجعت به بنگاله افراشت * و چون وجود میر حبیب خمیرمایهٔ انواع فتن و فساد بود - مهابت جنگ - فکري اندیشیده - خطي بطور درجواب بنام او نوشت - مضمونش آنکه خط

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي رهٔ *

مرسوله رسيد - انچه از ارادهٔ استيصال جماعت غنيم نوشته بودند بر منظر استحسان جلوه نمود - بسيار بهتر است - شما ازان طرف و اين جانب ازين طرف مستعد و منتظر است - بهر طوري كه توانند آنها را باين طرف آرند - آن وقت انچه مركوز خاطر طرفين است از قوه بفعل خواهدآمد * و نوشته را بقاصد سپرد - و تاكيد كرد كه از طرفي كه تهانهٔ غنيم نشسته باشد راه‌گرا گردد - و بطوري كه اين خط گرفتار شود سعي نمايد * و چون تير تدبير بهدف تقدير مقابل افتاد - مرهته از مير حبيب بدگمان شده - بقتلش مبادرت نمودند * القصه مدت دوازده سال آتش جدال و قتال فيما بين مرهته و مهابت‌جنگ اشتعال داشت - و مرهته بدون چوته دست‌بردار نمي‌شدند * و از كشته شدن حاجي احمد و زين‌الدين احمد خان زور بازويش كم شد - و ايام پيري و ضعيفي قوايش را مضمحل ساخت * ناگزير - بمقتضاي مصلحت بدرخواست نوازش‌احمد خان شهامت‌جنگ - بدادن چوته هر سه صوبه با غنيم مرهته صلح اختيار نمود - و بتوسط مصالح‌الدين محمد خان - همشيره‌زادهٔ مير حبيب - و صدرالحق خان عهد و قول مصالحه و بند و بست چوته نموده - صوبهٔ اوڈيسه در عوض چوته بغنيم واگذاشت - و صدرالحق خان را بوكالت و نيابت مقرر ساخت * و خود بعد فراغ از مهم عظيم غنيم بفراغ خاطر بسير و شكار پرداخت * و پس از نظامت شانزده سال - بتاريخ نهم شهر رجب روز شنبه سنه ۱۱۶۹ سال دويم جلوس

عالمگیر ثاني - بمرض استسقا طبل ارتحال بعالم آخرت کوفت - و در خوش باغ مدفون گشت - و سراج الدوله - که قائم مقام بود - بمسند نظامت نشست *

نظامت نواب سراج الدوله *

چون نواب علي وردي خان مهابت جنگ مرحله پیماي ممالک عدم گردید - نواب سراج الدوله - پسر زین الدین احمد خان هیبت جنگ - که دخترزادهٔ اش بود و نواب معزي الیه ازپیشتر او را بولیعهدي ممتاز فرموده بر وسادهٔ نظامت متکي ساخته خود معه جمیع عمده‌ها آداب بجا آورده نذرانه‌ها گذرانیده بود - بر مسند ایالت بنگاله و بهار و اوڈیسه متمکن گردید - و غرور و استکبار که بدترین اعمال و نا پسندیدهٔ ایزد متعال است پیش گرفت * دران عرصه بجهتي چند گهسیتي بیگم زوجهٔ شهامت جنگ - که در موتي جهیل بود (۱) - بمقاومت ایستاده - و میر نظر علي را - که ملازم و دست و پا گرفته و بانواع انعام و بخشش سرفرازکردهٔ او بود - مقدمة الجیش - و نواب بیرم خان را میربخشي فوج - مقرر کرده - دست زدن آغاز نهاد * چون بیگم مهابت جنگ و جگت سیته فرستادهٔ سراج الدوله نزدش رسیده حرفي چند خاطرنشان او کردند - دست از حرکت باز کشید * و نظرعلي روپوش شد - و بیرم خان در پناه یکي از جماعه داران رفته عار بدنامي اختیار کرد * فوج سراج الدوله رسیده

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بودند *

بیگم را معه امتعه و اثامي[1] کاینها (؟) کشیده بردند * نادیدنیها دید و نا شنیدنیها شنید * و عمارت و مسکنش را مستاصل ساخته دفائن برآورده به منصورگنج بردند * اما از درشتئ مزاج و یاوه‌گوئئ سراج‌الدوله رعب و هراس در دل هر خاص و عام به نهجي جا گیر شده بود که از سرداران سپاه و عمده‌هاي شهر هیچ کس ایمن نبود - و از مجرائیان هرکه براي سلام حضور او مي‌رفت از جان و آبرو دست مي‌شست - و هرکه با حرمت و آبرو باز مي‌گردید دوگانهٔ شکر الٰهي بتقدیم (می) رسانید * و با جمیع عمده‌ها و جماعه‌داران مهابت‌جنگي بتمسخر و ظرافت پیش آمده هر یکي را بمناسبتي قبیح - که لائق مرد آدمي و بحال شان نباشد - نسبت مي‌کرد * و هرچه سقط گوئي و دشنام بر زبانش مي‌گذشت بلا تامل بر روي هر کس مي‌گفت - و احدي مجال دم زدن نداشت * و موهن‌لعل نام کایته را - صاحب اختیار و مدار علیه امورات کرده - بخطاب مهاراجه موهن‌لعل بهادر مخاطب ساخت - و رسالهٔ سواران و پیادهٔ زیاده از حد بخشید - و همگي سرداران و عمده‌ها را براي مجراي او حکم کرد - چنانچه بعمل آمد - الا میر محمد جعفرخان - که بزنهٔ نواب مهابت جنگ و بخشئ فوج بود - از مجراي او ابا کرد - و چندي از مجراي سراج‌الدوله هم موقوف ماند * اما راجه موهن‌لعل - در مغز و پوست سراج‌الدوله درآمده[2] - آن قدر خود را گم کرد که هیچ

---

(۱) شاید که اثاث مکانها باشد * (۲) اینجا بیکار *

احدی را موجود نمیدانست - و اقارب و خویشاوندان خود را بکارهاي خالصه و اختیار امورات مالي و ملکي هر سه صوبه تجویز نموده - عملههاي سابق را از کار عاطل ساخت * چنانچه نواب غلام حسین‌خان بهادر را پیام کرد که اگر بدرماه دو صد روپیه راضي شوند باشند - والا از ملک برآیند * اوشان ناگزیر باظهار زیارت کعبة الله سمت هوگلي روانه شدند * و چون پیش از وفات مهابت جنگ - در اوائل همان سال - سیزدهم ربیع‌الاول - نواب نوازش احمد خان شهامت جنگ - که بخدمت دیواني بنگاله اختصاص داشت - وفات یافته بود - نواب سراج الدوله راجه راج‌بلب پیشکار شهامت جنگ را بعلت اخذ مطالبه و محاسبه گرفتار ساخته * هرچند راج بلب مي‌خواست که چیزي زر داده رفع مطالبه نماید - منظور نکرده نظربند داشت * و او عیال و اطفال خود را در کلکته بحمایت انگریزان فرستاده * سراج‌الدوله مي‌خواست که عیال او را هم دستگیر نماید * مهابت جنگ در حالت بیماري مانع شده بود که بالفعل موقوف دارند - بعد حصول صحت من عیال او را خواهم طلبید * درین وقت راجه رام جماعه‌دار هرکاره‌ها را حکم کرد که در کلکته رفته عیال و اطفال او را بر آورده بیارد * و خود در ماه شعبان بطریق سیر عازم سمت اکبرنگر گردید * تا دونه‌پور رسیده بر لب رودخانهٔ کالاپاني خیمه داشت که خبر رسید که سرداران انگریز - معترض شده - از آوردن عیال و اطفال راج بلب مانع گردیدند * بمجرد اصغاي

این خبر آتش خشم در اشتعال آورده - سرداران لشکر را طلبیده - حکم کرد که من عزیمت مهم کلکته دارم - باید که احدی در مرشدآباد داخل نشده - از همین راه در چونه‌کهالي ڈیره نمایند * و صباح روز دیگر کوچ کرده - به چونه‌کهالي رسیده ازان جا کوچ بکوچ بر کلکته تاخت آورد * و در ماه رمضان با انگریزان جنگ کرده مظفر و منصور شد * و سردار آنها بر کشتي نشسته خود را ازان جا بدر زد * و سراج الدوله شهر کلکته را بجاروب غارت روفته - و شهر را علي‌نگر نام کرده راجه مانک چند را با جمعي[1] غفیر بحراست انجا گذاشته - و تهانجات مستحکم در مکهوه و بجبجیا وغیره طرق عبور و مرور کشتیهاي انگریز نشانده - اواخر ماه مذکور علم مراجعت افراشت * و چون صولت جنگ فوجدار پورنیه در همان سال - پیش از وفات مهابت جنگ - در ماه جمادي‌الاول وفات یافته - و پسرش شوکت جنگ - که ابن عم سراج الدوله باشد - قائم‌مقام پدر شده بود - درین وقت سراج الدوله - در فکر برانداختن او گشته - درخواست خزانه نمود * او جواب داد که شما مالک سه صوبه هستید و من درین گوشه افتاده بنان‌پارهٔ قناعت دارم - اکنون شایان همت عالي نیست که دندان طمع برین نان‌پاره تیز نمائید * سراج الدوله - از حصول جواب بی‌نیل مقصود دیوان موهن‌لعل را - با دیگر سرداران - مثل

---

(۱) بجاي جمعي شاید که جمي باشد *

دوست محمد خان و شيخ دين محمد و مير محمدجعفر خان وغيره - با فوج عظيم بجنگ شوکت جنگ گسيل کرد * و به رام نرائن - صوبه‌دار عظيم‌آباد - نوشت که زود خود را در پورنيه رساند * ازان طرف شوکت جنگ شيخ جهان‌يار و کارگذار خان بخشي و مير مراد علي وغيره افواج را بمقابله نامزد نمود - و خود هم متعاقب عازم آن سمت شده - حيات‌پور گوله را تاخت و تاراج نموده وقف آتش کرده - مراجعت به پورنيه نمود * و چون افواج سراج الدوله در منهاري رسيده فروکش شدند - و فوج شوکت جنگ بمفاصلهٔ يک کروه در نواب‌گنج مورچال بندي نموده مستعد بجنگ نشستند - روز ديگر شوکت جنگ هم رسيده بلشکر خود ملحق گرديد - و همان روز راجه رام‌نرائن صوبه (دار) عظيم‌آباد هم با افواج خود داخل لشکر سراج الدوله گشت * صباح روز ديگر راجه موهن‌لعل با جمعيت خود بعزم جنگ سوار شد - و نشان ماهي‌مراتب که داشت بکشاد * شوکت جنگ بمعاينهٔ ماهي‌مراتب - بگمان آنکه سراج الدوله داخل لشکر شده است و بعزم رزم مي‌آيد - با جمعيت خود سوار گرديد * شيخ جهان يار هرچند مانع آمد که امروز ساعت جنگ احسن نيست - انشاء الله تعالى فردا على الصباح پاي جنگ قائم کرده هرچه شدني‌ست خواهد شد - شنوا نشده بميدان شتافت * ناگزير شيخ معزي اليه هم - با جمعيت خود سوار شده بمقابلهٔ

حريف داد مردمي و مردانگي داده - زخم گولي خورد * و شيخ عبدالرشيد برادرش و شيخ قدرت الله داماد شيخ جهان‌يار - معه شيخ شهريار برادرزادهٔ او - با چندي از برادران - در ميدان جنگ مقتول شده - سرخروئی دارين حاصل نمودند * درين وقت چپقلش - شمشيري بر گردن اسپ شيخ جهان‌يار رسيد و عنانش ببريد - اسپ بی اختيار او را از ميدان در ربود - از بسکه زخمهاي كاري داشت تا رسيدن بيرنگر راه آخرت پيمود * و دران حال شوكت جنگ خود مرتكب جنگ شده تيراندازي كنان در رسيد - و با دوست محمد خان مقابل شد * خان مذكور گفت كه بر فيل من بيايند كه سلامتي درين است * شوكت جنگ قبول نكرده تيري - كه پيكانش دل مرغ بود - بر دندانش زد - دندان پيشين او بشكست * درين وقت همراه شوكت جنگ غير از دو سوار - كه يكي ازان حبيب بيگ بود - نمانده * حبيب بيگ از اسپ فرود آمده پيش فيل او بميدان ايستاد * قضا را گولئ بندوق از دست خواصئ دوست محمد خان بر پيشانئ شوكت جنگ خورد - طائر روحش پرواز نموده بشاخسار عدم نشست * و كارگذار خان بخشي و شيخ بهادر نارنولي و ابوتراب خان و مراد شير خان - همشيره‌زادهٔ شيخ جهان‌يار - و شيخ مرادعلي چيلهٔ نواب سيف خان - و مير سلطان خليل تيرانداز و لوها سنگا هزاري و مير جعفر الجو وغيره تردداتِ نمايان بظهور رسانيدند

و در میدان رزم شربت فنا چشیدند * و سراج الدوله تا اکبرنگر رسیده بود که خبر فتح رسید - و شادیانه نواخت * و رفقاي شوکت جنگ را - هر که بدست آمد - بسیاست غیر مکرر و انواع عقوبت و شدائد مبتلا و متأذي ساخت * راجه موهن لعل - پنجاه و یک زنجیر فیل و اسپان و شتران وغیره اموال شوکت جنگ را ضبط نموده - پسر خود را به نیابت فوجداري پورنیه گذاشته - مراجعت نمود * چون سراج الدوله از قتل پسر عم فراغت یافته به مرشدآباد رسید - شطرنج (۱) روزگار بازيِ دیگر روي کار نهاد * انگریزان - که از دست سراج الدوله سرچنگ خورده و اموال لکوک را بغارت داده بقیة السیف گریخته بودند - در جزیرهٔ سکونت ورزیده - بولایت انگریز و دیگر بنادر خود مراسلات فرستادند (۲) - و بفرصت اندک افواج بکومک رسیدند * بعد چند ماه سرداران انگریز - بسرکردگی کرنیل ثابت جنگ - با جمعیت سي هزار کس بر جهازات جنگي رسیدند - و افواج تهانجات را - که جا بجا بودند - همه را گریزانیدند - و با راجه مانک چند جنگ درمیان آمد * راجهٔ مذکور شکست فاحش یافت * و انگریزان تا هوگلي رسیده قلعهٔ هوگلي را بضرب غلوله‌هاي توپ منهدم ساختند - و فوجدار قلعه گریخته رفت * سراج الدوله - از دریافت خبر غلبهٔ انگریزان - از مرشدآباد عازم کلکته گردید -

(۱) شاید که شطرنجی باشد * (۲) در نسخه‌هاي قلمي فرستاد *

و متصل كلكته در باغ كرهتي مضرب خيام ساخت * انگريزان وقت شب تاخت آورده شبخون زدند * روز ديگر سراج الدوله پاي همت نتوانست افشرد - و بظاهر شهرت صلح داده مضطربانه راه مرشدآباد پيش گرفت * و بعد رسيدن به مرشدآباد - ازانجا كه جميع عمده‌ها و رساله‌داران رنجيده‌خاطر بودند - خصوصاً مير (محمد) جعفرخان بهادر - كه خدمت بخشي‌گري از خان مذكور تغير نموده خواجه هادي‌علي خان را منصوب بران كار كرده بود - زياده تر رنجيده - خانه نشيني اختيار كرده - سراج الدوله - توپهاي كلان محاذي حويلي خان مشار اليه كرده - مستعد بود كه كار او باتمام رساند - و پيام برآمدن از شهر كرد * خان مذكور - بعذر و معذرت بخودداري پرداخته - باتفاق رساله‌داران و سرداران بهليه و جگت سيته (به) تعهد و پيمان همديگر - مخفي امير بيگ را - كه از رفقاي معتمد او بود - با نوشته‌ها به كلكته فرستاده - درخواست آمدن افواج انگريز كرد * امير بيگ مذكور - بانواع تسلي و استمالت مزاج - سرداران انگريز (را) بران آورد كه از كلكته عازم شده تا به پلاسي رسيدند * چون كار از كار گذشت - سراج الدوله از دريافت خبر عزيمت افواج انگريزان از شهر برآمد * اين مرتبه پنبهٔ بيهوشي را از گوش برآورده - با خان معزي اليه تملق و گرم‌جوشيها درميان آورد - و بيگم مهابت‌جنگ را فرستاده ابواب عذرخواهي و استعفاي خطاي خود مفتوح داشت *

ازانجا که بر قول و فعل او اعتمادي نبود - مسموع نشد * بعد ازان که سراج الدوله از چونه‌کهالي پیشتر روان شد - خان معزي اليه بهادر نيز کوچ کرده بفاصلهٔ نيم فرسخ از لشکر نواب سراج الدوله خيمه برپا ساخت * مير مدن داروغهٔ توپخانه به سراج الدوله گفت که انگريزان حسب الطلب مير محمد جعفر خان مي‌آيند - قرين مصلحت آنست که اول کار مير محمد جعفر خان تمام سازند - بعد کشته شدن خان مذکور انگريزان جرأت آمدن اين طرف نخواهند يافت * ازانجا که دفع تير تقدير بسپر تدبير ممکن نيست و مشيت ايزدي بطور ديگر رفته بود -

زحرف (آن) خردمند خرد کرش
شد آن سيماب دل سيماب در گوش *

چون فرداي آن به داؤدپور رسيد - خبر آمد که انگريزان قصبهٔ کٹوه را آتش زدند * آن زمان موهن لعل (۱) بعتاب پيش آمد - که تو مرا خراب و پريشان و اطفال مرا يتيم کردي اگر مير (محمد) جعفرخان و دولبه رام (۲) را از تهانه بر نمي‌داشتي کار تا باين جا نمي رسيد * القصه صباح آن روز - که پنجم شوال سنه ثلث عالمگير ثاني بود - افواج انگريز از پلاسي اين طرف - و سراج الدوله از داؤد پور آن طرف - بمقابلهٔ همديگر رسيده - جنگ توپخانه شروع شد * مير محمد جعفرخان با فوج خود بجانب چپ دورتر ايستاده بود -

---

(۱) شايد که باموهن‌لعل باشد * (۲) در تاريخ بنگالهٔ لتهبرج راى درلبه رام *

هرچند نواب سراج الدوله طلب نمود از جا حرکت نکرد * در عین زد و خورد و گرمیٔ هنگامهٔ قتال - که چیرگی و خیرگی از افواج سراج الدوله ظاهر می‌گردید - ناگاه میر مدن داروغهٔ توپخانه بضرب گولهٔ توپ رخت هستي بربست * بمعائنهٔ این حال رنگ فوج برگردید - و مردم توپخانه همراه نعش میر مدن به بنگاه رسیدند * آفتاب از نصف النهار گذشته بود - که مردم بنگاه راه فرار سر کردند * هنوز نواب در معرکه مشغول جدال و قتال بود - که مردم بهیر گریخته از داؤدپور آن طرف رسیدند - و آهسته آهسته افواج نیز راه سلامت پیش گرفتند * دو ساعت روز باقي مانده گریزاگریز در لشکر افتاد - و پاي ثبات سراج الدوله هم متزلزل شد - و راه هزیمت پیش گرفت * چون به منصورگنج - که تعمیر او بود - رسید - ابواب[1] خزائن کشاده بر مردم سپاه زر پاشي ورزید * اما از غایت وسوسه مجال اقامت دران جا نیافته - از اموال و تجملات دل برداشته - وقت شب جریده با زنان و اطفال بر کشتي سوار شده - و مبلغي از جواهر گرانمایه و اشرفیها همراه گرفته - بسمت پورنیه و عظیم‌آباد روان گردید * و میر محمد جعفر خان - بعد از شکست سراج الدوله - داخل خیمه شده - شب با سرداران انگریز کنگاش کرده علي الصباح پاشنه‌کوب افواج سراج الدوله شتافته - به مرشدآباد رسید *

---

(۱) پیش لفظ ابواب در نسخه‌هاي قلمي و نوشته *

و فلک را بکام خود دیده - داخل قلعه شده - کوس ایالت نواخت -
و منادي امن و امان در شهر گردانیده علم صاحب‌صوبگي
بر افراخت * و میر محمد قاسم خان داماد خود را با جمعي از
فوج براي بدست آوردن سراج الدوله گسیل کرد * افواج انگریز
را در ببنیه (؟) فروکش ساخت * اما سراج الدوله - شبگیر زده
از زیر مالده بعجلت هرچه تمامتر گذشته - در بهرال رسید *
چون خبر یافت که موهانهٔ ناظرپور مسدود است و کشتي ازان
طرف نمي‌تواند گذشت - ناگزیر از کشتي فرود آمده بخانهٔ
دانشاه[1] پیرزاده - که مسکن او همان جا بود - رفت * دانشاه - که
سابق ازین از دست او متأذي شده بود - قابوي خود یافته -
وقت برابر دیده - بدلاسا و تسلي پیش آمده بمکان خود داشت -
و به تیاري طعام پرداخته به میر داؤدعلي خان فوجدار اکبرنگر -
که برادر میر محمد جعفر خان بود - خبر فرستاد * کسان داؤد علي
خان - که بتفحص و تجسس بودند - فوز عظیم دریافته - بر جناح
استعجال رسیده - سراج الدوله را از خانهٔ دانشاه گرفتار کرده به اکبرنگر
بردند - و ازان جا کسان داؤدعلي خان و میر محمد قاسم خان
همراه خود گرفته به مرشدآباد بردند * میر محمد جعفر خان او را
آن روز محبوس داشته روز دیگر - بصوابدید سرداران انگریز و اصرار
و استبداد جگت سیته - مقتولش ساخته - لاش آن مظلوم را

(۱) استوارت دانا شاه نوشته *

از هودج آويزان كرده در شهر گردانيده - در خوش باغ بمقبرهٔ نواب مهابت جنگ مدفون ساختند * و بعد چندي مرزا مهدي علي خان برادر خورد سراج الدوله را نيز در تخته كشيده از جان كشتند - و به پهلوي برادرش بخاك سپردند * نظامت نواب سراج الدوله يک سال و چهار ماه بود - و قتل او در آخر ماه شوال سنه ۱۱۷۰ سبعين و مائه و الف هجري واقع شد *

نظامت شجاع الملک جعفر علي[1] خان *

چون جعفر علي خان بر چار بالش نظامت بنگاله و بهار و اوديسه مربع نشست - بدلداري سپاه وغيره (و) عمده‌ها - كه در استيصال و قتال سراج الدوله همزبان بودند - پرداخته - هر يكي را از خود راضي ساخت * و خادم حسين خان خواهر زادهٔ خود را بفوجداري پورنيه اختصاص بخشيد * و رام نرائن را بخلعت بحالي صوبهٔ عظيم آباد ممتاز كرد * چون در همان ايام شاه عالم پادشاه در صوبهٔ عظيم آباد نزول اجلال فرمود - رحيم خان و قادرداد خان وغيره - پسران عمر خان - و غلام شاه و ديگر جماعه‌داران و رساله‌داران ملازم سراج الدوله - كه جعفر علي خان از حكمت آنها را از پيشتر متعينهٔ[2] صوبهٔ عظيم آباد كنانيده بود - بلشكر پادشاهي پيوستند - و در فتوحه با رام نرائن جنگ واقع شد * رام نرائن زخمي شده بهاي هزيمت داخل قلعه گرديد -

(۱) پيشتر مير محمد جعفر خان آورده * (۲) بجاي متعين *

و افواج پادشاهي بمحاصرهٔ قلعه پرداختند * نواب جعفر علي خان - از دریافت این خبر - خلف خود نواب ناصرالملک صادق‌علي خان شهامت‌جنگ عرف میرن را معه افواج انگریز بآن طرف گسیل کرد - و بر لب نالهٔ ادهوه (۱) متصل باڑه با عساکر پادشاهي جنگ رو داد * و قادر داد خان و کامگار خان مئین (؟) وغیره در رکاب پادشاهي مصدر تردد نمایان شدند * محمد امین خان زخمي شده و راج بلب هم پس‌پا گشته جنگ در گریز مي‌کردند * قادر داد خان وغیره بحمله‌هاي مردانه درون توپخانه درآمدند * قضارا توپ کلاني - که چار صد راس نرگاو مي کشیدند - محاذي بود * اینها درمیان گاوان در آمدند * بسبب آنکه از چپ و راست قطار گاوان بود - در آمدن نتوانستند * درین عرصه فیلبان قادر داد خان بضرب گلولهٔ بندوق کشته شد * قادر داد خان فیل را از پاي خود مي‌راند - و تیراندازي مي‌کرد * نواب صادق‌علي خان هم زخم تیر برداشت (۲) * درین اثنا غلولهٔ زنبورک بر پهلوي چپ قادر داد خان خورد - و کارش تمام گردید * از معاینهٔ این حال کامگار خان وغیره عنان‌تاب شده بفوج خود ملحق شدند * و افواج صادق علي خان - از دریافت این حال مجدداً حمله‌آور شده - بر افواج پادشاهي در افتادند - و شادیانهٔ

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اینجا دهووه - و در صفحه ۳۸۳ سطر ۷ ادهوه و در صفحه ۳۸۴ سطر ۱۵ ادهوا * (۲) در نسخه‌هاي قلمي انداشت *

فتح در دادند * افواج پادشاهي منهزم گرديد * رحيم خان و
زين‌العابدين خان - كه از طرف پشت افواج صادق‌علي خان
آمده بودند - از شنيدن آواز شاديانۀ فتح از جانب دست راست
آمده بمقابله پرداختند * اما بضرب گولۀ توپ انگريزان پاي ثبات
نيفشرده منهزم شدند * بعد شكست - افواج سلطاني بطرف
بردوان عنان‌تاب شد * و صادق‌علي خان بتعاقب پرداخته از
راه جكائي‌كهانتي و بيربهوم به بردوان رسيد * ازين طرف
جعفرعلي خان هم جلوريز انجا رسيد - و برلب رودخانه -
كه زير شهر بردوان واقع است - جنگ گولۀ توپ شروع شد *
افواج - دران اطراف هم مجال اقامت نيافته - به عظيم‌آباد
رجع القهقري نمودند * و جعفرعلي خان و صادق‌علي خان -
بضبطئ اموال (و) اثاث‌البيت نواب سراج‌الدوله و همگي
بيگمات مهابت‌جنگ وغيره كما ينبغي پرداخته - آنها را
بقوت شبانه محتاج ساخته - بيگم مهابت‌جنگ را معه هردو
دخترش - كه يكي ايمنه بيگم مادر سراج‌الدوله و ديگر گهسيتي
بيگم زوجۀ شهامت‌جنگ بود - معه ديگر زنانه‌ها علاقه‌دار
مهابت‌جنگ به جهانگيرنگر فرستاد (۱) * درين وقت باقر خان
جماعه‌دار را با جمعيت يک صد سوار به جهانگيرنگر فرستاد -
و جسارت خان فوجدار جهانگيرنگر را بتاكيد تمام نوشت

(۱) در نسخه‌هاي قلمي فرستاده بود *

که بمجرد رسیدن باقر خان گهسیتّي بیگم و ایمنه بیگم را دستگیر کرده حواله نماید * بعد رسیدن جماعه‌دار مذکور - جسارت خان لاعلاج شده پروانگي داد * آنها را بر کشتي نشانده چند کروه از جهانگیرنگر آمده بدریا غرق ساخت * گویند چون آنها را در کشتي بردند و آنها ازین اراده مطلع شدند - هر یکي نماز دوگانه ادا کرده مصحف مجید در بغل گرفته هردو خواهر بغل‌گیر یکدیگر شده در آب افتادند * سبحان الله چه سنگدلي‌ست * آخر صادق‌علي خان هم نتیجهٔ آن در دامن روزگار یافت * دران ایام چون از خادم حسین خان بعلت اخذ مالواجب و جهتي دیگر شکرآبي درمیان آمد - و صادق علي خان - در صدد اخراج و استیصال او سرگرم شده - بجانب پورنیه عزم جزم داشت - و خادم حسین خان هم - با جمعیت خود از پورنیه برآمده - در گنده‌گوله پاي جنگ قائم ساخت - بیک ناگاه خبر رسید که افواج پادشاهي قلعهٔ عظیم‌آباد را محاصره نموده - با رام‌نرائن جنگ شروع کردند[1] * لهذا صادق‌علي خان - عزیمت پورنیه فسخ[2] نموده - متوجه عظیم‌آباد گشت * خادم حسین خان - خود را مرد میدان او تصور نه نموده - عازم رفتن بطرف دارالخلافه گردید * ازین طرف دریاي گنگ افواج صادق‌علي خان و ازان طرف خادم حسین خان قطع منازل مي‌نمودند * و چون

(۱) در نسخه‌هاي قلمي گردید * (۲) در نسخه‌هاي قلمي فتح *

خبر آمد آمد صادق‌علي خان به عظیم‌آباد شائع شد - افواج پادشاهي - از محاصرهٔ قلعه دست‌بردار شده بجانب منیر جاده‌پیما گشتند * صادق‌علي خان - فرصت دیده - از دریا عبور کرده - بتعاقب خادم حسین خان شتافت * خادم حسین پیشاپیش بسرعت برق و باد قطع منازل مي‌نمود - و صادق علي خان هم منزل بمنزل پاشنه‌کوب مي‌رفت * درین اثنا طوفان باد و باران شروع شده راکب و مرکوب را از ترددات عاطل ساخت * خادم حسین خان برلب رودخانهٔ رسید که معبر متعذر و عبور بي‌معبر متعسر بود * افواج خادم حسین خان - همچو بني اسرائیل دریا از پیش و دشمن از پس دیده - دست از زندگي شستند * خادم حسین ناگزیر - راه گریز مفقود و مسدود دیده - خزائن و اسباب زیادتي را بمردم سپاه وقف و تاراج ساخت - و خود متوکلاً علی الله - نظر بر کارساز لا ریبي - منتظر لطیفهٔ غیبي نشست * افواج صادق‌علي خان - آن روز از کثرت گل ولای و طغیاني بارش از ترک‌تاز[1] مانده - بفاصلهٔ دو کروه مقام کرده[2] خیمه و خرگاه مرتفع ساختند * ازانجا (که) پیمانهٔ عمر خادم‌حسین خان و همراهیانش لبریز نشده بود - نیم شب برق بر خرمن عمر صادق‌علي خان افتاد - و او را با خواصي - که در خدمتش بود - سوخت * و این واقعه در سنه ۱۱۷۳ هجري

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي ترک و تاز * (۲) در نسخه‌های قلمي کرد *

واقع شد * و خادم حسین خان - از چنگ اجل نجات یافته - بسرعت برق و باد رهگرا شده - بصوبهٔ اوده رفت * و پیمانهٔ عمرش همان‌جا لبریز گردید * راج بلب(۱) وغیره رفقای او - خاکستر غم و الم بر مفارق روزگار خودها بیختند - معه افواج انگریز معاودت کرده به عظیم‌آباد رسیدند * و بر افواج پادشاهي و مرهته - که رفیق رکاب پادشاهي بودند(۲) و در هلسه مقام داشتند - متوجه شده هنگامهٔ جنگ و جدل گرم ساختند * افواج پادشاهي باز (منهزم) شدند - و سردار فرانسیس که از رفقای رکاب بود گرفتار گردید - و راج بلب تا بهار بتعاقب پرداخت - و چون عساکر پادشاهي بسمت گیامانپور نهضت فرمود و کامگار خان بجانب کوه گریخت - عازم معاودت بود - درین اثنا خبر دستگیر شدن نواب جعفرعلي خان و مسلط شدن نواب قاسم‌علي خان در صوبهٔ بنگاله معه نوشته‌هاي حضور رسید - چنانچه مذکور مي‌شود * ایام نظامت میر محمدجعفر خان قریب سه سال بود *

نظامت عالي‌جاه نصیرالملک امتیازالدوله قاسم‌علي خان بهادر نصرت جنگ *

چون نواب جعفرعلي خان میر محمد قاسم خان خویش خود را - که پسرزادهٔ نواب امتیاز خان - خالص تخلص - بود - وکالةً بتقریب سوال و جواب ملکي و بند و بست این معني که ده آنه

(۱) در نسخه‌های قلمي اینجا راجه بلب * (۲) در نسخه‌های قلمي بود *

از جعفرعلي خان و شش آنه از انگريزان و خدمت ديواني بذمهٔ جعفرعلي خان باشد - بكلكته فرستاده بود - و بعد وفات صادق‌علي خان - مردم سپاه بدرخواست طلب و تنخواه خودها - كه از چند سال نيافته بودند - بلواي عام كرده نواب را در چل‌ستون گرد كردند - حتى كه از طعام و آب مانع شدند - بناءً عليه نواب معزي اليه به مير محمد قاسم خان (۱) نوشت كه مردم سپاه بجهت طلب و تنخواه بسيار تنگ كرده‌اند * مير محمد قاسم خان باتفاق جگت سيتّه - با سرداران انگريز ساختگي كرده - آنها را بران آورد كه سرداران انگريز - تابع مرضئ خان معزى اليه شده - به نواب جعفرعلي خان نوشتند (۲) كه هنگامهٔ طلب و تنخواه سپاه رو بطولاني دارد بهتر آنست قلعه و صوبه به مير محمد قاسم خان سپرده خود از قلعه برخاسته بكلكته بيايند * مير محمد قاسم خان بدلجمعئ تمام با حصول مطالب مراجعت به مرشدآباد نمود * و سرداران سپاه انگريز - با وى موافق شده - نواب جعفرعلي خان را از قلعه برآورده بر كشتي سوار كرده به كلكته رسانيدند * و مير قاسم خان داخل قلعه گرديده مسندآراي نظامت شد - و منادئ امنيت بنام خود گردانيد * و در باب مراجعت كنانيدن رايات پادشاهى به عظيم‌آباد نوشته بنام راج‌بلب فرستاده - و خود متعاقب باستمالت و دلجوئئ سپاه پرداخته - بعد بند و بست طلب و

(۱) بعد حصول خطاب - قاسم‌علي - صفحه ۳۸۱ * (۲) درنسخه‌هاى قلمي نوشت *

تنخواه بعزم حصول ملازمت بندگان اقدس و اعلى تیاري کوچ بسمت عظیم‌آباد نمود * و میر تراب‌علي خان عم خود را به نیابت نظامت در مرشدآباد گذاشته - خود همگي اسباب و لوازمات و فیلان و اسپان و خزائن و دفائن از نقود و اجناس و جواهرات و قورخانه وغیره حتى لوازمهٔ نقرئي و طلائی امام‌بارّه - که مال لکوک (بود) - همراه برداشته ملک بنگاله را خیرباد گفته رهگرا گردید * بعد رسیدن به مونگیر باستحکام قلعهٔ انجا پرداخته - بعزم ملازمت پادشاه عازم عظیم‌آباد شد * و تا رسیدن - رایات پادشاهي به عظیم‌آباد مراجعت فرموده بود و انگریزان استقبال نموده در کوتهی خود فرود آورده بودند - متعاقب قاسم‌علي خان هم رسیده بسعادت ملازمت فائز گردید - و بخطاب نواب عالي‌جاه نصیرالملک امتیازالدوله قاسم‌علي خان نصرت جنگ مخاطب گردید * اما بندگان اقدس و اعلى - مزاج خان مذکور را دگرگون دریافته - بی اطلاع رایت نهضت افراشته عازم بنارس شدند * نواب قاسم‌علي خان - بتعاقب پرداخته - تا حدود بکسر و جگدیش‌پور تاخت - و آن ملک را تاراج ساخته - مراجعت به عظیم‌آباد کرده - در حویلي رام‌نرائن فرورکش شده - به نظم و نسق انجا پرداخت * و چون محصول اموال تجارت از نصارای انگریز طلب نموده - سرداران انگریز در دادن محصول ابا نموده استادگي ورزیدند * نواب قاسم‌علي خان محصول بالکل تاجران قلمرو بنگاله

و بهار معاف کرد - و فرمود که تا محصول از غالبان نگیرم از مغلوبان
دست بردارم * بهمین سبب و بجهتی چند دیگر با سرداران انگریز
شکرآبی درمیان آمد - و در صدد استیصال ایشان سرگرم تدبیر
شد * آخر رای او برین قرار گرفت که بعرصهٔ یک روز همه را
معرض تیغ سازد - لهذا به نائبان و فوجداران بنگاله برای هر یک
نوشته‌ها فرستاده که در فلان تاریخ در هرجا که هر قدر نصارای انگریز
باشند بخداع و فریب و جدال و قتال علف سیف و سنان سازند *
و خود بسرداران سپاه در باب قتل و اسیر و نهیب (و) غارت آنها
بتاریخ معینه بمبالغهٔ تمام تاکید نموده - علم معاودت بسمت مونگیر
افراشت * و چون بروز معهود افواج قاسم‌علی خان بکار مامورہ
مستعد شدند - با افواج انگریز جنگ درمیان آمد * آخر بحمله‌های
متواتر غالب شده - بقتل و اسیر پرداخته - همگی را یکسر مقتول
و کوتهیها را غارت ساخته [1] - (قتل) جماعهٔ اجل گرفته‌ها نمودند -
و کوتهیهای انگریز در هرجا وقف تاراج کردند * مگر صدرالحق
خان فوجدار دیناجپور و راجهٔ بردوان دست ازین حرکت لغو باز
داشتند * قاسم‌علی خان چون به مونگیر داخل شد - عملهٔ نظامت
بنگاله را یکسر طلب داشته بامورات ضبط و ربط ممالک متوجه
گردید * و رای رایان امیدرای را معه پسرش کالی پرشاد و
رام کشن و راج‌بلب و جگت سیته (و) مهتاب رای و راجه

(۱) در نسخه‌های قلمی ساخت *

سروپ چند برادر جگت سیته و زمینداران دیناجپور و ندیه و کهرک پور و بیربهوم و راج شاهي وغیره و دولال رای دیوان بهوجپور و فتح سنگه و راجهٔ تکاري پسر راجه سندر و رام‌نرائن نائب صوبهٔ عظیم‌آباد (و) محمد[1] معصوم منشی جگت رای وغیرهم را یک یک در مونگیر طلب داشته محبوس کرد * و قلعه را مستحکم‌تر ساخته افواج بیشمار به بنگاله گسیل کرد * و متصل اکبرنگر بر نالهٔ ادهوه اجتماع سپاه گردید * و به فوجداران و نائبان بنگاله در باب ترغیب و تحریص جنگ با انگریزان بتاکید تمام نوشت * ازان جمله شیخ هدایت الله - نائب فوجدار ندیه - با جمعی فراوان و جعفر خان و عالم خان جماعه‌دار ترک سواران متعینهٔ حضور - بر جناح استعجال عازم شده تا کتوه رسیده بود که ازان طرف افواج انگریز - نواب جعفرعلي خان را بسالاري برگزیده - همراهش گرفته - بمقابله شتافته بفاصلهٔ دو کروه در دائین‌هات لشکرگاه ساختند * سیوم شهر محرم طرفین صف آراسته آتش قتال را اشتعال دادند * افواج قاسم‌علي خان - بعد قتل جمعی از اجل رسیده‌ها - شکست خورده بپای هزیمت در پلاسی نزد محمد تقي خان فوجدار بیربهوم رسیدند * بعد دو سه روز که افواج بنگاله اجتماع یافت و سرداران انگریز همه تعاقب کنان رسیدند - محمد تقي خان - با جماعت کثیر در میدان رزم پای ثبات افشرده - بزخم گلولهٔ

---

(۱) شاید که چنان باشد - " و محمد معصوم و منشي جگت رای " *

بندوق جام شهادت نوشید - و سپاه منهزم شده به مرشدآباد رسید *
سید محمد خان - که بعد رفتن میر تراب‌علي خان به مونگیر
نیابت بنگاله تعلق باو داشت - با جماعت موجوده از شهر برآمده
در چونه کهالي مورچال آراست * و چون خبر آمد آمد افواج
انگریز سامعه‌آشوب خاطرش گشت - ازانجا که اکثر افواج نیش خوردهٔ
حربه‌هاي انگریز شده بودند - بی وقوع جنگ و زد و خورد توپ و
تفنگ مضطر شده - مورچال را خالي کرد - و عنان هزیمت منعطف
ساخته در سوتي برد * افواج قاسم‌علي خاني - که شمرو فرنگي وغیره
سرداران لشکر با افواج سنگین دران جا مقام داشت - رسید * اما
انگریزان تعاقب از دست نداده بدنبال شتافتند - و جنگي عظیم در
سوتي رو داد * ازانجا که ستارهٔ دولت قاسم‌علي خان رو بانحطاط و
طالع انگریزان در ترقي بود - بعد جنگ بسیار و مقابلهٔ بیشمار درین
جنگ هم انگریزان فتحیاب شدند * و افواج قاسم‌علي خان تاب
ضرب غلوله‌هاي توپ و بندوق انگریزان نیاورده - شکست خورده -
بر لب آب ادهوه - که پیشتر بنگاه سپاه بود - دران جا هم تمام عساکر
فراهم شده بحرب و ضرب و جدال و قتال ورزیدند * آخر اکثري
از سرداران فوج قاسم‌علي خان مثل گرگین خان - که سردار فوج
پیاده‌هاي برقندازان بود - وغیرهم با انگریزان موافق شدند * و
نصاراي انگریز بدلجمعي تمام شبخون زده پاي ثبات موافق و
منافق را متزلزل گردانید - و گریزاگریز در لشکر افتاد * و شکست

عظیم رو داد * مفهزمان بحال تباه خود را به مونگیر رسانیدند * قاسمعلي خان - از دریافت خبر این شکست - دل باخته[1] رنگ بر رو شکست * و نمکحرامي و دغابازئ حریفان نمکپرورده بخاطر آورده - حوصلهٔ جنگ درخود نیافته - پهلو از رزم تهي کرده - سراسیمه عازم بطرف عظیمآباد گشت * و گرگین خان را بشامت نمکحرامي مقتول ساخت - و وجود هردو برادر جگتسیته را - که در باب طلب جعفرعلي خان و نصاراى انگریز ساعي شده خطوط نوشته بودند و آن نوشتهها بجنس گرفتار گردید - مایهٔ فتنه و فساد انگاشته - معه دیگران (و) زمینداران وغیره - که از سابق محبوس بودند و هریکي در فتنهسازي و هنگامهپردازي یگانهٔ عصر بود - جملگي را مقتول و معدوم ساخت * و بعد رسیدن عظیمآباد دران جا هم جرأت اقامت در خود نیافته - باضطرار تمام به پیشتر روان گردید - و زنانههای خود را در رهتاسگده گذاشته - بصوبهٔ اوده پیش وزیرالممالک نواب شجاعالدوله بهادر رفت * و دران جا هم با نواب وزیر صحبت برهم خورده - و نواب اکثر اموال او را بضبط درآورد * و ازان جا هم روان شده در اطراف کوه رسید - و چند سال دران نواح بانواع ناکامي بسر برده آخر ودیعت حیات سپرد *

نظامت بار ثانئ جعفرعلي خان بهادر *

بعد هزیمت قاسمعلي خان - سرداران انگریز باز نواب جعفرعلي

---

(۱) در نسخههای قلمی بعد لفظ باخته حرف و نوشته *

خان را بر مسند مستعار نظامت بنگاله متمکن ساختند * و ده آنه با ضمیمهٔ خدمت دیوانیِ انگریز و شش آنه به نواب جعفرعلي خان مقرر شد * این بار هم بکمال تزلزل مدت سه سال نظامت عاریتي کرده - در سنه ۱۱۷۸ یک هزار و یک صد و هفتاد و هشت هجري - از تنگنای جسماني بوسعت‌آباد روحاني شتافت * سرداران انگریز نجم‌الدوله پسرش را بجاي او متمکن ساختند - و نواب محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ را به نیابت نظامت مقرر نمودند * او هم دو سه سال متکئ وسادهٔ نظامت بوده راه سفر آخرت پیمود * پس از وفات نجم‌الدوله برادر خورد او سیف‌الدوله بجاي برادر جا نشین مسند نظامت گردید - و نواب مظفر جنگ بدستور به نیابت نظامت بحال ماند * او هم بعد نظامت دو سه سال به بیماري چیچک درگذشت * و برادر دیگرش مبارک‌الدوله بهادر مسندآراي نظامت گردید (۱) * سرداران انگریز - نواب محمد رضا خان مظفر جنگ را از نیابت معزول کرده - نواب مبارک‌الدوله را شانزده لک روپیه سالیانه در وجه نظامت مقرر کرده سال بسال مي‌دهند * و خود بر هر سه صوبه مسلط شده - ضلعداران جا بجا فرستاده - در کلکته کچهريِ خالصه مقرر کرده تشخیص و تحصیل و عدالت و بحالي و معزولئ عمال (۲) وغیره امور

---

(۱) لفظ گردید در نسخه‌های قلمی بعد الفاظ سرداران انگریز نوشته *

(۲) در نسخه‌هاي قلمي اعمال *

نظامت و حکومت را باختیار خود می‌کنند * و تا حالت تحریر این رساله - که سنه ۱۲۰۲ یک هزار و دو صد و دو هجري و سنه ۳۱ جلوس عالم‌شاه پادشاه است - دخل (۱) و عمل انگریزان درین هر سه صوبه جاري ست *

روضهٔ رابع در ذکر مسلط شدن نصاراي انگریز در ممالک دکن و بنگاله و دران دو خیابان است *

خیابان نخستین در ذکر آمدن نصاراي فرقهٔ پرتگیس و فرانسیس وغیره در دکن و بنگاله *

بر ضمائر خورشید نظائر صیرفیان نقود آثار و گهرسنجان جواهر اخبار مخفي و محتجب مباد که طائفهٔ یهود و نصاري پیش از ظهور اسلام در اکثر بنادر ممالک دکن - مثل ملیبار وغیره - برسم بازرگاني از راه دریا آمد و رفت داشتند - و با مردم آن ملک مالوف شده - در بعضی از شهرها سکونت ورزیده - مکانها و باغیچه‌ها ساختند - و برین نهج سالهاي دراز بسر بردند * و چون نیر اعظم دین محمدي طلوع فرموده - و پرتو شعاع آن آفتاب بر مشارق و مغارب تافت - و رفته رفته ممالک هندوستان و دکن نیز فیضیاب انوار مهر شرع احمدي گردید - و تردد اهل اسلام دران ممالک شد - و اکثري از ملوک و حکام آن دیار بحلیهٔ اسلام محلی

---

(۱) پیش لفظ دخل در نسخه‌های قلمی و نوشته *

شدند - و راجه‌هاي بفادرگوه و دابل و جبول وغیره بطور حکام اهل اسلام مسلمانانی(۱) را - که از ممالک عرب مي‌آمدند - در سواحل دریا مساکن داده - لوازم اعزاز و احترام آنها بجا مي‌آوردند - لهذا یهود و نصاری در آتش حسد و رشک مي‌سوختند * و چون ممالک دکن و گجرات بحوزهٔ تصرف سلاطین دهلي درآمد و اسلام دران ممالک دکن قوي گردیده بود - مهر سکوت بر درجک دهان نهاده حرف عداوت و مخالفت بر زبان نمي‌آوردند - تا آنکه در سنه ۹۰۰ هجري ضعف و تخلل در سلطنت دکن راه یافت * دران وقت نصاراي پرتگال از جانب پادشاه ملک خود بتعمیر قلاع در سواحل بحر هند مامور شدند * و در سنه ۹۰۴ چهار منزل جهاز نصاراي پرتگال در بندر قندرینه و کالیکوت آمده - کماهي حقائق آن مرزبوم را بخاطر آورده - بملک خود برگشتند - و سال دیگر شش منزل در کالیکوت آمده فروکش شدند - و با حاکم آنجا - که مخاطب به سامري(۲) بود - استدعائي کردند که مسلمانان را از سفر عرب مانع شوید که از جانب ما منافع بیشتر از مسلمانان بشما عائد خواهد شد * سامري گوش برین سخن نه نهاد * اما نصاری در معاملات داد و ستد تعدي بر اسلامیان آغاز نهادند - تا آنکه سامري بخشم درآمده - حکم بقتل و غارت آنها نموده - هفتاد نفر

(۱) در نسخهاي قلمي مسلماني * (۲) در نسخه‌هاي قلمي اینجا ساوي و جاهاي دیگر سامري *

معتبر نصارى را مقتول ساخت * ما بقى بر سلپها برنشسته راه
سلامت گرفتند - و نزد بلدۀ کوچي - که حاکم انجا با سامري
منازعت و خصومت داشت - توطن گرفته - رخصت احداث
قلعه حاصل کردند - و در اندک ایام بعجلت تمام قلعۀ مختصر
طیار نمودند - و مسجدی را که ساحل دریا بود شکسته کلیسا
ساختند * و این اولین قلعه است که نصارى در دیار هند تیار
کرده اند * و در همان زودي اهالی بندر کنور نیز با ایشان اتفاق
ورزیدند * ایشان دران جا هم قلعه بسته - بجمعیت خاطر بتجارت
فلفل و زنجبیل اشتغال نمودند - و دیگران را ازین تجارت مانع
آمدند - لهذا سامري لشکرکشي نموده پسر پادشاه کوچي را بقتل
درآورده - و آن ولایت را ویران ساخته - معاودت کرد * و ورثۀ حکام
مقتول - باز جمعیت نموده علم حکومت افراشته - ولایت را بحال
آبادي آوردند - و بقول فرنگیان جهاز را بدریا متردد کردند - و
حاکم کنور نیز بهمین آئین جهازات متردد ساخت* سامري - ازین
ممر غصه خورده - جمیع خزائن و دفائن بصرف لشکر داده -
دو سه دفعه بر کوچي لشکرکشي نموده - چون فرنگیان هربار لوازم امداد
و اعانت بظهور مي‌رسانیدند - بر کوچي دست نیافته - بي نیل
گوهر مقصود رجع‌القهقري مي‌نمود * و چون عاجز شد ایلچیان
نزد حکام مصر و جده و دکن و گجرات فرستاده از تعدي نصارى
شکایتها نموده استمداد کرد - و احوال بدعت نصارى بر اهل اسلام

ضمیمهٔ آن ساخته - عرق غیرت و حمیت آنها را بحرکت آورد * چنانچه سلطان قانصور غوري امیرحسین نام سرداری را با سیزده منزل غراب مملوي مردم جنگي و آلات کارزار روانهٔ ساحل هند ساخت - و سلطان محمود گجراتي و سلطان محمود بهمني دکهني نیز از بندر دیو و سورت و کوله و دابل و جبول بعزم جنگ با فرنگیان جهازات در غایت استعداد مرتب ساختند * اول جهازات مصر به بندر دیو آمدند - و باتفاق سفائن گجرات متوجه جبول - که محل اجتماع فرنگیان بود - عازم شدند * و چهل منزل غراب سامري و چند منزل غراب گوه و دابل هم بایشان پیوسته - نائرهٔ جنگ را مشتعل ساختند * بیک ناگاه یک غراب مملوي فرنگیان - بي آنکه ایشان را خبر شود - از عقب در رسید * لوازم آتشباري بظهور رسانیدند - و عرصهٔ بحر را پر از آتش کردند * ملک ایاز حاکم دیو و امیر حسین ناگزیر بجنگ ایشان مبادرت نمودند - اما کاری از پیش نبردند - و چند غراب مصر گرفتار گشت - و مسلمانان شربت شهادت چشیدند - و فرنگیان بفیروزي به بنادر خود شتافتند * چون در همان ایام سلطان سلیم خنکار (۱) روم بر سلاطین غوریهٔ مصر استیلا یافت و سلطنت آن طائفه سپري شد - سامري که باني آن کار بود بیدل گردید - و فرنگیان تسلط تمام پیدا کردند - تا آنکه در رمضان سنه ۹۱۵ به کالیکوت آمده مسجد جامع را

---

(۱) صحیح خندگار *

سوختند - و شهر را نیز بجاروب غارت روفتند * اما روز دیگر ملیباریان
هجوم آورده برسر نصاری ریختند - و پانصد کس فرنگی معتبر را
کشته - و بسیاري را در آب غرق کردند * و بقیة السیف گریخته
در بندر کولم درآمدند - و با زمیندار انجا ساختگي کرده - در
نیم فرسخی آن شهر حصاری مختصر احداث کرده - گردآوري خود
نمودند * و در همان سال حصار گوه را از تصرف یوسف عادل (شاه)
برآوردند * اما یوسف عادل شاه - باندک فرصت - خوش طبعانه
از دست اوشان برآورد * ولیکن پس از ایام معدود - فرنگیان -
باز حاکم[1] انجا را بزرهای فراوان فریفته - بران حصار متصرف شدند -
و آن قلعه را - که متانت و حصانت تمام دارد - حاکم نشین خود
ساخته - باستحکام پرداختند * و سامري ازین غیرت و اندوه در
سنه ۹۲۱ عرضهٔ مرگ شد * و برادرش - قائم مقام گردیده - بساط
منازعت درچید[2] - و با فرنگیان طریقهٔ مصالحت پیموده - نزدیک
شهر کالیکوت اجازت احداث قلعه داد * و از ایشان قول گرفت که
هر سال چهار منزل کشتي فلفل و زنجبیل به بنادر عرب مي فرستاده
باشد * فرنگیان چندی تعهد و قول خود وفا نمودند * و چون قلعه
باتمام رسید - از تجارت اجناس مرقوم مانع آمده - بر اهل اسلام
انواع تعدی و بدعت شروع کردند * و همچنین طائفهٔ یهود - که
در کدنکلور بودند - ضعف سامري دریافته - پای از اندازه بیرون

---

(۱) در نسخه‌های قلمي حکم * (۲) بجاي برچید *

نهاده - اکثری از اهل اسلام را شربت شهادت چشانیدند * و
سامری - از کردهٔ خود نادم گشته - نخست در کدنکلور رفته -
نوعی استیصال یهود نمود که ازان فرقه دران دیار اثری نماند *
پس ازان - باتفاق تمامی مسلمانان ملیبار - به کالیوکوت رفته قلعهٔ
فرنگیان محاصره نموده - بسعی فراوان(۱) مغلوب ساخت - و حصار را
مفتوح گردانید * ازین ممر قوت و شوکت ملیباریان برافزود - و
جهازات را بی قول فرنگ مملو از زنجبیل و فلفل وغیره به بنادر
عرب متردد ساختند * و در سنه ۹۳۸ فرنگیان در جالیات - که شش
کروهی کالیکوت است - قلعه بستند - و تردد کشتیهای ملیبار
دشوار گردید * و همچنین ترسایان(۲) در همان سنوات در عهد برهان نظام
شاه در ریکونده قریب بندر جیول قلعه ساخته متوطن گشتند *
و در سنه ۹۴۱ در عهد سلطان بهادر گجراتی بندر روسن و دمن
(و) دیو را - که بسلاطین گجرات تعلق داشت - قابض شدند *
و در سنه ۹۴۳ در کدنکلور هم قلعهٔ احداث کرده استیلای تمام بهم
رسانیدند * و درین وقت سلطان سلیمان بن سلطان سلیم رومی
اراده کرد که فرنگیان را از بنادر هند برآورده خود دران بنادر متصرف
شود - لهذا در سنه ۹۴۴ وزیر خود سلیمان پاشا را با یک صد غراب
جنگی به بندر عدن فرستاد (که) اول آن را که سر راه است

---

(۱) در نسخه‌های قلمی اوان * (۲) در نسخه‌های قلمی ترسان - مؤلف
ترسان جمع ترسا خیال کرده *

منتزع ساخته به بنادر هند رود * و او در همان سال بندر عدن را
از شيخ داؤد انتزاع نموده - و او را مقتول ساخته - به بندر ديو روانه
شد - و طرح جنگ انداخت * نزديک بود که مسخر سازد - ليکن
بسبب کم شدن آذقه و خالي شدن خزانه بي نيل مقصود مراجعت
به روم کرد * و در سنه ۹۶۳ ترسايان بر بندر هرموز (۱) و مسکت (۲) و سمطره و
ملوکه و ميلافور و ناک وفتن و ناشکور و سيلان و بنگاله تا سرحد چين
مسلط شدند - و در هرجا طرح قلعه انداختند * اما سلطان علي اخي
قلعهٔ سمطره را مفتوح گردانيد * و حاکم سيلان هم - فرنگيان را
مغلوب ساخته - آسيب ايشان از ملک خود دفع ساخت * و
سامري حاکم کاليکوت - به تنگ آمده - ايلچيان نزد علي عادل شاه
فرستاد - و ايشان را بغزاي فرنگيان و اخراج از ممالک خود ترغيب
و تحريص کرد * و در سنه ۹۷۹ سامري قلعهٔ جاليات را مسخر
و محاصره کرده - و نظام شاه و عادل شاه به ريکونده و گوه چسپيدند *
سامري بزور بازوي شجاعت و همت قلعهٔ جاليات را مسخر
ساخت * و نظام شاه و عادل شاه از شامت نوکران نادولتخواه -
که به تطميع فرنگيان فريب خوردند - بي حصول گوهر مقصود
مراجعت کردند * و ازان وقت نصاري - در ايذا و تعدي
بر مسلمانان راسخ شده - بتعدي دست دراز کردند که بعضي
جهازهاي جلال الدين محمد اکبر پادشاه - که بي قول فرنگ

(۱) هرمز نيز خوانند * (۲) غالباً مسقط باشد *

به مکهٔ معظمه متردد بودند - در هنگام مراجعت از بندر جده
بغارت برده - انواع ایذا و اهانت کمال به اهل اسلام رسانیدند *
و بندر عادل‌آباد و فرابین - که تعلق به عادل شاه داشت -
وقف آتش و خراب مطلق کردند * و بطریق تجارت در بندر
دابل آمده خواستند که بخداع و فریب بران نیز دست
تصرف دراز کنند * اما حاکم انجا خواجه علی‌الملک تاجر
شیرازي - بر ارادهٔ شان مطلع شده - یک صد و پنجاه کسان
فرنگیان معتبر را مقتول ساخته - باطفاي آتش فتنه پرداخت *

خیابان دویم در ذکر مسلط شدن نصاراي انگریز در ممالک بنگاله و دکهن وغیره *

معلوم ضمیر دانشوران اخبارپژوه باد که ازان تاریخي که
جهازات جلال الدین محمد اکبر پادشاه بدست نصاری گرفتار شد -
فرستادن جهاز به بنادر عرب و عجم یکقلم موقوف کرد - زیرا که
قول گرفتن از فرنگیان ذیل ننگ و عار بر چهرهٔ همت عالي
تصور کرد - و بي قول فرستادن باعث هلاک نفوس و تضییع اموال
بود * اما امراي او مثل نواب عبدالرحیم خان خان‌خانان
وغیره قول از فرنگیان گرفته سفائن را به بنادر روانه مي‌کردند *
و چند گاه بدین منوال گذشت * چون نورالدین محمد جهانگیر
بر سریر سلطنت دهلي جلوس فرمود - فرقهٔ نصاراي انگریز را -
که در معتقدات از فرقهٔ نصاراي پرتکال (و) فرانسیس وغیرهم

تخالف تمام دارند و تشنهٔ خون یکدیگر شده نسخهٔ منسوخهٔ عداوت را در همدیگر مي خوانند - علي الرغم آنها در ولایت سورت - که از جملهٔ ممالک گجرات است - جای سکونت داد * نخستین جائي که نصاری در سواحل بنادر هند جهت توطن اختیار کردند این بود * پیش ازین نصاراي انگریز هم کشتیهاي تجارت در بنادر هند آورده اجناس را فروخته معاودت بولایت خود مي کردند * و بعد ازان بتدریج در ممالک دکهن و بنگاله جا بجا کوتهیهاي تجارت نصاراي انگریز هم بدستور نصاراي پرتگال و فرانسیس وغیره قائم گردید - و محصول بطور دیگران مي دادند * چون در عهد سلطنت اورنگزیب عالمگیر مصدر خدمات شایسته شدند - و فرمان احداث کوتهیهاي تجارت در ممالک محروسه علي الخصوص احداث کوتهي در بنگاله معه فرمان معافيِ محصول جهازات کمپنيِ انگریز و گرفتن سه هزار روپیه در وجه محصول بخشبندر حاصل کردند - چنانکه در ذکر آباديِ کلکته گذارش یافت - ازان وقت در ممالک بنگاله اقتدار نمایان پیدا کردند * و چون در سنه ۱۱۶۲ نواب مظفر جنگ نواسهٔ نظام الملک آصف جاه باغواي حسین دوست خان عرف چندا - که از رؤساي[1] ارکات بود - نصاراي فرانسیس ساکن بولچري را رفیق خود ساخته - بر سر انورالدین خان شهامت جنگ گوپاموي -

---

(۱) در نسخه هاي قلمي پیش لفظ روساي لفظ روي نوشته *

كه از عهد نواب نظام الملک آصفجاه ناظم اركات بود - بعزم انتزاع ملک اركات شتافت - و جنگ عظيم درميان آمد * نواب شهامتجنگ در ميدان رزم پاي شجاعت افشرده داد مردانگي داده مقتول گرديد * و نواب نظام الدوله - خلف دويم نواب آصفجاه - كه بعد وفات پدر بمسند رياست ممالک دكهن جانشين بود - از اطلاع تخالف خواهرزاده با جمعيت هفتاد هزار سوار و يک لک پياده بعزم تنبيه مظفر جنگ بر سمند عزيمت بر نشست * و به بندر بولچري رسيده - بست و ششم ربيع‌الآخر سنه ۱۱۶۳ - صف جنگ آراسته فتحياب گرديد - و مظفر جنگ زنده دستگير گرديد * نظام الدوله موسم برسات در اركات گذرانيد * نصاراى بولچري - با همت خان وغيره سرداران افاغنهٔ كرناتک - كه نوكران نظام الدوله بودند - ساختگي كرده - بطمع ملک و اموال فريب داده - چشم دل را از ملاحظهٔ حقوق تربيت نابينا ساختند * آن نمكحرامان كمر غدر و دغا بسته - باتفاق نصاراي بولچري - شب شانزدهم محرم سنه ۱۱۶۴ - شبخون زده - نواب نظام الدوله را (جامپيماي) رحيق مختوم شهادت ساختند * بعد شهادت نواب نظام‌الدوله افاغنه و نصاري نواب مظفر جنگ را بر مسند نشاندند * و مظفر جنگ با جماعهٔ افاغنه به بولچري رفته - و جمعي كثير نصاراي فرانسيس را نوكر گرفته - اعتقاد[1] خود ساخت * و هم در سال مذكور جمعيت

---

(۱) شايد كه اعتضاد باشد - صفحه ۳۹۹ سطر ۱ بنگرند *

غفیر از افاغنه و نصاری گرفته عازم حیدرآباد شد * و بر سر ارکات مرور نموده - بملک افاغنه در آمد * از نیرنگی تقدیر - درمیان مظفر جنگ و افاغنه اختلاف واقع شده - بجنگ و پرخاش منجر گشت * و هفدهم ربیع الاول سنه مذکور بهمدیگر معرکهٔ قتال آراستند * از یک طرف مظفر جنگ و نصاراي فرانسیس و از طرف دیگر افاغنه صف‌آرا شدند * همت خان وغیره سرداران افاغنه - نتیجهٔ نمکحرامي یافته - مقتول شدند * و مظفر جنگ هم بزخم تیري - که در حدقهٔ چشم رسیده بود - سالک مسالک فنا گردید * بعد ازان نصاراي فرانسیس در رکاب امیرالممالک صلابت جنگ پسر سیوم آصف جاه اختیار ملازمت کردند * و سیکاکل و راج بندري وغیره باقطاع یافته - اقتدار کمال بهم رسانیدند * و در ممالک دکهن حکم ایشان نافذ و جاري گشت * فرقهٔ نصاراي فرانسیس - که از مدتها در بنادر دکهن آمد رفت مي‌کردند - پیش ازان کسی ایشان را نوکر نداشته بود * این مظفر جنگ است (۱) که نصاراي فرانسیس را نوکر کرده بدیار اسلام آورد * چون نصاراي فرانسیس باین اقتدار رسیدند - نصاراي انگریز - که تشنهٔ خون گروه فرانسیس اند - نیز حوصلهٔ دخل در ممالک پادشاهي بهم رسانیدند - و بر بعضی ممالک دکهن متصرف شدند - و قلعهٔ بندر سورت را

(۱) در نسخه‌هاي قلمي کیست *

بقبض اختيار خود آوردند - و در ممالک بنگاله کوتهيهاي مستحکم قائم کردند * و ازانجا که فرانسيسيان - نواب انورالدين خان گوپاموي صاحب صوبهٔ ارکات را بقتل در آورده و شخصي را براي نام بسرداري برگزيده - در ممالک دکهن مسلط شده بودند - نواب محمد علي خان پسر نواب انورالدين خان با سرداران انگريز ساختگي نمود * و ايشان - بکومک و امداد نواب محمد علي خان پيش آمده - دقيقهٔ از لوازم امداد و اعانت فرو نگذاشتند - و باستيصال فرقهٔ فرانسيس کماينبغي پرداختند * و درسنه ۱۱۷۴ قلعهٔ بولچري را محاصره نموده از دست فرانسيس انتزاع نموده عمارات بولچري را منهدم ساخته قاع و هموار گردانيدند * و سيکاکل و راج بندري وغيره اماکن جاگيرات فرانسيس - که قياس خلاص آن مکانات از وهم بيرون بود - خود مستخلص گرديد * نواب محمد علي خان - بتوجهات سرداران انگريز بجاي پدر بر مسند ايالت ارکات متمکن گشته - بخطاب والاجاه اميرالهند محمد علي خان منصور جنگ مخاطب گرديده - باطاعت سرداران انگريز تن داده مدت العمر بعيش و عشرت مي‌گذرانيد[1] * اکنون ملک ارکات هم بطور بنگاله بتصرف سرداران انگريز است * و چنانکه سابقاً مرقوم شد - چون سراج الدوله ناظم بنگاله از ناتجربه‌کاري خود سنگ در زنبورخانه زد - نا گزير نتيجهٔ آن ديد انچه ديد *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي مي‌گذرانيدند *

و نواب جعفر علي خان - اينها را اعتقاد[1] خود ساخته در نظامت ممالک بنگاله سهيم و شريک خود نموده - در امورات ملکي دخيل ساخت * چون در سلطنت دهلي ضعف تمام راه يافته بود - در هر صوبه امرايان قابض شده دم استقلال مي زدند * اکنون از مدت يک قرن تمامي ولايت بنگاله و بهار و اوديسه در قبض و تصرف سرداران انگريز در آمده است * و در کلکته سرداري مخاطب به گورنر جنرل از ولايت ايشان آمده اقامت مي‌کند[2] * و نائبان تحصيل و عدالت و فوجداري (و) تجارت از حضور خود تجويز نموده در هر جا مي فريسد - و کچهريي خالصه در کلکته مقرر داشته تشخيص هر ضلع از قبل خود بند و بست مي‌کند - و نائبان و ضلعداران زرها تحصيل کرده ارسال کلکته مي‌نمايند * و چون در سنه ۱۱۷۸ بر نواب وزيرالممالک شجاع الدوله ناظم صوبهٔ اوده و الهٰ‌آباد ظفرياب شدند - باز بهمديگر مصالحه نموده ملک وزير را باو مسلم داشتند * ازان وقت دران ملک هم دخيل شده - و ملک بنارس را ازان صوبه علٰحده کرده گرفتند * و افواج ايشان در ممالک وزير بطور نوکر حاضر بوده - در همگي امورات دخل دارند * والله اعلم - مآل اين حال بکجا انجامد * همچنين در ممالک دکن در قلعهٔ مندراج کوٹهيي قديم و افواج سنگين مي‌باشد * و صوبهٔ ارکات در تصرف دارند * شهر گنجام

---

(۱) صفحه ۳۹۶ سطر ۱۹ بنگرند * (۲) در نسخه‌هاى قلمي مي‌کرد *

و برم‌پور و ايچهاپور و سيكاكل و اسحاق‌پتن و قلعهٔ قاسم‌كوته
و راج‌بندر[1] و ايلور و مچهلي‌بندر و بجواره و قلعهٔ كوند بلي
وغيرهم بطور جاگير از نظام‌علي خان گرفته در تصرف دارند *
و زميندارانِ اين ملك پيش ايشان حاضر بوده مالگذاري مي‌نمايند *
و هرگاه نظام علي خان را احتياج بكومك مي‌شود - افواج سنگين
همراه مي‌دهند - و بحسب ظاهر از حكم او سرتابي نمي‌ورزند *
اما فرقهٔ نصاراي انگريز بحليهٔ[2] دانائي و هنرمندي آراسته و
و بحلهٔ مروت و اخلاق پيراسته اند * بدرستيِ عزم و كمال حزم
و تدبير رزم و لياقت بزم بي‌عديل - و به آئين عدالت‌گستري
و رعيت‌پروري و ظالم‌گدازي و مظلوم‌نوازي بي‌نظير اند * درستيِ
قول بحدي كه اگر سر برود زبان تغيير نكنند - و دروغ‌گو را در
مجلس خود راه ندهند * سراسر فتوت و وفا و سراپا حلم و وقار اند *
حرف دغل نياموخته‌اند - و صحيفهٔ شرارت نخوانده‌اند * و با وجود
مخالفت ديني متعرض دين و آئين و اسلام احدي نيستند *

گفتگـــوي كفر و دين آخر به يكجا مي كشد -
خواب يك خوابست - باشد مختلف تعبيرها *

---

(۱) پيش ازين راج بندري آورده * (۲) در نسخه‌هاي قلمي كلبه *

تمت بالخير *

BIBLIOTHECA INDICA:

A

LLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY

THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

New Series. Nos. 755, 764, 771, 775.

THE

RIYÁẒU-S-SALÁṬÍN

OF

GHLUA'M-I-ḤUSAIN, SALI'M.

EDITED BY

MOULAVI ABDUL ḤAK ABID,

CALCUTTA MADRASAH.



CALCUTTA:

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,

1890.